

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۲۵۵۴۸
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷ | ۳۶۷ س۲۷۷ م ۱۳۱۰ ۵۰۲.
سرشناسه:	سبزواری، اسماعیل بن محمدجعفر، ۱۲۲۴-۱۳۱۲ ق.
عنوان قراردادی:	مجمع النورین
عنوان:	ملائکه
کاتب:	حسین بن عبدالله شبستری — تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی‌جا] — ناشر: مطبعه احمدآقا [illegible] — تاریخ نشر: ۱۳۱۰ ق
صفحه شمار:	۲۹۷ ص — مصور□ درسی□ گراور یا افست□
زبان:	فارسی — ابعاد: ۱۷٫۳ × ۲۱٫۷ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☑ اهدایی□ خریداری□ ارسالی□
توضیحات:	ضیاءالدین تقوی بهبهانی — تاریخ ثبت: تیر ۱۳۸۶
یادداشتها:	عنوان دیگر: مجمع النورین موسوم به ملائکه.
موضوع(ها):	۱. فرشتگان (اسلام) ۲. اسلام - متفرقه
شناسه(های) افزوده:	الف. روضه‌خوان، ستار، مصحح. ب. شبستری، حسین، کاتب. ج. تقوی بهبهانی، ضیاءالدین، واقف. د. عنوان.
فهرستنگار:	شیبانی — تاریخ فهرستنگاری: تیر ۸۸

محل تولد : شیراز

محل دفن : ابن‌بابویه تهران



اداره مخطوطات

نام کتاب ... الملائکه

مولف سبزواری، اسماعیل بن محمدجعفر، ۱۲۲۴ _ ۱۳۱۲ق.

موضوع ۱. فرشتگان. ۲. احادیث شیعه زبان فارسی

سال چاپ ۱۲۱۰ق محل چاپ تهران: تبریزی، احمد

کاتب

طول ۲۱٫۵ عرض ۱۶٫۵ شماره صفحه ها ۳۹۷ص

شماره عمومی ۳۵۵۴۸ کتابخانه / بخش

وقفی ~~/خریداری~~ اهدائی: لعتری، ضیاءالدین تاریخ تیرماه ۱۳۸۶

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات عنوان دیگر: مجمع النورین

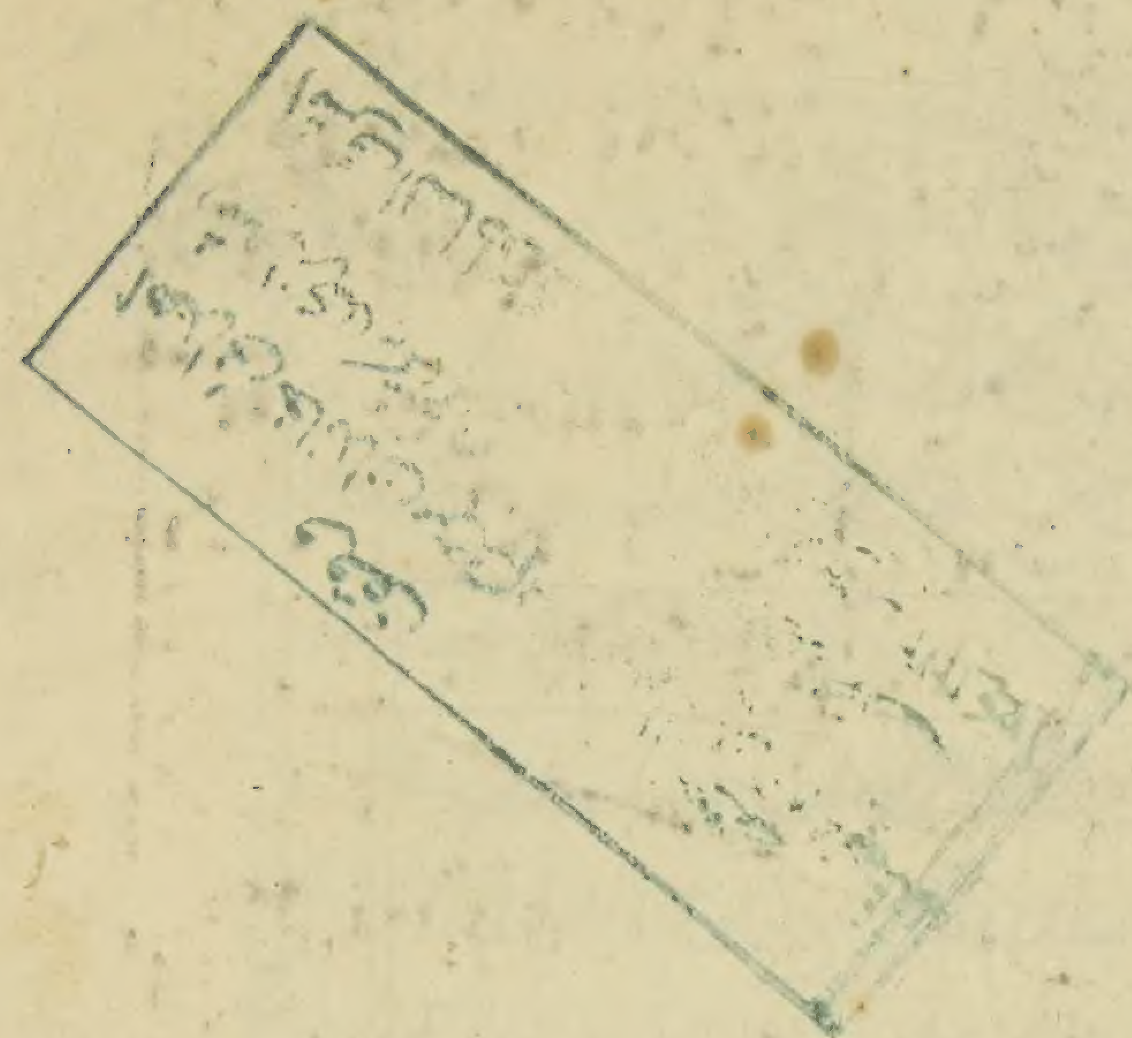
این کتاب جلد پنجم مجمع النورین موسوم به کتاب ملائکه است

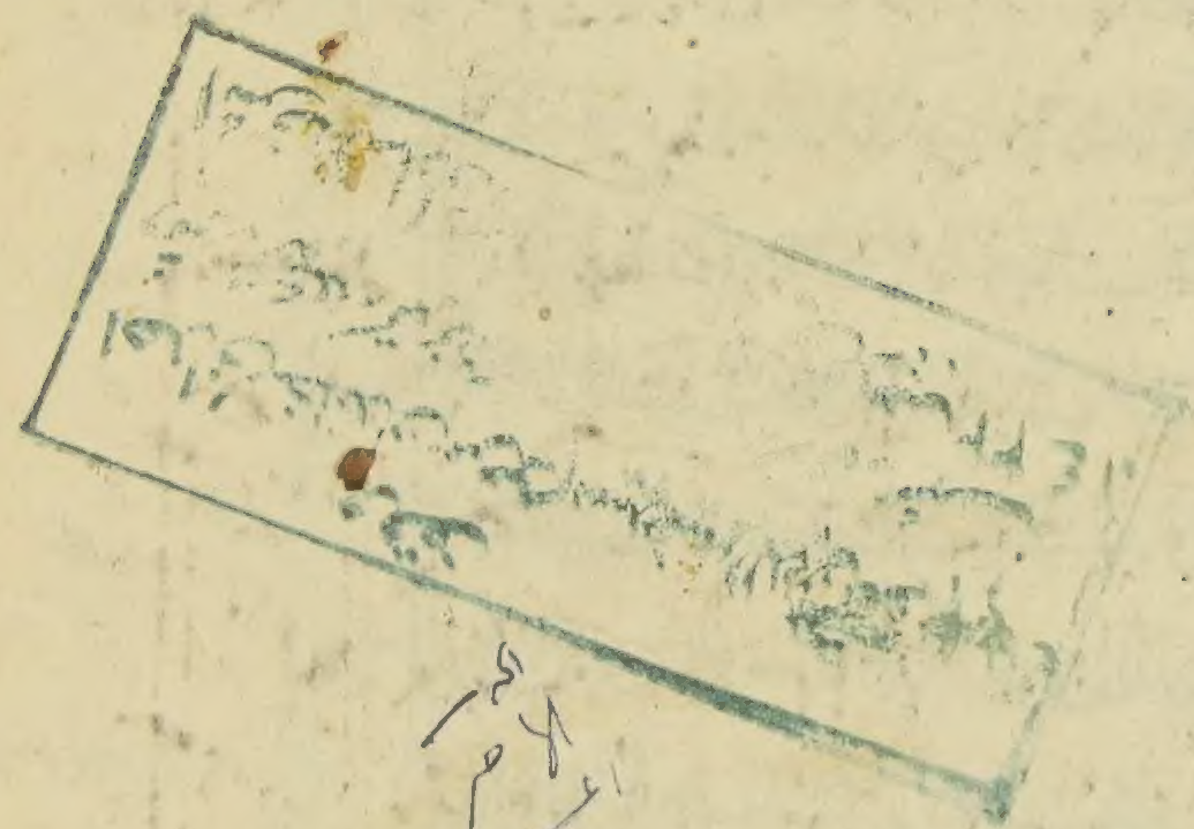
مرحوم ... »

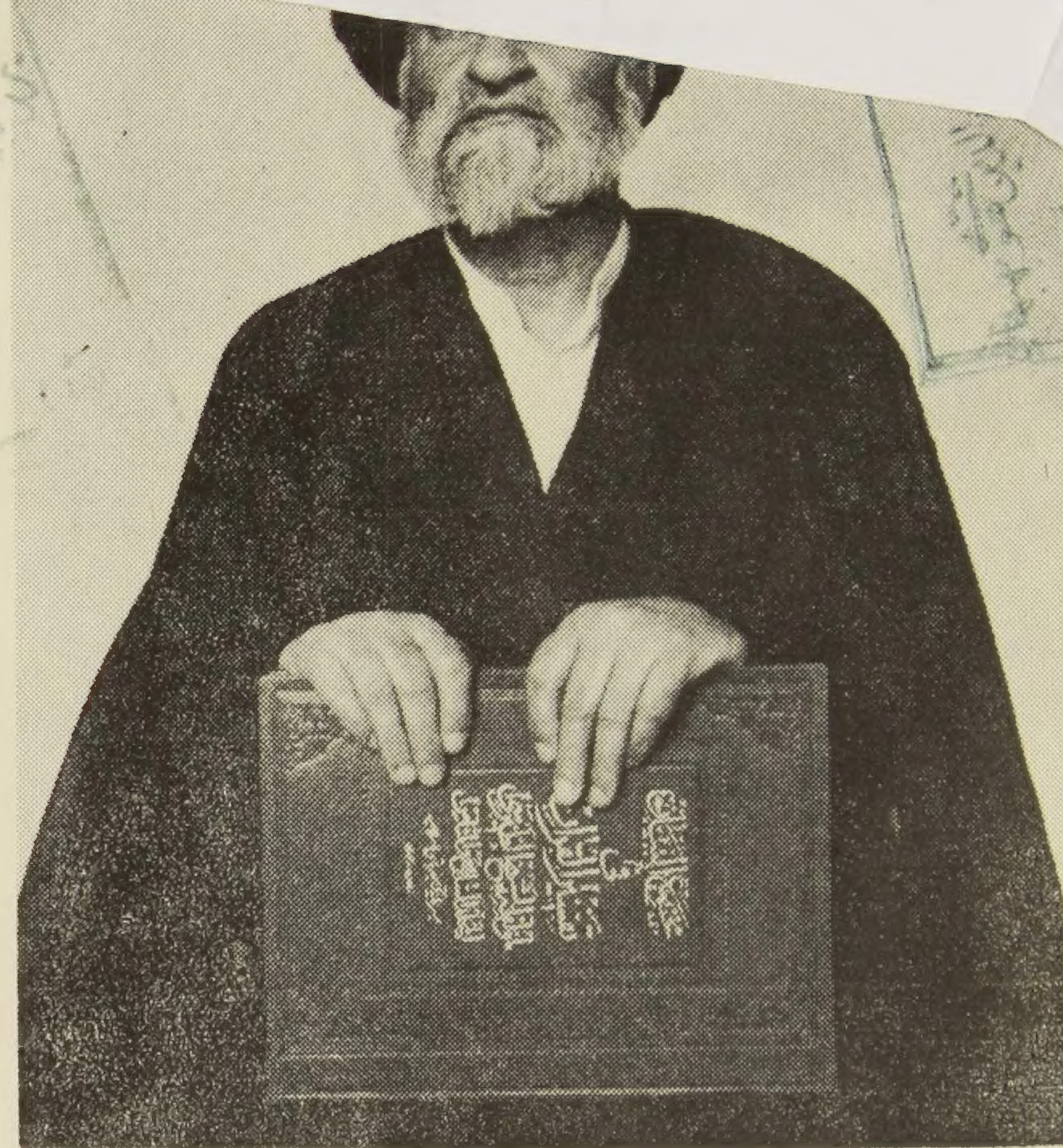
تاریخ وفات ۱۳۸۸ هجری قمری

محل تولد: شیراز

محل دفن: ابن‌بابویه تهران







مرحوم آیت‌الله سید ضیاءالدین تقوی بهبهانی «شیرازی»

استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی

تاریخ تولد ۱۳۲۰ هجری قمری

تاریخ وفات ۱۳۸۸ هجری قمری

محل تولد : شیراز

محل دفن : ابن‌بابویه تهران

جلد پنجم
مجمع النورین موسوم
بکتاب ملائکه بسم الله الرحمن
الرحیم و به نستعین

سبحانک یا سبوح ربنا و رب الملئکة و الروح تعالیت یا مسخر النجوم و الغمام
بالملائک الموکل علی یوح تبارکت یا جاعل الملئکة رسلا الی الرسل و الانبیاء
کآدم و نوح حیث خلقتهم بصور مختلفة و هیئات متباینة و جعلت بینهم ملائک
اولی اجنحة مثنی و ثلث و رباع انت لبدیع فطرتک و صنع قدرتک فی الانواع
و الاصقاع لذوی الابصار و الاسماع صل و سلم مع الانبیاء و المرسلین و
الملئکة المقربین علی خاتم النبیین الذی قلت فیه لولاک لولاک لما خلقت
الافلاک و علی وصیه القتال السفاک لکل کافر افاک و فاجر هتاک
ما قام السماک و سبحت الاملاک و بعد چنین گوید تراب نعال اولیاء عظیم
و العالمین و رغام اقدام الزائرین و الذاکرین العبد المحتاج الی ربه الباری
اقل الحاج اسمعیل السبزواری که بعد از فراغ از تصنیف مجمع النورین و تالیف کتاب الید
و حقائق انسان و توصیف کتاب خلقت شیطان بحسب خواهش بعضی دوستان ابن و جز
در احوال ملئکه و مبنی و اسما و منصب ایشان با مداد خامه قلم تو امان باوج تحریر

اعتذار

۳

اعتذار ترجمان اثبات کردم تا باعث محو سیئات و مزید حسنات این غریق بحار آثام
و روسیاه انام و موسفید ایام گردد و مسمی بکتاب ملائکه نمودم و مشتمل کردم
او را بر چهل مجلس و هر مجلس را بعنوان محبوب و اسلوب مرغوب بعزیمت مطلوب
بحیز تحریر و تعبیر در آوردم و از احبا التماس دعا دارم که از ذکر خیر محروم ننمایند
رب یسر و لا تعسر سهل علینا یا رب العالمین رب وفقنا لاتمام فهرست کتاب
مستطاب که در احوال ملئکه نوشته شده بقرار تست که محرر شده مجلس اول در
خلقت ملک و عدد اصناف انها و بعدد اجنحه انها و ذکر عبادت و خوف انها و
زفاف فاطمه زهرا و نقل ضیافت فرستادن آنحضرت و ختم باحوال ام حبیبه در کونه
مجلس دوم در خدمت ملئکه بامیر المؤمنین و اولاد و شیعیان انها و بعضی خدمتها
ملائکه مجلس سیم در ذکر کثرت ملئکه مجلس چهارم در ذکر احوال ملئکه حملة
عرش و حافین حول عرش و عدد صوت انها مجلس پنجم در ذکر احوال ملئکه که
نقر انهار امعد بغیر موده مجلس ششم در احوال فرشته که بصورت اژدها مسخ شده
بود و ذکر شفعا و رفقا مجلس هفتم در ذکر احوال هاروت و ماروت و ختم بمطلب
یزید مجلس هشتم در عصمت ملئکه و انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم مجلس نهم
در اینکه ملائکه در جهاد غزوه از آسمان بیاری پیغمبر آمدند و کی بدو جنگ کردند و
تفصیل دعوی بدر و ختم بفتح نامه و مجلس دهم در بیان اشعار ملعون لسب اشباخ [illegible]
۲ از حکما و فقها مجلس یازدهم در اینکه ملئکه افضل است یا انسان و ادله طرفین و افضلیت ائمه از
ملئکه و ذکر حدیث کسا مجلس دوازدهم در اینکه ملئکه افضل است یا جنس بشر
و اعتقادات غیر و متکلمین مجلس سیزدهم در ذکر جبرئیل و ائکه جبرئیل برادر [illegible]

موکل

مشهور

موکل است و در حقیقت میزان و فضیلت بکاء بر سید الشهداء مجلس سیزدهم
در ذکر قوة جبرئیل و کسانی را که جبرئیل بقوة خود هلاک نمود مثل قوم ثمود و
لوط و ختم مجلس بغزوه خیبر مجلس چهاردهم در اوصاف جبرئیل و صورت او و عمر
او و منزل او در سدرة المنتهی و شمایل جبرئیل و تحفه‌ها که جبرئیل به پیغمبر و عمامه
که از زغب جناح جبرئیل بود مجلس پانزدهم در ذکر نزول وحی و مشیة الله مجلس
شانزدهم در کیفیت نزول وحی و غزوه احد مجلس هفدهم در مذمت کسانیکه با
ملائکه و جبرئیل و میکائیل عداوت کردند و ذکر عقبه و دبه و فضیلت لیلة
الفراش و هجرت پیغمبر از مکه مجلس نوزدهم در ذکر ملئکه اعوان میکائیل و
ملائکه که موکل اند بر انزال المطر و کیفیت حدوث باران و قول متکلمین در باران
و فی الرزق مجلس بیستم ایضاً فی المطر مجلس بیست و یکم در احوال ملئکه باران و
ملک رعد و برق و ملک برق و خواص برق مجلس بیست و دوم در خلقت شمس و سیر
او و ملائکه که موکلند بر خورشید و حقیقت شمس مجلس بیست و سیم در احوال ملئکه
که بر باد موکلند و از تبعه میکائیلند و هلاک قوم هود و تفاوت الریح و الریاح
مجلس بیست و چهارم در خلقت عزرائیل و کثرت اعوان او و کیفیت قبض ارواح و
حالات موتی و چند چیز که در خصوص میت لازم است مجلس بیست و پنجم در احوال اسرافیل
و کیفیت خلقت او و نفخ صور و احوال عبادت مجلس بیست و ششم در احوال روح
القدس که با پیغمبر بود و همیشه با ائمه است مجلس بیست و هفتم ایضاً در احوال
روح القدس و اخبار او امام را و حکایت فضال و ابو حنیفه و ختم باحوال امام رضا
مجلس بیست و هشتم در ذکر احوال بزرگترین ملائکه که اسم او روح است و احوال عوج

بن عناق

بن عناق و مادر او و اول قرض و کسانیکه باسم مادر خوانده شده و احوال جناب محمد
بن حنفیه و کیفیت نوال ابنهار مجلس بیست و نهم در نزول روح در شب قدر و ثواب احیا
شب قدر و تعیین لیلة القدر و ثواب تذکر عطش سید الشهداء و اول کسیکه یاد
آنمظلوم نمود دختر سکینه بود مجلس سی‌ام در ذکر ملئکه آسمان دنیا که منع کنند
شیاطین و جنیان از بالا رفتن باسمان و انقطاع کهانت و ذکر احوال سطیح و شق
کاهن و رؤیاء موبدان و نوشیروان و کشیدن در شهر شام مجلس سی و یکم در ذکر
صورت ملئکه آسمانها مجلس سی و دوم در ذکر ملائکه حفظه مجلس سی و سیم ایضاً
در ذکر ملائکه حفظه مجلس سی و چهارم ایضاً در ذکر احوال ملئکه حفظه این مجلس
را در حفظه گفتگو کرده‌ایم لیکن فرداً فرداً هر مجلس مطلبی بکریست و مجلس سی و ۷ ملائکه
پنجم در تعیین مکان بیت المعمور و نقل حجر الاسود و ذکر کسانیکه حجر را بجای خود
نصب کرده‌اند و خصایص حجر الاسود مجلس سی و ششم در احوال کسانیکه ملائکه
آنها را لعن میکنند و کثرت قتل مجلس سی و هفتم در ذکر حکایاتیکه ملائکه
بصورت مختلفه دیده شده مجلس سی و هشتم در فرق میان نبی و رسول و امام و علم
امام مجلس سی و نهم در احوال چهار نفر زن که محدثه بودند و ملک با آنها تکلم میکرد
ذکر جهات علم امام و صحیفه فاطمه مجلس چهلم در اعتقاد قریش که میگفتند ملائکه
دختران خدا بیند و اینکه سه طایفه‌اند که نسبت اولاد بخدا داده‌اند و ختم بنافه سید
الشهداء که بقتلگاه آمد و ذکر حیوانی که بسر نعش پدر و شهیدان آمد

وقد تم ترقیم هذا الفهرس علی ید الاقل الاحقر

حسین بن عبدالله سنه ۱۳۱۰

خداوند قادر

٤

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین هو المعین علی الاتمام

مجلس اول از کتاب ملائکه در خلقت ملک و عدد اصناف انها و تعداد اجنحه انها و ذکر عبادات و خوف انها در سوره فاطر میفرماید الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلث ورباع یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر یعنی حمد و ستایش خداوند براستی که اسمان و زمین را بی مثال و نمونه خلق کرده و از کتم عدم بعرصه وجود اورده و ملائکه را رسولان خود کردانیده که پیغام اورا بانبیا اورسانند و بالها برای ملئکه قرار داد که معین انها باشد در هبوط و نزول برای بعضی دو بال قرار داده که دو بال برای پرواز باشد بال سیم در میان شانهای او است که ان دو بال الراقوت مبلدهم و هم زینت وسر مرغ بکیر زوافند سرنکو باز بر پرد و کاهی با فرون و برای بعضی چهار بال قرار داده و بفاوت اجنحه ملائکه و تعدد و بجهة مرتبه ایشانست و یزید فی الخلق ما یشاء زیاد میکند در عدد پرهای انها هرچه بخواهد چنانچه در شرح نهج البلاغه است که بعضی از ملئکه هستند که شش بال دارند دو بال با جسد خود پیچیده اند متلفعة بهما و دو بال را بروی خود فرو کذاشته و از خجلت انکه بجهة حیا و بدو بال دیکر پرواز میکنند بعضی دیکر هستند که دوازده بال دارند چنانچه اسرافیل دوازده بال دارد جناح بالمشرق وجناح بالمغرب بعضی دیکر بالهاشان شعبه شعبه شود و بعضی هستند که شانزده هزار بال دارند چنانکه در کتاب اکمال روایت میکند از جناب رسول که ان لله ملکا یقال له دردائیل کان له ستة عشر الف جناح ما بین الجناح الی الجناح کما بین السماء والارض و بعضی هستند که ششصد بال دارند مثل جبرئیل

ولقد منها خلقناکم الی اخر هذه الآیة فی سورة طه آیة ٥٧

٧ وهم

خلقت ملائکه و تعداد ایشان

هذا الحدیث مذکور فی کتاب دمعة ساکبة فی الفصل الثانی من حالات رسول الله صلی الله علیه و آله فی بدو خلق نوره

شرح صفات ملئکه و بدن ها و کیفیت نشو

بعضی هستند بیشتر دارند بالها هم کوچک و بزرک دارند مختلف اشتغال الحکیم الجناحان اشارة الی جهتین جهة للاخذ من الله و جهة للاعطاء لمن دونهم باذن الله کما قال علمه شدید القوی و منهم من یفعل بواسطة فلهم ثلث جهات او اکثر علی حسب الوسائط خالایدبینهم ملائکه از چه خلق شده اند بنی ادم از خاک خلق شده منها خلقناکم جن و شیاطین از آتش والجان خلقناه من قبل من نار السموم سؤال کردند از پیغمبر که ملائکه از چه خلق شده فرمود لما اراد الله ان ینشأ خلقه فتق نوری و خلق منه العرش ثم فتق نور اخی علی فخلق منه الملائکة ثم فتق نور ابنتی فاطمة فخلق منه السموات والارض ثم فتق نور ولدی الحسن و خلق منه الشمس والقمر ثم فتق نور ولدی الحسین فخلق منه الجنة و حور العین از اینجا معلوم میشود که ملائکه مخلوقند از نور حضرت امیر المؤمنین باینجهة است که ملئکه شدید محبت با امیر و اولاد طاهرین او دارند و در خدمت کذاری به هیچ جه کوتاهی نمیکردند در عیش جناب امیر اوقات دامادی و عروسی او جمیع ملائکه اظهار سرور و شادی کردند و که هر یک بقدر قوه خدمت کردند اول حکمی که صادر میشود از مصدر جلال پیش از همه ملائکه عرش خبردار میشوند همینکه ملائکه مطلع شدند که خداوند بالای عرش فاطمه را برای علی نامزد کرده پیش از همه سطائیل از خداوند اذن کرفته و به تعجیل خود را بخدمت پیغمبر رسانید و مژده داد پیغمبر را این ملک شب اول ماه رمضان خبر داد چون شب قدر شد خداوند امر فرمود ملئکه را ان یجتمع فی السماء الرابعة عند البیت المعمور که جمع شوند همه نزد بیت المعمور فهبط من فوقها الیها و صعد من تحتها الیها اینجا از ملائکه اسمان پنجم و ششم

وهفتم بود که فرود آمدند اول و دوم و ستیم بچهارم جمع شدند رضوان منبر
کرامت را از بهشت آورد در بیت المعمور نصب کرد و هو الذی خطب آدم یوم عرض الا
سماء علی الملائکه منبر زینت که از نور خلق شده چون همه ملائکه حاضر شدند ملکی
از ملائکه حجب که نامش راحیل است عرض کرد پروردگارا امروز تو مرا اکرام و زینت مجلس
من منبر بود و خطبه بخوانم و بر الحمید تمجید کنم و لیس فی الملائکه احسن منطقا
و لا احلی لغة من راحیل خداوند اذنش داد بمنبر بالا رفت و آن روز شب قدر بود
و آیه انا انزلناه فی لیلة القدر تاویل بفاطمه شده عن ابیجعفر من عرف فاطمة حق
معرفتها فقد ادرک لیلة القدر و انما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها
راحیل خطبه بلیغی خواند ثم اوحی الله الی جبرئیل ان اعقد عقدة النکاح جبرئیل
صیغه عقد جاری کرد و شهدت الملائکه و کتبت شهادتهم فی حریرة و دفعها الی
رضوان و ملئکه من باب احترام همه بر پا ایستادند و گوش بدادند و شهادتنامه را مهر
کردند و رضوان امر کرد بهشت را زینت کردند فنهز شجرة طوبی فحملت صکاکا
بعدد محبی اهل البیت و انشا من تحتها ملائکة من نور و دفع الی کل ملک صکا نام
هر یکی از شیعیان را نوشته و روز قیامت آن ملک آن رقعه را بصاحبش میدهد بر او نوشته
برائة من الله العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار و بارکوا علی علی مبارکباد
گفتند از بالای درختهای بهشتی برای ملئکه حلی و حلل میبارید هر کدام بیشتر
برداشتند فخرشان بیشتر است چون آن مجلس منقضی شد یکی از بزرگان ملئکه
که نام او محمود است از خداوند خواهش کرد که حکایت مجلس را برای پیغمبر خبر
بیاورد مرخص شد جناب موسی بن جعفر میفرماید که جناب رسول نشسته بود اذ

دخل علیه ملک له اربعة و عشرون الف جناح فرمود ای جبرئیل هرگز باین صورت
نزد من نیامده عرض کرد من جبرئیل نیستم محمود هستم خبر آورده ام فاطمه را بعلی عقد
بستند تو هم در زمین در جمع اصحاب تزویج النور من النور اینک جبرئیل میرسد و
تفصیل را عرض میکند فلما ولی الملک اذا بین کتفیه محمد رسول الله علی ولی
الله و وصی رسول الله پرسید چند وقت اینها نوشته شده قال من قبل ان خلق
الله آدم باثنین و عشرین الف عام آنملک بالا رفت فهبط جبرئیل و معه من سنبل
الجنة و قرنفلها و قال هذا انما قرب الملئکه جبرئیل دو دسته گل آورد پیغمبر پرسید
این چه چیز است عرض کرد از نثار ملئکه است این که شب عقد بود اما در شب زفاف که
غره ذی الحجه بود که عروس علی را بخانه او میبردند نزل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
اتبعهم از ملئکه پیغمبر خدا منکر بعد فرود آمدند فاطمه پیغمبر کرد دلدل نام
قطیفه در پیش کشیدند فاطمه سوار شد دختر زنان پیغمبر دور او اکرفته بودند
و دف میزدند جوانان بنی هاشم شمشیر بازی میکردند و رجز میخواندند فامسک جبرئیل
باللجام و اسرافیل بالرکاب و امسک میکائیل بالثفر و رسول الله یسوی علیها
الثیاب سلمان بقلده را امر آن پیغمبر لباس فاطمه را امین میکرد آندم صدا
خلف ظهره صدائی بگوش حضرت رسید پرسید یا جبرئیل چه چیز است عرض کرد
هفتاد هزار ملک استجابة لزفاف فاطمة الی زوجها و ملئکه تکبیر گفتند پیغمبر
و اصحاب نیز تکبیر گفتند از آنوقت در عروسیها مستحب شد این عروسی در سال
ستیم هجرت بود و بیست و چهار سال از عمر امیر المؤمنین و نه سال از عمر فاطمه
گذشته بود عقد در نصف ماه رمضان و زفاف در ذیحجه و فضل آن معلوم است علامه در جلد

دهم بحار نقل میکنند که چند روز بعد از عروسی فاطمه جماعت یهود در مدینه
خواستند عروسی کنند خدمت پیغمبر آمدند و گفتند یا ابا القاسم لنا حق الجوار
عرض کردند که شما همیشه میفرمائید ما اکرمه در مذهب بجا نه ایم لکن حق
همسایگی داریم جناب رسول فرمود چه مطلب دارید قالوا نسئلک ان تبعث فاطمة
الی دارنا لیزداد عرسنا قال انها زوجة علی و هی بحکمه قالوا اشفع الی علی فی ذلک
والتماس عرض کردند شما بفرمائید علی فاطمه را اذن بدهد اصرار زیاد کردند
وقد جمع الیهود الطم والرم من الحلی والحلل وظنوا ان فاطمة تدخل فی بذلتها وارادوا
الاستهزاء بها مقصود اینها که فاطمه را در آن مجلس خفت بدهند بجهت اینکه فاطمه
رخت نو نداشت جبرئیل آمد که یا رسول الله خدا میفرماید فاطمه باید برود
که فاطمه روانه شد دل شکسته بود از لباسهای خود خجالت میکشید فجاء جبرئیل
بثیاب من الجنة و حلی و حلل لم یروا امثالها جبرئیل از لباسهای و زینتهای بهشتی آورد
که فاطمه پوشید و اتی رضوان بحلة قیمتها الدنیا و ما فیها رضوان جنت چادری
سر فاطمه انداخت که قیمتش او بقدر قیمت همه دنیا بود و چند نفر غلمان و حوریان
و ملئکه پیشاپیش طرف او میگشتند فتحیر نسوة الیهود من زینتها والوانها
طیبها بی اختیار باستقبال دویدند یقبلن الارض بین یدیها و میپرسیدند این
لباسها را از کجا آورده که مثل آن ندیده ایم قالت هذا من عند الله خدا از بهشت
فرستاده و اسلم خلق کثیر من الیهود بسبب ما راوا عنها و بعضی نوشته اند هر دند
و بعضی حمل بر سحر ایشان کردند فاطمه در همان رخت یکی این بود که شب
یکی دیگر خانه خولی بود مسلمانان فاطمه مجلس زنان میرفت از لباس کهنه خجالت

مجلس

درالمه در ناسخ التواریخ حالات حضرت زینب ع ذکری از ام حبیبه دارد در صفحه ٣١٢

میکشید چه حالی داشت در مرتبه زینب که با لباسهای پاره مجلس ابن زیاد در آمد
علیها ارذل ثیابها و کانت تستر وجهها بکمها عروس یهود مرد مادرش عرضکرد
ابنته مجلس و اداراز مقدم شما عروس ما بمرد فاطمه دعا کرد زنده شد خود را
قدمهای فاطمه انداخت مسلمان شد گفت من از خدمت شما جدا نخواهم رفت پیغمبر او را
ام حبیبه نام کرد در همانجا خواهد بود تا زمانیکه جناب امیر بکوفه تشریف آوردند ام حبیبه
با بزرگی تزویج کرد بعد از شهادت حضرت که جناب امام حسن بمدینه تشریف بردند
ام حبیبه هنگام رفتن زینب خاتون بسیار جزع میکرد جناب امام حسن فرمودند
حال شوهر داری عنقریب انشاء الله با عیال بمدینه بیرم تو در همین شهر باش طول نخواهد کشید
که خواهرم بکوفه در همین شهر بحال محنت خواهی رسید روزی که بعد از شهادت امام
حسین ع اهلبیت وارد کوفه شدند مردم بتماشا آمده بودند ام حبیبه از پشت بام مشرف
شد پرسید من ای الاساری انتن قالت ام کلثوم نحن اساری آل محمد آنوقت ام حبیبه
اهل بیت را شناخت خود را از بام انداخت و ملک لباس برای ایشان آورد تمة المجالس

مجلس دوم

در محبت ملائکه بامیر المؤمنین و اولاد و شیعیان ایشان و بعضی خدمتهای ملئکه
سورة السجدة ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا
ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی آنکسانیکه ایمان آوردند باید
مژده باد بشما بهشت نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة تاویل آیه در خصوص
جناب امیر است که در دنیا هر نوع از مخلوقات هم دوست دارد و هم دشمن حتی در میانه
جانوران و طیور که در مو کینه دشمن ما است لکن در دنیا ماتها ملئکه بکفر امیر

المؤمنين واولادش را دشمن ندارند بلکه شیعیان و محبان او را دوست دارند الذين
يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين امنوا
بولايتنا قال الصادق لابي بصير ان لله ملئكة يسقطون الذنوب من ظهور شيعتنا
كما تسقط الريح الورق من الشجرة سئل عنه الملائكة اكثر ام بنو ادم قال والذي نفسي
بيده لعدد هم في السموات اكثر من عدد التراب في الارض وما فيها موضع الا وفيه
ملك اكو او ساجد ولا في الارض شجر ولا مدر الا ملك موكل بها يتقربون
بولايتنا ولعن اعدائنا ويستغفرون لمحبينا صلينا الملائكة سبع سنين على محمد
وعلى لم يكن غيرهما مومن على وجه الارض وجهت ان دوستی که دارند آنستکه در مجلس
سابق عرض کردیم خداوند در روز آفرینش اشیاء ملائکه را از نور وجه امیر
خلق کرده و ایشان بزرگوار بیان بالعا ملئکه نوشته چنانکه در احوال الحجج نوشته که
بلکه اسم انجناب علاوه انکه بر بال هم نوشته بر پیشانی وسینه ملئکه نوشته بلکه
نام او را انجضرت نامر کزبر همه اشیا نوشته قال والله يشتبهي الحق ما بنا ما التم
الكرسي والعرش ولا دار الفلك وقالا قامة السموات والارض الا بان كتب عليها
لا اله الا الله محمد رسول الله علي امير المؤمنين بر قوائم عرش و کرسی و بر لوح
وقلم و بر شمس و قمر و بر اسمانها و بر اطباق ارض و درهای بهشت و برگهای درختهای
بهشتی و بر صور حوریان و پیشانی غلمانها پس اختصاص به پیشانی ملک ندارد نوشته
کلام در جهت محبت ملائکه بود نسبت بعلی بکی جهت این بود که از نور صورت او خلق
شده و دیگر جهت انکه خدا اسم مبارکشان بمحبت علی و اولاد علی بود دیگر انکه خود
شانرا چشم دارند می بینند اسم مبارک او همه جا نوشته و می بینند جمیع فیوضات

در اصناف و فضائل ملائکه

بدانکه انواع جنها قافله جبرئیل
و ملائکه نیفتان در ارتغیب
املاک الله قافله آواز فرح می
تو که خوبان بکنار درود تبلیل بی
تسکیر عز از عقب ایشان باید
دید بدانکه فضل الیشان میباید
جبرئیل بر حوی گفت احرص بعیان
الحمد الله که خیر که خیر شد بجی
اسم القلم ناتسند و قافله
کده رعوتنا برنیل از نهسی بی با
ملکی را عرفی شانند قافله
مستم اهل بیت سید الشهداء بود
کرده انست که سبکرج میکردند فتح
منها خمائنا عزیب قافله بهار
قافله زمان لیحرن و شورهم
کشته و سیاه یوش مکند کم بیند
رسول امانند

ملائکی که موکل بقبر حسین نوشته شده

بر انبها و دیگران از انها فوا نه میرسد اینها اسبابمحبت میشود با پیغمبر بود که پیغمبر
میفرماید در شب معراج بهر اسمانی میرسید ملئکه از من احوال علی میپرسیدند که
از علی چه خبر داری و سفارش میکردند که اذا رجعت الى الارض فاقرء عليا منا السلام
واعلمه بانا قد طال شوقنا اليه متصل دسته دسته ملئکه اذن میگرفتند که از
اسمانها بزمین بخانه پیغمبر و علی میآمدند و فضیه جبرئیل به پیغمبر عرضکرد خدا امر کرده
که ثواب بر بکر و دست علی را ببوسی الخ لما رحل الحسين بن علي بالثعلبية وهو يريد
كربلاء فدخل عليه وسلم حضر برسيد من اتى البلدان انت فقال من اهل الكوفة
فرمود ای مرد بیرا اما والله لو لقيتك بالمدينة لاريتك اثر جبرئيل من دارنا ونزوله
على جدي بالوحي هر کس بمدینه مشرف شده مقام جبرئیل معروف است در روضه پیغمبر
سایر ملئکه هم از همانجا میامدند و بخانه علی میرفتند في الزيارة مختلف الملئكة
یعنی هر کاری که مامور میشدند برگفتن میامدند تا بحضرت منحضرت مشرف می
شدند باسمان بالا میرفتند و متیکه بانخانه میامدند مثل غلام و کنیز خدمت
کردند قال ان الملائكة تنزل علينا في رحالنا وتتقلب على فراشنا وما وطئت
الملائكة فرش احد من الناس غير فرشنا وتحضر موائدنا وتاتينا من كل نبات في
زمانه رطب و يابس وتتقلب علينا اجنحتها وتمنع الدواب ان تصل الينا وتاتينا
من كل وقت صلوة لتصلي معنا وما من يوم ياتي علينا ولا ليل الا واخبار اهل
الارض عندنا وما من ملك يموت في الارض ويقوم غيره الا اتانا بخبره وكيف كان سيرته
وهم الطف بصبياننا منا وانها لتمد باجنحتها على رؤس صبياننا وتنحى لهم
الوسائد وربما التقطنا من زغبها مجعله تحار الاولادنا اكثر او قاتكه انها

در محبت ملئکه بعلی ابن ابیطالب ع

در محبت ملئکه بانواع ائمه و اولاد

رفتند از بوته‌ها که چون آنها میبرند جمع میکنیم رشته قلاده کرده اطفال خود
میکنیم و سر سفره ما وقت غذا حاضر میشوند نکوئی ملائکه طعام و شراب ایشان تسبیح
و تهلیل است آنها که نمیخورند برای چه سر سفره میایند حکایتی مناسب مقام
بیادم آمد عرض کنم روزی در مجلس هرون سفره گستردند بجهت بهلول خوردن فضل بن
یحیی برمکی تعظیم کرد برود هرون گفت فضل بنشین گفت من غذا خوردم هرون
امر نمود او را اینجا نگاه دارند گفت ای ابله بر سر خوان خلفا و سلاطین و بزرگان
برای تحصیل عزت و شرف مینشینند نه برای خوردن آب و علف حال حضور ملئکه
هم بر سفره امام بجهت شرف و فخر و مباهات است یکی دیگر بجهت آنکه منبتا بر سان
بگویند چنانکه در حکایت سطح خوردن اهل بیت مذکور است و بنحو هم که میامدند
دست خالی نمیامدند از هر میوه که در مدینه نبود و در سایر بلاد میاوردند و در هر
وقت نماز حاضر میشدند که با امام نماز کنند اطفال و زنان اهلبیت که میخوابیدند
ملئکه نگارش آنها میکردند هم نگذاشتند خواب آنها را بکند و هر زمان پادشاهی
که میمرد و سلطان دیگر بجا او گشت خبر میاوردند و روشنا او را نقل میکردند هر
وقت بخانه ائمه میامدند هر خدمت بود مضایقه نمیکردند آسیا میگردانیدند و گهواره
جنبا اطفال میکردند چنانکه ابوذر میگوید روزی پیغمبر مرا طلب علی فرستاد امدم
بخانه او را صدا زدم جواب نداد فاخبرت النبی فقال عد الیه فانه فی البیت امدم داخل
خانه شدم دیدم آسیا خود بخود میگردد ولا احد عندها فقلت لعلی ان النبی یدعوک
برخاست و آمد خدمت پیغمبر عرض کردم رایت الرحی تطحن ولا احد عندها قال لا
تعجب فان لله ملئکة سیاحون موکلون بمعونة آل محمد و املک که دستآ میکرد

و سفره ملئکه آنها مانند غذای بهشت

و گهواره جنبانیدن ملئکه حسین

اسمش

اسمش دودائیل السماء بود که فاطمه از خستگی خدمت خانه خوابش میبرد ملئکه می
آمدند و می نشستند عوض او قرآن تلاوت میکردند گاهی سر نماز تسبیح
گفت خوابش میبرد ملئکه عوض او تسبیح میگفتند بعضی اوقات که او در خواب
بود حسین از خواب بیدار میشدند میگریستند جبرئیل میامد گهواره میجنبا
نید ذکر خواب گفت و ناغاه فی المهد میکائیل گاهی میبندند کسوه
حسین را که از بهشت طبقت بر بونیا میاوردند کسوه بهشت را میشستند گاهی میامدند
لباس حسنین را میشستند گاهی میامدند که جناب امیر میخواست غسل بکند برود
نماز آب حاضر نبود و میرفتند آب برای غسل اجناب میاوردند چنانچه صاحب عوالم
نقل کرده که روزی جناب رسول وقت ظهر بمسجد تشریف آوردند بنماز ایستاد
چون برکوع رفت جبرئیل المول داد در رکوع را هفتاد مرتبه ذکر رکوع گفت بعضی را
گمان آنکه وحی نازل شده بعضی که معرفتی نداشتند خیال میکردند پیغمبر را شکی
بهم رسیده یا خیالی رو داده است بعد از آنکه از نماز فارغ شد برگشت رو بمردم کرد
علی را صدا کرد ان حضرت در صف آخر بود برخواست آمد خدمت آن سرور جناب رسول
این بسیدنا علی همیشه تو اول صف بودی چرا امروز در آخر صفوف ایستادی و چرا ند
هر روز بر گوشی عرض کرد یا رسول الله امروز یک بیتی دارد چیزی که میکشم از ذکر
آن قال ان الله لا یستحیی من الحق شیئا قال الیوم اما بنت حیاتیه من قالمه بخب
یا رسول الله فلما ظهر شد خواستم غسل کنم آب حاضر نبود حسنین را فرستادم که آب
بیاورند دیر کردند در این اثنا صدای تکبیر بلال بلند شد فهمیدم شما بنماز
مشغول شده اید بسیار افسوس خوردم که نماز و ثواب جماعت پیغمبر از من فوت شد

و علیک بالمراجعة الی کتاب دمعة الساکبة فی الفصل الثالث من حالات ع ۴ فی صفحة ۹۸ انه ذکر الحدیثین فی هذا الباب

فاذا

فاذا بهاتف یقول خذ السطل فاذا به مملو من الماء احلی من العسل واحر من
المسك وکاد بکر شنیك خذ المندیل فطیفه و دست کرفتم وانکشت بدن
ولبست ثیابی واسرعنا الی المسجد فادرکت الرکوع جهة این بود فرمود یا علی انکه
اب اورد اشناختی عرض کرد یا رسول الله که فرمود او جبرئیل بود که اب از کوثر اورد
وانکه قطیفه و دستمال اورد میکائیل بود میکائیل وجبرئیل اینجا مشغول خدمت
بودند و اسرافیل اینجا در مسجد امد من در رکوع بودم دست بر زانوی من کذاشت
ومیکفت طل الرکوع یا علی فارغ شو از غسل بیاید چون تو امدی دست بر داشت
از اینجاست که هرکه ادراك رکوع کند ادراك رکعت کرده اما نه اینکه بر لستنی
بدارد امام که در رکوع مورد بر خیر فرمود کبنی ان الله مع الصابرین وافتد اکثر
مردی خدمت پیغمبر امد عرض کرد که من صدای اذان بلال را شنیدم وضو کرفتم
روانه مسجد شدم وقتی رسیدم که شما تکبیرة الاحرام کفته بودید فرمود جبرئیل
بیغمبر بدهم که عوض ثواب تکبیر فوت شده باشد فرمودند لو کان جبل احد
ذهبا ثم انفقتها ما بلغت ثواب التکبیر الذی فات منك مسلمانان کسیکه
ملئکه برای غسل او اب از بهشت اورده میدانم حنظله بود که روز عاشورا انفعال
اب برای فرزند انش ندادند که همه تشنه کشته شدند یعنی شفاء ذابل
من الظماء ولم یحظ من ماء الفرات بقطرة در وقتی سلاح اب اورد چنانکه در
کتاب تحفة المحسنین مسطور است ملئکه برای غسل حنظله هم اب اوردند و برای جنابت
امام علی النقی هم اب اوردند **مجلس سیم** در ذکر کثرت ملئکه
المدثر وما یعلم جنود ربك الا هو وما هی الا ذکری للبشر نیشابوری در تفسیر

روایتی نقل میکنند از جناب رسول که فرمودند بنی ادم عشر الجن اند و الجن و بنو
ادم عشر حیوانات البر وهم عشر الطیور وهم عشر حیوانات البحر کلهم عشر ملئکة الارض
الموکلین بها وکل هولاء عشر ملئکة سماء الدنیا وهکذا الثانیة والثالثة الی الکرسی وانه
اینجا الحسر دون الواحد من سرادقات العرش التی عددها ستمائة الف طول کل سرادق
وعرضه وسمکه اذا قوبلت به السموات والارض فانها اکلها یکون شیئا یسیرا وما
موضع قدم الا وفیه ملك راکع او قائم لهم زجل بالتسبیح والتقدیس که انها چند قسم
منهم المهیمن لم یعلموا خلق آدم وابلیس ومنهم العالین الذین لم یامروا بان یسجدوا
لادم فسعوا استکبرت ام کنت من العالین والمتوطنین ثم کل هولاء فی مقابلة الملئکة
الذین یحومون حول العرش کالمطرة فی البحر ثم فوق ما بین السموات العلی هلاء من
الطور امن ملئکة منهم سجود لا یرکعون ورکوع لا ینتصبون وصافون لا یتزایلون و
مسبحون لا یسامون لا یغشیهم نوم العیون ولا سهو العقول ولا فترة الابدان
ولا غفلة النسیان ومنهم امناء علی وحیه والسنة الی رسله ومختلفون بقضائه
وامره ومنهم الحفظة لعباده والسدنة لابواب جنانه ومنهم الثابتة فی الارضین
السفلی آه فی مجلس الروح مضر و بینهم وبین من دونهم حجب العزة واستار القدرة
لا یتوهمون ربهم بالتصویر ولا یجرون علیه صفات المصنوعین ولا یحدونه بالاماکن
ولا یشیرون الیه بالنظائر ولا وطئت السماء وحق لها ان تئط فیها موضع اما
مایل ولا موضع قدم وشبر الا وفیه ملك راکع او ساجد ومجلس عدد انهارا
بجر خدا مشغولند لیکن خدا وند در قران اصناف انها را بیان فرموده و شغل عمل
انها را ذکر میکند والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتالیات ذکرا قسم بملئکه

کرمیان آسمانها صف کشیده برای عبادت و ملائکه که میان هوا بالها کشوده ایستاده
منتظر امرند که بهرچه حکم شوند مبادرت کنند باطراف عالم و ملائکه که دائم الذکر
اند چنانچه دیگر میفرماید والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا فالفارقات
اول سوره والمرسلات
فرقا فالملقیات ذکرا قسم بملائکه که فرستاده شده اند برای هدایت خلق و تعلیم نیکو
ئیها و قسم بملائکه که سخت و جهنده اند در امتثال اوامر نواهی مانند بادها تند و
فرشتگانی که نشر شرایع میکنند و در وقتیکه از آسمان نازل میشوند بالها خود
را پهن میکنند ملائکه که فرق میکنند میان مسلم و کافر و وقتیکه در جنگها یاری
پیغمبر میامدند میشناختند مسلمانان از کفار که میکشتند و اسیر میکردند و هم
چنین در بنی اسرائیل موسی خبر داد که امشب مجموع دخترها باکره قبطیان اعزرائیل
قبض روح میکند فرعون شنید حکم کرد که پهلوی هر دختری از قبطیان بخوابند
اتباع عزرائیل که بیایند در شب تاریک چه شناسند چنانکه کردند صبح دیدند دختران
فرعونیان جمیعاً مرده اند و از دختران بنی اسرائیل ملائکه قبض روح نکرده اند و قسم
بحق آن ملائکه مجلمه بپیغمبران میرسانند القاء وحی بر ایشان میکنند یا بادها
سهمناک میباشند یا بمنبرها میلرزانند که مردم بخوف میافتند ذکر خدا میکنند
و مشغول نماز انابه میشوند و در سوره والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات
سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا قسم بملائکه که کشند و سختی جان کافر را
قبض میکنند فرشتگانی که صعود و نزول میکنند از آسمان بزمین مثل کسانیکه
میان آب شناوری میکنند و آنانکه بر یکدیگر سبقت میکنند و ملائکه که تدبیر امور
خلایق میکنند که مقصود اتباع جبرئیل و میکائیل باشند و در جای دیگر والذاریات

میفرماید

ذروا

ذروا فالحاملات وقرا فالجاریات یسرا فالمقسمات امرا قسمتهم امر رزق میکنند و
بعضی دیگر در تفسیر این آیات ذکر فرموده و این ملائکه مقامات شان مختلفست مرتبه
اولی ملائکه مقربین اند که میفرماید لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملائکة
المقربون مرتبه دوم حمله عرش اند چنانچه میفرماید و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ
ثمانیة مرتبه ثالثه حافین حول عرش اند و تری الملائکة حافین من حول العرش مرتبه
چهارم ملائکه سموات اند پنجم ملائکه عناصر اند مرتبه ششم ملائکه موکل مرکبات اند از
معادن و نباتات و حیوان مرتبه هفتم ملائکه هستند که حفظ نوع انسان میکنند ان
علیکم لحافظین مرتبه هشتم ملائکه هستند که اعمال را مینویسند و ما یلفظ من قول
الا لدیه رقیب عتید مرتبه نهم ملائکه بهشت اند چنانچه میفرماید و ما جعلنا اصحاب
النار الا ملائکة و در اخبار ذکر بسیاری از ملائکه میکنند و در صحیفه کامله امام
زین العابدین اکثر ملائکه را ذکر میکنند و در آخر دعا عرض میکنند و من ادهمنا
ذکره ولم نعلم مکانه منک بر اینها که اسم برده نبرده ام صلوات بفرست جبرئیل بسیار
راندیده و نمیشناسد پیغمبر پرسید از ملائکه یکبار روز بیک دیدم اسبی را میرند و
میگویند
کهف اقدم خبرم کرد بو عرض کرد که من همه ملائکه را نمیشناسم و اسم شان را نمیدانم خلا
مقصود آنست که بدانند خداوند مخلوقی بیشتر از ملائکه و بهتر از ملائکه ندارد الا
قلیلی از افراد بنی نوع انسان ما باید چند مقام گفتگو کنیم یکی در حقیقت ملائکه
یکی دیگر در ذکر عصمت ملائکه یکی آنکه ملائکه تناکح و تناسل دارند یا نه یکی دیگر آنکه
ملائکه چه غذا میخورند یکی دیگر آنکه ملائکه گریه و خنده میکنند یا نه پیغمبر از جبرئیل
پرسید هل یضحک الملائکة و یبکی قال نعم یضحک فی ثلث تعجبا و یبکی فی ثلاث

در خلقت ملائکه

مرتبه اول شخصی همه روز بلهو و لعب مشغول است ثم یصلی العشاء و یاخذ بعده
باللهو میگویند همه روز بسر لشکر در این یکساعت سیر خواهی شد دوم زارع
بیل میدارد مینماید که بعمیر زمین خود میکند و بخشوع الفهان باد را بکنید زمین
همیار را بیل بزنید تا دیگر داخل زمین خود میکند ضحک الملئکه و یقول ما اشبعه
من الحرث انشبع من هذا الشبر سیم زنیکه از نامحرم رو میگیرد چون بمیرد او را زیر
خاک پنهان میکنند که مردم بدن او را نه بینند ملئکه میخندند و میگویند فتنه
که مردم میل داشتند و نگاه میکردند او را از نظرها پنهان نکردند حالا که کریه
المنظر و گندیده شده پنهان دفن میکنند اما سه موضع که ملئکه میگریند اول

در کثرت ملائکه

بر کسی است که بر طلب علم رود و در غربت بمیرد بر او گریه میکنند دوم زن و مردی که
پیر شده باشند اخر عمر خدا اولادی بایشان بدهد خوشحال شوند که آخر عمر خدا
خادمی بما داده و آن پسر بمیرد ملئکه بحسرت ایشان و مادر گریه میکنند سیم یتیمی که
از خواب بیدار شود متذکر شود بموت پدر و مادر بگرید که مادر بر سر و تنش نباید دایه
بانک بزند آن وقت آن طفل متذکر شود موت مادر را و ساکت شود از ترس دایه ملئکه
بر او میگریند ثم اذا بکی الیتیم اهتز العرش لبکائه خدا میفرماید هر که او را خاموش

در اینکه ملائکه [illegible]

کند بهشت بر او واجب میکنم یکی دیگر ملئکه خواب میروند تا نه یکی دیگر ذکر احوال
بعضی از معظم ملئکه جهة اطلاع شما باید نقل کنم در این مجلس بیشتر کلام ان
دستی عندهم باز هم یک انها نقل میکنم در کثرت ملئکه جناب رسول فرمودند
در شب معراج در آسمان بموضعی رسیدم مثل بازارچه بنظرم آمد جمعی از ملئکه را
دیدم که متصل بهم پشت سر هم میروند فسئلت عن جبرئیل انهم الی یذهبون

در قطار شتران کتاب شان کتاب فضایل علی

فقال لا ادری منهم هر وقت می بینم که متصل میروند و لا اری واحدا منهم قد
رایته قبل ذلک و یکی از انهار که پیش دیده بودم نمی بینم جبرئیل از ملکی پرسید که
چند وقت است که تو خلق شده گفت نمیدانم این قدر میدانم که خداوند در چهار صد هزار
سال ستاره از فلان موضع از آسمان خلق میکند و تا حال چهار صد هزار کوکب بهمان
صفت در همان موضع از آسمان خلق میکند و تا بحمدالله ستهم می بینم که از این بازار
متصل ملئکه میروند نمیدانم از کجا میایند و بکجا میروند میفرماید از آنجا عبور کردم
در آسمان دیگر رسیدم بانی رسیدم که شترها باردار قطار کرده میروند تا الای هر
شتری ملکی نشسته و پهلوی هر شتری ملکی راه میرفت من ایشان را دیدم جبرئیل گفت جای
توقف نیست گفتم ای جبرئیل من از تو شنیدم که میگفتی از میان قطار شتر که شتر
مکرو هست عرضکرد از وقتیکه من خاطرم میاید بهمین طریق دیدم ام اینها تمام نمی
شوند فرمود بپرس از کجا میایند و بکجا میروند و بارها چیز است گفتند نمیدانیم
بار این شترها کتاب است فرمودند یکی را بگشایند گشودند فضایل امیر المومنین بود
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکنم سر انگشت و صفحه بشمارم شاعر
نظر برش ما بنجد شب و باز خدمتی در کثرت ملئکه ذکر کنیم در مجالس صدوق نقل

در نهر که ...

میکند که در همان شب معراج رسیدم بنهری که او را نهر النور میگفتند که قرآن
میفرماید جاعل الظلمات و النور جبرئیل عرض کرد یا محمد اعبر علی برکة الله
فقد نور الله بصرک فهذا نهر لم یعبره ملک مقرب و لا نبی مرسل غیر ان لی فی
کل یوم اغتماسة فیه ثم اخرج منه فانفض اجنحتی فلیس من قطرة تقطر من اجنحتی الا
خلق الله ملکا مقربا له عشرون الف وجه و اربعون الف لسان کل لسان یسبح الله

کثرت بالهای جبرئیل

بلغة لا یفضیها اللسان لا اخر هیهن بحدیث ملاحظه کن هر روز ها چند هزار
قنام ملک خلق میشود از قطرات پر جبرئیل و میدانی جبرئیل چه قدر پر و بال دارد
حدیث وارد است که ششصد بال دارد هر یکی از مشرق تا بمغرب رسد ذکر احوال جبرئیل
مذکور خواهد شد انشاء الله ببینید که این همه بال را زیر آب برد چند قطره آب بر میدارد
و چه قدر ملک خلق میشود و این کیفیت از روز خلقت جبرئیل تا نفخ صور که جبرئیل
بمیرد هست این یک شمه از کثرت خلقت ملئکه بود غیر اینها هستند که بر اوراق اشجار
و قطرات بحار موکلند و غیر از ملئکه هستند که از رعدات ملک روح خلق میشوند
ملکی هست که مشغول ذکر است هر وقت نظر بعظمت عرش میکند از عظمت خداوند ذی
العرش و الجبروت خوفی و دهشتی بر او دست میدهد میلرزد مثل کسیکه قشعریره
بشود یخلق الله من کل رعدة مأة الف ملک یعنی بهر لرزش صد هزار ملک خلق میکند و
از این قبیل اخبار در کثرت ملئکه بسیار است اگر خواهم نقل کنم طول میکشد از انجمله
خبر محمد بن مسلم است که از جناب صادق نقل میکند که آنجناب فرمودند یهبط کل یوم
فی کل لیلة سبعون الف ملک فیاتون البیت المعمور فیطوفون به ثم نزلوا و طافوا
بالبیت الحرام فیاتون رسول الله و یسلمون علیه و یطوفون حول قبره ثم یاتون
قبر امیر المؤمنین فیاتون قبر الحسین فاذا کان السحر وضع لهم معراج الی السماء ثم لا
یعودون ابدا در بعضی اخبار است که از برابر قبر سید الشهداء نردبانی از نور نصب است
تا آسمان هفتم و هو مختلف الملئکة فوج ینزلون و فوج یصعدون تا روز قیامت چنین
است و از روزی که آنجناب شهید شده چهار هزار ملک بیکوئه موی ژولیده شعثا غبرا الی
یوم القیمة گرد آلود ژولیده جمعی هستند و چه قدر باید استقبال آنها را میکنند

در بیان رعد و کثرت ملک

که ملئکه که در قبر امام حسین هستند

ملئکه که بر قبر امام حسین علیه السلام مقیمند

و مصافحه مینمایند بمسلمین و مؤمنین هم دست بصورت زوار میکشند اگر بیمار شوند عیادت
میکنند اگر بمیرد بر جنازه اش حاضر میشوند نماز میخوانند و ملازم قبر او میباشند و
عبادت میکنند و ثواب آنرا بزوار میدهند و اگر صحیح و سالم برگشت مشایعت میکنند
و باو میگویند قد غفر الله ذنوبك فاستأنف العمل در کتاب کامل الزیارة نوشته که چون
بحرم رسیدی پیش از دخول بگو السلام علی ملئکة الله المقربین السلام علی ملئکة الله
المنزلین السلام علی ملئکة الله المردفین السلام علی ملئکة الله الذین هم فی هذا الحائر
باذن الله مقیمون بعضی هستند که مشایعت زوار میکنند در زیارت و بعضی دیگر
هستند که میان ملئکه علامتی دارند که شناخته میشوند باین علامت که از آسمانها
بجهت اعانت زوار آمده اند ملاحظه کن ملئکه که مخصوص خدمات سید الشهداء اند چه قدر
و چند نفر مذکور میشوند تا کثرت ملئکه را بفهمی از انجمله ملئکه در کربلا مقیمند و آنچه
بزیارت میایند و میروند آنچه بجهت خدمت زوار میایند و آنچه اسم زوار را مینویسند و
آنچه دور قبر طواف میکنند و آنچه در مجالس مصیبت میروند مینشینند گریه میکنند
و آنچه اسم اهل مجلس را مینویسند و آنچه اشک چشمها را در شیشه جمع میکنند همه ساله
در همه روی زمین چه قدر میشود لا یعلم عددهم و کثرتهم الا الله خداوند روزی آن
بزرگوار را بهمه دوستان نصیب کند در اخبار وارد است که هر کس منزلش دور باشد از قبر سید
الشهداء الاهی یک برید و هر کس منزلش دور است سالی سه چهار سال یکمرتبه بزیارت برود مع
الامکان در مدت عاق پیغمبر خواهد بود و اعلم ان زیارة الحسین ترید فی العمر و الرزق خدا را
پیغمبر خوشنود میشوند و تدفع الهدم و الحرق و الغرق و اکل السبع مکرر تجربه شد که
زنهائیکه اولاد نداشتند بزیارت آنحضرت مشرف شده اند در همانسال خداوند اولاد

در بیان علامات ملئکه و منصب زوار

مجالس عزا

کیفیت زیارت امام حسین در شب نوروز و روز عرفه

بایشان کرامت فرمود بعضی واجب دانند زیارت آنحضرت را در مدت عمر یکمرتبه صادق آل محمد فرمود اگر ثواب زیارت آنجناب را بگویم بمیرند ترا حج کنند هر که یک مرتبه زیارت نکند او را معاد الستنا بحج تمتع عمره بلکه در پاره اخبار است که در هر یک کرد زوار برابر صد ار ثواب حج و عمره در نامه عملش نوشته می شود و بالجمله است که ائمه خصوصا جناب امیر ائمه سفارش میفرمودند که ترک زیارت نکنند قال بابی وامی المقتول ظهرکان بالوحوش نادة اعناقها الی قبره یبکونه و یرثونه حتی الصبح اذا کان آباکم والجفا ای شیعتنا من حسینم کشته شد تنها ترک زیارت او را نکنید و خود جناب سید الشهدا سفارش زیارت میکنند ایا شیعتی لاتترکوا قصد تربتی فانها من اعظم القربات در بحار نقل میکند مردی از مشایخ عرب نام او علی بن محمد میگوید مردی در زمان زیارت حسین میرفتم او اخر پیر شده بودم مدتی گذشت نتوانستم که بزیارت بروم تا آنکه هر قسم بود بزیارت مشرف شدم شبی در عالم خواب بدیدم که امام انور بیرون آمد فرمودند یا علی بن محمد جفوتنی و ما کنت لی بارا فقلت یا سیدی ضعف

چون

جسمی و قصر خطائی و تشهم بدانم که ما الی کرا ایر کنم یا سیدی فقد روی عنک شیئ احب ان اسمعه منک اجنتکی من زارنی فی حیوتی زرته بعد وفاته قال نعم قلت ذلک و ان وجدته فی النار اخرجته کفایت میکند برای نقل دعا که جناب صادق که عقب نماز بسجاده میرفت و درحق زوار دعا میکرد اللهم اغفر لی و لاخوانی و زوار قبر الحسین الذین

دعای جناب صادق در حق زوار حسین

انفقوا اموالهم واشخصوا ابدانهم رغبة فی برنا اللهم فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس وتلک الوجوه التی تتقلب علی قبر ابی عبدالله وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا وارحم تلک القلوب التی جزعت واحترقت لنا وارحم تلک الصرخة

التی کانت لنا این همه اخبار در فضیلت زیارت سید هیچ مبالغه اول کسیکه حضرت را زیارت کرد که بود اول جدش پیغمبر بزیارتش آمد چنانکه هست که بعد از شهادت حضرت کسی را دیدند صیحه میکشند فریاد میکشند نعره میزند و جامه میدرد گفتند دیوانه شده گفت نه آنچه من میبینم شما نمی بینید میبینم پیغمبر بر نعش حسین ایستاده گاهی بر آسمان نگاه میکند گاهی بابدن گاهی ببیند و بشما میزند نفرین کند عذاب نازل شود من هم با آتش شما بسوزم حضرت فرمود این فریاد کننده جبرئیل بود که پیغمبر را دیده بود بعد کسیکه

در خیمه جبرئیل را دیدند

زیارت خواهرش وعیالش بودند زینب شنیده بود از جد و پدرش فضیلت زیارت برادرش را و حدیث ام ایمن را که سید سجاد نقل کرد بالجمله بود که خواهش کرد قالت بالله علیکم الا مررتم بنا علی مصرع الحسین ابن سعد هم بخیال خود که دل زینب را بسوزاند

۱۲ اول آمد

امان اهل بیت بقتلگاه

حکم کرد اهل بیت را از قتلگاه ببرند بر هر بچه چون زنان انکار و ان فرياد اقول چند جا جبرئیل را دیده اند بصورت مختلف در مسجد بصورت بصورت کبوتر در دعواها بصورت امیر چنانچه در بسوال کفن حضرت خود را بعلی بخشید در حضرت پیغمبر بصورت وحیه کلبی نقل حدیث نفاحه در روز عاشورا هم بصورت دیده اند

مجلس چهارم

در ذکر احوال ملئکه حمله عرش و حافین حول عرش و علت صورت انها المؤمن الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا بعلی ابن ابیطالب الایه بدانکه حمله عرش چه قدر هستند چه هیئت و صورت دارند در سوره الحاقه و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه در تفسیر امام حسن عسکری که فرمود روزیکه خدا خلق کرد عرش را از زمرد خضراء و جعل له ثلث مائة و ستین

در ذکر احوال حاملان عرش

۲ الّتی الف ملکٍ من نور حمراء اهدها تمد نا قائمه جه فلک مسافت است اگر مرغ تیز
پری در هزار سال پرواز کند کلمتی هر قائمه مثل اینها نماوزمین هاست و له عشرة
الاف لسان یسبّح الله کلّ لسان بعشرة الاف لغة و خلق عند کلّ رکن ثلثمائة و ستین
الف ملک بعنی که لواذن الله لاصغرهم التقم السّموات السّبع و الارضین السّبع و ما
کان ذلک بین لهواته الّا کالرّملة فی المفازة فقال لهم الله احملوا عرشی هذا همه
آمدند بزیر عرش و فتند هم قوّتشان نتوانستند عرش را بردارند و کان عرشه
علی الماء یعنی بالاولیا نیز عرش ابو جه بری خلق نشده بود اگر عرش بر می
آمدند کتاب جا فتح میشد فخلق الله مع کلّ واحد واحداً فلم یقدروا علی تحریکه فخلق
الله مع کلّ واحد منهم عشرة فلم یقدروا ان یحرّکوه فخلق الله بعدد کلّ واحد منهم
مثل جماعتهم فلم یقدروا فقال خلّوه امسکه بقدرتی جبر ملک عرش هم حمول خدا
بود ثمّ قال لثمانیة منهم احملوا انتم عرضکردند خدایا اینهمه خلق کثیر نتوانستند
فکیف ما طیقه دونهم فقال انا الله المقرّب للبعید و المخفّف للشّدید و المسهّل للعسیر
افعل ما اشاء و احکم ما ارید چند کلمه بشما تعلیم میکنم بگوئید عرش را بردارید
پرسیدند کدام است فرمود بسم الله الرّحمن الرّحیم لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ
العظیم و صلّی الله علی محمّد و آله الطّیّبین اینرا گفتند و عرش را برداشتند و کان علی
کواهلهم کشعرة نابتة علی کاهل رجل قویّ و کتب علی قدم کلّ ملک اسماً من اسمائه
فاستقرّت اقدامهم و سائر ملائکه فرمود و اکنون اینها با ین هشت ملک و طوفوا انتم
حوله فتم و تری الملائکة حافّین من حول العرش در خبر است انّ حول العرش سبعین
الف صفّ قیاماً قد وضعوا ایدیهم علی عواتقهم رافعین اصواتهم بالتّهلیل و التّکبیر

۲۷ و من ورائهم مائة الف صفّ قد وضعوا الایمان علی الشّمائل لا یعلم عددهم الّا الله
و انّا لنحن الصّافّون و انّا لنحن المسبّحون و عن یزید الرّقاشی انّ حول العرش لله ملائکة
یبتمون المخلطین یجری عن اعینهم مثل الانهار الی یوم القیمة همیشه عرش نزد دوش
این هشت ملک با این بسکی است مگر وقتیکه خداوند بر معصیت کاران غضب میکند
انوقت سنگین میشود بحدّی ثقله علی کواهلهم انوقت شروع باستسقا و شفاعت
و گریه از خوف خداوند و اذا ذهب الغضب خفّ در بعضی تفاسیر حمله چهار اند روز
قیامت هشت نفر میشوند برای هر کدام صورتهاست و چهار بالجناحان علی وجهه دو
بال بر صورت که بطرف بالا نظر کنند که تا بیهوش نشوند بعضی روایت مصور او غلط
بعضی بر گوهند که اینها ملک و لهم قرون کقرون الوعلة در عرش چشمهای ایشان ملک
انقدر بزرگست که فرمود کلّ عین طباق الدّنیا بلندی شاخهای ایشان بقدر پانصد
سال است بحدّیکه النوع بها تمست اما ذکر اینها در ملک میگویند سبحانک و بحمدک علی
حلمک بعد علمک اینها که ساکت میشوند دو نفر دیگر میگویند سبحانک و بحمدک علی
عفوک بعد قدرتک این چهار قسم در مجمع النّورین نوشته خداوند در دو موضع حمله را
یاد میکند یکی در سوره مؤمن و یکی سورة الحاقّه چنانکه مذکور شد جناب امیر در بعضی
از خطب هیئت و صورت حمله را بیان میفرماید و منهم الثّابتة فی الارضین السّفلی اقدامهم
و المارقة عن السّماء العلیا اعناقهم و الخارجة من الاقطار ارکانهم و المناسبة لقوائم
العرش اکتافهم ناکسة دونه ابصارهم متلفّعون تحته باجنحتهم امام زین العابدین دعا
حملهٔ عرش او کیفیّت عبادت اینها را بیان میکند در دعای سیّم از صحیفهٔ کامله است و حملة
عرشک الّذین لا یفترون من تسبیحک و لا یسأمون من تقدیسک و لا یستحسرون عن

عبادتت لا یؤثرون المقصّر علی الجدّ فی امرک و لا یغفلون عن الوله الیک یعنی رحمت
کن بر اینها اگر در عبادت هیچ دقیقه سست نمیشوند بجهة اینکه سستی از لوازم
مزاجست که هم مجرّدون عن المادّه بلی چند چیز است که از چند چیز خستگی بهم نرسانده
و سیر نمیشود الارض من المطر و العین من النظر و السمع عن الخبر و الفرج من الذکر
یکی دیگر طالب علم از تحصیل علوم سیر نمیشود همیشه در طلب است لأنّ فوق
کلّ ذی علم علیم موسی با آن کلیمی در طلب خضر بود دنیا را مجراکر بخشند ام
طمع در آب سوم بسته ام یکی دیگر طالب مال است دائما حریص است اگر دو لنگار ور
باو دهند باز کرسنه است و لقد جرّب کرار کلام پیغمبر است منهومان لا یشبعان
آه یکی دیگر مستسقی است کفتم مستسقیم ابم کشد کرچه میدانم که هم ابم
کشد کر بیابان بدریا رسته شکم عشق ابر من نخواهد کشتنم من هر جای
که بینم آب جو رشکم ابد کاش من بیم جای او یکی دیگر ملائکه اند از عبادت سیر نمیشوند
لا یفترون عن عبادته و لا یستحسرون یکی دیگر جهنم است و در قیامت از هزار نفر هفتصد
و نود و نه نفر را باو میدهند یکی به بهشت میرود هر چه مخلوق هستند بهمین قسم
میان بهشت و جهنم قسمت میشود چنانچه مشهور که جهنم بر اهلش تنگ میشود مثل میخی که
بدیوار بکوبند با این همه می پرسند هل امتلأت تقول هل من مزید یکی دیگر شیعیان
و دوستان از عزاداری سیر نمیشوند شب و روز میخواهند بر امام مظلوم گریه کنند
و فضه سیر میشوند که محبت شان تمام باشد محبت لیلا و نهار ادر نزد ابد است انجلک
خواهم دو چشم اشکبار ابدیتا اشک من دریابید تا تا از فقد دعنا یدیک ام
انا مفتخرم نمیدانم بر کدام مصیبت گریه کنم برای برادرت یا پسرت یا خواهرت

یا دختران ام الثوب مسلوبا ام الجسم عاریا ام النحر منحورا ام الرأس مقطوعا
نمیدانم برای فرزند بیمارت گریه کنم که جهل منزل شتر برهنه لنگ لا غر او را سوار

مجلس پنجم

در ذکر احوال ملائکه که بعضی از انهارا معذب فرمود اینجه از اخبار معلوم میشود خدا
و ند تبارک و تعالی نه نفر از ملائکه را معذب فرمود اما هفت نفر از انها عفو فرمود دو نفر
از انها تا حال معذبند یکی از انها در زمان ادریس بود چنانچه مجلسی نقل میکند
در مرحوم سید نعمة الله در انوار مختصر ذکر کرده ان الله غضب علی ملک فقطع جناحه
و القاه فی جزیرة من جزایر البحر چند بر سال تا ان حال بود تا انکه ادریس پیغمبر
مبعوث شد فاتاه و قال استشفع لی عند الله ان یرضی عنی فصلی ثلث لیال لا یفتر
و صام ثلث ایام لا یفطر فدعا ربه فی السحر دعا کرد دعای ان ملک قبول شد فرد الله علیه
جناحه و اذن له فی الصعود الی السماء ان ملک با دریس عرض کرد احبّ ان اکافئک
حاجه خود عرض نما اسمانها ببر بلکه با ملک الموت اشنا شوم که بسبب ان از او میترسم فخطّ
جناحه فقال ارکب او را بر دوش گرفت باسمان چهارم عزرائیل نشسته صورت بهم کشیده سر خود را
حرکت میدهد ادریس بر ملک الموت سلام کرد ان ملک پرسید مالک تحرّک رأسک و ما لی
اراک قال انما کنت از خدا مأمور شده ام که جان ادریس را در اسمان چهارم قبض کنم
با خود گفتم که ادریس در زمین است که یک فرسخ بلدم دو سال بود باید از روی تعجب
حرکت میدادم پس همانجا قبض کرد و حالا ادریس در اسمان نشسته و رفعناه مکانا
علیا طهری ملکرا در عصر اخر الزمان بخشید از انجمله شد ملکرا شفاعت جناب
امام حسین بخشید یکی صلصائیل بود بعثه الله فی امر فابطأ فسلبه ریشه و دق

جناحه واسکنه فی جزیرة من جزائر البحر در کاری که مامور بود دیر کرد منضوب
شد تا شب ولادت جناب سید الشهدا یکی دیگر دردائیل بود که مکان او در آسمان
چهارم بود کان له ستعون الف جناح ذکر فی نفسه هل یعلم الله ما فی وراء هذا البحر
ما یسیر فی ظلمة هذا اللیل بضوء النهار این ملک هشتاد هزار بال داشت در خاطرش
گذشت که آیا علم خدا محیط است یا نه فقال الله فی مکانک لا ترکع ولا تسجد الا
یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر صلصائیل با هشتاد و کسر و داشت مشرق تا مغرب و
هو شاخص نحو العرش مثل چوب خشک ایستاده بود تا شب ولادت سید الشهدا آن
شب بشفاعت پیغمبر او را بخشید یکی دیگر دردائیل بود جناب رسول احوال او را
نقل کرده فرمود که ملک عظیم الشان بود کان له ستة عشر الف جناح فقال یوما فی
نفسه افوق ربنا شیء نه اینکه اعتقادش این باشد بلکه بخیال شر گذشت خدا نه
پسندید با الهای او را زیاد کرد فصار له اثنان و ثلثون الف جناح فرمود پرواز کن
فطار مقدار خمس مائة عام فلم ینل راسه قائمة من قوائم العرش فاوحی الله الیه ایها
الملک عد الی مکانک فانا اعظم فوق کل عظیم لیس فوقی شیء فسلبه الله مقامه و
جناحه من صفوف الملئکة تا روز ولادت حسین یکی دیگر فطرس بود کان یطوف بالعرش
فتکاسل فی شیء من امر الله توقفکه ولایت امیر المؤمنین را بر ملئکه عرض کردند همه قبول
کردند مگر فطرس فکسر الله جناحه ورمی به فی جزیرة من جزائر البحر فطرس در همانجا
بود تا شب نیمه شعبان ولادت سید الشهدا فاوحی الله الی ملک خازن النار ان اخمد النیران
واوحی الی رضوان خازن الجنان ان زخرف الجنان وطیبها واوحی الی الحور العین ان
یتزین ویتزاورن لکرامة مولود ولد لمحمد فی دار الدنیا واوحی الی الملئکة ان قوموا

در تضرع دردائیل بامام حسین ع و بخشیدن ملک

در عظمت عرش خدا و وقوف ملک

در ملک فطرس

صفوفا

صفوفا بالتسبیح والتحمید والتمجید واوحی الی جبرئیل ان اهبط الی حبیبی محمد فی الف
قبیل فی القبیل الف الف ملک علی خیول ابلق مسرجة ملجمة علیها ملئکة روحانیین
بایدیهم حراب من نور فهنئاه وامحمد بمولوده واخبره یا جبرئیل انی سمیته الحسین فلما
هبط جبرئیل مر بفطرس قال فطرس هل قامت القیمة علی اهل الدنیا گفت نه خدا ولدی
فرزندی بمحمد کرامت فرموده مادر دهر نزاده بهتر از این من میروم بمبارکباد و
دوم مامورم که او را حسین نام کنیم فقال احملنی معک وسل محمدا ان یدعو لی فقال
جبرئیل او را بر بال خود گرفته چون نازل شد قال یا رسول الله ان بینی و بین فطرس اخوة التماس
دارم که شفاعت کنی فقال رسول الله لفطرس اتقبل قال نعم بعد ولایة علی و اکنت
بلی پیغمبر بخانه فاطمه آمد فقال ناولینی ابنی الحسین فاخرجته الیه مقموطا یناغی
جده فحمله علی بطن کفه وتوجه نحو القبلة ورفعه الی السماء وقال اللهم انی اسئلک
بحق ابنی هذا ان تغفر لفطرس خطیئته وتجبر کسر جناحه وترده الی مقامه پس او را به
گهواره که داشت فرمود یا فطرس تمسک بالمهد فتمسح به بمرغ قید فی الدعاء یوم
تولده اللهم کما عاذ فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره یا دارا جبرئیل با آسمانها بالا رفت
فریاد میزد انا عتیق الحسین این روز چند نفر بشیر به تهنیت آمده که رفعه یا فوجی از
ملک یکی از ملئکه که منضوب بود مباد و یکمرتبه صلصائیل را و دیگر بر دردائیل
دفعه دیگر که انبیای اغانی در مفتاح نوشته که پیغمبر فرمود چون ملئکه آمدند کان
معهم ملک مکسور الجناحین والیدین والرجلین پرسید که کیست و چرا چنین شده
عرض کرد یا رسول الله من از ملئکه مقرب بودم روزی دیدم ابواب السماء مفتوحة
فنظرت الی الدنیا و رایت رجلا من بنی آدم قد سقطت یداه ورجلاه فقلت ما احق

آمدن جبرئیل با تهنیت بپیغمبر ص

در شفاعت امام حسین ع بفطرس

خدمت جبرئیل بنسب ملائکه

هذا

ملك مكسور الجناح

هذا بالموت لا خير لى فى الحيوة بعد هذه الحالة از جا نمیتواند برخیزد لقمه نمیتواند
بدهن بگذارد فلم ابرح من مكانى حتى صبّرنى الله هكذا دفعه بتنالم سوخته هفت
صد سال نشستم ملائكه مرا شناختند آوردند خدمت شما قال جبرئيل احلل فما ط
الحسين فاخرج يده ليمسحه ممسح فقصد ذلك فبره مزينا عند جبرئيل كفته فندا وفرا
بكشاد حسين ابن دو بازو خيال اينكه خود با دو بال دچنين كرد دفعه شفا
يافت فلما استوى خلقته بكى فقلنا لم بكى قال ابكى لقتل من كان سبب النعمة لى ولبشرى اهل السماء
والارض فقلت من يقتله قال هذا جبرئيل هو اولى بان يخبرك قال نعم نقتل فلما خبر
تعرفك قال ان الله خلقه قبل مولد الحسين وقدر بان يكون حافظا للقبر ويبد
شهادته فى مقتل البكاء قال ابن عباس كان رسول اذا صلى الفجر يحول وجهه الى اصحابه
وهو يضيئ كالبدر فكان اذا راه المكروب يعلو عن كربه فصلى يوما فنحول وجهه
دعا عليا فخرجا من المسجد والناس ينظرون اليهما ولا يدرون لماذا خرجا فبلغنا
منزل فاطمة قال يا على قف انت بالباب واحجب الناس قد ولد الحسين والملئكة يريدون
ان يأتوا للتهنية ورسول الله مشغول بهم دركتاب اسرار الشهادة از ابو امامه باهلى
مرويست روز ولادت امام حسين حضرت پيغمبر ميرفتند واو را تهنيت ميگفتند قال ابو بكر
رجل من الناس رأينا على عجبا انبئك لنهنئك بولده فحبانا علي واعلمنا انه هبط
عليه مائة الف واربعة وعشرون الف ملك فعجبنا من احصائه وعد الملئكة
فتبسم النبي قال ما علمك انه هبط على الملك بهذا العدد قال بابى انت وامى
سمعت مائة الف لغة واربعة عشر الف لغة فعلمت انه نزل عليك الملئكة بهذا
العدد قال زادك الله علما يا ابا الحسن ثم قال يا ابا بكر اخبرك باعجب من

شفيع امت

ذلك كان منهم ملك مكسور الجناحين كما ذكر آه باين در فطرس بود چون افتاد
بود چند اشغالش داد دفت باسمان فخر ميكرد كه من آزاد كرده حسينم در داييل ان
بكطرف ميكفتنا نامولى الحسين صلصائيل بميرى بكر دركائيل اسطرف اما خواطر
رسيد آه فطرس بعد از شهادت خبر دار شد ارزو كرد كاش خدمت حضرت ميبودم جان
نثار ميكردم خطاب شد با هفتاد هزار فرشته برسر قبرش ملازم شود كريه
كنند ثواب اين زاوران بخشند بيكوند و بيوند شفا عزاصحابها و متالى يوم
القيمة ينبا الاحزان روزى جبرئيل خدمت پيغمبر آمد عرض كرد امروز عجيبى ديدم
در وقت نزول كنار بكوه قاف افتاده ناله ميشنيد فرشته را ديدم كه او را در آسمان
ديده بودم بر تختى نشسته بود هفتاد هزار ملك برابر او صف زده بودند از نفس كشيدن
ملك خلق ميشد او را ديدم بالها شكسته دورنمين افتاده سبب پرسيدم گفت شب
معراج من براى پيغمبر تعظيم لا بق او نكردم با من غضب كرد فنا شد از آسمان برزمين
افتادم بياد شفيع من نشو مرض عرض نمودم و مغفرت خواستم فرمود بر حبيب من صلوات
بفرست آن ملك با خلاص صلوات فرستاد بمقام خود عود نمود از اين حديث مستفاد ميشود
كه هر كس از منصب خود عزل گردد مداومت بر صلوات نمايد بمقام عالى خود ميرسد باز
جبرئيل عرض كرد ديدم براو سوختم چونكه از غربت بجوش آمدن هيچ قطع عضو باشد
از بدن بر چند نفر رحم كنند مليح مل و فصيح كل و عزيز ذل و هو الى آل ماله بيلاد
مغرور مبتوح حافظ افتاده كى از دست داده زانكه حسود عرض و مال و دل و دين برد
سر مغرور كرد فرو اين با شيطان اين بود كه ملك پشيمان شد و توبه كرد او نكرد
ساعتى كافر كند صد بفرا ساعتى زاهد كند زنديقرا زانكه مخلص در خطر باشد

۲ بشود

ملام تا زخود خالص نکرددا و تمام الناس کلهم هالکون الا العالمون والعالمون کلهم هالکون الا العاملون والعاملون کلهم هالکون الا المخلصون والمخلصون فی خطر عظیم این بود جبرئیل میکرد بتبکی الهی از مکر تو ایمن نیستم چون خود رسی همه بر ها زنند چونکه کفتی بنده ام سلطان شدی **مجلس ششم** درد احوال فرشته که بصورت اژدها مسخ شده بود ذکر شفعاء روز قیمت ملکی از کروبین غفلت عن ذکر ربه طرفة عین فمسخه الله ثعبانا لحظه غفلت کرد از ذکر خداوند او را مسخ کرد و او را از اسمان بزمین انداخت انملک بهمان حالت بود مدت چند هزار سال تا زمان خاتم انبیا شد روزی شخصی بخوشه انکور بود بر خدمت پیغمبر اورد حضرت بسلمان فرمود برو حسنین را حاضر کن تا من از این انکور بخورند سلمان رفت آمد عرض کرد حسنین را خوابیده تماما و قال من یرشدنی الیهما فله علی الله الجنة جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله تم هذا الامر علاج این اضطراب زحیست فرمود اخاف علیهما من کید الیهود مبادا با انها اذیتی رسانند بدان ای محمد که فرزندان تو در حدیقه ابو الدحداح اند حضرت بطرف حدیقه روان شد سلمان کوید منهم در خدمت پیغمبر بودم چون بحدیقه امدیم حسنین خوابیده بودند و قدا عتنق احدهما لاخر و ثعبان فی فیه طاقة ریحان یروح بها وجههما اژدهائی دسته کل در دهن کرفته بود حسنین را باد میزد همینکه چشمش بر پیغمبر افتاد سلام کرد و قال یا رسول الله لست انا ثعبانا ولکن ملک من ملئکة الکروبین غفلت عن ذکر ربی طرفة عین نغضب علی ربی فمسخنی ثعبانا وطردنی من السماء الی الارض کما تری چندین سال است در اطراف کردش میکنم بلکه کریمی شفاعت کند خداوند نفضیر من

بکذرد و تمام مرا بمن برکرداند پیغمبر اشاره کرد دارام بکیر حضرت بر بسر بالین حسنین امد انقدر ایستاد تا او بیدار شدند حالت از ابر حسنین نقل کرد فرمود این ملک پناه شما اورده برای او شفاعت کنید حسنین برخواستند وضو کرفتند و صلوات کرد نزد سید بجا بر داشتند عرضکردند اللهم بحق جدنا الجلیل محمد المصطفی وبابینا علی المرتضی وبامنا فاطمة الزهراء الا ما رددته الی حالته الاولی هنوز دعا تمام نشده بود که جبرئیل با فواجی از ملک از اسمان فرود آمدند انملک را بشارت دادند که خداوند از او راضی شد فقط بصورت اول برکشت و با ملئکه باسمان صعود نمود روز دیکر جبرئیل آمد خنده میکرد عرض کرد یا رسول الله انملک در اسمان فخریه میکند و یقول من مثلی وانا فی شفاعة الحسن والحسین بلی چاره کناه بعد خبر است یا توبه یا ندامت بشرا بطبکه برای تو به نوشته اند کما قال ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه یکفر عنکم سیئاتکم خداوند بما فرموده میفرماید اغفر و لا ابالی شفاعة شفعاء وابنجمعی را باید بدانید که روز قیمت چند چیز است که شفاعت میکند از انجمله همسایکانند که شفاعت میکنند وان الجار لیشفع من جاره و ما له من حسنة یقول یا رب جاری کان یکف عنی الاذی یا بنجهة که صاحب شر بعت ابنهمه شفاعت همسایه میفرماید یکی دیکر اطفال صغار اند که از برای خود را شفاعت میکنند بلکه طفل سقط شده هم شفاعت میکند فیقوم علی باب الجنة محبنطئا بر در بهشت میا یستد غضبناک با و میکویند چرا داخل بهشت نمیشوی عرض میکند لا والله الا و معی ابوای یکی دیکر از شفعاء روز قیامت کافریست مسلمان کرده باشد که عوالم است که موسی سوال کرد از رب قال ما جزاء من دعی نفسا کافرة الی الاسلام قال اذن له فی الشفاعة یوم القیمة لمن یرید یکی دیکران

شفاعت علما

شفعاء علما اند چنانچه در بحار از امام حسن عسکری فرمود روز قیامت منادی ندا کند که أین
العلماء فیخلع علیهم من خلع الکرامات علی قدر کثرة علومهم وجدهم فی ارشاد عباد
الله یعنی علما بر شاگردها خود خلعتها می پوشانند و بعد می گویند للعالم اشفع بمحبین اوداد
لهم ملتمسه بعالم میگویند شفاعت کن که هر کسی را تربیت کرده و یکی از شفعاء قرآن است

شفاعت قرآن بغایات خود

سیجیئی القرآن فی أحسن صورة منظور الیه بر ملئکه میکذرد میگویند هذا ملک
مقرب بمنا بر پیغمبران میکذرد بر صفوف والناس ینظرون الیه میاید تا پای عرش
یقول یا رب انا القرآن و فلان عبدک المومن قد اظمأت هواجره و اتعبت نفسه بلیالی
و یطیل لیلة بترتیلی و تفیض عیناه اذا تهجد فارضه کما ارضانی خداوند میفرماید
شفاعت تو را در حق او قبول کردم پس ملائکه باو خطاب میکنند که قرآن درحق تو شفاعت کرد داخل بهشت شو و بخوان و بالا برو یکی دیگر از شفعاء سادات علوی و

شفاعت جناب فاطمه

فاطمی هستند مردم را شفاعت میکنند حتی انه یقول الرجل لاحدهم استظللت
بظلک فتشفع له و یکی دیگر از شفعاء ائمه اطهار اند در زیارت جامعه است
انتم شهداء دار الفناء و شفعاء دار البقاء جناب رسول فرمود انما خبات شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی واما المحسنون منهم فما علیهم من سبیل جناب صادق فرمود
والله لنشفعن فی المذنبین من شیعتنا حتی یقول اعدائنا اذا راوا ذلک فما لنا من
شافعین ولا صدیق حمیم یکی دیگر از شفعاء روز قیامت جده ما است قال
کانی انظر الی ابنتی فاطمة قد اقبلت یوم القیمة علی نجیب من نور وارد محشر میشود عن
یمینها سبعون الف ملک وعن یسارها سبعون الف ملک و بین یدیها سبعون الف
ملک و خلفها سبعون الف ملک تقود مومنات امتی الی الجنة شفاعت میکند تا ان

الحرث

امت مرا یقول الله انظری فمن اعتصم بک فهو معک فی الجنة شفاعت تو را در حق ایشان
قبول میکنم فانظری من کان فی قلبه حبک و حب ذریتک خذی بیده وادخلیه الجنة
جناب امام محمد باقر فرمود ای جابر بخدا قسم در آن روز جده ام فاطمه لتلتقط شیعتها
و محبیها کما یلتقط الطیر الحب الجید من الحب الردی یکی دیگر از شفعاء رفقاء و امثال

شفاعت رفیق مومن

انند قال رسول الله ان الرجل یقول یا فلان صدیقی فلان و صدیقه فی الجحیم فیقول الله
اخرجوا له صدیقه الی الجنة فرمود مردی برابر بهشت میبرند چون نعمتها جنت را بر بیند
بیاد رفیق خود میافتد میپرسد رفیق من کجا است میشنود که در جهنم است عرض میکند اورا
که عیشش منغص نشود انها که در جهنم میباشند میگویند فما لنا من شافعین ولا صدیق
حمیم و یکی از شفعاء مومنین و صلحا اند و ان ادناهم شفاعة لیشفع فی ثلثین انسانا
یکی دیگر جناب سید الشهدا است که امت پیغمبر صد صنف خواهند بود هشتاد صنف از آنها
به شفاعت او داخل بهشت میشوند بلی شفاعت کلیه با او است اسباب شفاعت او زیاد

شفاعت چشم گریان

بجهت آنست و شهادت او برات شفاعت بود یکی از شفعاء دیده گریان است شخصی را
بجهنم میبرند عرض میکند نظر کن ببین که من تر شده میفرماید به شهادت و
شفاعت تو قبول کردم رده الی الجنة حکایت نما حشر مناسبت که دو چشم
را نوکر کرد منحصر است اول شفاعت امام حسین و زوار و بجهت نظر بود و

شفاعت امام حسین علیه السلام

آخر شفاعت منحصر در روز قیامت بجهت مختار است بعد از آنکه از محاسبه خلایق فارغ
میشوند هر کس را بایند شفاعت کنند جناب رسول و جناب امیر و حسنین بیایند از
ره صراط عبور کنند بروند ببهشت از آتش صدای مختار بلند میشود که یا رسول
الله اغثنی پیغمبر بجناب امیر ملتجی میشود انحصر هم تا سی بجناب رسول میکند تا

سبد

سید الشهداء میباید بکند و مختار فریاد میکند یا ابا عبد الله انی طلبت بثارک
بقول النبی للحسین اجبرد تو جو دارد فنبغض الحسین فی النار کانه عقابا کاسر
فیخرج المختار حممه جهنم رفتن او بجهنم لو شق عن قلبه لوجد حبهما عن قلبه یعنی
همه اینکارها نیکه کرد از کشتن قتله حسین محض دوستی آنحضرت نبود بلکه بجهت
بجهت ریاست و غلبه بر دشمن بود اخبار بر خلاف این فقره است که امام مختار را بسیار
مدح کرد لیکن چون این کیفیتهم وارد شده بمناسبت مقام عرض کردم بلی جمیع
طایفه اند که شامل حال انها ممتنع بود یکی کفار و یکی نواصب و یکی منافق و یکی
قتله سید الشهداء چنانچه در منتخب نقل میکند که روزی موسی بطور میرفت مردی
از بنی اسرائیل او را دید قال یا نبی الله اذنبت ذنبا عظیما فاسئل ربک ان یعفو
عنی چون بطور آمد دو حصین ۲ کما ذکرناه فی کتاب الید در مجلس بیست و ششم
آه ازجواانتها آه سعید بن مسیب کو بعد رفتکه دید شخصی از استاکعبه ساو بان
آه خوشان فهمید بودند که شفاعت با انها نمیرسد الا لعنة الله علی الظالمین

مجلس هفتم

در ذکر احوال هروت و ماروت البقرة وما انزل علی الملکین ببابل هروت و
ماروت وما یعلمان به من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون
منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه وما هم بضارین به من احد الا باذن الله ان جمله
ملئکه که خداوند عذاب انها فرمود و خودشان توبه نکردند کسی هم شفاعت
نکرد بجز الا هم معذبند یکی اینست که ان الله فوض الامر الی ملک فخلق سبع
سموات و سبع ارضین فلما رای الاشیاء قد انقادت له قال من مثلی فارسل

اهل

الله نویره من نار تنقد الانملة فاستقبلتها بجمیع ما خلق فتخللت لذلک حتی
وصلت الیه لما اراد خلقه العجب ازجمله انهاکه دو ملکند اسم انها در قران مذکور
است و آن دو ملک هروت و ماروت اند و قصه احوال انها را مفسرین شیعه و سنی
لیکن مختلف ذکر کرده اند بعضی اینجا بطریق رموز و اشارات اول شمرده اند و
بعضی اصل قصه را منع کرده اند شیعه امامیه با اهل سنت و جماعه در کیفیت
و اقسام اختلاف کرده اند از ائمه معصومین در صحیح و سقم این فقره از طرفین احادیث
نقل شده فقیر در تفسیر صافی مجلسی در سما عالم و ملک او و عبد الله بن عمر الله در
عوالم متوجه شده و ما نظر بکه از تتبع اخبار و اثار فهمیده ایم نقل میکنیم بسیار که
متفق علیه فریقین باشد و ابرادی وارد نباید بعون الله در تفسیر قمی نقل میکند
که روزی یکی از اصحاب امام جعفر صادق که نام او عطا بود از انحضرت سوال نمود
از قصه هروت و مروت حضرت در جواب فرمود که ان الملئکة کانوا ینزلون من السماء
الی الارض فی کل یوم و لیلة و اعمال فرزندان آدم را میشنوند یا آسمان بالا
میرفتند فضج اهل السماء من اعمال اوساط اهل الارض از ان دکر دند از معصیتها
اهل زمین و از جرات فرزندان آدم و بی باکی انها از روی استهزاء گفتند هولاء الذین
خلقتهم بیدک و اسجدت لهم ملئکتک و حال آنکه شب و روز جز معصیت ولاد
آدم کاری ندارند و از هیچ فاحشه اجتناب نمیکنند اما تغضب علیهم و هم فی قبضتک
و تحت قدرتک انک امهلتهم حتی ظنوا انک تمهلهم خواطر جمع شده زنا میکنند
شراب میخورند قمار میکنند لواط و مساحقه و ظلم میکنند دروغ میگویند قسم
دروغ میخورند یکدیگر را بهتان میزنند غیبت میکنند بیستی میپرستند قتل نفس

میکنند

در احوال هاروت ماروت

اختلاف علماء در هاروت ماروت

ابن دو ملک بعد از ... در خصوص معصیت

٤ میکنند سبحانك علی حلمك بعد علمك وعلی عفوك بعد قدرتك خویش بین
چون از کسی جرمی بدید انشی در گذرد و زنخ شدید حمیت برد او آن
کبر را نکرد خویش نفس کبر را حمیت بر ایشان دیگر است که از آن آتش جهانی
انحضرت خداوند خطاب کرد از فرزندان آدم خواست غضب که بملئکه داد که بمجرد
بر طاعت بانها بفهمانند فرمود لعن مزنید بر بندگان من شما را عصمت دادم فرزند
آدم را شهوت و غضب لانهم خلقتهم انهما معصیت شما چه لانهم خلقتهما طاعة
و عبادت عصمتیکه مر شما را برتر است از عکس عصمت حظ منست آن
زمن بنده از خود هین هین تا نگر در بر شما دیو لعین حضرت ایوب وقت مما
نمو را عرض میکرد ای پروردگار عالم را اگر فی صبر کردم و اولادم را اگر فی صبر کردم
بتمام کردی صبر کردم چهار هزار کرم بید تنم انداختی صبر کردم خطاب شد که کرم
که زبانش را بگزد ... لسانش را بگزد کرم جنبا دل ایوب ... کند که بنیاب
شد مثل مار گزیده بخود بپیچید زبان بعجز گشود انی مسنی الضر وانت آه خطاب شد
ای ایوب چرا جزع میکنی چه شد صبر تو گفت ایوب با ان فکرت من هر نوبت
صبر بحی دادمت همین مکن ... صبر خدا از نظر صبر دیگ صبر داد از انکر
در انمقام هم بملئکه فرمود عصمت را من بشما دادم عتب بر بندگان لعن مزن بخدا
وند فرمود از میان صفوف ملئکه شما دو نفر را انتخاب کنند تا من شهوت و غضب در
انها قرار دهم مثل بنی آدم بر زمین بروند تا بفهمند که انها معصیت خواهند کرد
فنزلت والذلك هاروت و ماروت بر زمین نطع ملك ببیشتر طعن میزدند عرض کردند ما
میرویم بزمین ... بر ما ... بابشما فاوحی الله الیهما اهبطا الی الارض

فقد جعلت فیکما طبایع الشهوة والحرص والامل کما جعلت فی بنی آدم بروید بنی ٤١
آدم را از همه معصیت منع کرده ام شما را از چهار معصیت منع و نهی میکنم اول
اینکه شریک از برای من قرار ندهید دوم اینکه قتل نفس نکنید سیم شراب نخورید
چهارم زنا نکنید هاروت و ماروت قبول کردند بصورت بشری شدند از آسمان بزمین
فرود آمدند و کانا یقضیان بین الناس مشغول بقضاوت شدند شبی که میشد باسم
بالا میرفتند تا انکه روزی زنی جمیله بود با شخصی مرافعه خصومتی داشت بنزد
هاروت رفت بر هر عضوش که افکند او منظر بود او از عضو دیگر خوبتر قوه
شهوت بحرکت آمد در جواب انزن گفت الحق لك و لا افضل لك حتی تمکنینی من نفسك
فواعدته یوما روز دیگر انزن وعده کرد فنکه هر وقت بمنزل او بیرود ان محکمه هروت رفت
بمحکمه ماروت همینکه چشم ماروت بحسن و جمال انزن افتاد دل از دست داد ...
عزم دخول ... الامانة الامانة الامان گفت اگر کامی از تو برد
کام تو حاصل خواهد شد تو بشنو محکمی در شوهر خود خواهم داد فواعدته الساعة
التی واعدت صاحبه و موعود هر وقت بمنزل او فنشاروت هم بعد از هروت وارد شد
فاستحیا کل واحد من صاحبه فطاطا روسهما و نکسا ثم نزع الحیاء منهما هروت
گفت چه چاره الناس تخامنی اللبی جاءت بك مطلب واضح است و تهمکند زنیا
بعیش مشغول باشیم واشتد بهما الشهوة التی جعلت فیهما آتش شهوت فروزان شد
چنان که ندانستند میز از آسمان ... صحبت داشتند مطایبه کنند و ممانعه
کردند نخواستند بکار دیگر مشغول شوند فقالت زنی دینار دین به و لیس ...
دینی از احببتما الی ما تریدان الا ان تخلا فی بنی کنند ... بکو گفت

بت پرستیدن و شراب خوردن انها

بینی دارم باید سجده کنید هر دو به ماروت نگاه کردند گفت ها تان خصلتان
تما نهینا عنهما از آنها چیز نهی شده ایم حالا این ما اول تکلیف میکند که
بت را سجده کنیم و خواهش ما که زنا با او نشست و شهوت هم که از ما دست نمیکشد
پس هزاران زن کاشانه را کرده رنگ   صد هزاران نام خوش را کرده ننگ   چون
زند شهوت در این وادی دهل   چیست عقل تا ای خجل ابن الخجل   آخر چه بت
سجده کردند از آن رفت شیشه شرابی آورد قالت فدونکما هذا الخمر فاشربا فانها
فرمان لکما منه و به سیلغناك مراد کما تا شراب بخورید بطلب بخواهید رسید باید
شرم از ما بر چیند از شرم دو جام ساقی لطفی کن   شاید که بوسه چند بر آن
دهان توان زد   شراب خوردند تا صراحی بر بخیزد شرم خوبان از میان   صبحت
را حریفان نیک پیدا کرده اند   چون مست شدند فدخل سائل و رآهم علی هذه الحالة
قال و یلکما قد خلوتما بهذه الحسناء و قعدتما معها هذه الحالة الفاحشة من
حالا مردم را خبر میکنم ابر اگفت بر کشته بر دو ابنجان شان عشق و شهوت در ربود
کاحتباط یاد و دست نبود   در باز بود که کار اعلی الترتیم داخل شد فنهضت المرأة
و قالت ان هذا المسکین یخرج و یخبر عنکما و تشما مفتضح میشوید اسرعا الی الرجل
فادرکاه و قتلاه که حالا مطمئن بکام دل میرسید فلم یریاها و بدت لهما سوآتهما
واسقطا فی ایدیهما از آن اندیشید فهمیدند که بسخط خدا گرفتار شدند چه خوب
بی عقلی چار کند زن بود   زار زنی کم کرچه صد خود من بود   بکرد دان کردی عبادت
همکند عقل زیرك ابلهیها میکند   هاتف آواز داد ای هاروت و ماروت
شما بر بنی آدم انهمه بد بشر طعنه میزدید دیدید که شما نشنیدید از انجا معصیت

عاشق شدن انها

معلق شدن انها در چاه بابل

که شما را نهی کرده بودیم همه را کردید بد بختیرهما الله بین عذاب الدنیا و عذاب الاخرة
هاروت گفت حالا که چنین است در دنیا عیش میکنیم لذتش بر بهم ما را شل بابر
معصیت کار از در آخرت عذاب کنند ماروت گفت عذاب الدنیا له انقطاع و عذاب
الاخرة لا انقضاء لها بهتر است عذاب دنیا را اختیار کنیم چون عذاب دنیا را اختیار
کردند خداوند فرمود آنها را در چاه عمیقی در زمین بابل سرنگون در هوا کردند
فعلقا باشفار عینیهما بر مکان او بخیزید و آتش از پا انداز بدن آنها بیرون میاید
و تشنگی بر ایشان غالب شد کلما اشرع علیهما احد قالا له اطرح الحجر فی البر لعل
الماء ترشح علینا فنعلمکم السحر را سحر ثم انا نعلیم میکنیم باسم صدا میزدند
سنگ بچاه ببیند از بلکه ابتقاطر بکند فائده دیگر سماع با نالب کو بود فرشتگان
را چون باب   هضد من الشتکای بد بانگ آب   تا به بینم بر سر آب جناب   تا زمان
بعثت پیغمبر سرا آنجا که شود بود مردم خصوص یهود میرفتند زنی آمد نزد عایشه
گفت من ساحر ام آیا توبه من قبول میشود رفتم بر سر چاهی که هاروت و ماروت در آنجا
محبوس بودند بجهة تحصیل سحر اول مرا منع کردند و قالا لا تکفری انما نحن فتنة
چون اصرار مرا دیدند گفتند برو بر سر تنور و بول علی الرماد فذهبت الیه فاقشعر
جلدی ففزعت و رجعت و لم افعل بول نکردم پرسیدند بول کردی گفتم قالا اما
رأیتما فعلت گفتم چیزی ندیدیم قالا انت علی رأس امرك اگر بتعلیم سحر میخواهی اینجه
گفتم عمل کن مرتبه دوم رفتم نرسیدم دو مرتبه سیم رفتم دیگر نا کسی تنور که نشان داده
بودند بول کردم فرأیت فارسا مقنعا بالحدید قد خرج منی و صعد الی السماء آمد
برای آنها نقل کردم قالا ایمانك خرج عنك حالا بول کردی و ساحر شد کهر

تعلیم سحر کردن ایشان بزنی

در ذهن و خیال تصور کنی صورت خارجی پیدا میکند دانه کند می‌افتاد بو کنند
بردار هر چه میخواهی بکن برداشتم انداختم بر زمین گفتم گندم سبز شو سبز شد
گفتم خشکیده شو خشکیده شد گفتم درو کرده شو شد آرد شو نان شو پخته شد
حالا هر چه میخواهم میشود فقالت عایشه لیتنی ملك توبة ونظیر این کیفیت را ذکر
تفسیر معتبر نقل کرده اند زن یهودیه پیغمبر را سحر کرده معوذتین نازل شد
جناب امیر رفت سحر او را که در چاه بود بیرون آورد چاه مثل خون سرخ شده بود آن
وقت خداوند امر نمود سر چاه را سد کردند حالا هاروت ماروت معلق اند تا قیامت
اما کسی موضع آنجا را هم نمیداند از نظر هاروت و ماروت آشکار چاه بابل را
نمودند انبیا تبلیغ کردند بجای خویش بود سهل باشد پیش آتش رنج دود
خدا را نخدا حذر نداد و صفت رنج آنجها سهل باشد رنج دنیا پیش آن
خدا را خدائی را ببینید که این دو ملک موفق بتوبه نشدند و الا خداوند
قبول میکرد کسی هم شفاعت نکرد پروردگار آنها توبه نکردند ما توبه میکنیم
باده ما را نخورد آسمان رفیق کریم ارحم اوست آن ای شفیق خدایا این دو ملک کسی
را شفیع نکردند ما که نه کار این پیغمبر و آل او را شفیع خود میکنیم اللهم انی لو وجدت
شفعاء اقرب الیک من محمد و اهل بیته لجعلتهم شفعائی الیک هاروت و ماروت از
عذاب جهنم اطلاع داشتند عذاب دنیا را اختیار کردند ما هم آتش جهنم را ندیده ایم
عالم سماعیم و عذاب آخرت افسانه میدانیم بلی از جهنم خبر میشوی دستی از دور
بر آتش دار پا در کوره حدادان نه تا ببینی که چه بر سر دار دربجا است
که چون آیه جهنم نازل شد ان جهنم لموعدهم اجمعین حضرت اسمعیل ابن پسید

تا رسید بجائی که عرض نکرد جا معصیت کار از امت تو در طبقه اولی که عذابش
اسهل است فبکی النبی بکاءً شدیدا رفت بخانه و در را بروی خود بست متصل گریه
کرد فلم یستطع احد من الصحابه ان یکلمه رسم حضرت آن بود هر وقت فاطمه را میدید
مسرور میشد و اظهار فرح میکرد سلمان رفت در خانه فاطمه دید جو آسیا میکند
عرض کرد ای سیده نساء[2] تا اینکه جناب رسول فرمود بیائید برای امت دعا کنیم
خمسه آل عبا آمدند رو بقبله نشستند که دعا کنند سید الشهدا سر برهنه کرد
دستها باسمان بلند نمود که در حق شیعیان دعا کند جبرئیل آمد که یا رسول الله بگو
حسین سر برهنه نکند ملائکه برای دعا آمدند نمیتوانند سر حسین را برهنه ببینند
آسمانها از ملائکه طاقت نداشتند سر حسین را برهنه ببینند نمیدانم چه حالی
داشتند عصر عاشورا سر بریده دیدند ای یاران احترام سر حسین اینقدر بود نزد ملائکه
و عزت او نزد خدا چنین بود در بین مدینه باد برخواست گیسوهای او را غبار آلود
کرد جبرئیل را از بهشت آب کوثر آورد او را شستشو کند عزت نزد فاطمه[2] هر وقت
شکر میکرد جبرئیل باد ابکوی کند شو عزت او نزد امیر المؤمنین در منزل سفیاء
اما نمیخواهم شرح بدهم وقتی آمد میدید برادرش خواب است سر او را روی زانو
میگذاشت و آهسته از متکا بر میداشت اما عزت این سر پیش شمر این بود که او را
بلد و انود ضربت از قفا جدا کرد عزت این سر پیش خولی این بود که او را در تنوره
گذاشت بخانه اش برد روی خاکستر گذاشت عزت نزد پیش ابن زیاد این بود که امر
نمود که سر بنیزه کنند در محله ها کوفه بگردانند روزی که خواست سر را بشام بفرستد
امر الحجام بقوّره دست ندارم تو چه تقویر را بگویم دلها تاب شنیدن ندارد

عزت

عزت این بزرگواران بسند آن بزرگ که در این راه داشتید بکیفیت خواهش کریمه که سر را
باو بدهد یک بدره زر بکیرد فروخت زر را گرفت چون بکمنزل رسید گشتند سر
کیسه زر را گشودند دیدند زرها همه خزف شده و بر آنها نوشته است وسیعلم
الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون عزت اینست نزد مردان شامیان این بود که
روز ورود ایشان همه عید گرفتند زینت کردند و باستقبال آمدند عزت این بزرگوار
نزد شامیان این بود که از بالای بامها انشانه سنگ و کلوخ میکردند حکایت
ام حجام را البته شنیده اید اما عزت این سر پیش یزید آن بود که از بزرگان شام
وعده گرفت بمجلس آمدند لعینا عزت کرده سر را در طشت طلا گذاشتند به
پیش آن حرامزاده آوردند برخواست و گفت لیت غطشان خوش آمدی در بغ
ما باز لب و دندان خوش آمدی عمر لیست چشم من بره انتظار بود ای یوسف عزیز
بکنعان خوش آمدی بچشم ببین چه کرد که میخواستم ترا تو با برادر او علی اکبر
خوش آمدی اگر بزرگی مجلس باید او را شراب سید هند بنده مردم را شراب میداد
مجوید شراب میباکیست سر دشمن ما پیش ما است همان که مینابد کلاب میاورند
مصبوغ بند آب میاورند صورتش را بشوید و مسواک مستحبست که بتجاذ میکند از نه
انجاک بر سر شعبا عوض کلاب و آب چه بود عوض سجاده بلجا قماش فرش کرده
بود عوض مسواک خیزران برداشت اشاره میکرد میگفت کان الحسین حسن الثغر
علاوه بزرگی که وارد شد برای عیال الشرهم تشریفات فرا میدهند از فرشهای الوان
و مردم بدیدن انها میایند که غریب است احترام اول که دختر شرا کنیز خواستند
منزلشان خرابه بود نیست مطبخ بود فرش خاک بود جای نشستن سجاد میفرماید بما

بغیر از

۴۷ بغیر از غلام و کنیز کسی بدیدن ما نیامد انها هم مثل ما غریب و اسیر بودند و سنت
شامیان لا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون

مجلس هشتم

در عصمت ملئکه و انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین علیها ملئکة غلاظ
شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون برای عذاب کفار و عصیت
کاران نوزده ملک را مقرر فرموده که اهل جهنم را عذاب کنند علیها تسعة عشر لواحة
للبشر که میبین انها انا مثل ما لکست و این ملئکه بیسا فشی القلب بد حرف و بی
مروت غلاظ الاخلاق و شدید القوی هستند که رافت و رقت بدلشان راه نیافته
که دو زخی را بد ایشان نه قوه شتر است و نه مجال که بغیر از فرمان خدا نمیکنند آنچه
انها را امر کرده و هر چه میفرماید بعمل میاورند التلذاذ ان ملئکه بجهنم کفار مثل
التذاذ بهشتیان بنعیم جنان الا ما اخذهم راقة لمن عصى الله با این آیه استدلال
کرده اند بعصمت ملئکه اگر چه ایه در خصوص ملئکه جهنم وارد شده لکن ملئکه که
مافوق انها یند اولی است بنفی عصیان این مجلس را گفتگو کنیم در خصوص عصمت
ملئکه چونکه مسئله خلافی است جمهور علماء دینیه معتقدند بر اینکه جمیع ملئکه
معصومند از جمیع گناهان و فرقه حشویه قائل نیستند بعصمت ملئکه صدوق
در کتاب اعتقادات میفرماید که اعتقاد ما در خصوص ملئکه اینست که همه معصوم
و مطهرند من کل دنس و هیچ معصیتی از ایشان سر نمیزند نه صغیره و نه کبیره
کسیکه نفی عصمت بکند جاهل است در حق ملئکه قال صدر المتألهين في كتاب
مفاتيح الغيب اعلم ان جمهوراً من علماء الدين اتفقوا على عصمة الملئكة من جميع

قول علماء در عصمت ملائکه

الذنوب

الذنوب من الحشویة من خالف فی ذلک انها شیکر قائل بعصمت هستند بچند آیه
استدلال کرده اند اول آنکه حکایت خداوند میکند قول ملئکه را که گفتند اتجعل
فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء نحن نسبح بحمدک و نقدس لک بنابر روایت مفاتیح
الغیب همینکه این سخن را گفتند ارسل الیهم نارا فاحرقوا و از همین آیه بچند وجه
زلتشان معلوم میشود اول آنکه بر خدا اعتراض کرده اند و ذلک من اعظم الذنوب
دوم آنکه طعن بر بنی آدم زده اند بفساد و قتل و این غیبت است و از گناهان کبیره است سیم
خودستائی کرده اند نحن نسبح در جای دیگر گفته اند و انا لنحن الصافون و انا لنحن
المسبحون و این معنی حصر است و شبیه بعجب از ذنوب مهلکه است خداوند میفرماید
فلا تزکوا انفسکم تزکیة المرء لنفسه قبیح یعنی پیغمبر فرموده سه چیز است که شخص را هلاک
میکند از جمله است اعجاب المرء بنفسه چهارم گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا شبیه
علت خواستن است از خدا فیکه گفتند اگر گناه نبود آن اعتراض چرا علت خواهی میکردند
قوله تعالی الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون
این کلام خداوند دلالت میکند بر اینکه ملئکه در شک بودند و یقین نداشتند
که خداوند بکل معلومات است پنجم آنکه علم ملئکه باینکه بنی آدم فساد و خون
ریزی میکنند اگر این علم را از راه وحی بهم رسانده اند پس در فایده اعاده نیست و اگر خود
استنباط کرده اند فلج در غیر طریق حدس و تخمین جایز نیست و لا تقف ما لیس لک به
علم جای دیگر میفرماید ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ششم چون خدا شروع نمود
در خلقت آدم و تمام شد امر نمود آدم بمنبر بالا رفت و علم آدم الاسماء کلها و قال
انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین اگر راست میگوئید که شما از جمیع مخلوق اشرف

هستید آنوقت توبه کردند قالوا سبحانک لا علم آه بجای دیگر از ادله نافین عصمت
حکایت ان حجی است از ملئکه که باتش غضب تعالی سوختند حکایت هروت و ماروت
است که حالا هم در چاه بابل معذبند هم چنین حکایت دردائیل صلصائیل و فطرس
که در جمیع کتب معتبره نقل کرده اند دلیل این است صدور ذنب از ملئکه بجای دیگر میگویند
که شیطان از ملئکه بود کان من الجن جن شامل ملک و شیطان است و دیگر میگویند خدا
وند فرموده و ما جعلنا اصحاب النار الا ملئکة و اصحاب نار کسی است که در جهنم
باشد چنانکه میفرماید اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون اما آنکسانیکه قائل
اند بعصمت ملئکه بچند آیه از قرآن استدلال کرده اند از جمله این آیه است لا یعصون
الله آه هذه الآیة و ان وردت فی حق ملئکة النار لکن ما فوقهم اولی بنفی العصیان
آیه که دلالت عامه دارد بر عصمت همه ملئکه قول خدا است میفرماید یخافون ربهم
من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون شامل جمیع مامورات و ترک منهیات است لان المنهی
من الشیء مامور بترکه قال تعالی یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا قال الامام
ما اراد بهذا غیرکم و تسقط ذنوب شیعتنا کما تسقط الریح الورق من الشجر استدلال
کرده اند بر عصمت ملئکه بچند آنکه اگر گناه از ایشان سر میزد برای او استغفار
کردند و اگر کسی بحث کند هر گاه ملئکه گناه نمیکنند پس چه خوفی از خدا دارند
خداوند عادلست و بیجا بیشان عتاب نمیکند جواب اینست که خوف ملئکه مثل
خوف انبیا و ائمه است خوف قرب و خشیت عظمت نه خوف عقاب و تمرد آیه هم اشاره
باین معنی است که میفرماید یخافون ربهم من فوقهم دیگر که دلیل عصمت است عباد
مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون آیه دیگر یسبحون اللیل و النهار

لا یسأمون کسیکه خالق این باشد محال است صدور معصیت از آن و دیگر اینکه اینها
که طعن زدند بر بنی آدم اگر معصیت بکنند هم لا یحسن ذلک الطعن و از حکایت هاروت
جواب گفته اند که اولا معلوم نیست صحت این حکایت و اگر باشد اینها در آن حال ملک
نبودند بلکه منتزع از صورت ملک بصورت بشر شدند و ترکیب شهوت و غضب باینها داد و اما
حکایت دردائیل و صلصائیل احتمال میرود که همه اینها بیواقعه باشد و اشتباه از
رواة باشد اسم اینها را متعدد ذکر کرده اند و در حال سند حدیث هم قدح کرده اند و از
شبهها مخالفین عصمت جوابهای شافی داده اند اگر خواهی در مفاتیح الغیب نگاه کن که
کتاب ملا صدرا است خلاصه علمای امامیه اتفاق دارند بر عصمت ملئکه ولکن خلاف
است در اینکه ملئکه مجبول بر طاعتند که لا قدرة لهم علی الشرور یا اینکه قدرت
بر فعل و ترک هر دو دارند فلاسفه و جبریه میگویند که ملئکه غیر مختار است و مجبول
بر طاعت مثل حواس بر اطاعت نفس هرگاه اراده بریدن کند عین کانها کشاده
میشود و هیچ تردد ندارند و بمحض اشاره منطبق میشود دل مگر مهر سلیمان
یافته که مهار پنج من یافته دل بخواهد پا درآید برقص پا گریزد آن
فرو فتنی شود نقض دل بخواهد ساید حیا با اصابع تا نویسد و کتاب
ور بخواهد کفچه دخوردنی ور بخواهد چو گرز دمبی ور بخواهد بر عدد
مار شود ور بخواهد بر ولی یار شود اما معتزله و جمهور امامیه فرموده اند که
ملئکه قدرت بر طاعت و معصیت دارند بدلیل و من یقل منهم انی اله من دونه الله
فذلک نجزیه جهنم این آیه دلالت میکند بر اینکه ملئکه ما جون آیه دیگر و لا
یستکبرون عن عبادته مدح بترک استکبار وقتیکه قدرت داشته باشد اگر

در عصمت ملئکه تحقیقاً عقلیاً وفلسفیاً ٥

٢ محسوس

مشوق بلوغ

نداشته مثل غلامی است که او را خصی کرده باشد نمیتواند فخر کند که زنا نمیکند
بلکه فخر آنست که قادر باشد و از خوف خدا اجتناب کند مثل یوسف کلام سید سجاد ع
در صحیفه مؤید مطالب است و لا یستحسرون عن عبادتک و لا یؤثرون التقصیر علی
الجد فی امرک و لا یغفلون عن الوله الیک ترجمه خواجه نصیر در تجرید میفرماید
لا تنافی العصمة القدرة و الا اگر مجبور بر طاعت باشد مستحق مدح بر ترک معصیت
نخواهد شد بعضی تعریف کرده اند عصمت را بر اینکه هی القدرة علی الطاعة و عدم
القدرة علی المعصیة بعضی دیگر تفسیر کرده اند بانها ملکة نفسانیة لا یصدر
عن صاحبها معها المعاصی بعضی دیگر گفته که معصوم در نفس یا بدن خاصیتی دارد
که ممکن از معصیت نکند باید دانست که عصمت در نبوت و امامت هم شرط است
باین معنی که نبی باید از اول عمر تا آخر معصوم باشد از معاصی صغیره و کبیره قبل از
بعثت و بعد از بعثت عمداً و سهواً قال فی التجرید و یجب فی النبی العصمة لیحصل الوثوق
فیحصل الغرض من البعثة و لوجوب متابعته و ضدها یعنی لو صدر عنه الذنب لزم
اجتماع الضدین و هو وجوب متابعته و لزوم مخالفته لوجوب الانکار علیه و لعموم
ادلة الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لکنه حرام لاستلزامه ایذائه المحرم بقوله
الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و یصیر مردود الشهادة
لو صدر عنه الذنب مخالفته و لا ینال عهدی الظالمین و در امامت هم عصمت
شرط است قال فی التجرید و امتناع التسلسل یوجب عصمته و لانه حافظ للشرع و لوجوب
مخالفته و هو مضاد لوجوب طاعته الثابت بقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و
اولی الامر منکم و لانحطاط درجته عن العوام و لانه لا یتم الحد من حسبه قال الصادق

فرق میان تجرد ملئکه و معصوم

مراد از اینکه معصوم باشد شرعیات است

المعصوم هو الممتنع بالله عن محارم الله ای بتوفیق الله ومن یعتصم بالله فقد هدی الی
صراط مستقیم صادق فرمود ان الله لم یکلنا الی انفسنا ولو وکلنا الی انفسنا لکنا
کبعض الناس اگر کسی اعتراض کند که شما میگوئید باید امام معصوم باشد بمقتضای
ولا ینال عهدی الظالمین چه میگوئی در دعائی که موسی بن جعفر در سجده
شکر میخواند که صریح است در صدور ذنوب از ایشان و آن دعا اینست رب عصیتك
بلسانی ولو شئت وعزتك لاخرستنی وعصیتك ببصری ولو شئت وعزتك لاکمهتنی
وعصیتك بسمعی ولو شئت وعزتك لاصممتنی وعصیتك بیدی ولو شئت وعزتك
لاملتنی وعصیتك برجلی ولو شئت وعزتك لجذمتنی وعصیتك بفرجی ولو
شئت لاعقمتنی وبجمیع جوارحی اللتی انعمت بها علی ولم یکن هذا جزاؤك منی جواب
میگوئیم که انبیا و ائمه دائماً قلوب ایشان متعلق بملاء اعلی بود و همیشه در مقام
حضور بودند چنانچه پیغمبر فرمود اعبد الله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك پس بعد
از آنکه از آن مقام عالی بمقام اکل و شرب و اشتغال بمباحات مانند عده دنیا
واعتقاد خطیئه واستغفار مینمودند حسنات الابرار سیئات المقربین و دیگر آنکه چون
مقام عظمت و جلال خدائی را میدانستند هر چند نهایت سعی در عبادت میکردند
میدیدند قاصرند لهذا تقصیر را معصیت میشمردند کلام پیغمبر اشاره باین
مقامست میفرمود انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و چگونه سر خجالت بر
آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیاید از دستم ما ذکر این فقرات دعا و آیاتی که
موهوم بمعصیت است همه را از امام سؤال کردند و جواب فرمود چنانچه در مجلدات
بحار در باب عصمت انبیا نقل کرده بهترین دلیلی که اقامه شده بر عصمت انبیا

وائمه دلیلیست که هشام بن حکم بیان فرمود در جواب ابن ابی عمیر وقتیکه از او
پرسید که آیا امام معصوم است گفت بلی بجهة اینکه جمیع گناهان مرجعش بچهار صفت
است که هیچ ندارد الحرص والحسد والغضب والشهوة و امام هیچکدام از این چهار
ندارد امام نباید که حریص باشد جمع مال دنیا بجهة آنکه مقام امام مقامیست که
باشاره او حجر جواهر میشود چنین کسی چه حرصی دارد و امام نباید حسد داشته باشد
لان الانسان یحسد من هو فوقه و لیس فوقه احد مردم همه عقب امامند و باید که
غضب نداشته باشد برای چیزی از امور دنیا مگر آنکه غضب او لله باشد بجهة
آنکه اقامه حد با امامست و باید امام متابعت شهوات نکند بجهة آنکه مشاهده
میکند درجات نعیم را از حور و قصور و غلمان و آیا دیده کسی ترك کند طعام
لذیذ را بجهة تلخی ناگوار و ترك کند لباسهای نرم نازك را بجهة لباسهای خشن و درشت
و هل رایت احدا ترك وجها حسنا لوجه قبیح کسیکه حور العین عشق دارند بجهة
کارهای او آیا میل میکند بمعاشرت و مباشرت زنان دنیا چنانچه هرون الرشید کنیز
صاحب جمالی را بزندان فرستاد بجهة خدمت موسی بن جعفر مقصودش آن بود که حضرت را
متهم کند و بان سبب حضرت را بقتل رساند چون جاریه را خدمت آنجناب بردند فرمود
بل انتم بهدیتکم تفرحون لا حاجة لی فی ذلك هرون بدش آمد گفت باو بگوئید که
لیس برضائك حبسناك ولا برضائك اخذناك کنیز را در محبس بگذارید و باید
آوردند جاریه را گذاشتند و رفتند عصر کسی برای فرستاد خبر بیاورند آمدند گفتند
کنیز بسجده افتاده هرون گفت کنیز را آوردند پرسید ترا چه شد گفت من در خدمت
ایشان بودم و او مشغول نماز بود چون از نماز فارغ شد گفتم بمن خدمتی رجوع

کنیز بدست اشاره کرد فرمود اینها هستند برای خدمت احتیاج بتو نیست
نظر کردم باغ وسیعی و عمارتهای عالی و کنیزهای خوش صورت لم ار مثل وجوههم
حسنا ولا مثل لباسهم لباسا بمن گفتند منتظریم که این عبد صالح خدمتی بما
بفرماید بحرمت ساجد الحتی اقامنی هذا الخادم من از وحشت بسجده افتادم
قال هرون لعلک سجدت و نمت و رأیت فی منامک گفت لا والله اینها را دیدم به
سجده افتادم هرون گفت کنیز مارا سحر کرده کنیز را حبس کنید این خبرها را به
کسی نگوید آه

مجلس نهم

در اینکه ملائکه در چهار غزوه از آسمان بیاری پیغمبر آمدند و در بدر جنگ کردند
سوره آل عمران الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملئکة منزلین بلی
ان تصبروا وتتقوا ویأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملئکة
مسومین وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من
عند الله العزیز الحکیم الانفال اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم
بالف من الملئکة مردفین آنچه از آیات و اخبار و سیر معلوم میشود در چهار غزوه
ملائکه از آسمان بیاری پیغمبر آمدند یکی در غزوه حنین بود که دوازده هزار نفر
لشکر در خدمت پیغمبر بود یکی از اصحاب چشم زد و گفت لن نغلب الیوم من قلة
مغلوب نمیشویم بجهة آنکه عدد ما زیاد است و لشکرها بسیار دست غیبش
طول نکشید که جماعت کفار پیش از مقابله مقاتله کردند از کمینگاه بیرون
آمدند بر مسلمانان تاختند تمام لشکر پیغمبر شکست خوردند و چنانچه گریختند
از دوازده هزار نفر نه نفر باقی ماندند همه فرار کردند کلدة بن خلف فریاد میزد

نقل کنیز و معجزه امام رضا

در اینکه ملائکه بجنگ آمدند بامداد پیغمبر امداد آمدند

الا بطل

لا بطل السحر الیوم سحر محمد تمام شد المنهزمون برسول الله لا یلوون علی شیء
ملتفت پیغمبر نمیشدند هرچند پیغمبر میفرمود کجا میگریزید نگاه نمیکردند فرفع
رسول الله رأسه الی السماء وقال اللهم لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان کفی
سنگریزه برداشت پاشید بطرف کفار ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین
وانزل جنودا لم تروها وعذب الذین کفروا وذلک جزاء الکافرین خداوند ملائکه
را بیاری پیغمبر فرستاد علیهم ثیاب البیض راکبین علی خیل البلق نقدر آمدند اصحاب
پیغمبر دوازده هزار نفر بودند ملائکه مثل خال بودند بر پیشانی شخص اصحاب
برگشتند و جنگ بدر کردند فرمود الان حمی الوطیس حال الاتنور جنگ گرم شده
کانوا یسمعون قعقعة السلاح فی الجو در هوا صدای اسلحه شنیده میشد کفار را
میزدند و میکشتند و اسیر میکردند از یکطرف ملائکه و از طرفی یک لشکر
پیغمبر با آنکه منهزم بودند پیغمبر غالب شد فرمود کسی نکشند چهار هزار مرد و زن و
اطفال اسیر شدند و دوازده هزار شتر غنیمت بدست آمد عدد گوسفند را کسی نه
میداند چه قدر بود ومن البهائم ما لا یحصی غزوه دیگر که ملائکه بیاری آمدند غزوه
احزاب بود که او را جنگ خندق میگویند در سوره احزاب میفرماید یا ایها الذین
آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا وجنودا لم تروها
یاد کنید وقتیکه لشکرها از اطراف آمدند و در شمار اکر نیستند باد صبا را فرستادیم
که خیمه‌ها آنها را کند و دیگهارا از سر بار بر میانداخت بعث الله علیهم بجان
سماء الدنیا فیها حصا فجعل القوم یرتمون من الحصی یکی با سپرها میزد که
صدایش بلند بود و لشکر بسیاری به پیغمبر فرستادیم از آسمان که شما آنها را نه

یاری ملائکه به پیغمبر و ثقلین در غزوه حنین

غالب شدن اصحاب پیغمبر بر ثقیف

یاری ملائکه به پیغمبر در احزاب

مبلبد

بمنبر بدکانوا یتبعون المؤمنین و یجیبون الکافرین در جنگ خندق و نفری
کشته شد عمرو بن عبدود و نوفل که در شب کفار از سرما و تندی باد فرار
کردند ملئکه فرود آمدند و لکن جنگ نکردند غزوهٔ دیگر که ملئکه بیاری
آمدند جنگ حنین بود که لشکر پیغمبر بطمع غنیمت افراط نموده اند و
شکست خوردند هفتاد نفر کشته شد از مسلمین خبر قتل پیغمبر منتشر شد شیطان
فریاد زد الا ان محمدا قد قتل حبیب پیغمبر همه فرار کردند حمزه کشته شد
نفر ماندند ابو دجانه و سماک بن خرشه و سهل بن حنیف و زنی که نامش نسیبه بود و
جناب امیر که نود زخم خورده بود هر دسته از کفار که قصد پیغمبر کرده بودند میفرمود
اکفنی هذه الکتیبة یا علی شر اینها را از من دفع کن جناب امیر بیاید دعوا میکرد
اصابته عشر ضربة و هو بین یدی رسول الله یذب عنه فی اربعة منها سقط علی
الارض و رفعه جبرئیل و اخذه بعضده و یقول احمل علیهم فلما رای النبی اختلاج
رجلیه و ساقیه من کثرة القتال رفع راسه الی السماء و هو یبکی خدا وند جهار هزار
ملک بیاری پیغمبر فرستاد تبر کرد که جبرئیل که از آسمان بزمین آمدند جبرئیل مباهات
مینمود که انا منکما و ضون مبانند آسمان و زمین بر کرسی
هو صدا زد با سپید که اقدم حیزوم آمدند دور پیغمبر را گرفتند جبرئیل عرض
کرد یا رسول الله ان هذا هی المواساة ملئکه تعجب کردند از جان نثاری علی پیغمبر
فرمود انا منه و هو منی قال جبرئیل و انا منکما و صوتی مبانند آسمان و زمین برکرسی
طلا نشسته فریاد میزد لا فتی الا علی آه بنا بروایتی که ضبا جبرئیل
قریش فرار کردند تعقیب کردند ملئکه تا مکه عقب آنها رفتند کانما سمعوا
و قع حوافر خیولهم جدا فی البر هم انها بمکه آمدند میگفتند ما عسکر

وقعهٔ غزوهٔ احد

فرار مسلمین از لشکر قریش

محمد را میدیدیم در اثنا بینهم حیات الارض اشهر طلب آثارهم میگفتند قدم
حیزوم دیگر که ملئکه بیاری پیغمبر آمدند غزوهٔ بدر بود و آن اول جنگ پیغمبر بود با
کفار بنابر روایتی آن سه هزار که ملئکه بیاری آمدند جنگ نکردند محض تقویت
قلب مؤمنین بود اما در بدر جنگ کردند لیس هنا مناسبت که قدری از کیفیت را مبسوط
نقل کنیم بعد از آنکه در روز هفدهم ماه مبارک رمضان در سر چاه بدر لشکر اسلام
با کفار قریش مقابل شدند خرج عتبة و شیبة و ولید من الصف ثم دعوا الی المبارزة
فخرج الیهم فتیان ثلثة من الانصار عتبه و شیبه برادرش و ولید پسرش بمیدان
آمدند مبارز طلبیدند سه نفر از جوانان انصار اسمشان معاذ و معوذ و عوف بود بر
خواستند بمیدان بروند پیغمبر آنها را دعا خیر کرد و فرمود بنشینید خدا شما را
رحمت کند پیغمبر خوش نداشت که اول جنگ از نزدیکان بمیدان بروند پیغمبر
و کشته شوند عتبه صدا زد یا محمد اخرج الینا الاکفاء من قومنا دهقان زاده
ها آمدند پیش ما نمی خواهیم با آنها جنگ بکنیم کسانیکه همسر ما باشند بفرست ما از
اشراف بنی امیه هستیم سه نفر از اشراف بنی هاشم را بجنگ ما بفرست فقال رسول الله
یا بنی هاشم قوموا فقاتلوا بحقکم الذی بعث الله به نبیکم اذ جاؤا بباطلهم لیطفؤا
نور الله حمزه و جناب امیر و ابو عبیده بن حارث بن عبد المطلب بر خواستند بمیدان
رفتند فقال عتبة تکلموا نعرفکم چون در زیر اسلحه بودند شناخته نمیشدند عتبه
گفت حرف بزنید تا من شما را بشناسم اگر کفو ما هستید جنگ میکنیم حمزه گفت من
پسر عبد المطلبم قال کفو کریم و من هذان معک گفت علی پسر حارث ابو عبیده
است فقال کفوان کریمان حمزه و شیبه مقابل هم ایستادند علی با ولید و عتبه

[illegible]

مقابل شدن سه نفر از قریش و سه نفر از بنی امیه

در سوره الحج

قتل خواستن نفر منافق با اتفاق قریش با جناب

مقابل ابو عبیده ایستاده آیه هذان خصمان اختصموا علی ربهم ولید ضربه
بر علی زد او وارد کرد علی ضربتی بر ولید زد فاتقاه بیده الیسری فابانها السیف
قال کانی انظر الی ومیض خاتمه فی شماله فاخذ یساره المقطوعه بیمینه فضرب
بها ما بین فطنتان السماء و وقع علی الارض واختلف ابو عبیده و عتبه بینهما
ضربتین کلاهما اثبت صاحبه ابو عبیده که پای او قطع شده بر زمین افتاد عتبه
بر زمین افتاد عتبه و پسر داشت یکی ولید که بدست شکافت جنانچه امیر کشته
شد دیگر ابو حذیفه خدمت پیغمبر بود وقتیکه عتبه مبارز طلبید پسرش ابو حذیفه
خواست بمیدان برود فمنعه النبی و قتیکه ابو عبیده ضربت بر سر عتبه زد ابو حذیفه
خود او شتاد و ضربتی بر پدر زد و اصل درک شد چنانکه عبد الرحمن پسر ابی
بکر بمیدان آمد ابو بکر شمشیر برداشته بود و او را بکشد پیغمبر فرمود متعنا بنفسک
او را با خود بر بعد پسر پیش جنگ نکرد اما حمزه و شیبه چند ضربت بدل کرده
طول کشید هیچکدام غالب نشدند فاعتنق حمزه و شیبه هر دو دست بگردن
شدند چون حمزه قدش بلند تر بود نزدیک بود که شیبه حمزه را بر زمین بزند جنابا
امیر صدا زد یا عم طاطاء راسک حمزه سر خود را جسبند شیبه کذاشت حضرت شمشیر
زد نصف سر شیبه را جدا کرد با حمزه در قتل شیبه شریک شد پس حنظله پسر
ابو سفیان و ابن مومنان آمد فضربه بسیفه علی مفرقه فسالت عینا الی جنتی که جنابا
امیر بمعویه نوشت و عندی السیف الذی اعضضته اخاک و خالک و جدک یوم بدر
ابو عبیده هنوز رمقی داشت حمزه و جناب امیر او را برداشتند خدمت پیغمبر بردند
نظر الیه رسول الله و بکی ابو عبیده عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول

کشته شدن ابن شیبه

الله

خطبه اصحاب در غزوه بدر

الله الست شهیدا فقال بلی انت اول شهید من اهل بیتی بخ جناب امیر میفرماید
و کان رسول الله اذا احمر الباس و احجم الناس قدم اهل بیته فوقی بهم اصحابه حر
السیوف والاسنة فقتل ابو عبیده ابن حارث یوم بدر و حمزه یوم احد و جعفر یوم
موته اراد من لو شئت اسمه مثل الذی ارادوا من الشهاده ولکن آجالهم عجلت و
منیته اخرت ابو جهل بر شتر سوار شده بود مردم را تشجیع میکرد و شیطان:
بصورت سراقه علم قریش را دست گرفته مردم را تحریص میکرد میگفت لا غالب لکم
الیوم و انی جار لکم محمد سیصد نفر و عتبه ذی هزار دارد همه عاجز از سوی جنگ
شما همه از اهل کارزار و عدد شما هزار از آنها هر سه نفر یک شتر دارند در همه انها دو
اسب همه شما همه اسبها خوب عربی سوار و همه مسلح و غرق آهن فولاد جناب
رسول در عریش سر سجده گذاشته دعا میکرد اللهم ان تهلک هذه العصابة لم
تعبد انک وعدتنی احدی الطائفتین انک لا تخلف المیعاد خداوند امر نمود به
جبرئیل که با میکائیل و اسرافیل هر کدام هزار ملک بردارید بیاری حبیب من بروید
و هزار نفر ملک امر نمود هر کدام ملک دیگر را در عقب خود کشیده که در پشت سوار شوند
و حربهای آتش در دست بگیرند و بجنگ بروند قوله تعالی و اذ تستغیثون ربکم فاستجاب
لکم چون دربهای آسمان گشاده شد ملائکه مردفین و مسومین نازل شدند چشم
شیطان بر جبرئیل افتاد بنخش قطع شد علم را انداخته بر و حوشت داشت اکرفت
که ای سراقه کجا میروی گفت انی اری ما لا ترون شما نمی بینید حتی شیطان بد انشا زد
مثل کند تا در روم آید با جل که همیگوید که من شیطانم ترا درجها و کذبلاد
دعنا جان فدایت میکنم در انتعاش و سینه سپر هلا مردانه باش چون

دعای پیغمبر و آمدن ملائکه
و حضور جبرئیل با ملائکه

سوره انفال

مثنوی

فلم

بر

تلم بنهادن خندق فتاد او بقفا فاه خنده لب کشاد هی بیا که طمعها دارم زتو
گوید ش رو رو که بیزارم زتو تو نمی‌بینی که لشکر دکار من همی بینم فرود
از من بدار در سورهٔ انفال میفرماید واذ زین لهم الشیطان اعمالهم وقال لا غالب
لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریٓ
منکم انی اری ما لا ترون انی اخاف الله والله شدید العقاب بیهقی روایت کرده
از کردی از قبیلهٔ بنی غفار میگوید من و پسر عموی من هر دو مشرک بودیم
در بدر بالای کوهی رفته بودیم منتظر الوقعه علی من یکون الدبره تا از کوه فرود
بیائیم و غارت کنیم دیدیم ابری از آسمان فرود آمد که صدای بهم خوردن اسلحه و
برق جنگ از میان ابر میشنیدیم صدای مهیبی شنیدیم کسی میگفت پیش برو
حیزوم پسر عموی من از شنیدن صدا ترسید مرد من نزدیک بمردن شدم دیدن آن ابر
نزد محمد رفت جمعی از میان ابر بیرون آمدند سفید پوش عمامه‌ها سرخ و سبز و زرد بر
اسبهای ابلق سوار برگشتند از نزد محمد و بر قریش حمله آوردند جناب رسول خبر داد
اصحاب را بنزول نصر فرمود لا غالب شدید شما لیکن از بنی هاشم کسی را نکشید
که قریش آنها را بعنف آورده‌اند واذ یوحی ربک الی الملئکة انی معکم فثبتوا الذین امنوا
سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان
شیطان که علم را انداخت قریش شکست خوردند ملئکه می‌کشتند هم لشکر پیغمبر
شانزده نفر از لشکر پیغمبر کشته شده بود و از کفار هفتاد نفر اسیر و هفتاد نفر کشته
شد از جمله ابوجهل بود که اول ملکی ضربتی بر پشت ابوجهل زد از ترس مثل بید
نشلین بود که قطع کرده بود و سعد معاذ ضربتی از پشت پای ابوجهل زد از شانزده

دیدن ابلیس ملائکه را
بصورت سراقه

افتادن سنگ از آسمان
ملائکه به حمایت پیغمبر

کشته شدن هفتاد نفر
از قریش با ابوجهل

افتاد

اعر

افتاد عبدالله مسعود سرش را برید پیغمبر مشتی خاک برداشت پاشید بطرف
قریش و فرمود شاهت الوجوه سیهزم الجمع ویولون الدبر میکریختند اسلحه خود را
میانداختند که لشکر پیغمبر بردارند عقب آنها رفتند یضربون الملئکة وجوههم و
ادبارهم هر کدام را ملئکه ضربت زده بود علامتش آن بود که خون بیرون نیامده بود
ابوبرده سه سر خدمت پیغمبر آورده عرض کرد دو نفر را من کشتم اما سیمی را مرد بلند
قامتی ضربت زد سرش افتاد بی آنکه خون ظاهر شود من سر او را برداشتم آوردم فرمود
او فلان ملک بود که او را کشت بسیار سرها و دستها جدا شده بود که خون جاری نشده
شده بود علامت ضربت ملئکه بعضی را میکشتند تشان را میبستند میانداختند
میرفتند از آنجمله سائب بن ابی جیش بود در زمان خلافت عمر نقل کرد میگفت تنگه
در جنگ بدر من فرار کردم مردی بلند قامت سفید پوش بر اسب ابلقی سوار بود میان
آسمان و زمین بمن رسید دستهای مرا بست بعد عبدالرحمن بن عوف رسید مرا دست بسته
دید گرفت آورد خدمت پیغمبر آنجناب از من پرسید که ترا دست بسته کدام گفتم نشناختم
خوش نداشتم آنچه دیده بود بگویم فرمود اسره ملک من الملئکة بعضی از مفسرین
از آنجمله زمخشری در کشاف نقل میکند که جمعی میگویند ملئکه روز بدر نازل شدند
ولکن جنگ نکردند بجهة آنکه اگر ملئکه مأمور جنگ می‌شدند یک ملک همه
را کفایت میکرد جبرئیل به تنهائی هفت شهر لوط را از زمین بآسمان برد سرنگون
کرد صیحه بر قوم ثمود زد همه مردند چه ضرر بود که هشت هزار ملک بجهة هزار
نفر عرب بیاید علاوه که اصحاب پیغمبر هم بودند بلی نزول ملئکه محض آن
بود که تکثیر سواد المسلمین نماید زیاد شوند از جمله اسرا عباس عموی پیغمبر بود

گریختن لشکر ابوسفیان

در ضرب ملائکه گردن زدن
مابدا

کوتاه

کوتاه قامتی ضعیفی او را اسیر کرده بود آورد و اسم آن مرد ابو الیسر بود عباس گریه
نمود مکه و قوی هیکلی بود پیغمبر پرسید چگونه عباس را اسیر کردی عباس گفت
او مرا اسیر نکرد والله ما اسرنی الا ابن اخی علی مرا بجنباند و داد فرمود صدق و عجب
ذلک ملک کریم ان الملئکة الذین ایدنی الله بهم علی صورة علی بن ابی طالب لیکون
ذلک هیبة فی قلوب الاعداء چنانکه در غزوهٔ جمل طلحه تیر خورد گفت قتلنی علی ابن
اشکه جناب صادق فرمود که از مجروحین در بدر کسی پرسیدند من جرحک میگفت
جرحنی علی و لما آنها که فرار کردند و بمکه رسیدند اول ابو سفیان بود که وارد
مکه شد خبر شکست قریش را بمردم داد ابو رافع غلام عباس میگوید که اما من
عباس و زوجه او ام الفضل ایمان آورده بودیم در باطن عباس را قریش عنفا با خود
بردند ابو لهب بجهت بیماری نتوانست برود آن شخصی طلبی داشت او را عوض خود فرستاد
روزی من نزدیک چاه زمزم دکانی داشتم تیر میتراشیدم ابو لهب و ام الفضل با ما مدند
انجا می نشستند منتظر بودیم که خبری از قریش برسد که ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب
برادر ابو عبیده که اول شهید بود وارد شد فقال ابو لهب هلم یا ابن اخی فعندک
الخبر با خبر هست پیش نشست مردم جمع شدند بشنوند ابو سفیان گفت عمو چه بگویم
در سر چاه بدر با محمد و اصحابش مقابل شدیم منحناهم اکتافنا یقتلوننا و یأسروننا
کتف شانه جنگی نکردیم خشک بماندیم همین دیدیم که میکشتند و اسلحه ما را می
گرفتند دستهای ما را بعقب می بستند لکن کسی را ملامت نمیکنیم زیرا رجال الابیضا
علی خیل ابلق بین السماء والارض هر چه کردند آنها کردند ابو رافع گفت تلک
والله الملئکة ابو لهب سیلی بصورت او زد و او را بزمین انداخت رو یش نشست و

میزد و میگفت کلب بن کلب تلک الملئکة انها سحر محمد بود و ام الفضل عمودی بر
سر ابو لهب زد سرش را شکست و گفت استضعفته اذ غاب سیده انا دین ابیها نجست
او را مرض هفت روز بعد از این مقدمه ابو لهب بدرک رفت از ملئکه بیاری پیغمبر
آمدند و دیگر تا اسمان بر نگشتند هستند تا زمان خروج قائم آل محمد که یاری او کنند
منهم و ما جعلنا اصحاب النار الا ملئکة ای اصحاب القائم جناب رسول فرمود بدنهای
کفار را بچاه ریختند و اموال شان را جمع کردند فی آنها نماز عصر را ادا نمودند حضرت
تیمم کرد چون نماز تمام شد فرمود میکائیل که عقب سر گرمخیرها رفته بود و بیر
کشته بود غبار بر بال السر نشسته بود نشسته بود تیمم کرد و رفت جبرئیل بر مادیانی
سوار بود و قال رب بعثنی الیک و امرنی ان لا افارقک حتی ترضی فهل رضیت قلت
نعم ابو سفیان بن حرث بعد از مراجعت بمکه مردم از گریه منع میکرد و میگفت بر
کشتهای خود گریه و نوحه نکنید که غیظ شما فرو می نشیند تا من لشکر جمع کنم برو
تلافی کنم آنچه محمد با ما کرد این بود که سال بعد آمدند بمدینه که جنگ احد اتفاق افتاد
هفتاد نفر از اصحاب پیغمبر کشتند حمزه را کشتند باز وو دندان شکستند امیر
مؤمنان نود زخم زدند رفتند سال بعد آمدند با جمعیت جنگ با شکست خوردند
دیگر نتوانستند با پیغمبر جنگ کنند در فتح مکه ظاهراً اسلام آوردند اهل مکه
ابو سفیان و معاویه و هند هم لا بداً اسلام آوردند لکن این ارزو در دل شان ماند
که نتوانستند که تلافی درستی بکنند بلی تلافی جنگ بدر را یزید کرد و قتیکه سر
پسر پیغمبر را بمجلس آوردند پیش بنی امیه فخر میکرد و گفت لیت اشیاخی ببدر
شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید

لا تسل آخوذ در بدر دو از ده نفر از بنی امیه کشته شدند میگفت عتبه و شیبه کجا
عتبه جد مادر یزید است و ولید بن عتبه خالو یزید حنظله عموی یزید است میگفت
کجاست عاص بن سعید بن عاص اینها همه بنی امیه و خویشان یزید ند عقبة بن ابی معیط
وحارث بن حضرمی و عامر بن حضرمی عمیر بن عمیر و عبیده بن سعید بن العاص اینها همه

کشتن بعضی بنی امیه بامر امیر المومنین علیه الصلوة و السلم

خویشان یزیدند که در بدر کشته شدند سعید بن عاص و قبیله خبر قتل سید
الشهدا بمدینه سید مردم میگریستند بالای منبر گفت کفت لکم ضربه صدمه
مصیبه یوم بیوم بدر سجیة نساء بنی علی عجة کعجیج نسوتنا غداة الارنب الیوم اشفینا
الصدر بقتله و شفی حسین شر بدلهم بیثرب در فتح نامه اینها خواندند الا لعنة الله
على القوم الظالمين

مجلس و هم در اینکه ملائکه افضلند یا انسان و ادله طرفین
و افضلیت ائمه از ملائکه و ذکر حدیث کساء لن یستنکف المسیح
ان یکون عبدا لله ولا الملئکة المقربون مخلوقاتیکه خداوند عالم از کتم عدم
بصحرای وجود آورده چهار قسم است قسمی عقل محضند و خالی از شهوت و غضبند

در اینکه انسان افضل است یا ملک

و اینها ملئکه اند قسم دوم عکس اولند که از علم و عقل بی بهره اند و اینها حیوانات
مثل سباع و بهائم قسم سیم نه عاقلند و نه قوه شهوت و غضب اینها جماداتند و نباتات قسم
چهارم آنکه هم قوه عقلیه حکمیه دارند و هم شهوت و غضب و اینها نوع بشر و فرزندان
آدمند شکی نیست که انسان بجهت آنکه مستجمع بین قوه عقلیه قدسیه و قوه شهویه

قوای انسان و عدد آن

بهیمیه و غضبیه و سبعیه افضلست از بهیمه و سبع و از معادن و نباتات هم بهتر است
چرا که اینها خالی از عقل و شهوت و غضبند شرافت انسان و افضلیت او بر حیوانات

و جمادات و نباتات مفروغ عنه است انما الحرف نسبت انسان راجع بملائکه است که بشود
انما الکلام فی ان الملک افضل ام الانسان حرف بکه هست اینستکه ملک افضل
است یا انسان از این دو نوع جنس کلام بات شرفست چنانکه در احوال ملک گفتگو

در اینکه فضیلت انسان بملائکه است یا انسان

داریم مناسبستکی در تحقیق این مسئله قدری تکلم کنیم علامه مجلسی که در بحار عنوان
کرده و هرکه تفصیل بخواهد ببحار رجوع کند و ما در این مجلس بقدر وسع و قته نقل
میکنیم ذهب الاشاعرة الی ان الانبیاء افضل من الملئکة و عوام البشر من المؤمنین
افضل من عوام الملئکة و خواص الملئکة افضل من عوام البشر لا نفرق بین احد
من رسله اما معتزله و قاضی ابی بکر باقلانی مقابل اشاعره میگویند که ملئکه
از جمیع بشر افضل است و خلافی میان امامیه نیست در اینکه انبیا و ائمه افضل از
ملئکه اند و اما سایر المؤمنین ففی تفضیل کلهم علی جمیع الملئکة او بعضهم از ابات
و اخبار چیزی بر نمی آید که ممکن الحکم باحد الجانبین و صدوق ره در کتاب اعتقادات

بیان اعتقادات شیخ صدوق در تفضیل انبیاء بر ملئکه

خود میفرماید اعتقادنا فی الانبیاء و الرسل و الحجج انهم افضل من الملئکة جناب امیر
از جناب رسول پرسید انت افضل ام جبرئیل فرمود من بهترم از جبرئیل و میکائیل و
حمله عرش و جمیع ملئکه مقربین و انبیاء مرسلین ان الله فضل انبیاء المرسلين
على ملئکة المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین و الفضل بعد ذلک و للائمة من
بعدک این بود که در شب معراج در سدرة المنتهی ملئکه جمع شدند جناب رسول را
بر جبرئیل مقدم داشتیم ما منکر دو همه ملئکه اقتدا کردند و قالوا انا لا نتقدم
على الادميين منذ امرنا بالسجود لادم در تفسیر عسکری مذکور است که جمعی از
منافقین آمدند خدمت پیغمبر قالوا اخبرنا یا رسول الله عن علی هو افضل ام ملئکة

فصل در ملائکه

المقربون فرمود فضل شرف الملائکه الا بحبها لعلی وما من الملائکة احد الا و
یتقرب کل یوم الی الله بولایته و یستغفر لمحبیه و یلعن اعدائه جابر بن عبد الله
انصاری نقل کرده که پیغمبر فرمود چون خداوند ملائکه را خلق کرد مدت صد
سال ملائکه در امر خود متحیر بودند تسبیح و تقدیس نمیدانستند فسبحنا و سبحت
الملائکة لتسبیحنا وقدسنا وقدست الملائکة لتقدیسنا و مجدنا و وحدت الملائکة
لتوحیدنا و مجدنا فمجدت الملائکة لتمجیدنا وکبرنا فکبرت الملائکة لتکبیرنا و
هللنا وهللت الملائکة لتهلیلنا وکان ذلک من تعلیمی وتعلیم علی وکیف لا نکون
افضل من الملائکة وقد سبقناهم الی معرفة ربنا و تسبیحه و تهلیله و قال فی موضع
اخر انا وعلی والحسن والحسین والتسعة من ذریة الحسین حجج الله علی خلقه و لا شك
ان الحجة من المحجوج ان الملائکة لخدامنا وخدام محبینا ملائکه بی اذن نمیتوانند از جای خود
حرکت کنند این ملك آمده اذن بگیرد برود باز دید فلان ملك حبیب بن مظاهر از
امام حسین پرسید ای شیء کنتم قبل ان یخلق الله آدم قال کنا اشباح نور ندور
حول العرش فنعلم الملائکة التسبیح والتهلیل والتحمید اقوال بدل علیه خبر مباهات
الله بعلی لیلة المبیت و یوم احد و قول جبرئیل انا منکما اخبار در فضل ائمه بر ملائکه
لا تعد و لا تحصی است این بود که منصل ملائکه بجهة تفضیل و شرف میامدند در
خانه ائمه خدمت میکردند گهوارها جنبانیده میکردند برای اطفال ایشان ذکر خواب
میکفتند طبق سیب و انار و بعضی از میوها میاوردند مائده حاضر میکردند و
لباس بهشت میاوردند و آب برای غسلشان میاوردند در زمستان آب گرم برای
غسل عسکری میاوردند در جنگها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل در طرف راست

حدیث کساء

و چون چنین بود علی جنگ میکرد ندبه زیارت امام حسین بجهة تقرب میجستند در
ارشاد القلوب نقل میکند که ابوذر غفاری فرمود که شنیدم از رسول خدا که فرمود
افتخر اسرافیل علی جبرئیل و قال انا خیر منك بجهة اینکه من از حمله عرشم و انا صاحب
الصور که خلایق زنده میشوند و انا اقرب الملائکة الی الله در نزول وحی اول خبر
بمن میرسد بعد من خبر بشما میدهم قال جبرئیل انا خیر منك لانی امین الله علی
وحیه انا رسوله علی الانبیاء والمرسلین و انا صاحب الخسوف والقذف خداوند
فرمود ساکت شوید فوعزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما عرض کردند
خدایا ابا بهتر از ما خلق میکنی فقال انکه خلقتما از نور است فرمود نگاه کنید
بساق عرش پرده در کشف شده دیدند بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله
محمد رسول الله علی و فاطمه والحسن والحسین اولیاء الله عرض کرد خدایا مرا
خادم این پنج کس قرار ده قال قد جعلتك خادما لهم حصر فرمود پس جبرئیل از ما
اهل بیت است او خادم ما است این بود که جبرئیل در هیچ مقامی از خدمتگذاری
کوتاهی نمیکرد در این مقام مناسب شد که نقل کنم حدیث کسا را فرمودند در مجلسیکه
این حدیث را نقل کنند هم مکروبی که در مجمع حاضر باشد کشف الله کربه و ذکر این
حدیث او بی در لیلة بیست مطلب و کیفیت جناب رسول بخانه فاطمه امد قال یا بنتاه انی
لاجد فی بدنی ضعفا ائتینی بالکساء الیمانی و غطینی بها فاطمه میگوید پدرم خود را
در عبا از روپوش آوردم اندا ختم و کان وجهه یتلالا کالقمر لیلة تمامه جناب امام
حسن آمد قال السلام علیك یا اماه انی لاشم رائحة طیبة کانها رائحة جدی رسول
الله فرمود بلی نورده در زیر عبا خوابیده پیش رفت سلام کرد قال یا جداه انا ذن

۲ به
۲ عندك
۲ جدّی رسول الله

الی ان ادخل معک تحت الکساء قال نعم ادخل امد بطرف راست پیغمبر خوابید جناب ٨ع
رسول دست را زیر سر حسن گذاشت بعد از آن جناب امام حسین آمد سلام کرد قال
یا اماه انی لاشم رائحة طیبة کانها رائحة جدی رسول الله فرمود بلی جد و برادرت ٧ عندک
در زیر عبا خوابیده اند ابی عبدالله مقابل پیغمبر ایستاد قال انا اذن لی ان ادخل
معک تحت الکساء قال یا بنی انت وامتی ادخل بطرف چپ خوابید دست چپ را زیر
اخی سر حسین گذاشت ثم دخل علی و سلم وقال انی لاشم رائحة طیبة کانها رائحة ٧ عندک
وابن عمی رسول الله بلی این بوی نبوت بود هر چیز بوئی دارد از نبات و ریاحین و حبوبات
پیغمبر بهر جا که میرفته هر کس با آنخانه میآمد تا سه روز بعد می فهمید پیغمبر در آن
خانه آمده هر کس با پیغمبر مصافحه میکرد تا یکهفته بوی مشک از کف خود استشمام
میکرد فاطمه زهرا عرض کرد بلی پدر با دو فرزند حسنین زیر عبا خوابیده اند
جناب امیر هم آمد سلام کرد انا اذن لی ان ادخل معک تحت الکساء فرمود بلی آن
جناب آمد میان امام حسن و پیغمبر خوابید یک دست بر سر پیغمبر گذاشت دست
دیگر زیر سر امام حسن بعد از آن فاطمه زیر عبا میانه حسین و پیغمبر خوابید یک دست
زیر سر پیغمبر گذاشت و دستی زیر سر حسین چون پنج تن زیر عبا قرار گرفتند خطاب
رسید یا ملئکتی و سکان سمواتی فو عزتی و جلالی انی ما خلقت سماء مبنیة ٧ انی
ولا ارضا مدحیة ولا قمرا منیرا ولا شمسا مضیئة ولا بحرا یجری ولا فلکا
یسری الا فی محبة هؤلاء الخمسة الذین اکملوا تحت الکساء ملئکه عرض کردند
خدایا کیستند این پنج نفر که این همه در نزد تو قرب و منزلت دارند قال هؤلاء هم
فاطمة وابوها وبعلها وبنوها جبرئیل عرض کرد خدایا تو منت بمن نه ها میانه

اذن گرفتن حسین و جناب امیر از پیغمبر

٩ع ملئکه و مرا خادم انها قرار داده اذن میدهی بفهم بروم زمین ششم ایشانرا یاشم
٢ الیسن خطاب شد بعو ولکن باذن زیر عبا رفت جبرئیل بطرف خود ابر رفت زمین رسید با
داخل خانه شد مقابل پیغمبر ایستاد و اذن گرفت گوشه عبا را بلند کرد و ان
یا نبی یا زیر عبا رفت فجاء جبرئیل مدثرا وقال یا محمد اجعلنی منکم قال انت منا
فارفع العباء وادخل معکم قال بلی فدخل فی العباء انوقت این آیه نازل شد که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ام السلمه گوشه عبا
را بلند کرد و عرض کرد مرا اذن میدهید زیر عبا فاجدنه رسول الله وقال انت
منا انک علی خیر اگرچه عاقبت امر تو بخیر است مجلس منقضی شد جبرئیل بآسمان
با لا رفت قالت الملئکة قد جئتنا بجمال خلاف ما ذهبت به من عندنا چه کرده که
ابتقد نور و صفا و ضیاء و حسن و جمال تو افزوده گفت کیف لا اکون کذلک و قد
شرفت بان جعلت من محمد و اهل بیته ملئکه سموات و حجب و کرسی و عرش گفتند
حق لک هذا الشرف ان تکون کما قلت جبرئیل بر فرشتها در آسمانها فخر و مباهات
میکند که مرا پیغمبر از اهل بیت خود شمرد جبرئیل گر کبی نسبت بجناب سید الشهداء آمد
روز عاشورا افتخار میکرد و میفرمود نحن اصحاب الکساء خمسنا قد ملکنا شرقها
والمغربین نحن جبرئیل لنا سادسنا ولنا الکعبة ثم الحرمین و این دو شعر از رجز
معروف جناب ابی عبدالله است که در مقابل لشکر خواندند اولیس ابیت کفر القوم وقد
٧ عن ثواب الله رب الثقلین مارغبوا معنی این دو شعر این است ما ایم پنج نفر که ما را آل عبا میگویند که در زمین
کسی قابل نبود که بیاید ششم ما واقع شود خدا فرستاد جبرئیل را از آسمان فرشتها که
امد زیر عبا و ششم ما شد و در سموات افتخار میکرد تمه

امن جبرئیل بعض من رسول اذن رجوع جلیل بعض الکساء

فتح جبرئیل علی الامالک عرش جلیل

مجلس پانزدهم در اینکه جنس ملک افضل است یا جنس بشر

اقوال در تفضیل ملک و بشر

اشاعره و متکلمین شیعه را اعتقاد اینست که بشر از ملک افضل است
والمقصود من الافضلیة کثرة الثواب و معتزله و قاضی ابوبکر و
ابوعبدالله الحلیمی از اشاعره معتقدند بر افضلیت ملک قالوا لا
لم یوجد من جهة العقل فالمرجع الی السمع و بجهة دلیل نقل جسته اند
از آیات و اخبار از انجمله این آیه است که در سوره انبیا است و من عنده لا یستکبرون عن
عبادته یعنی کسی که در نزد خدا است تکبر از عبادت ندارد و معلوم که مراد از عندیت مکان
و جهت نیست بلکه قرب و شرافت دلیل دوم میگویند که ملئکه عبادتشان مستمر است

استدلال عقلی و نقلی بر تفضیل ملک

بجهت اینکه عبادت بشر منفک می شود ثوابهم اکثر لقوله اجرک علی قدر نصبک و لقوله
افضل الاعمال احمزها ای اشقها منزل ملئکه در آسمانست و آنجا در جای بهشت
و قصور و طیور و انهار و اشجار است و مع ذلک لا یلتفتون الی نعیمها و یقبلون الی
طاعتهم و جلیل خانقین بنی آدم یکروز نتوانند خود داری بکنند چه جای عمر دراز پس
هرگز فسیم و شاهد بر اینحکایت حضرت آدمست که خداوند فرمود اسکن انت و زوجک
الجنة همه چیز بر تو حلال است مگر درخت گندم و آدم نتوانست از آن شجره بگذرد
و دیگر انکه بشر انواع مختلف عبادت دارد مثل نماز و صوم و حج و جهاد و بنای
مساجد و مدارس و رباط و آب انبار و عبادت فرمایشات تعلیم و تعلم و انتقال از
عبادتی بعبادت دیگر مثل انتقال از طعامی بطعام دیگر است که ملالت نیاورد

کلام امیر در این خصوص

ملئکه هر کدام بر نوعی از عبادات قاصر دارند مادام العمر انا لنحن الصافون و
جناب امیر میفرماید در نهج البلاغه در وصف ملئکه و من ملئکة اسکنتهم سموات

در نهج

۷۱ و رفعتهم عن ارضك هم اعلم خلقك بك و اخوفهم لك و اقربهم منك لم یسکنوا
الاصلاب و لم یضمّنوا الارحام و لم یخلقوا من ماء مهين و لم یتشعبهم ریب المنون و انهم
علی مکانهم منك و منزلتهم عندك و استجماع اهوائهم فیك و کثرة طاعتهم لك
و قلة غفلتهم عن امرك لو عاینوا کنه ما خفی علیهم منك لحقروا اعمالهم و لازروا علی
انفسهم و لعرفوا انهم لم یعبدوك حق عبادتك و لم یطیعوك حق طاعتك منهم سجود
لا یرکعون آه لیکن بعضی از این فقره جواب داده اند که العادة طبیعة خامسة بجهة
۳ صوم اینکه پیغمبر فرمود بهترین روزه‌ها صوم داود است کان یفطر یوما و یصوم یوما
دلیل سیم عبادت ملئکه ادوم از عبادت بشر است بجهة انکه عمر بشر قصیر و کوتاهست
و آجال ایشان قریب است و ملئکه با نفخ صور بمیرند و دیگر انکه علوم ملئکه اکمل است
بجهة انکه مطالعه لوح محفوظ میکنند بخلاف بشر که علم بنی آدم از روی ظن و
قیاس است که لا یغنی عن الحق شیئا و هم چنین تقوی ملئکه بیشتر است از بشر لدوام
خوفهم قنعم ان اکرمکم عند الله اتقیکم جای دیگر و یخافون ربهم من فوقهم اشاره
بانهما لست دلیل چهارم آیه لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله آیه در سوره نساست
معنی آیه که مسیح عیسی بن مریم استنکاف از بندگی خدا ندارد و نه کسیکه مقاما
ارفع از مسیح است که ملئکه مقربین باشند مثل اینکه بگوئی وزیر استنکاف از خدمت
فلان عالم ندارد بلکه سلطان هم استنکاف ندارد خرج الثانی للتاکید کم خرج الاول
دلیل پنجم قوله تعالی فی سوره ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین آه
مگر بجهة اینکه مبادا از تناول شجره بمرتبه ملکی ترقی کنید اگر چه این حکایت قول
ابلیس است لیکن اگر آدم و حوا اعتقاد نداشتند افضلیت ملک را فریب نمیخوردند

۴ نساء
لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله ولا الملائکة المقربون

ومنفور قول او نمیشود دلیل ششم قوله تعالی فی سورة ولا اقول لکم عندی خزائن الله
ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ظاهر است که مثل این کلام وقتی
متحسن است که ملک افضل باشد دلیل هفتم قوله تعالی فی سورة یوسف فلما رأینه اکبرنه
وقطعن ایدیهن وقلن ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم لا یخفی ان التشبیه فی
الستر عن غض البصر ومنع النفس عن المحرمات بل لا له وصفه بالکرم لا فی
الصورة دلیل هشتم قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا طوائف
مکلفین ملئکه وانس وجن وشیاطین اند و شک نیست که انسان افضل از
جن و شیاطین است پس اگر انسان از ملائکه هم افضل باشد لازم میاید که افضل
از جمیع مخلوقات باشد پس باید بفرماید و فضلناهم علی جمیع من خلقنا و قال
الطبرسی استدل بعضهم بهذا علی ان الملئکة افضل من الانبیاء لان قوله علی
کثیر یدل علی ان ههنا ما لم یفضلهم علیه ولیس الا الملئکة لان بنی آدم افضل
من کل حیوان سوی الملئکة بالاتفاق دلیل نهم قوله تعالی فی سورة النجم علمه شدید القوی
یعنی تعلیم کرد محمد را ملک شدید القوی که جبرئیل مراد است و افضلیت معلم
بر متعلم واضح است دلیل دهم قوله تعالی فی سورة البقرة کل من آمن بالله وملئکته وکتبه
ورسله المراد تقدیم ذکر ملک بر رسل وجهی ندارد و سوای افضلیت ملک والتقدیم
فی الذکر یدل علی التقدیم فی الدرجة جهاد دهم بتدبیر و فتنه که خواستند کتاب
صلح بنویسند میان پیغمبر و مشرکین بجهت مقدم و موخر نوشتن اسم پیغمبر و روسای
کفار نزاع شد هم چنین در جنگ صفین و فتنه که لشکر معویه بسبب عمرو عاص
قرآنها را بر سر نیزه کردند و لشکر امیر المؤمنین دست از جنگ کشیدند و قرار صلح

شد آمدند و نشستند که صلح نامه بنویسند عمرو عاص راضی نشد که اسم علی
را مقدم بر اسم معویه بنویسند تا آنکه اسم مبارک علی را موخر نوشتند و همین
رسم مستمر شد که دشمن بلفظ اگر کسی اسم علی را مقدم ذکر میکرد دوستان
معویه او را اذیت میکردند و مقربین او را از دیوان قطع میکردند که ابن سنجه
فرماید الدهر انزلنی حتی یقال معویة و علی دلیل یازدهم قوله تعالی فی سورة عم یوم
یقوم الروح والملئکة صفا ملئکه در وقت بروز و ظهور جلال خدائی در گرد
عرش صف سلام می بندند در پیشگاه حضور و اقفند دلیل دوازدهم انبیا که
اشرف نوع بشر بند هر وقت دعا و استغفا کردند اول مرتبه ابتدا بخود کردند قال
نوح رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمنا جناب ابرهیم عرض کرد رب
هب لی حکما والحقنی بالصالحین بعد میگوید واغفر لابی خداوند به پیغمبر می
فرماید واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و ملئکه برای خود استغفا نمیکنند بلکه
برای مؤمنین طلب مغفرت میکنند واغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک و این بهتر این
است که ذلتی از ملئکه سر نزده پس اینها افضلند دلیل سیزدهم در سورة جبرئیل را
بسبب صفت تعریف میکند انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع
ثم امین بعد وصف میکند محمد را وما صاحبکم بمجنون و شتان ما بین الوصفین
و این مرد و است بجهت آنکه پیغمبر را نفهمد وصف کرده با قتضاء مقام در موضع
دیگر با محمد لا بو نزاعت مفتدیین ذات مقدسش بوصف نموده میفرماید یا ایها النبی
انا ارسلناک شاهدا دلیل چهاردهم میفرماید ای بشر آدم مرا ذکر کن و یاد کن
میان ملاء و جمعیت خود تا اگر چنین کنی ذکرتک فی ملاء خیر من ملائک در آسمانها

بایدت میکنم که بهتر از ملاء وجمعیت است که ملاء اعلی اشرف است از ملاء عوام
بشر یا نوزدهم اینست که ملئکه هرچه ممکن بود برای هریک از کمالات بعرصه
ظهور آمده امّا بالقوّة بالفعل شده و بشر چنین نیست و لاخفاء انّ ما بالفعل
التّام اشرف ممّا بالقوّة شانزدهم پیغمبران تکلّم نمیکنند مگر بوحی و ملئکه
اغاثه پیغمبران میکنند در مضایق و بهدایت نهم الی المصالح چنانچه قصه لوط و
یوم بدر واحد و حنین و ساختن کشتی نوح شاهد است با این احتیاج که پیغمبران
بملئکه دارند معلوم است که ملئکه افضلند از انبیاء پس ملک از همه بشر
افضلست امّا کسانیکه قائلند بفضل بشر و پیغمبران بر ملک چند دلیل دارند
اول آنکه خداوند امر نمود ملئکه را که سجود کنند برای آدم معلوم میشود که
آدم اشرف بود از ملئکه و الّا فامر الاشرف بخدمة الادون مستقبح
وکلّ من قال انّ آدم افضل من الملئکة ذهب الی انّ جمیع الانبیاء اشرف من جمیع
الملئکة لانفرق بین احد من رسله و معلوم است که سجده از این باب نبود که آدم
بمنزله قبله و کعبه بوده باشد و الّا شیطان از سجده امتناع نمیکرد بلکه سجده
از باب تعظیم و تکریم بود و شیطان ملتفت این معنی بود که میگفت انا خیر منه
و هم چنین میگفت ارایتک هذا الّذی کرّمت علیّ لکن غرض این بود با بعد اجتناب
اعلام کند که سجده از باب تعظیم نسبت بآدم قبله شما است و سجده برای ما است
شیطان مطلب را نفهمید که رام نشود دلیل دوّم قوله انّی جاعل فی الارض خلیفة
در اول سوره البقره
آدم را خلیفه خود کردانید و خلیفه باید کسی باشد که قابل باشد برای مظهریت
صفات جلال و جمال و هیچ نوعی از مخلوقات قابلیت مظهریت ندارد مثل انسان

ملائکه با انبیا و اصفیا

ادله ابطال عقیده معتزله عقلیه و نقلیه

ابا کردن ابلیس از سجده

و ملک این جامعیت را ندارد پس نوع بشر افضل از نوع ملک است دلیل سیم اینست
مضمون آیه انّا عرضنا الامانة علی السّموات الخ والمراد بالامانة مظهریة صفات
الجلال و الجمال او قبول العقل مع الشّهوة و الغضب و المراد بابائهنّ عدم لیاقتهنّ
و قوله و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثمّ رددناه اسفل سافلین بالشّهوة
و الغضب و التّعلّقات الجسمانیّة و کان من عالم القدس ثمّ رددناه فصار الی اسفل
السّافلین من ملکوتیّم و فردوس برین جایم بود آه دلیل چهارم فقوله یا آدم انبئهم
باسمائهم مبرّی از نوع غضب کردند و جناب آدم بر آن منبر بالا رفت و علّم آدم الاسماء
کلّها ثمّ عرضهم اشیاء را بنظر ملئکه در آورد فرمود خبر بدهید از حقیقت اینها که
چه چیز است ملئکه معترف شدند بمبدأیت لاعلم لنا الّا ما علّمتنا با آدم فرمود
درس بگوی ملئکه را تعلیم کن بو البشر کو علم الاسماء بگشت صد هزاران و
علمش اندر هر رگست ایجاد تاحی که اشیا را عزد نخبان که خبر را خواهند شد
جان هر چیزی چنان کان خبر هست تا ابد روزاول داد است قال الم اقل لکم
معلوم است که معلّم افضل از متعلّم است دلیل پنجم انّ الله اصطفی آدم و نوحا الخ عالم
ما سوای همه را میگویند لانّ مستصطفای انها بر ملئکه و مخصص هم ندارد دلیل
پنجم قوة مضادة من الشّهوة و الغضب فی البشر دون الملئکة فالمواظبة علی تحصیل الکمالات
الکمالات بالقهر و الغلبة علی ما یضادّها القوّة العاقلة یکون اشقّ و افضل و عبادتهم
خطرتهم و هم متفاوتة فی استحقاق الثّواب و الکرامة لانّ الادمی مامور بالاستنباط
و القیاس فاعتبروا یا اولی الابصار و لا یخفی ما فیه من المشقّة و الملئکة لا یعلمون
الّا بالنّصّ لاعلم لنا الّا الآیة و لانّ الشّیطان مسلّط علی الادمی دون الملک فاذا

۲ ما علّمتنا

۳ آیه ان الله اصطفی آدم ونوحا الخ

در اول سوره البقره

۲ انا علمنا الا ما علمتنا

مسلط شدن شیطان بر انسان

کان طاعتهم اشد منکرون ثوابهم کثیر دلیل ششم در شب معراج جبرئیل که با محمد رسول
کرفته سوار شد و اخر از او تخلف کرد و قال لو دنوت انملة لاحترقت دلیل هفتم
اجماع الامامیة علی افضلیة الانبیاء والائمة علی الملئکة واجماعهم لدخول
المعصومین فیها دلیل هشتم قوله استکبرت ام کنت من العالین پرسید از شیطان که این کبر تست
که انها مامور بسجده نشده اند که فوق ملئکه مقربین هستند و علی آله کرمی در سر
عرش تسبیح میکنند ملئکه از ما تعلیم کرفتند دلیل نهم آدم را بید قدرت آفرید
ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی اما ملک را از لفظ کن اذا اردنا شیئا ان نقول
کن دلیل دهم اختلاف ملئکه عقل محضند و بهائم شهوت محض و الانسان کلیهما
اکر شهوت او بر عقل غالب شود یکون ادنی من البهائم العوام کالانعام آه واکر
عقل غالب شود بر شهوت یجب ان یکون اعلی من الملئکة قال الصدرا فی مفاتیح الغیب
الانسان یختص من بین الموجودات کلها بخاصیة هی الامکان یتقلب فی الاحوال
ویتطور بجمیع الاطوار ویتصور بکل صورة ویعیش بخلاف غیره فان الملئکة
کلا منهم له مقام معلوم اول چیزیکه نبود که قابل اشاره حسیه باشد
هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا آخر کم کرتی میکند
از ملک بکذرد تحمید ثنا مکه یزدان مجید خلق عالم را سه کونه آفرید ملک
کروهی جمله عقل و علم و جود آن فرشته شد اند جز سجود یک کروه دیکران
دانش تهی همچو حیوان از علف در فربهی او نبیند جز که اصطبل علف آن
شقاوت غافل است و از شرف وان سیم هست آدمیزاد و بشر از فرشته نیمی و
نیمی ز خر نیم خر خود مایل سفلی بود نیم دیکر مایل علوی بود آن دو قوم آسوده

فضیلت انسان بر ملک

خلقت انسان

از جنگ و خراب و بی خبر باد مخالف در عذاب دائما در عرصه بدن عقل و
شهوت در نزاع عند مثل نزاع مجنون با ناقه هو ناقه بی خلف آه همچو مجنونند چون
ناقه در پی میکند این پیش وان واپس بکین میل مجنون پیش آن لیلی روان
میل ناقه پس پی کره دوان یک دم ار مجنون ز خود غافل شدی ناقه کردیدی و
واپس آمدی چون بخود باز آمدی دیدی ز جا کو بس پس رفته است بس فرسنکها
کفت ای ناقه چو هر دو عاشقیم ما دو ضد پس همره نالایقیم بهر این کفت
آن کلیم خوش دهن کز مرا از جان کو فرو ناید ز تن تن ز نده اندر زمین چنکالها
جان کشاده سوی بالا بالها

مجلس دوازدهم در ذکر چیزهائیکه جبرئیل بر آن موکل است

الشعراء آیه نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بدانکه خدا
وند عالم از میانه جمیع ملئکه چهار ملک را انتخاب کرده بلکه هر چیز یکه آفریده
چهار نوع برا انتخاب فرموده از پیغمبران چهار تا اولو العزم چهار خانواده ان الله اصطفی
از انبیا برای جهاد چهار تن محمد و موسی و داود و سلیمان از کتابها چهار
از زنها چهار از اعیاد چهار فطر و اضحی و غدیر و یوم جمعه از بلدان والتین آه
از ماهها بجهت حج و عمره اشهر حرام از ملئکه چهار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل و جبرئیل از آن سه نفر دیکر افضل و اشرف است بجهت آنکه خادم خاندان
خانواده پیغمبر است ان الله وکل علی خمسة اشیاء از آنجمله است استجابت دعوات
هر کاه بنده حاجتی از خدا خواهد و خدا آن بنده را دوست دارد میفرماید یا
جبرئیل اخر حاجته فانی احب صوته اکر مبغوض است میفرماید یا جبرئیل عجل

مثنوی مولوی

ال عمران ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم

والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد الامین

حاجت فانی ابیض صورته داده فرعون را صد ملک و مال تا تنالدی حتی
ان بد سال درهمه عمر شد نه بلا بود و نه درد سر تا نکر بدی حق آن بدکه را ن
جمله چیزها که با اخبار جبرئیل است امر رب بلج قال رسول الله الریاح ثمان اربع منها
عذاب و اربع منها رحمه چهار باد عاصف و قاصف و صرصر و عقیم چهار باد رحمه
ناشرات و مبشرات و الذاریات و المرسلات کل باد از برج باد آسمان که درو بی در رحم
این بادران بر شرح من بر وقت انقاد جمله ملاحان هی جویند باد اهل کشتی
هم چنان جویای باد جمله خواهانش از ان رب العباد اگرچه قوم بر خواین بادها ملکه
دیگر ند که اسم بادها اسم همان ملکه است لیکن امر و نهی عمل اینها با جبرئیل است
وقتیکه خداوند بشبیش تعلق گرفته که قوم هود را هلاک کند مجبرئیل امر شد
که قوم عاد را باد هلاک کن باد سرکشی کرد زیاد از مقدار از خزینه بیرون آمد
جبرئیل با آتش راز دبر کرد اینه و تفصیل اینها در ذکر احوال ملئکه باد ذکر
خواهد شد و امر و نهی ملئکه که از آسمان نازل میشوند با جبرئیل است تا بجز
در بدر و احد و احزاب و حنین ملئکه مردم دین و مسومین که بیاری پیغمبر آمدند سی
کرده انها جبرئیل بوده دیگر انکه هر قومی را خداوند هلاک کرده بدست جبرئیل
بوده عاد و ثمود و لوط و اصحاب ایکه و اصحاب مؤتفکات و اصحاب رس و قوم خطلم
و قوم یهود که بصورت میمون مسخ شدند جبرئیل بر ایشان صیحه زد فرمود کونوا
قردة خاسئین و هم چنین قوم یونس که عذاب بر ایشان نازل شد جبرئیل ابر
آتش بار را امر نمود از جهنم آورد تا بالای سر قوم یونس چون توبه کردند تا بار
مجبرئیل امر شد که برگردان این عذاب را جبرئیل برد ابر برگشت لما امنوا کشفنا

عنهم العذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین و قوم عون و چون فرعون
را جبرئیل در رود نیل غرق کرد وقتیکه چهار صد سال از سلطنت فرعون گذشت
و امر را بر بنی اسرائیل سخت گرفت و حضرت موسی نفرین کرد جبرئیل بصورت بشری
بنزد فرعون آمد قال ایها الملک اعنی علی عبدی چند نفر غلام و کنیز دارم یکی را
بر همه اختیار کرده ام کلید صندوقها را باو سپرده ام فعادانی و احب من عادانی
دوستهام را اذیت میرساند و دشمنان مرا دوست میدارد بلکه ادعا میکند
که من آقای این غلامها و کنیزها هستم بر من یاغی شده قال بئس العبد عبدک لو کان
لی علیه سبیل لاغرقته فی بحر القلزم جبرئیل گفت ایها الملک اکتب لی بذلک
نوشته گفت مهر کن فرعون ختم و دفعه البه تا روز موعود که موسی بنی اسرائیل را از مصر
بر داشت فرعون عقب سر موسی بیرون رفته در بار اشکافت موسی گذشت
به تفصیلیکه مورخین نوشته اند فرعون با جمعیت رسید متحیر فرعون گفت
داخل بحر مشو فرعون جلو اسب را کشید جبرئیل بر مادیانی سوار شده آمد تا
فرعون را داخل قلزم کرد تا همه لشکر موسی از بحر بیرون آمده همه عسکر فرعون
داخل شد نوشته را نشانش داد قال هذا ما استحققته علی نفسک قال آمنت
فاخذ جبرئیل کفا من حماء و حشها فی فلبه قال الآن و قد عصیت قبل و کنت من
المفسدین که عذاب نازل شد فرمان داد بملک آب که غرق کن فغشیهم من الیم ما
غشیهم هکذا جبرئیل خدمت پیغمبر صلعم محزون بود روزی فرمود کا بن فرعون را
آورد میخندید فرمود هرگز ترا چنین خوشحال ندیده بودم عرض کرد خائف بودم
تا گفت الآن و قد عصیت را دید فهمید که خدا راضی بوده و ایمانش را قبول نکند که

غرق شدن فرعون در رود نیل

در اینکه جبرئیل سفیانی را هلاک خواهد کرد

دوام شاگرد جبرئیل با مر خدا هلاکشان کرد در آخر الزمان هم لشکر سفیانی را
در ارض بیدا هلاک خواهد کرد و آن سفیانی از اولاد عتبة بن ابی سفیان است
یخرج من الوادی الیابس فی شهر رجب اسمه عثمان بوجهه اثر الجدری ضخم الهامة
سرش بزرگ است بعض جهها شانه خواهد شد ازرق و اعور یکچشم او کور است بد
روی بت جباس فرمود کو با ابینهم قد طرح رحله بالکوفة ینادی من جاء برأس شیعة
علی فله الف درهم فیثبت الجار علی الجار فیقول هذا منهم فیضرب عنقه شیطان
ندا میکند الا ان الحق فی السفیانی و شیعته و جبرئیل ندا میکند الا ان الحق فی
علی و شیعته سفیانی هشت ماه سلطنت میکند و کم و زیاد و لایتها خراب میکند
لشکری بطرف مدینه میفرستد بمدینه میروند منبر پیغمبر را میشکنند و دواب خود را در مسجد
می بندند از انجا میروند بطرف مکه با جناب قائم جنگ کنند و کعبه را خراب کنند
چون بارض بیدا میرسند و عدد لشکر سیصد هزار است جبرئیل در نیمه شب صیحه
میزند با خود را بر زمین میزند و میگوید یا بیدا ابیدی القوم الظالمین پس زمین
شکافته میشود و تمام لشکر را فرو میبرد مانند علی وجه الارض عقال ناقه مگر
دو نفر برادر که باقی مانند خسف نمیشوند جبرئیل سیلی بصورتشان میزند که
روی هر دو بر میگردد بقفا و هر دو از قبیله جهینه خواهند بود جبرئیل میگوید
یکی به سفیانی را خبر کن که لشکر او خسف شدند در بیدا و دیگری برو بمکه برو
بمکه بشارت بده بمهدی آل محمد با هلاک ظالمین و سب علی بده فانه یقبل
توبتک پس بیاید بر علی وجهه فسر اسوبا احبتنا و بل ابن بشر بغد و لو یری اذ فزعوا
فلا فوت و اخذوا من مکان قریب و انی لهم التناوش خلاصه کلام خسوف و کسوف

هلاک شدن لشکر سفیانی

در خروج سفیانی و تسلط او

انکار

دفعا الآیات ٢

و الانابه

صفحه ٢

در اینکه جبرئیل ... نازل شده

و زلازل و صیحه و غیره با جبرئیل است دیگر آنکه جبرئیل موکل بر وحی است
که ابتدا از آسمان انچه نازل شده جبرئیل سفیر بوده و انچه احکام الهی نازل شده
بر انبیا حامل همه جبرئیل بوده و بر ابراهیم پنجاه مرتبه نازل شده بر موسی چهار
صد مرتبه بر جناب عیسی ده مرتبه بر جناب ختمی مآب بیست و چهار هزار مرتبه
و دیگر آنکه روز قیامت که اعمال را می سنجند صاحب میزان جبرئیل امین است و این
منصب بسیار بزرگست که اعمال جمیع مردم را او میسنجد نه آنکه خود جبرئیل شاهین
ترازو دست او باشد بلکه بجهت آنکه برای هر کسی میزانی خواهد بود و نضع
الموازین القسط لیوم القیمة یک میزان نیست هر ترازو یک ملک موکل است
از جانب جبرئیل و خودش نظر میکند بهمه میزانها ببیند کفه حسنات چه بد یا
کفه سیئات و اما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة و اما من خفت موازینه فامه
هاویه در میزان و کیفیت وزن گفتگو بسیار است بعضی نوشته اند که خدا امر
کند جبرئیل میزانی در پیش روی عرش نصب کند بزرگی میزان بقسمی است که
لو وضعت السموات و الارض فی احدیها لوسعتهن در اخبار بسیار و فقرات
زیارت که میزان روز قیامت ما هستیم السلام علی میزان الاعمال و منقلب الاعمال
عبادت عابدین را موازنه با عبادت امام میکنند و زهد زاهدین را بزهد امام و
اعتقادات را با اعتقادات امام و اخلاق را با اخلاق امام بعضی از مردم
هستند که برای آنها میزانی نصب نمیشود فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا در کیفیت
وزن اعمال اختلاف کرده اند بجهت آنکه اعمال اعراضند و وزنی ندارند بعضی
فرموده صحیفه های اعمال کشیده میشود و بعضی را اعتقاد است که بظهور علما

در بیان اعمال و کیفیت وزن

در تحقیق میزان اعمال و ... کیفیت میزان

للحساب

در فضیلت ولایت علی ابن ابیطالب در قیامت

المحسنات و علامات السیئات المحسنات مظهر صورة حسنة و السیئات صورة کریهه بعضی دیگر مثل شیخ مفید مفید فرموده‌اند که مقصود از میزان وزن تعدیل بین سیئات و حسنات است که موجب است بخشیدن که با اهل باشد خداوند که چیزی بر او پوشیده نیست بوزن چه احتیاج دارد لکن قول صحیح آنست که اعمال مجسم میشود و برای دو الکفتین کشیده میشود کما هو ظاهر الآیات و الاخبار و آنچه که قدر ترازو حسنات را سنگین میکند که خدا و رسول و امام و جبرئیل که ترازو دار است خوشحال میشود چند چیز است اول کلمهٔ توحید است بجهة آنکه مقابل ندارد مقابل او کلمهٔ کفر است که این هر دو یکجا جمع نمیشود لا یجمع الکفر و الایمان فی قلب واحد که محبت و لایة امیر المؤمنین است حب علی حسنة لا تضر معها سیئة سیم ابراء ذمهٔ مدیون است حکم خداوند انظار معسر است و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة اما هر گاه ذمهٔ مدیون را بری کند باعث ثقل کفهٔ حسنات میشود خصوصا اگر مدیون مرده باشد چهارم حسن خلق است که فرمودند ما یوضع فی میزان امرء یوم القیمة احسن من حسن الخلق خصوصا حسن خلق با عیال و غلام و کنیز و نوکر و خدم و حشم پنجم از چیزهائی که باعث ثقل است باقیات الصالحات است ششم صلوات بلکه هر عمل خیری بقدر خود سنگین میکند کفهٔ حسنات را فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره شخصی مرده بود دیگری او را بخواب دید پرسید خداوند با تو چه معامله کرد گفت امر نمود میزان آوردند اعمال مرا سنجیدند

در میزان اعمال و کیفیت سنجیدن آنها

کفهٔ حسنات من سبک شد طبقی آمد کیسه در آن گفتند اندازید سنگین شد پرسیدم چه بود در آن کیسه قال کف تراب القیت فی قبر مسلم گفت روزی در دفن مؤمنی

در نقل خاک محترمین بقبر مؤمنین

حاضر شدم و قبضه خاک بقبر میریختند تو هم یک کف خاک بقبر بریختی این خاک است هفتم زکات و الدین است هشتم گریستن در مصیبت جناب امام حسین اقلا یک قطره اشک و زین میشود که بر همه گناهان غلبه میکند اگر چه حسنه همان یک قطره اشک باشد و گناهان که قدر زباها و برگ درختها و عدد ستارها اما سمعت قول الامام قال یا ابن شبیب انک لو بکیت علی الحسین حتی تسیل دمعک علی خدک غفر الله لک کل ذنب اذنبته قلیلا کان او کثیرا صغیرا کان او کبیرا چند مقامات که حجة و سند مهمی چرا چنین نباشد هو ثار الله و ابن ثاره کسی مظلوم او کشته نشد یحیی پیغمبر مصری و شد بمظلومی آسمان در مصیبت او دو قطره خون گریست اما در مصیبت این غریب و مظلوم چهل شبانه روز خون گریست بلکه بنو دیده از اشد برادرها هر انچه با یحیی شد میزان هر چه خون یحیی و حسین سنجید از آن قطره و زینتر باشد

اشتراک ائمه در بعض مصائب سید الشهداء ع

مجلس سیزدهم در ذکر قوة جبرئیل و کسانی که جبرئیل بقوة خود هلاک نمود مثل قوم ثمود و لوط و النجم علمه شدید القوی ذو مرة و استوی سوره دیگر انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین در این دو آیه خداوند تعریف میکند از قوه جبرئیل معلوم میشود که از میان ملئکه بر کثرت شدت قوت امتیاز دارد در سوره ملئکه میفرماید جاعل الملئکة اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع و یزید فی الخلق ما یشاء و زیادتی در خلقت میشود که زیادتی قوه میشود چنانکه جبرئیل را ششصد بال داده زیادتر از دیگران و هم قوتش را زیاد از سایر ملئکه مقرر فرموده ما در این مجلس چند فقره از قوة جبرئیل ذکر میکنیم

در ذکر قوه جبرئیل و کیفیت آن

یکی خرابی صرح فرعونست که شرح آن را جمعی ذکر نموده اند سورهٔ مؤمن وقال
فرعون یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب اسباب السموات فاطلع الی اله
موسی وانی لاظنه کاذبا سورهٔ قصص وقال یا ایها الملأ ما علمت لکم من اله
غیری فاوقد لی یا هامان علی الطین فاجعل لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی و
انی لاظنه من الکاذبین بیت بینهم قوة جبرئیل از چه چیز است فی مفتاح البکاء سئل
رسول الله عن جبرئیل ثم تقطع سیل السائل قال تحت جناحیه تعویذ مکتوب علی
احدهما الحسن و علی الاخر الحسین و بهذین الاسمین اتقوی مضمون آیه شریفه
امر نمود خشتها را خام بپزند و اول کسیکه آجر ساخت فرعون بود و تعداد ملیکه
گچ و آجر تشکیل کرده جمع و از اطراف مهندسین و معمارها و بناها هامان هر را
طلب نمود شروع کردند ساختن قصر انقدر عمارت را بالا بردند که دیگر کسی
نمیتوانست بالا برود آن هفت برنج بنا نهادند و بنی اسرائیل را مجبور کرده بودند
که در آن عمارت عمله و فعله باشند و زنکار میکردند شب محبوس بودند تنها
حامله بار بر پشت گچ و آجر میکشیدند بالای عمارت میبردند بنا بود که در آن
اثنا او را وضع حمل میکرد فقط مرد بنظر که متوکل بود او را با تازیانه میزد که بزخم
آن زن را شکسته میرسید و یا سیمان کرده گفت ای خدا از ظلم فرعون بما الم از صبر و
حلم تو متعجب دارم هامان و زراره خدای تعالی فکر کنند به هلاک فرعون چرا که
سلطنت با کفر میپاید با ظلم نمیپاید در روضة الصفا نقل میکنند که قصر بقدری
ارتفاع یافت که روندگان مدت یکسال و نیم از نصف راه از نسیم بیک فرعون
میگفت تا بالا موسی کار نخسته میخواهم بروم خدای موسی را بکشم چون بنا قصر

قوت جبرئیل در هلاک قصر فرعون

ارتفاع قصر فرعون

بآخر رسید جبرئیل مأمور شد که بال خود را چنان بر آن قصر زد که بکلی منهدم
شد و بسیاری از لشکریان فرعون را هلاک ساخت فاتی الله بنیانهم من القواعد
فخر علیهم السقف من فوقهم واتاهم العذاب من حیث لا یشعرون و بسیاری از مردم
از صدمه خرابی آن جان دادند دوم از مواضعیکه قوة جبرئیل ظاهر شد هلاک
قوم صالح بود که چون ناقه را پی کردند بصالح گفتند ائتنا بما تعدنا ان کنت من
الصادقین از عذابیکه ما را تهدید میکردی از خدا بخواه نازل کند قال تمتعوا
فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب گفت سه روز دیگر از جان بهره برید آفتی
ها آیکه دارد سر نشان روز اول آه چون در آن سه روز علامت صدق وعده
صالح ظاهر گردید و آثار نزول عذاب را دیدند یقین بهلاک نمودند هم کفنها
پوشیده منتظر نزول عذاب بودند همینکه نصف شب شد جبرئیل آمد بالای سر
قوم صالح فصرخ بهم صرخة خرقت اسماعهم و فلقت قلوبهم وصدعت اکبادهم
وقد کانوا تحنطوا وتکفنوا فماتوا اجمعین فلم یبق منهم ثاغیة ولا راغیة ولا
شیئا یتنفس الا اهلکها فاصبحوا فی دیارهم جاثمین و من قوته یهبط من السماء
ویصعد فی اسرع من الطرف و اندرای شیطان الابیض یصعد ان یتعرض لعیسی
فنفخه نفخة واحدة القاه باقصی جبل من الهند روز عاشورا جبرئیل آمد بصحرای
کربلا بر سر نعش سید الشهدا مضطر فرمود اگر اذن داشت جناب پیغمبر لشکری
بود که همه مثل قوم صالح بر جا خود میمردند سیم از مواضعیکه قوة جبرئیل ظهور
بهم رسانید حکایت هلاک قوم لوط بود در وقتیکه عمل لواطه در میان قوم منتشر
شد بنحویکه میرفتند بر سر راه دعا بر سبیل را میکردند و با او مرتکب این عمل

قوت جبرئیل در عذاب قوم صالح

قوت جبرئیل در اهلاک قوم لوط

قدوم جبرئیل و هلاک قوم لوط

ثبیح میشدند و مردم را به خود الزنا راه نشیر دادند و زمین از عمل انها بجان امد و کند
تا ابد عملها کرشنکر خیاد و در دنیا قوم متعاف شده بود خداوند چهار ملک را
فرستاد بروند انجا عذاب هلاک کنند اول نزد ابرهیم امدند چهار ملک فرستاده بود حضرت
ابرهیم او را بشارت دادند باسحق و بعد نقل کردند ما مور شده ایم برویم قوم
لوط را هلاک کنیم ابرهیم فرمود لوط در میان انهاست و وجود او این قوم را
هلاک نمیکند جبرئیل گفت لننجینه واهله الا امراته کانت من الغابرین عم
ثبیر خالهٔ ابرهیم او را عجوز او و متعلقانش را نجات میدهیم مکر زنش که هلاک میشود
ابرهیم پرسید یا جبرئیل اگر صد نفر مومن در شهر باشد انها را هلاک میکنی
گفت نه گفت پنجاه نفر گفت نه گفت اگر ده نفر باشد گفت نه گفت اگر یک نفر باشد
گفت نه ما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین فرمود یا مجبور عذاب برگردد این
این قوم خداوند فرمود اعرض عن هذا انهم اتیهم عذاب غیر مردود عذاب این
این قوم برنمیگردد جبرئیل با ان سه نفر از نزد ابرهیم بیرون رفتند نزد لوط
در صحرا لوط اب بزراعت داد چون انها را دید نشناخت چهار نفر جوان امرد
سفیدپوش صبیح المنظر معمم وارد شدند فقال من انتم و این تریدون فما رایت
اجمل منکم گفتند القاضی ما را فرستاده پیش بزرگ این شهر لوط فرمود انا و سبک
شما مکر خبر ندارید از عمل اهل این بلد که شما را با این حسن و صورت روانه اینجا
کرد من شما را حاجتی دارم جبرئیل پرسید چه حاجت داری لوط فرمود تصبرون
هیهنا الی اختلاط الظلام اینجا بمانید هوا تاریک شود جبرئیل فرمود میهمانیم
لوط دختر را فرستاد بشهر که اب و نان بیاورد که بخورند و عبائی بیاورد که

فرستادن خدا چهار ملک اول نزد ابرهیم

مکالمهٔ جبرئیل با حضرت خلیل در خصوص قوم لوط

ورود چهار ملک بخانهٔ لوط

هلاک قوم لوط

کرد و بپوشد انها در سفر بخورند چون دختر لوط با مردی بشهر رفت فظهرت سحابة
واقبل المطر یعنی بیکدفعه ابر امد سیل جاری شد جناب لوط فرمود بیائید بشهر برویم و
امشب شما مهمان من باشید جبرئیل گفت بسیار خوب خواستند روانه شوند در بین راه
لوط پشیمان شد برسید که قومش از مهمانانش اطلاع بهم رسانند و کشته و کردار انها
و فرمود انکم لتاتون شرار من خلق الله خداوند بجبرئیل فرموده بود تعجیل در عذاب نکند
تا تاملی کند تا لوط سه مرتبه شهادت بر بدی آن مردم بدهد چونکه لوط این سخن را
فرمود جبرئیل فرمود کان هذا واحدة این یکمرتبه کذشت و مرتبه دیگر فرمود انکم
لتاتون شرار خلق الله فقال جبرئیل هذا اثنان فلما بلغا باب المدینة التفت الیهم
فقال انکم لتاتون شرار من خلق الله جبرئیل فرمود این سه مرتبه جناب لوط پهلوی
دیوار راه میرفت جبرئیل و همراهانش از وسط طریق جناب لوط فرمود یا بنی ههنا
حیث یمر من راه میروید قالوا امرنا سیدنا ان نمر فی وسطها و کان لوط یستغنم الظلام
انتظر که لوط راه میرفت تا بشود و تاریک بشود غنیمت میداشت که در تاریکی برود
که کسی انها را نه بیند چون بخانهٔ لوط وارد شدند زن لوط از ان قوم بود و بد نی بود
که ضد این لوط و نوح را امدند صفر ما بدی سورهٔ مجرم بود ضرب الله مثلا للذین کفروا
امراة نوح وامراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین اه و قیل ادخلا النار
مع الداخلین چه مشی به مهمانها افتاد و حسن انها را دید فصعدت فوق السطح
فصفقت فلم یسمعوا صفیر کردند نشنیدند اتش بالای بام روشن کردند بیند چون
غالبا در صحرا بار او شرها خورده بودند بخانها رفته بودند صدای صفیر نشنیدند
دید اتش دیدند شیطان دیدند طفلی را از دامن مادرش کرفت مدبخانه لوط اما دو

مهمانان حضرت لوط ملکها

تنبیه لوط و اعلام بقوم

آن طفل میدیدند عقبه را و طرحه فی البئر فصاح اهل المدینة جمعی از صدای آن
زن دویدند بخانه لوط زن لوط خبرشان کرد که شوهرم مهمانهائی بخانه آورده
که من با این حسن و جمال کسی را ندیده ام آمدند از شکاف در نگاه کردند قالوا
یا لوط قد دخلت فی عملنا فرمود اینها مهمانند قالوا هم اربعة خذ واحدا و اعطنا
ثلثة و امتلوا بهم عون البئر فرمود یا قوم هؤلاء بناتی هن اطهر لکم چند دختر
دارم برای هر کدام بخواهید عقد میکنم مرا اذیت مکنید گفتند میدانی که ما
طالب زن نیستیم و انک لتعلم ما نرید لوط میگفت اگر من غریب نبودم در میان
شما عشیره داشتم مرا یاری میکردند و نمیگذاشتند مهمانهای مرا رسوا و مفتضح
کنید و تدافعوا علی الباب فکسروا الباب و طرحوا لوطا لوط پشت در ایستاده بود
در را شکستند و لوط را انداختند قال الیس منکم رجل رشید یک نفر در میان شما
مرد با غیرت نیست که مرا یاری کند لو ان لی بکم قوة او اوی الی رکن شدید کاشکی قوة
من قوتی داشتم یا مرد با قوتی پناه باشد جبرئیل گفت خبر ندارد که مهمانهای
او چه قدر با قوتند فاهوی جبرئیل الی اعینهم فذهبت اعینهم جبرئیل مشتی سنگ
ریزه برداشته انداخت طرف چشمهاشان همه کور شدند میخواستند از خانه
بیرون بروند نمیدیدند جبرئیل معرفی خود کرد ما ملکیم از جانب خدا مأموریم
که این قوم را هلاک کنیم یا لوط فرمود تعجیل کنید که اینها امشب چه کردند
فرمودند ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب ای لوط عیال و اطفالت را بردار
بیرون برو هیچکدام عقب سر خود نگاه نکنید عرض کرد دانائی منبا قوم لوط بود
گفتا بمردم نکند بعد لوط بیرون برو فانه ما دام فیکم لا یاتیکم العذاب در

۶۰

خانه لوط را گرفتند که بیرون نروی لوط گفتا جبرئیل عشوا انم بیرون روم
جبرئیل عمود نوری پیش روی جناب لوط نصب کرد فرمود پشت سر این عمود برو بلد
و هیچکدام نگاه عقب سر نکنید از زیر زمین از شهر بیرون رفتند کسی ایشان
را ندید همینکه صبح طالع شد چهار ملائکه هر کدام از گوشه از چهار طرف شهر را
اندر چنگ کشند و بلند کردند جبرئیل بر روی بال خود گرفته در هوا بلند کرد
حتی سمع اهل السماء نباح کلابهم و صراخ دیکهم پس سرنگون از آسمان دنیا سنگ
بر آنها باریدن لوط چون شهر سرنگون شد از صدای مردم برگشته ببیند
چه بر سر اینقوم آمده فارسل الله الیها صخرة فقتلها از آن سنگها یکی هم بر سر
او خورد و او را تمام کرد لواط در اسلام در زمان عمر زیاد شد که منع شغل نمود و
لشکر سفرشان طول میکشید زن نداشتند با پسر لواط میکردند و جایز
وطی الغلام الامرد لاسیما الاجل المجرد هذا اذا کان غریبا فی السفر و لم
یجد انثی فیغیر الذکر لهذا لواط در مسلمین بیشتر است اما در میان فرنکان
۲ من لاط بعضی ائمه جایز میدانند نکاح با مرد را قال انه الاتقاء و ماء الدنیا بچند نفر
سنگ بارید یکی هم اصحاب فیل بود در معراج سنگهای قنبر را پیغمبر دید
سؤال کرد جبرئیل عرض کرد و ما هی من الظالمین ببعید قوة جبرئیل از طبیعت بود
بواز بد از خلاق وجود این چراغ شمس کو روشن بود بی فتیله بی پنبه و روغن
بود این قوة جبرئیل را شنیدی و تعجب کردی اما من سراغ دارم کسی را که قوة او
از جبرئیل بیشتر بود بشهادت خود جبرئیل مجلسی در آخر باب حکایت خیبر نقل
کنند که بعد از فتح جبرئیل خبر بشارت گرفتن خیبر را آورد عرض کرد یا رسول

الله

الله فاتی لنا امر ربنا ان ادعر قوم لوط هفت شهر لوط را از طبقه هفتم زمین کندم
برگوشه بال برعلی بشتر من جناحی بر نیزه که صدا که کریه اطفال و نباح و غوغوه سکها
را شنیدند تا نگاه داشتم منتظر امر الهی بودیم و هیچ بمن نبود سنگینی این هفت
شهر قوم لوط و لمرون و غیره بکه علی خواستم که بر زمین برنند امر بان نشد
فاضل سیفه حتی لا تشق الارض و لا یصل الی الثور الحامل و یبطره شطرین فقلب
الارض باهلها که زمین با اهلش سرنگون میشد فکان فاضل سیفه علی اثقل
من مدائن لوط هذا و اسرافیل و میکائیل قد قبضا عضده فی الهواء و قد بکه ضربت
بر سر مرحب زدم اولا اسبش دو پاره کرد سر شمشیر با لمن سبد از قوه دست
علی سنگینی سر شمشیر من اثقل بود از شهرها لوط ای انا علی ما انزور و بازو
و قوه و سرکت بعید انم کجا بود که بای کندن در شرحسین را هر قسم میخواهی غرق
خیبر و ایجاز ناصفه

مجلس چهاردهم در اوصاف جبرئیل و صور او و عمر او و منزل او و
سدرة المنتهی التکویر انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش
مکین آه و لقد
راه بالافق المبین و ما هو علی الغیب بضنین بدانید که قرآن قول رسول کریمست
یعنی حرف سفیر با ایشان است که اسم او جبرئیل است و این سفیر ملکی است که با قوت
است که هفت شهر لوط را کند سر نگون ساخت و این سفیر رفیع المنزله است و مقرب است در
نزد خداوند و این سفیر مطاع است در آسمانها که جمیع ملائکه از او فرمان میبرند چه
دانند هرچه میگوید بمحض ابلاغ قول او قول خدا است و امین وحی است اگر چه نهج

در اینکه خدا امر کرد بجبرئیل که با گوشه شهپر خود این شهرها را بکن

اشتیاق بمصاحب سید الشهدا

در اوصاف جبرئیل ع

بگوید فرمان نبرند معاقب میشوند از اطاعت جبرئیل بود که شب معراج بر او درها
او در بندد که سوار شود فتمسح البراق حین ادناه لیرکبه نکذا اشتغوا سوار شود فلطمه جبرئیل
عرقصنها قال اسکت فانه محمد و از مطاعیت او بود که پیغمبر در شب معراج بهر آسمانی که
میرسید همینکه جبرئیل علیه السلام میگفت بدربان سفیر بود در را بگشا و استقبال کن دفعه در را
گشود و استقبال میکرد حضرت در آسمان دنیا ملکی را دید که بر یه المنظر ظاهر الغضب سلام
کرد بر پیغمبر لیکن مثل ملئکه دیگر بشاشت و گشاده روئی نکرد حضرت پرسید که
این ملک کیست قال فانه قد قرعنه منه کفتجا دارد کلتا تفرغ منه این مالک جهنم است
تا حالا خنده نکرده اگر روی کسی خندیده بود برای تو میخندید از روزی که صاحب خبا
جهنم شده روز بروز غیظ و غضبش بر معصیتکاران زیاد میشود پیغمبر میدانست
که جبرئیل مطاعیت دارد همه اورا اطاعت میکنند فرمود الا تامره ان یرینی النار بگو
جهنم را بمن بنماید به جبرئیل گفت یا مالک محمد میخواهد نشر ابرید بنده الله بکن جهنم را
گشود فخرج منها لهب ساطع الی السماء که گمان کردم بمن خواهد رسید فرمود بگو بگرداند
بر است فقال ارجعی فرجعت الی مکانها الذی خرجت منه و همچنین خواست پیغمبر را بر در
در بهشت ببرد بدربان رضوان سفیر بود در قصرها را بگشا که محمد داخل شود
دفعه رضوان اطاعت مینمود پیغمبر فرمود ملکی در شب معراج دیدم که بصورت عجیبی
فقال جبرئیل کما فی حالشرا بهمین صورت که میبینی خلق شده اند کان الملک منهم
الی جنب صاحبه لم یکلمه قط و لا رفعوا رؤسهم الی ما فوقها و لا خفضوها الی ما تحتها
خضوعا و خشوعا لله فقال فسلمت علیهم فردوا علی السلام ایماء ابروسهم قال
جبرئیل هذا محمد نبی الرحمه خاتم الانبیاء قد بعث باظهار النبوه حرفها و برنبند

در اینکه همه ملائکه جبرئیل مطاع و امین می‌باشند

در گفتگوی پیغمبر با جبرئیل در شب معراج

در دیدن پیغمبر ملک عجیب الخلقه را در شب معراج

وما بکبادی بگوید نعره و بمن کرد تهنیت کرد وما بکبادی بخبر کنند در آسمان
چهارم بملکی رسیدند که آن ملک کان نائباً علی سریر هزار ملک در تحت فرمان
آن ملک هر ملکی از انها رئیس هفتاد هزار فوج فی نفس رسول الله انه هو آن ملک از
جا بر نخواست جبرئیل بانک بر او زد برخیز زود آن ملک بر خواست و ادب ما و سلم کرد
آن ملک بما نصوت تا روز تا با ما ادب باشد چون جبرئیل اذن داد بنشیند جرمت
نشستن ان ندارد بنقد مطاعیت دارد جبرئیل در آسمانها و آن سفیر امین است
بر وحی رسالت نبوت انبیاء در بعضی احادیث است که جناب رسول پرسید از جبرئیل
که ما احسن ما اثنی علیک ربک خداوند تعریف از قوة تو کرده میفرماید ذی قوة
عند ذی العرش مکین نقل کن از قوة آن امینی خود تا مطلع شوم عرض کرد یا
رسول الله اما قوتم آن بود که شهرهای قوم لوط را بر روی بال خود آنقدر بلند کردم
که صدای خروسها و سگهای اهل شهر را ملائکه آسمان شنیدند ثم هویت بهن
فقلبتهن و اما امانتم فانی لم اؤمر بشیء فعدوته الی غیره از انجه مأمور شده ام
تجاوز نکرده ام و دیگر آنکه هفتاد حجاب سرادقات که من بی اذن داخل میشوم
تا حال با حدی نگفته ام که در آن سرادقات چه دیده ام بلی عبث بمنصب امینی ملقب
نشده ببین چه قدر فرقست میان صاحب این خلق و کسانیکه بکمر بسته بخانه کسی
بروند از شکاف و روزنه در بجرم و از روی تجربه نگاه میکنند و بر عورات خانه
مطلع میشوند و بیرون میروند آنچه دیده اند همه جا نقل میکنند و بگیجهز آنکه
پیغمبر ما ملقب شده این که شب معراج از اینجا صبحکه عبور نمود تا رسید ۲ با امین
بمقام فاوحی الیه عبده ما اوحی که دستی بر سر دوش مبارک آنحضرت گذاشته ۲ از غیب

در حقیقت انحا نمی‌کرد تا در شب معراج با امین وحی

در اینکه جبرئیل از احدی گفته اند

شد

شد که فرمود و احسن الظن علی برق وان و قتیکه از جبرئیل جدا شد و تنها رفت تا ۲ چنانکه خود
مراجعت کرد بهم رسیدند پیغمبر ها از وقتم که میرفت بهیچ طرف از یمین و شمال نظر نه
کرد که ببیند چه هست و جهت نیست یعنی بر چشمه نگاه نکرد این است که خداوند
تعریف میکند این حالت او را که ما زاغ البصر و ما طغی خلاصه بر کردیم بر سر کلام
خداوند در سوره شعرا و والنجم و تکویر جبرئیل را به صفت ملائکه و تعریف میکند
هیچ ملکی را بنقد تعریف نکرده سوره شعرا نزل به الروح الامین سورة والنجم
علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی ای سلیم من الداء و صحیح فی الجسم تکویر
انه لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین الی قوله و ما هو علی
الغیب بظنین ملک عشره کامله یعنی هر خبر بدهد متهم نیست بکذب بجهت
آنست بعضی بضاد قرائت کرده اند یعنی بخیل نیست در تعلیم مثل سایر معلمین
که ضنت میکند چیزی که در یکهفته باید متعلم بیاموزد یکسال متعلم بیچاره را
معطل میکند اگر بخواهد بکسی علم را بیاموزد باید عمر باید تلف کند و از تحصیل
سایر علوم باید محروم بماند من اتاه الله علماً فکتمه الجمه الله بلجام من النار
البقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی
الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون مثالی از برای شما بزنم که مطلب را
بفهمی مثلا تو از شخصی می‌پرسی مردم کجائی در جواب بگوید من مرد مکه نیستم مرد
مدینه نیستم اهل کوفه نیستم مردم شام نیستم چه قدر ترا معطل خواهد کرد
تا سقط الراس خود را بگوید که من اهل فلان بلدم با بیرهم چه خورده تا شتاب

تفضیح خلاف نمائیدن بدامانت و دیانت

۲ تفسیر بعضی از غیب بود در تلاوه

ظاهر بعضی از تمام رضا و سبب نکته

تفصیل مدایح جناب جبرئیل در سوره قرآن

در قطع نمودن بخل علماء و حبس نمودن قرآن

او

او بگوید نے شراب و نی کباب نی فلید و نی بزید و نی غدکس انجه خودی آن بگو
تنها ولیکن خصوص علم اصولی که حالا در این زمان مشاف شده مصداق همین
شالنکی شنیک دسا بو نتیجه همین علم را بکمال تحصیل میکردند بخوانند
معالم و زبده حالا عمری نفر برانے بو ندید واخو هم بحطلب ادست نهمید ابن
بچه ابجینکی جان نطلبر ابا نشانند همکو بحکایت نعلک منی مطرب
بکیش مرد نرکی مطرب طلبید که شنا برتد مطرب اغاز بد بیش ترک مست کرد
حجاب نغمه اسرار الست من ندانم که تو ماهی یا وثن محی ندانم که چه مبحوا هی زمن
ابن عجب که نیستی از من جدا محی ندانم من کجا بم تو کجا هم چنان لب وند انم باز کرد
محی ندانم محی ندانم ساکرد چون حد شے ندانم دشکفت ترک ما را زین حرارت
ذلکرفت برجهید آن ترک دبوسی کشید با غلیو نها بسر مطرب وید
کان بگوی کیچه میدانمش محی ندانم محی ندانم دمکش مختصر مقال انکه حال
وند بعفر ما بد جبرئیل مثل سائر مسلمین نیست که نجل و خشنید در طبیعت او باشد
وابن ذ صفت حسنه خداوند را مدح میکنند چلے مقام جبرئیل بلند است با
وجود این او مثل هر وقت خدمت پیغمبر میآمد اذن دخول میکرد و کان یجلس بین
یدیه جلسة العبد بلی یک سبده مثل غلام که پیش روی آقا بنشیند کاهی که
خدمت پیغمبر نشسته حضرت امیر وارد میشد فقط جبرئیل بر میخواست تعظیم
میکرد برای انحضرت میگفتند من حق تعلیم دارد من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا
حضرت پرسید چه حق تعلیمی دارد عرض کرد چون خدا وند مرا خلق کرد پرسید
من انت و من انا ندانستم چه جواب بگویم همین بزرگوار حاضر شد و فرمود عرض

کن انت الرب الجلیل وانا العبد الذلیل اسم جبرائیل در مسجد بصره منبر فرمود
سلونی قبل ان تفقدونی مردم دیدند سخنبرا در وسط جمعیت ابستاده که عجب
ادعاے بزرگی کرد یکی بگو جبرئیل در کجاست حضرت بالا وپایین و یمین و یسار نگاه
کرد و گفت انت هو صیحه کشید بلند شد سقف مسجد شکافته شد بیرون
رفت اهل مسجد تعجب کردند پرسیدند یا علی چگونه شناختی که او جبرئیل است
فرمود وقتیکه پرسید جبرئیل کجاست نظر کردم تا سدرة المنتهی که مقام و منزل
اوست فهمیدم که این شخص جبرئیل است که بصورت آمده تا مقام علم ما بشناسد
را و فضل معلمش را بمردم بشناساند و قوتش را در خیبر دیده بود مکرر آمد که
سخا و تش را امتحان کند که آیات در بخصوص نازل شد مثل آیه ویطعمون الطعام
علی حبه و مثل آیه انما ولیکم الله در کتاب الخصائص نقل میکند که عبدالله سلام یهودی
پرسید از پیغمبر اخبرنی عن جبرئیل فی ذکر الاناث ام فی الذکور قال فی الذکور مرد
است قال فاخبرنی ما طول جبرئیل فرمود انه علی قدر بین الملئکه لیس بالطویل العالی
ولا بالقصیر المتدانی له ثمانون ذوابة و قضه جعدة هشتاد گیسو دارد دارد دو
موی پیشانی او بیچیده ضوئه بین الملئکة کضوء النهار عند ظلمة اللیل بین عینیه
اغر یعنی میان دو چشم او روشنی است هو ادعج چشمهای درشت سیاه دارد له اربع و
عشرون جناحا خضراء مشبکة بالدر والیاقوت مختمة باللؤلؤ و اخر بالها منسج
استبرق و له مستاه جناح کل جناح ما بین المشرق و المغرب و واضح بگوید جبرئیل
هو واضح الجبین اقنی الانف مدور اللحیین سائل الخدین حسن القامة لا یاکل
ولا یشرب لا یمل و لا یسهو طعامه التسبیح و شرابه التهلیل قال صدقت یا محمد

قال بوُنه ابیض چنانکه سایر ملئکه هم سفید پوشنده هر وقت جبرئیل خدمت پیغمبر
میامد سفید پوش بود بیکدفعه خدمت حضرت آمد سیاه پوشیده بود علیه قباء
اسود و منطقه فیها خنجر قبا سیاهی در بر جبرئیل و کمربندی در میان بسته
بود و خنجری بر کمر زده بود پیغمبر تعجب کرد پرسید ای برادر هیچ وقت باین هیئت
بنزد من نیامده بودی قال هذا زی ولد عمک العباس عرضکرد از اولاد عمو یت
عباس چند سال بعد از این چند نفر خلافت خواهد کرد داعی دولت انها را گفت
عرضکرد مدت سلطنت انها قریب بپانصد سال طول خواهد کشید اسم یکیک
از خلفا و مدت پادشاهی انها را او ظلم و جوری که از انها نسبت با مت خواهد
رسید همه را عرضکرد انجناب بسیار غمگین شد کیفیت را برای عمو یش نقل کرد
عباس عرضکرد من خودم راضی میکنم که اینگونه اولاد از صلب من بدنیا نیاید ۱۲ از اولاد تو
حضرت فرمود قضی الامر انکسکه باید آن خلفا است البته بدنیا امده و یل لولدک
من ولدک چه ظلمها باولاد من واقع خواهد شد از اوصاف جبرئیل انچه را
شده را اخبار عرضکردیم عمر شریف را دانستی اما مکان جبرئیل معلوم نشده اما
جای او در آسمانست یا در زیر عرش یا دخول او با در سرادقات جلال است ۱۲ است
الا و له مقام معلوم هر کدام از ملئکه مکان مخصوص دارند قضیه و لقد راه نزلة
اخری عند سدرة المنتهی منزل جبرئیل موافق آنچه محدثین و مفسرین نوشته اند
مکان او در سدرة المنتهی است جناب رسول فرمود که من در شب معراج سدره درخت
بسیار بزرگ دیدم یکی طوبی که اصل و ریشه او در خانه علی بود و شاخ او بر روی
خانه ها بهشتیان در همه جا شاخ است یکی درخت زقوم که اصل او در قعر

جهنم و شاخ ها او بر روی منزل جهنمیان انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها
کانه رءوس الشیاطین شجره سدرة المنتهی است که در جنة المأوی است بیان الشجرة غلظها مسیرة ماة
عام من ایام الدنیا که بقدر صد سال راه درازی درخت است و هی عن یمین العرش
فوق السماء السابعة طول اندرخت هرگاه مرغ تیز پر از پای درخت صد سال
پرواز کند بسر درخت خواهد رسید و ان الورقة منها تغطی اهل الدنیا فرمود
شاخه دیدم از وسط ان درخت و سبزه از یاقوت پانصد سال راه بلندی آن
شاخه بود بالای ان شاخه بساطی دیدم که ملئکه روی آن بساط ها بر کرسی نشسته
بودند و تسبیح میکفتند محرابی دیدم در انجا از زبرجد هشتاد هزار سال طول
ان جبرئیل پیش امد که یا رسول الله اینجا مقام عبادت منست و منزل من منبر اینجاست
مرا سرافراز کنید در اینجا دو رکعت نماز بکذارید من در آسمان با ملئکه متکاثر
شما فخر میکنم باید امشب در اینجا التفات بفرمائید پیغمبر پیاده شد چشمه از زیر
سدره جاری بود از ان وضو گرفت جبرئیل اذان گفت میکائیل اقامه گفت منصب
جبرئیل میان ملئکه امامت است در همان شب معراج پیش آمد و بازوی پیغمبر را گرفت
و قال تقدم و صل جناب رسول فرمود اقدم علیک ای جبرئیل منصب امامت را
شما چکنم عرضکرد ان الله قدمک و شرفک و فضلک علینا پیغمبر ایستاد در
ان محراب و ملئکه هفت آسمان همه اقتدا کردند ملئکه هم بصورت ملخها و غرابها
نزدیک بر بالای درخت سدره رفتند که پیغمبر را تماشا کنند انقدر جمعیت کردند
که شاخ و برگ درخت هیچ پیدا نبود اذ یغشی السدرة ما یغشی انشب پیغمبر در جا
نماز جماعت کرد یکی در بیت المقدس صد و بیست و چهار هزار پیغمبر جمع شدند

۱۲ اینک

اقتدا

اقتدا کردند یکی هم در آسمان در منزل جبرئیل که مجموع ملائکهٔ آسمانها اقتدا
کردند امامت پیشنماز چنین خوب است و با ینمعنی جناب سید سجاد مفاخره میکرد
بالای منبر در مسجد شام در اثنای خطبه میفرمود انا ابن من صلی بملائکة السماء
من نپیرانکه هستم که برای ملائکهٔ آسمانها پیشنماز کرد حالا این بعد از بعید
آورده که من بنمایم عوام شام با و اقتدا کردند نی اینها در نظر من عظیمی ندارد
مجلس طول میکشد لذا اینجا تمام میکنم هیهات که بمنبر خطبه خواندن بیان کربلا را
در مسجد شام نقل کنم هم ضبط نشدهم منقبت هم ضبط نشنیده اند که روز
جمعه بر بلید و مطهر بیعت کند فرستاد جناب سید سجاد را بمسجد او بیند
خطیبی را امر نمود بمنبر برود و خطبه بخواند فصعد الخطیب المنبر بحضور یزید ملعون
کرده بود در ذم آل عمران و مدح آل ابوسفیان عمل کرد عند الله دخیر سجاد
ظاهر شد قال ویلک ایها الخاطب اشتریت رضاء المخلوق بسخط الخالق آنهم
وقت جبرئیل مامور شد خدمت پیغمبر برود و بفرمود از طرف خدا از نشو
اذن بیشترین تشبیه بالادب تو و که خدا میر کاه سجده بر کاه طعام و عسل
و عسل بهشتی ببرد بکرور عرض کرده میخواهم از تو بجهت بهشتی میخواهم
سال بکم بنده باصره برود و هرچه با لباس بهشتی آورد فضل پیغمبر کرد و از بهشت
از تو استعمال کند پس بهشت بر باران شدند هست کنم سوی طاهر شدند
یا ذکر الخابر اسلیمان بیلقیس فرمود من بابن سلطنه که بدلبند میا بد نکاه
سکنم بر بیتیم بهشت برای من چه بر آورد بانه ستی هم بهشت و کلیه میوها
شتر هدیه کرد قربان نمکد میرند جانها حتی بلغ الهدی محله روز فنا مثل بر

بر زبان مبارک حق تعالی خلق را که بد بختر از معنا کو از برای روز حشر چشم و
گوش و هوش که هر های عرش خرج کردی تو چه آورده ذفریش گفت این
زغب جناح منست که آورده ام پیغمبر با الهام جبرئیل داد بفاطمه دو عمامه یافته که
پیغمبر خود بر داشته بود بر سر بسته یکی بعلی داد آخر هر دو منتقل بعلی شد از او
بحسن از او با امام حسین روز عاشورا یک عمامه بر سر علی اکبر بسته یکی بر سر خود
حالا ابن زیاد امام عصر است در وداع آخر که بنا جنگ بود عمامه را عوض کرد یک
عمامه دیگر از عمامه های پیغمبر بر سر بست که او خر بود یعنی بزمه بود که سیف بر دی
برن برای پیغمبر فرستاده بود آن عمامه بغارت رفت کیفیت را البتو کی بر داخو چه
شد مالک بن نسیر برد دیوانه شد دیگر کسی جرئت نکرد که او را بر سر نهد آخر
الامر او را بجناب سجاد فرستادند حضرت بیاد کربستند من مفتاح البکاء عن
قوله تعالی لجبرئیل ما رأیت الیوم قال رأیت محمدا یبکی لامته قوله تعالی لسنا نسألک
عن هذا و لکن هل رأیت شیئا فاشتهیت قال الهی رأیت الحسین فی المهد و علی مهده
شیء من العقیق الیمانی و هو بینا و لم یبده فاشتهیت انا لو کان نحن فنای هما بین
عقیقا فکاننا علی مهد الحسین فقال الله تعالی یا جبرئیل انما اکرمتک بهذه
الکرامات لحبک محمدا و لولده الحسین نقل من زهر الریاض فی المنتخب قالت
ام السلمة رأیت رسول الله یلبس لولده الحسین ابن ملک لباس نور یکهم روز شاید
قال اتوتی بثوب عتیق لا یرغب فیه احد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس پانزدهم

در ذکر نزول وحی و قوله تعالی نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین

بعبنی نازل کرد قرآنرا جبرئیل از قبل ما بر قلب مبارک تو تا بوده باشی تو از جمله
پیغمبرانی که معصبت کارانرا از خدا میترسانند و مدت نبوتش که بیست و سه
سال کشید ده سال در مکه تشریف داشتند و سیزده سال در مدینه منوره
نزول اجلال فرموده بودند درانیمدت جبرئیل امین بیست و چهار هزار مرتبه
بر پیغمبر نازل شد بجهة نزول وحی الهی واول مرتبه بران سرور نازل شد چهل
سال بعد از حکایت اصحاب فیل بود و عمر شریف انحضرت گذشته بود و بیست
و هفتم شهر رجب بود که در جبل حرا جبرئیل بر انحضرت نازل شد و آن
اوقات غالبا پیغمبر بالای آنکوه میامد می نشست و آثار صنایع و قدرت
خلاق عالم را مشاهده می نمود و گاهی تشریف میبرد بغاری که دران کوه بود
و بریاضت و تصفیه نفس مقدس اشتغال داشت و از تجارت و معاشرت با خلق
دست کشیده بود و عزلت اختیار نموده بود تبرع عجایب بد از شاه وجود لیلی مقصود
اشن جمال شاه بود میرزا که رفتن از خویش سیر گفت بما یا فنادم من بزیر
کفتنا مدنوبتا ابن مکرمت درفرقت نمره نکیت جناب سوسنها
دران کوه بسر میبرد گاهی جناب امیر و گاهی جناب جعفر با انجامرفتند نان و آب
برای انحضرت میبردند و بعضی شبها را با انحضرت رسول میخوابیدند روزی جبرئیل
و میکائیل آمدند از انجا بگذرند پیغمبر خوابیده بود و جناب امیر طرف راست و
جناب جعفر طرف چپ خواب بود میکائیل از جبرئیل پرسید قال بعثت الی الاوسط
منهم در انروز مبعث پیغمبر خوش تنها بود تکبیر داد جبرئیل آنحضرت را صدا
زد حضرت نشست باطراف خود نگاه کرد کسیرا ندید باز تکبیر کرد جبرئیل

۱۷ از چهل

مسبوق بنزول وحی

در بعض احوال قبل البعثت
خاتمیت رسالت

خودرا

خودرا اظاهر کرد پیغمبر گفت تو کیستی گفت من جبرئیلم که بر همه پیغمبران نازل
شدم و گرفت انحضرت را میان بالهای خود و فشرد انجناب را ثم قال یا محمد اقرء
قال ما اقرء وانا امّی و حال آنکه بمکتب نرفته و چیزی نخوانده ام مرتبه دوم انحضرت
را گرفت و فشرد باز گفت بخوان هر قدر چه بخوانم مرتبه سیم گرفت فشرد گفت اقرء
باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق آه جبرئیل بال خود را بر زمین زد چشمه
آبی ظاهر شد در بالای کوه پیغمبر وضو گرفت باشارهٔ جبرئیل و هکذا جبرئیل پیغمبر
بتعلیم جبرئیل دو رکعت نماز خواند و جبرئیل از نظرش غایب شد و میکائیل با هفتاد
هزار ملک فرود آمد و اجلسه علی کرسی ابی بدو وضع تاجا علی رأسه واعطاه لواء
الحمد بیده فقال احمد الله وان کرسی را چند مرقاة بود مرقاتی از ذهب و مرقاتی
از زبرجد و مرقاتی از لؤلؤ چون پیغمبر از کرسی فرود آمد و یک یک از بلاد را نصب
نمود پیش پیغمبر کانت بین یدیه مثل راحة کفه ینظر الی اهل المشرق و المغرب یخاطب
کل قوم بالسنتهم و یدعوهم الی الله والی نبوته بنفسه نماند قریه و بلادی مگر آنکه
بتوسط پیغمبر انهار البشر بعث خود دعوت کرد قوله تعالی ما ارسلناک الا کافة
للناس چون سال نشر عام بود خویش همه را اخبار کرد فرمود انی رسول الله الیکم
جمیعا بنا بر روایت بحار چون جبرئیل از نظرش غایب کرد بد حضرت از کوه فرود آمد
رو بخانه خدیجه و کیفیت را بخدیجه نقل کرد قال لقد خشیت علی عقلی و اخاف ان
اکون کاهنا میترسم که نبوت نباشد ملونی ملونی و دثرونی و ترونی عبائی کلیمی
یا چیزی بر من بپوشانید خدیجه عرض کرد پدر و مادرم فدای تو خداوند تبارک
تو بغیر خیر و خوبی ارزانی نخواهد داشت و من امیدوارم که تو پیغمبر این امت باشی

مکالمه جناب جبرئیل با رسول الجلیل در اوایل
بعثت

در آن حضرت الفتح تنها بود
بتالی الظهار نبوت

بعلاوه

بعد از آنکه جناب رسول خوابید خدیجه برخواست بمنزل ورقة بن نوفل رفت
که پسر عم خدیجه بود در جاهلیت مذهب نصاری اختیار کرده بود وکان شیخا کبیرا
قد عمی انچه از پیغمبر شنیده بود برای ورقه نقل کرد گفت اگر اینها صدق باشد
محمد پیغمبر این امت خواهد شد انی اری فی المنام ثلث لیال ان الله ارسل رسولا
اسمه محمد و جبرئیل که میگوئی ناموس اکبر است و طاوس الملئکة بر موسی و عیسی ع
نازل میشد خدیجه از منزل ورقه رفت بمنزل عداس راهب و کان شیخا قد وقع
حاجباه علی عینیه من الکبر گفت بمن بگو که جبرئیل کیست عداس بسجده رفت گفت
قدوس قدوس ما ذکر جبرئیل فی بلدة الا بذکر الله فیها در شهری که همه بت
می پرستند تو اسم جبرئیل را از کجا شنیدی گفت میگویم بشرطیکه شنیده را بکسی
نگوئی قبول کرد گفت شوهرم محمد میگوید که جبرئیل بر من نازل شد قال ذلک
الناموس الاکبر الذی کان یاتی علی موسی و عیسی بالوحی و الرسالة لکن شوهرت
چون مدتی است در بالای کوه ریاضت کشیده احتمال میرود که اختلال در دماغ
او بهم رسیده باشد و آسیبی از جن و شیطان باو رسیده و اینکه تو میگوئی شاید
مقدمه جنون باشد فان الشیطان قد یعرض للعبد فیا . مورا بگیر این کتاب را
ببر نزد شوهرت ببر برای او تعلیق کن فان کان جنونا فانه سیذهب عنه و الا اگر از
جانب خدا باشد ضرری ندارد خدیجه برگشت بخانه چون داخل شد دید که
پیغمبر نشسته و جبرئیل این آیه را میخواند ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمة
ربک بمجنون فهمید که حکایت جنون نیست قلبش مطمئن شد بعد از دو سه
روز خدیجه ورقه را ملاقات کرد ورقه پرسید که جبرئیل نزد شوهرت میاید

گفت

کذا نقل کرده خدیجه این واقعه را

کذا ذهب الشافعی و ... فی ... و قد انحط ... حصن ... خدا

گفت بلی و حکایت کتاب عداس را نقل کرد ورقه گفت بحکایت دیگر هم بکن اینمرتبه
اگر شوهرت بگوید که جبرئیل نزد من آمده اکشفی عن راسک فان خرج فهو ملک و
ان بقی فهو شیطان خدیجه آمد منزل خود پیغمبر در زیر گلیم خوابیده بود و تب از
دهشت برای او عارض شده بود جبرئیل سوره مزمل را خواند خواندن مزمل نبی را از آنست
که بیرون آر از گلیم ای بوالعرب سر مکن اندر گلیم درد و نیوش که جهان جسمی است
سرگردان تو هوش هان مشو خائف ز طعن مدعی تو دلیلی و تو روح شعشعی
هر که بی مکر تو دارد دل گرو گردش مر مهر نم نوشادرو منبر و محراب ساز هم
بهر تو در محبت شهر مر شد بهر تو خدیجه بجهة امتحان و سفارش عمش ورقه
دستبرد و مقنعه از سر برداشت فلما فرغت خمارها ذهب الجائی فلما اختمرت عاد
فرمود جبرئیل حاضر شد روز دیگر ورقه آمد منزل خدیجه از پیغمبر پرسید اینکسی
که نزد تو میاید اوصاف او را برای من نقل کن بگو که او را چگونه می بینی حضرت
هیئات و صورت جبرئیل را نقل کرد فقام و قبل راسه گفت کاش من زنده بودم و
ترا یاری میکردم وقتیکه مامور میشوی شک نیست که ارسله علی حین فترة من الرسل و
طول هجعة من الامم فی خیر دار و شر جیران بارض عالمهم ملجم و جاهلهم مکرم نومهم
سهود و کحلهم دموع بعثه و لیس من العرب احد یقرء کتابا و لا یدعی وحیا و لا
نبوة منیخون بین حجارة خشن و حیات صم تشربون الکدر و تاکلون الجشب و تسفکون
دمائهم و تقطعون ارحامهم و الاصنام فیکم منصوبة و الاثام بکم معصوبة هیج
و لم یجتمع احد فی الاسلام الا بیت رسول الله و خدیجه و انا ثالثهما اری نور
الوحی و الرسالة و اشم ریح النبوة و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی

علیه

کذا فی الفروع و شرح ما ... المتبل

کذا فی بعض خطبة نهج البلاغة

کذا فی بعض تفاسیر

ان الله بعث محمدا صلی الله علیه وسلم نذیرا للعالمین و امینا علی التنزیل و انتم معاشر العرب علی شر دین و شر دار

۱۷ الخطب

علیه فقلت یا رسول الله ما هذه الرنة فقال هذا الشیطان قد ایس من عبادته
انک تسمع ما اسمع وتری ما اری الا انک لست بنبی ولکنک وزیر مدت پانزده روز از
بعثت گذشته که جبرئیل بزمین نیامد پیغمبر و جناب امیر و خدیجه از این فقره بسیار
دلگیر شدند بعضی میگفتند هجره الشیطان محمد گمان میکردند که پیغمبر است ملک
بر او نازل میشود روز شانزدهم بود که جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد فاصدع
بما تؤمر واعرض عن المشرکین بلی در مدت بیست و سه سال عمر شریف وحی از پیغمبر منقطع
شد اول در ابتدای بعثت بود دوم در وقتی که پیغمبر مامور بدعوت شده بود و
یهود از پیغمبر سوال کردند که روح چه چیز است و قیامت کی خواهد شد و اصحاب
کهف چند نفر اند قال ساخبرکم غدا و انشاء الله نگفت فاحتبس الوحی عنه
اربعین یوما هر روزه میامدند که جواب مسائل ما چه شد او را استهزاء میکردند
میپرسیدند ای محمد جبرئیل از نزد پروردگارت نیامد که جواب ما را بگوئی
پیغمبر خجالت میکشید میفرمود فردا بیاید از پیش روی حضرت که میرفتند
میگفتند قد ودعه ربه و قلاه قهر و غضب کرده که جبرئیل را نمیفرستد لو
کان امره من الله لتابع علیه اگر پیغمبر میبود جبرئیل هر روزه میامد بما طلبه
دلیل بطلان امر اوست فاغتم النبی لشماتة الاعداء روز چهلم جبرئیل نازل
شد بجهة تسلی قلب آن سرور این آیه آورد والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک
وما قلی خدا از تو قطع نکرده قطع قطع مودع و ما ابغضک بلکه تو حبیب
خدائی یهود آمدند جواب مسائل را شنیده و رفتند از جبرئیل پرسید که چرا
چهل روز مرا منتظر گذاشتی که مرا استهزاء کردند گفت ایشان یهود عنود قریش

شرح علت نیاوردن جبرئیل وحی تا چهل روز

شرح اینکه مستحب است انشاء الله گفتن

از آمدن جبرئیل وحی بجهة جناب پیغمبر

جهل کردند دیگر از ولف انشاء کلمه چند انکه میپرسی قال فی سورة مریم وما
نتنزل الا بامر ربک یا ملائکه مشرفی نمیتوانیم بجائی برویم بامر خدا منتظریم لیکن
علت اینکه ابتدا نیامدم آن بود که شما در وعده خود انشاء الله نفرمودید
حین وعده میباید بگه امروز برو یا فردا بیاید ولا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غدا آیه زین سبب فرمود استثنا کنید که خدا خواهد پیمان بر بندید
وانکه حکم کارها دست منست اغنیا جاهلی کشتر است نوع تهیه میکنی
بهر شهر او عنان میکشد جای ذکر یا من یحول بین المرء وقلبه ابستی واراد
شده القلب که هست فی فلاة تقلبها الریاح کیف شائت و حدیث دیگر میفرماید
القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن استثنا دلیل عجز خود و اعتراف بقدرت
ومشیت کامله خالق است غالبا مردم بجهة عدم استثنا صدمه میخورند مثل سلطان
زمان به عسکر خود می بیند قلت عدد خصم را یقین میکند که فتح میکند
مشیت خدا بنظرش نمیاید حین مقابله با عدو شکست میخورد اتفاق افتاده
که لشکر کم بر بسیار غالب میشود مثل جنگ طالوت و جالوت در جنگ پیغمبر با
کفار قریش در بدر کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله طبیب بر سر
بالین مریض میرود از غرور که دارد میگوید دو سه روزه معالجه میکنم یک
طاقه شال میخواهم مریض را میکشد چون خدا نخواهد نگفتند از بطر پس
خدا بنمود شان عجز ایشان اراده میکنی شب پنجشنبه و عبادت بکنی خواب را
مسلط میکند چنانچه در دعای ابو حمزه ثمالی است از غزوه خیبر که بر گشتند
پیغمبر فرمود که من یکلئونا بلالا عرض کرد یا رسول الله من بیدار میکنم و شما

عه چنین

الا ان یشاء الله

٢ خالق

شرح کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة

استراحت کنند فسلط الله علیه النوم فلم یستیقظوا حتی انبههوا من حر الشمس
خداوند در لعم یکه خویش خبر میدهد استثنا میکند و ان شاء الله میگوید
سوره فتح لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد ان شاء الله آمنین
قال ابن عباس استثنی الله فیما یعلم لیستثنی الناس فیما لا یعلمون از آدم تا خاتم
غالبا انبیا و امم بجهت عدم استثنا صدمه خورده اند ولقد عهدنا الی آدم
فنسی ولم نجد له عزما وقتیکه شرط کرد که نه خودش و نه زوجات از گندم باید
بخورند هر دو قبول کردند گفتند نه همان وقت شیطان بر ایشان غالب شد گندم
کمان میکنند وقتیکه از گندم خوردن آنوقت شیطان غالب شد نه بلکه همان وقت
که فراموش کرد از استثنا مغلوب شد استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر ربهم
ان الله نهی آدم عن اکل الشجرة ونشاء جناب سلیمان هزار زن داشت گفت با همه
نزدیکی میکنم همه حامله میشوند نزدیکی کرد هیچکدام نشد الا یکی آنهم طفلی
آورد نصف بدن داشت فالقینا علی کرسیه جسدا فخر راکعا واناب غافلان از
بیم راه و بیجا خویش بیخبر گشتند از مولای خویش دلیلی برای خداشناسی
بهتر از این نیست که هر چه انسان خیال میکند و اسباب آن را فراهم میاورد غالبا
غیر آن میشود عرفنا الله بفسخ العزائم ونقض الهمم خلاصه هر امر یکه استثنا
نکنی منتظر خلاف آن میشوی لان الله غالب علی امره بر آن سرم که ننوشم می و
گنه نکنم اگر موافق تقدیر من بود تقدیر انسان را از بد الخبر ندارد و مشیت
بهر چیز تعلق میگیرد نمیداند جناب آدم میخواست هابیل وصی و خلیفه او
باشد مشیة الله بخلاف آن تعلق گرفت هابیل مقتول شد مشیة الله

۱۷ انه یاکل ولو لم یشا لم یاکل

عرفت الله بفسخ العزائم

خلیفه

خلیفه شد سلیمان میخواست پسرش وصی باشد مشیت خدا خواست آصف باشد
موسی خواست برادرش هرون خدا خواست وصی او یوشع باشد هرون قبل از موسی
از دنیا رفت پیغمبر خواست پسرش ابرهیم باشد خدا خواست علی باشد جناب صادق
خواست اسمعیل پسرش باشد خدا خواست موسی بن جعفر از دنیا رفت میخوانی یا من
بدالله فی شانه یمحوا الله ما یشاء ویثبت آه فرعون خواست موسی بدنیا نیاید چه
کارها کرد آخر خودش موسی را پرورد امر تربیت کرد اخوان یوسف شنیدید چه کردند
که در چشم پدرشان عزیز نشوند چهل سال یعقوب با ایشان خوب نگاه نکرد که یوسف را
از او دور کردند ابرهیم خواست اسمعیل را ذبح کند خدا نخواست کارد بحلقوم
کشید هفتاد مرتبه اثر نکرد قال السکین الخلیل یامرنی بالقطع والجلیل ینهانی همه
جهت بود روز عاشورا امام حسین تب با مضطرب بود که مبادا مشیت خدا بر خلاف
توجه اسباب تعلق گیرد وقتی مطمئن شد که از اسب بزمین افتاد خاطر جمع شد
شکر کرد شکر لله که شدم قابل قربانی دوست بنی امیه خواستند که از اولاد
علی احدی را باقی نگذارند همه را کشتند سید سجاد را حفظ کرد که این همه سادات
از نسل او بند که بقیة السیف انمی ولدا واکثر عددا از بنی عباس متوکل خواست
قبر سید الشهدا را خراب کند اسمش از میان برد مشیت نخواست روز بروز باز
شد که هم بنا رفتش و ختنه را تمام مجلس مختصر بود و سلیقه خودت والسلام

مجلس شانزدهم

در کیفیت نزول وحی وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب
او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء انه علی حکیم نسبت برای احدی که خدا بواسطه

۲ باشد

بالای

با او تکلم کند و او خدا را نبیند بلکه سخن گفتن نیست الّا بطریق وحی و آن
کلامیست اخفی که بسرعت در یابند و او را الهام گویند چنانچه بمادر موسی الهام
شد که موسی را در نیل مصر بینداز در دلش افتاد که خدا با بشر تکلم نمیکند
مگر بوحی یا با و القا شود در خواب یا و مطلبی را بگویند چنانچه شهنشه خداوند
جلیل بحضرت خلیل امر کرد قربان کن و هر صبح شتر و گاو و گوسفند بسیار
قربان کرد در آخر در خواب با و گفتند اسمعیل را قربان کن یا از وراء حجاب
سخن گوید چنانکه با موسی از درخت تکلم نمود و خلق صوت نمود در کوه طور
و همچنانکه با پیغمبر در شب معراج از پشت پرده بلسان علی تکلم نمود و این از
باب ستشا و نشنیده است چنانکه هر کسی صدای کسی را بشنود و خود متکلم را
نه بیند مثل کسی است که از پشت پرده تکلم کرده است چنانکه وارد است که خدا با
پیغمبر در لیلة الاسری حرف را از پشت دو پرده که یکی از زر سرخ بود و یکی از مروارید
ترکه فاصله این دو حجاب هفتاد سال بود تا امر حجاب معنوی است که مقصود کمال
واجب و نقص وجود ممکن باشد او یرسل رسولاً فیوحی باذنه ما یشاء هر چه خدا
خواهد با و امر کند از این آیه معلوم میشود که وحی سه قسم است اما الهام او القاء
فی المنام او بخلق الصوت بحیث یسمع الموحی الیه او بارسال ملک و علم الملک اما
بالالهام او بخلق الصوت و قد یکون بمطالعة اللوح او ابلاغ امر که جبرئیل خدمت
پیغمبر صنا مد جناب رسول پرسید من این یأخذ الوحی قال من اسرافیل قال و من این
یأخذ اسرافیل قال یأخذ من اللوح المحفوظ و لوح محفوظ دو طرف دارد یکطرف
موضوع است بر عرش و یکطرف او بر پیشانی اسرافیل فاذا تکلم الرب بالوحی

ضرب

ضرب اللوح جبین اسرافیل اسرافیل در لوح نظر میکند نوشته می بیند بمن وحی
گوید من الحکم را بصاحبش صریاً نام حارث بن هشام از پیغمبر سؤال نمود کیف یأتیک
الوحی قال احیاناً یأتینی مثل سلسلة الجرس و هر چه بشنوم حفظ و ضبط میکنم
و احیاناً شخص برا می بینم مثل آنکه کسی نور خود را از پشت غربال به بیند و
گاهی متمثل میشود ملکی فی صورة رجل فیکلمنی بصورت دحیه کلبی میآمد که
مردم دیگر هم میدیدند جبرئیل را و لیکن نمی‌شناختند که جبرئیل است چنانچه
وقتی جبرئیل بصورت دحیه آمده بود حسنین وارد شدند بگمان آنکه دحیه است
در دامنش نشستند و سوغات سفر از او خواستند جبرئیل دست دراز کرد سه
میوه از بهشت برای حسنین آورد سیب و انار و بهی داد بهر که سیب از آن سه میوه
در کربلا بود چند مرتبه جبرئیل را بصورت دحیه دیدند مرتبه اول در حکایت
حسنین در تم وقتی بود که جناب امیر بخدمت پیغمبر آمد دید که آن سرور در صحن
خانه خوابیده و سر او در دامن دحیه است فقال کیف اصبح رسول الله قال بخیر یا
اخا رسول الله و یا امیر المؤمنین و ولی الله بیا بنشین و سر پسر عمت را در دامن بگیر
که تو از من لایقتری جناب امیر سر پیغمبر را بدامن گرفت چون پیغمبر بیدار شد فرمود
یا علی آنکه حرف میزد عرض کرد با دحیه صحبت میداشتم فرمود لم یکن دحیه بل
کان جبرئیل سماک باسم سماک الله به مرتبه سیم در جنگ بنی قریظه بود چون
یهود بنی قریظه در جنگ خندق با پیغمبر نقض عهد کرده بودند وقتیکه ابوسفیان با
کفار قریش شکست خورد و روانه مکه شد جناب رسول بشهر تشریف آوردند
و از راه بخانه فاطمه رفت چنانکه رسم آنحضرت بود جبرئیل از راه رسید غبار آلود

ودرک

و دستاری سفید لبیک بسته بود بر استری نشسته بود پیغمبر برخواست گرد و
غبار را از سر و صورت جبرئیل پاک کرد جبرئیل گفت یا محمد خدا از تو عفو کند هنوز
ملئکه اسلحه جنگ از تن خود دور نکرده اند و تو سلاح از خود باز کردی حالا من
میروم بر سر بنی قریظه مأمورم که قلعه انها را بکوبم مثل بیضه مرغ که بر سنگ
بزنند تو هم زود روانه شو پس پیغمبر امر نمود بلال ندا در داد هر کس فرمان
بردار است نماز پیشین نگذارد مگر در بنی قریظه لوا را بدست امیر المؤمنین داد و
او را با مهاجرین روانه نمود و فوج فوج صحابه از عقبهم میرفتند و خود پیغمبر ع
اسلحه و زره پوشیده بود و خود بر سر نهاده و سپر بدوش افکنده بر یعفور سوار
بود روانه شد در بین راه که قبیله بنی نجار مسلح و مکمل صف زده ایستاده اند
پیغمبر پرسید شما را که خبر کرد که سلاح پوشیده اید عرض کردند که دحیه کلبی
را بر استر سوار و قطیفه مرصعی زیر او گسترانده اند میرفت بما خبر کرد که مسلح
بشوید حالا افتاب بجمال پیغمبر بر شما ظاهر خواهد شد حضرت فرمود دحیه
نبود بلکه جبرئیل بود بصورت دحیه شده بود امر فرمود اول بنزد من امد حالا رفته
که زلزله در حصار بنی قریظه افکند مرتبه چهارم که جبرئیل را بصورت دحیه
دیدند روزی بود که از غزوه تبوک مراجعت کردند پیغمبر در خانه یکی از اصحاب
مهمان بود مردم دیدند دحیه وارد شد فسلم علی علی اولا ثم سلم علی رسول
الله ثانیا مردم او را ملامت کردند قالوا لقد فعلت شیئا نکرا بدئت بعلی ع
و ثنیت برسول الله گفت من عمل بامر خدا نمودم میفرماید واتوا البیوت من
ابوابها پیغمبر میفرماید من مدینه علم و علی بابها کسیکه داخل شهر شود باید

در نزول جبرئیل بصورت دحیه بر پیغمبر و امر او بجنگ بنی قریظه

دیدیم که

در فضیلت امیر علیه السلام

اول از در داخل شود یا نه من اول علی را سلام کردم نظیر این حکایت برای ملا
حسن کاشی نشسته بود مرحوم اخوند برای مردم موعظه میکرد گفت اول نزول
جبرئیل بر پیغمبر در جبل حرا بود و اول سوره که نازل شد سوره اقرء بود و اخر
مرتبه نزول جبرئیل در وفات پیغمبر در مدینه در حجره انور بود پیرمردی از میان
جمعیت صدا زد که جناب مسئله دارم بفرمائید که جبرئیل چند مرتبه بر امیر المؤمنین
نازل شد بی تامل فورا فرمود جبرئیل چهل هشت هزار مرتبه بر علی نازل شد بجهة
انکه پیغمبر فرموده انا مدینة العلم و علی بابها بیست و چهار هزار مرتبه بر پیغمبر ع
نازل شده هر مرتبه ورود و خروج بر علی رجوع کرده با این حساب چهل و هشت هزار
میشود کلم الناس علی قدر العقول پیغمبر فرموده ان الله ینطق الحکمة علی لسان الوا
عظین بقدر همم المستمعین با این کلمه خود را از تمسخر او دور کرده ایم بر سر حدیث که
نا تمام ماند فجلس جبرئیل بین یدی رسول الله واضعا کفیه علی رکبتیه فقال یا
رسول الله حدثنی عن الاسلام قال الاسلام ان تسلم وجهک لله وان تشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله فاذا فعلت ذلک
فقد اسلمت قال حدثنی عن الایمان قال الایمان ان تؤمن بالله والملئکة والکتاب
والنبیین والموت والحیوة بعد الموت و تؤمن بالجنة والنار والحساب والمیزان و تؤمن
بالقدر کله خیره و شره فاذا فعلت ذلک فقد امنت قال یا رسول الله حدثنی عن
الاحسان قال الاحسان ان تعمل لله کانک تراه فان لم تکن تراه فکانه یراک بعد
عرض کرد قیامت کی خواهد بود فرمود ما المسئول عنها باعلم من السائل علمها
عند الله چون برخاست بیرون رفت قال رسول الله علی بالرجل برویدش

در اینکه اول نزول جبرئیل بر پیغمبر در جبل حرا بود و اول سوره که نازل شد سوره اقرء بود

در عدد نزول جبرئیل بر علی بحساب ملا حسن کاشی

سؤال جبرئیل از پیغمبر که اسلام چیست

بیاورید هر چه درو او را مخصوص کردند تا بشنید پیغمبر فرمود ذلک جبرئیل اتاکم
لیعلمکم دینکم این مواضع موارد بود که جبرئیل بصورت دحیه آمده بود گاه از اوقات
خدمت پیغمبر میآمد آیات قرآن را نازل میکرد نه مردم صورت جبرئیل را میدیدند
نه صدای جبرئیل را میشنیدند پیغمبر میفرمود این جبرئیل برابرم ایستاده
و از جانب خدا پیغام آورد چنین و چنان میگوید گاه اوقات وحی بر پیغمبر
میرسید بی واسطه جبرئیل که خداوند با حبیب خود راز و نیاز میگفت آن وقت
حالات پیغمبر تغییر میکرد تا بآن بود که غش میکرد و ثقل و سنگینی در پیغمبر
ظاهر میشد بدنش عرق میکرد ذلک اذا تجلی الله له اشاره باین مقام بود
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب آه فی البحار کان ینزل علیه الوحی فی یوم
شدید البرد و ان جبینه لیتفصد عرقا در بعضی اوقات سوار ناقه میشد که وحی
نازل شد فبرکت و وضعت جرانها بالأرض فلم تستطع ان تتحرک نزدیک بود
که دستهای ناقه بشکند گاه میشد که ناقه میخواست که حرکت کند تا در
نبود تا پیغمبر بحال میآمد یکوقتی وحی نازل شد عثمان پهلوی پیغمبر نشسته
بود زانوی پیغمبر زانوی عثمان بود فثقلت فخذه علی فخذ عثمان حتی قال خشیت
ان ترضها درو قتیکه سوره مائده نازل شد و این آخر سوره ایست که نازل شد
و کان رسول الله علی بغلة الشهباء چنان بدن مبارکش سنگین شد که قاطر
اندازه زمین ماند و تدلی بطنها حتی رأیت سرتها تکاد تمس الارض و پیغمبر
بیهوش شده بود دستش را بسر ابن وهب گذاشته بود صدوق ره در کتاب
اعتقادات میفرماید اما الغشیة التی تأخذ النبی حتی یثقل و یعرق فال ذلک

کان یکون منه عند مخاطبة الله ایاه فاما جبرئیل کان لا یستأذنه اکراما له و
یقعد بین یدیه قعدة العبد بین یدی سیده بلی یکدفعه پیغمبر از آمدن جبرئیل
غش کرد و بیهوش شد و آن وقتی بود که بجبرئیل فرمود میخواهم ترا بصورت اصلیه
ببینم جبرئیل از اینمعنی امتناع داشت مصطفی میگفت چنین جبرئیل که چنانکه
صورت تست ای نبیل مر مرا بنما ش محسوس آشکار تا ببینم مر ترا نظاره دار
قال انک لن تستطیع ذلک گفت تو از وطات نبود حس ضعیفست تنک سخت
ابدت چونکه کرد الحاح بنمود اندکی هیبتی که شود از بند کی فخرج به الی المصلی
فی لیلة مقمرة فتمثل له فی صورته فغشی شب مهتابی بود او را بکوه حرا متمثل شد
پیغمبر میفرماید دیدمش کانه طبق الخافقین مشرق تا مغرب گرفته بود شهپری
بگرفته شرق و غرب را گشته هوش از مهابت مصطفی فخر النبی مغشیا علیه
فنزل جبرئیل فی صورة الادمیین فضمه الی نفسه ثم دنی فتدلی ای قرب بعد بعده
و علوه فی افق الاعلی فدنا من محمد و قال الزجاج معنی دنی و تدلی واحد ای قرب
فزاد فی القرب چون بترسید و بیم بیهوشش بدید جبرئیل آمد در آغوشش کشید
جرثیل اندر جرئت آمد زین قصص بی هشی خاصگان اند اخص این حدیث
منقلب را دور کن شیر را بر عکس صید گور کن احمد از بگشاید آن پر جلیل
تا ابد مدهوش ماند جبرئیل چنانکه در شب معراج وقتیکه بسدره رسیدند
پیغمبر از آنجا گذشت و جبرئیل ماند جبرئیل این مبر اندر پیم گفت رو رو من
حریف تو نیم اگر بیک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم لو دنوت
انملة لاحترقت جبرئیل شش صد پر دارد که هر بال آن چنان اندازه دارد که از الزم با المتکلم

لو وصفت بك فصفة جبرئیل او میکائیل او جنود الملائکة المقربین فی حجرات القدس
مرجحین متولهة عقولهم ان یحدوا احسن الخالقین ما بین منکبیه خمسمائة عام پیغمبر
از جبرئیل پرسید هل اصابك تعب فی نزولك من السماء مع صورتك هذه قال نعم
در چند موضع اول آنوقتیکه ابرهیم خلیل الرحمن را در آتش انداختند ابرهیم از منجنیق
رها شده معلق میخورد بسمت آتش مرا اذن کرفتم بیارتیش بروم بشهپر هر چه تمامتر
خود را میان هوا باو رسانیدم پرسیدم یا ابرهیم هل لك حاجة قال اما الیك فلا
حاجة یعنی اما بتو حاجت ندارم کفتم پس آنکه حاجت ترا بر آرد بخواه قال علمه بحالی حسبی
من سؤالی مرتبه دوم وقتی بود که ابرهیم کارد بحلقوی اسماعیل کذاشت خطاب
رسید که بزودی خود را بمنی برسان پیش از آنکه تیزی کارد بحلقوی اسمعیل
برسد دم کارد را از کلوی اسماعیل برکردان مرتبه سیم وقتیکه پسران یعقوب
یوسف را بچاه انداختند خطاب رسید خود را بطرفة العین بقعر چاه برسان بکیر یوسف را
که صدمه بیوسف وارد نیاید آمدم یوسف را روی سنکی کذاشتم و یوسف غش کرد
من بصورت پدرش یعقوب او را بغل کرفتم چون بهوش آمد شکایت میکرد که ای
پدر ببین برادرانت با من چه کردند مرتبه چهارم روز جنگ خیبر بود علی میخواست ضربت
بر فرق مرحب بزند بمن امر شد که زود خود را برسان بالت را سپر کن روی زمین که اکر
حایل نباشد شمشیر علی تا کاو زمین خواهد برید مرتبه پنجم روز احد بود
حین تجلی الکفار خداوند فرمود ادرك دم حبیبی لو سقط علی الارض نزل
العذاب نکذرم از اینجا اینقدر بدانید در هیچ جنکی بر پیغمبر مثل جنك احد
بد نکذشت وقتیکه پیغمبر با کفار قریش مقابل شد تعبیه عسکر نمود علم را

در عظمت جثه جبرئیل
در آمدن جبرئیل در جنگ خیبر

بامیر

بامیر المؤمنین داد و علم انصار را بسعد بن عباده داد عبدالله بن جبیر را با پنجاه نفر
در شکاف کوه کذاشت که جنك از یکطرف باشد لشکر قریش نتوانستند از آن عقبه
بالا بیایند چون بنا جنك شد علمدار از بنی عبدالدار بود بدست علی کشته شد
کفار قریش فرار کردند هند جده یزید مادر معویه زن ابوسفیان سر راه کرفته
بود کلما انهزم رجل من قریش دفعت الیه میلا و مکحلة و تقول انت امرأة فاکتحل
بهذا لشکر شکست خورده کجا با این حرفها بر میکردند در صحرا و دشت متفرق شدند
اصحاب پیغمبر بخیمه های قریش و اموال آنها را غارت میکردند آن پنجاه
نفر تیر انداز کفتند رفقا ما خالی از غنیمت بی بهره و ما دست خالی باید بشهر برویم
شکاف کوه را واکذاشتند بخیمه و معسکر قریش روانه شدند برای جمع غنیمت
هر قدر عبدالله جبیر که سرکرده بود فریاد کرد ایشان قول رسول الله پیغمبر فرمود
اکر ما فتح کنیم شکست خوریم شما از جای خود حرکت نکنید آنها که غارت میکنند پیغمبر
همه را جمع میکند بقاعده قسمت میکند حصه شما را میدهد فلم یسمعوا قوله و
اقبلوا علی الغنائم فخرج کمین المشرکین علیهم خالد ولید دیدند همه مستحفظین
دره کوه رفتند با جمعی آمدند با آن شکاف کوه عبدالله را کشتند و از عقب سر
لشکر آمدند جمعی هم میکر بخیمه برکشتند اصحاب پیغمبر را در میان کرفتند و
شمشیر در آنها کذاشتند اصحاب پیغمبر فرار کردند هفتاد نفر کشته شدند که
حمزه یکی از مقتولین بود از ششصد نفر چهار نفر ماندند تتمه فرار کردند کسیکه
ماند سماك بن خرشه و ابودجانه انصاری و جناب علی بن ابیطالب بود و یکی که او را
پیغمبر آورده بود که مرهم بجروح حین بکذارد و کان معها سقاء تسقی المجروحین

در بیان قرار گرفتن پیغمبر در شکاف کوه
در بیان عدد مقتولان در جنگ احد

مثل

مشک آبی بر دوش داشت که آب بدهد مجروحین را سهم ابن زنبیر بود دید عمره
کرد و سپر بدست دارد قالت یا صاحب الحجن ارم برسك و فر الی النار خود بر
جهنم میروی برو عمره سپر را انداخت نیزه بر داشت هم با شمشیر و هم با تیر و
کمان جنگ میکرد هر که میخواست ضربتی بر پیغمبر بزند سینه و صورت خود را
سپر میکرد مردی بود لنگ اسمش عمرو ابن جموح پیغمبر فرموده بود بر تو جهاد
نیست چهار پسر را فرستاد جنگ کردند و کشته شدند خودش بجهاد مشغول
شد مردم منعش کردند که پسرهایت شهید شدند علاوه خدا تکلیف از تو
برداشته لیس علی الاعرج حرج گفت بخ بخ یذهبون الی الجنة وانا اجلس عندکم
پسرهایم به بهشت بروند من اینجا پیش شما بمانم لنگان لنگان نزد خدمت
پیغمبر عرض کرد انی لارجوا ان اطأ برجلی الی الجنة دیدند راه رو لنگ لنگ
خفتن شکل بی ادب شکاو میفرداو و امطلب رفت و کوشید تا شهید
شد جناب سول نظر کرد دید کسی که ایستاده جنگ میکند منحصر است بابی دجانه
و علی بن ابی طالب فرمود ابی دجانه تو هم برو من بیعت خود را از گردن تو برداشتم
قال الی من انصرف الی زوجة تموت او ولد یموت او دار تخرب او مال
یفنی افر بعد الایمان و مالک اسوه اما جناب امیر انقدر جنگ کرد که اثر و انکر
بعضی انقدر خون بصورت مبارکش جاری شد شناخته نمیشد نود زخم خورده
و دوازده نفر کشته هم از زخمها خودش و هم از زخمها کسیکه کشته بوده
دست کرو به پیغمبر مینامند کان یستقبلهم و یدفعهم عنه سر راه میرفت
انها را بر میکرد انید که کم کم دور شد از پیغمبر رفت عقب سه نفر از اصحاب و

میفرمود یا بعثتم ثم ترکتم فوالله لانتم اولی بالقتل ممن قتل عمر گفت نظر کردم بدو
چشم علی کانه قدحین مملوین دما فوالله ما خرج ذلك الرعب من قلبی حتی الساعة
و گردم میکرد یختند اذ تصعدون و لا تلوون علی احد پیغمبر فریاد میزد ای مردم
خدا وعده فتح بمن داده عباس عموی پیغمبر جهور الصوت بود فریاد میزد احدی گوش
نمیداد چون کفار قریش دیدند علی از پیغمبر دور شد سه نفر بقصد پیغمبر
آمدند مغیره ابن ابی العاص و کان اعسر یعنی با دست چپ سنگ کار میکرد با دست چپ
سنگی برداشت فقال بهذا اقتل محمدا و فوراً سنگ که پیغمبر تنها ایستاده فرماه
بحجر فاصاب یده شمشیر از دست حضرت افتاد و بر داشت و حمل علیه ابن قمیئة
قال اروني محمدا لا نجوت ان نجی فرماه بقذافة فاصاب کفه و بدل السیف عن یده
چون سنگ بدست حضرت رسید آن ملعون فریاد زد خذها انا ابن قمیئة حضرت
فرمود اذلك الله و اقماك یا دم امد و فنبکه جناب سید الشهداء بدن مبارك
خون کرده بود مالك بن زهیر ضربتی برد شنا نمظالم و حضرت فرمود لا اکلت
بها ولا شربت و رماه ابن شهاب بقلاعة فاصاب مرفقه عتبة بن ابی سفیان ملعون
سنگی انداخت فشج رأسه مغیره ملعون سنگی انداخت فاصاب فمه و کسر رباعیته
دندان حضرت حرکت کرد و نیفتاد بجهة انکه امام فرمود ینقضه الله سلیماً همان
قسم که بدنیا آمده بود رفت چیزی ازاو ناقص نشد خلاصه شمشیر بلند کرد
برای سر پیغمبر حضرت عقب رفت نیشتر پیغمبر گودالی بود پیغمبر افتاد میان
گودال جبرئیل بالش را زیر پیغمبر گذاشت الوداند بند کرد و غبار هم بود ابن
قمیئه بخیال خودش شد که شمشیر او کار پیغمبر را ساخت فریاد زد قتلت

محمد او اللات و العزی شیطان میان زمین و آسمان فریاد زد الا ان محمدا قد
قتل خبر کشته شدن پیغمبر منتشر شد جناب فاطمه در مدینه شنید با چند نفر
از هاشمیان به احد دوید بهر که میرسید از انها اکر میکرد احوال نبی میپرسید زنی
از قبیله بنی دینار فاطمه را بان حالت دید عرض کرد شما با اینکه این خبر وحشت
اثر را شنیده اید فوراً نوبت می فتد تمشوا الی ثنا احد بری و هم چنان در شاید ببود
بنشین من خود میروم برای خبر میآورم فرمود اگر خبر سلامتی پدرم را ورکه عهد
سکینم که قدم بدون تو در بهشت نگذارم از زن و اند شد پسر شوهر آن زن تمام زخم
خورده بود و مجروح افتاده صدا زد مادر بیا دم آخر تو ابرسیم خوب مدد کن
ای فرزند فاطمه را منتظر گذاشته ام دیدی شوهر من جرات تو سلامتی پیغمبر را
بفاطمه برسانم این زن وقتی آمد که پیغمبر از کوه دال آمده بود چند نفر همه بودند
قبلی دور پیغمبر بودند حضرت احوال هر کس میرسید فلان چه شد و فلان کجاست عموم
عباس چه شد بر حمزه چه آمد پسر عمم علی کجاست این زن با پیغمبر را ابو سعید
حال جناب فاطمه را عرض کرد پیغمبر فرمود خدا رحمت کند تو را زود برو فاطمه
را هم برسان این زن برگشت خبر سلامتی پیغمبر را بفاطمه رسانید باتفاق باحد
آمدند تا وقت جناب امیر هم آمده بود جعل علی یصب الماء فی شرید من المهراس
و یغسله و لم ینقطع الدم پیغمبر زخم علی را می بست علی زخم پیغمبر را میبست ام
این دو نفر کجا بودند در کربلا زخم حسین را ببندند تا فاطمه فجعلت تنافذ
و تبکی ای یاران فاطمه نمیتوانست صورت و سر پدر را مجروح ببیند پر خون
تماشا کند شکسته چه حالی داشت چهل نفر اسر پدر و برادر بر سر نیزه دید بعد

تشریف فرما شدن ... حضرت فاطمه ... باحد

شنیدن خبر شهادت امیر حمزه پیغمبر را

خون پیشانی را میگرفت و بر میریخت فی الهواء فلا یرجع منه شیء جبرئیل فرمود
ندو خون را بر زمین مریز فوعزتی لو قطر منه شیء علی الارض نزل العذاب امیر مومنان
در نفت حصیری آورد فاحرق الحصیر فجعلته فاطمة من رماده فانقطع الدم و کان علی
یجیء بالماء فی ترسه و فاطمة تغسل الدم عن وجهه و لحیته جناب امیر آب میاورد و میریخت
و فاطمه خون ریش مبارک پدر را میشست بلی ریش ریش سر مرد را از خون شست
فاطمه ای پیغمبر زینب از دیدن ریش خونالود پدر حسین تشنه جگر موکل بن شمس
آمدند عرض کردند اذن بدهید بجزا این قوم بشتابد کفار قریش را بسوزانیم و
اقبل ملک الارض فسلم و قال ان الله امرنی ان اطیعک افتامرنی ان امر
الارض و الجبال فتحطم و اقبل ملک البحار انا امرنی ان امر البحار فتغرقهم قال
انکم امرتم بطاعتی قالوا نعم قال انی بعثت رحمة للعالمین فارفعوا ایدیکم للدعاء
ثم رفع راسه الی السماء و قال اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون فنزلت انک
لعلی خلق عظیم دو این اثنا خبر شهادت حمزه بر پیغمبر رسید فنشر نعش و ردا
برروی نعش حمزه انداخت که آفتاب بر روی تن نتابد بدن را زینت مثله جمعتی میبایا
صفیه خواهر حمزه اسب خبر قتل برادر شنیده بزبیر فرمود برو بمادرت بگو نه
آید خواهر نتواند نعش برادر را ببیند نمیدانم کجا بود در کربلا من یعلم و
دانی و ستلبقم انختم مجلس است الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هفدهم

در مدفن کتابیکه با ملئکه و جبرئیل و میکائیل اظهار عداوت کردند ؛
البقرة قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله مصدقا لما

شستن فاطمه زخم پیغمبر را

۷ هذا الکفار

۷ عمو پیش

۲ دیدگان

استماع مصیبت

نان الله

ذکر دشمنی یهود با جبرئیل و میکائیل و فرشتگان

لما بین یدیه وبشری للمؤمنین من کان عدوا لله وملئکته ورسله وجبریل
ومیکال فان الله عدو للکافرین در عصر پیغمبر دو نفر عالم در میانه یهود بود
که اعلم علماء یهود بودند اسم هر دو عبد الله بود یکی عبد الله بن سلام و یکی
عبد الله بن صوریا عبد الله سلم چند مسئله از پیغمبر سؤال کرده واسلام
آورد اما عبد الله صوریا کان اعور بچشم او کور نابود با چند نفر از یهود
نزد آمد بمدینه خدمت جناب رسول پیغمبر و نزد اعتقاد شان این بود که
ابن صوریا اعلم یهود است چند مسئله بسیار مشکل از کتابها انتخاب کرده
بود بعزم مباحثه وجدل و قال آمد بمدینه بحضور جناب رسول خدا مشرف شد
یکیک از مسائل خود را از پیغمبر سؤال کرد فاجابه عنها بما لم یجد علی الانکار
شیء منه سبیلا همه مسائل او را با دلیل و برهان جواب داد کما قال فبهت الذی
کفر و علاوه مجلسی ضبط کرده مسائل عبد الله را و ما خال در بحث ذکر انها
نیستیم متنکر عالم یهود جواب مسائل را شنید متحیر شد لکن که چرا اعتقاد او را
نداشت کسی جواب نهار ابکوید پرسید یا محمد من یاتیک بهذه الاخبار تو
امی هستی نخوانده معلوم است کسی دیگر هست که اینها را بتو میگوید فرمود
جبرئیل میگوید عبد الله اخو الان جبرئیل و صنفا و طعاما و شرابا در را پرسید
پیغمبر نشان داد فرمود هر چه را من سؤال میکنی همه را جبرئیل میگوید قال
لو کان غیره یاتیک بها لامنت بک لیکن جبرئیل در میان ملئکه با ما دشمن است
اگر میکائیل بود بعوض جبرئیل بر تو نازل میشد من اسلام را قبول میکردم
یا ملک دیگر قال لم اتخذتم جبرئیل عدوا قال لانه ینزل بالبلاء علی بنی

حکایت ابن صوریا با رسول خدا در خصوص جبرئیل

ذکر سبب عداوت یهود با جبرئیل

اسرائیل مثل اینکه در حکایت گوساله پرستی بنی اسرائیل جبرئیل حکم آورد
که باید مردم یکدیگر را بکشند آنها که گوساله پرستند دست خود را ببندند
و صف بکشند و بایستند آنها که گوساله را نپرستیده اند شمشیر بکشند
و آنها را بکشند هفتاد هزار نفر در این قضیه کشته شد اقتلوا انفسکم و توبوا
الی بارئکم و دیگر اینکه چند بار هزار کس از اکابر ما چون معصیت کرده اند جبرئیل هلاک
کرد و غضب خدا را جبرئیل نازل کرد مثل قوم عاد و ثمود و اصحاب الایکه و
قوم مؤتفکات و جمع کثیری از بنی اسرائیل را برای شکار ماهی مسخ کرد باین
جهت است با جبرئیل عداوت داریم علاوه اینها هم خیانت و دشمنی بزرگ جبرئیل
نسبت به یهود کرده که از آن عنوان گذشت پیغمبر پرسید که آن خیانت بزرگ چه
بوده است قال ان جبرئیل امر ان یجعل النبوة فینا فجعلها فی غیرنا برای ما آمده بود
از عداوت وحی را بتو آورده و قال انه دفع دانیال عن قتل بخت نصر حتی قوی
امره واهلک بنی اسرائیل ابن صوریا گفت خداوند خبر داده بود پیغمبران ما را
بقتل الذی یجیئ من بیت المقدس را خراب میکنم بید اشر عبادک ولادة واخبثهم طعاما
از میان عسکر در پیر و زن کار را فقرا و ضعفا و مساکین و اطفال ضعفا چه تقصیر دارند
خطاب شد لنفکر هذا او لا ردن فی جهله علی فقال گفتگو موقوف کنی روی
بر این میگردانم منکر در میان مردم شایع شده و کسی منع نکرد لهذا همه مستحق
عذاب شدند از میان عسکر در پیر و زن کار را او را ایمن بنما تا بنزد او بروم و برای
خود و خویشانم خط امانی بگیرم فرمود برو ببابل فلان موضع فانظر الی غلام
اشدهم زمانته واخبثهم ولادة واضعفهم جسما وشرهم غذاء فهو ذالمبرو

قصه خرابی بخت نصر بیت المقدس

بشهر بابل دیدند از موضع طفلی را خواهید دید با نواع مرضها مبتلا بسیار زرد
و ضعیف و غذای او شیر سگ خواهد بود نام او بخت نصر است بدست او است
خرابی بیت المقدس و هلاک بنی اسرائیل ارمیا آمد بهمان موضع که خدا فرموده
بود دید طفل کیفی لا غری در کودال افتاده مادری دارد تمشت الکسر فی القصه
و یخلب علیه کلبة ثم تدبیه منه و با کله نان خشکیده خوردی میکند در کاسه
سگ مادهٔ انجا استطوله بها او مرده از سگرا بالا بی از نان خورد مبهم شد
انها نرم ملبس دید پس از طفل پرسید او میخورد حضرت فرمانده هو پس پرسید
چه نام داری گفت بخت النصر یقین کرد که همانست فعالجه فبرء منها بجه اش کرد
شفا یافت گفت من پیغمبرم خدا مرا خبر داده که تو مسلط شوی بر بنی اسرائیل و
بیت المقدس را خراب میکنی و یهود را بقتل میرسانی اکتب لی کتابا با امان نمک
خط امانی نوشت برای ارمیا و باو داد ارمیا بر گشت چون بزرگ از بهر وی برهته
امان کرفتن ارمیا مطلع شد ند دانیال را مال و افر بدادند فرستادند که
بخت النصر را بکشد دانیال آمد بخت نصر را جست خواست او را بکشد جبرئیل او را
مانع شد نگذاشت قال ان سلطکم الله علی قتله فلیس هو ذلک و ان لم یکن ایاه
فعلی ای حق تقتلونه فصدقه صاحبنا و ترکه ورجع الینا کم بخت النصر از
همه کیشی بسلطنت رسید بالشکر فراوان آمد بیت المقدس را خراب کرد خلق
کثیر را بقتل رسانید فوجد فیه جبلا من تراب وسط المدینة و دما یغلی من وسطه
فسئل عنه قالوا دم قربان لم یقبل گفتند دروغ میگوئید راست بگوئید و الا
جاندار در این شهر باقی نگذارم هر چه خاک میریختند من بعی شد ان

وسط خاک بیرون می آید گفتند این خون پیغمبریست گفتا نقد میکشم که این خون
آرام بگیرد هفتاد هزار نفر را کشت تا آخر عجوزه پیره زالی را که باعث قتل یحیی
شده بود او را آوردند خونش را بر روی آن ریختند تا خون یحیی فرو نشست
بخت النصر انوقت دست از قتل کشید و جمیع توریة را سوخت و زینتها و ظروف
و قنادیل بیت المقدس را با انانیکه غارت کرده بودند همه را بار کرد و ببابل
فرستاد و قضینا الی بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض و لتعلن علوا کبیرا فاذا
جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال
الدیار در کان وعدا مفعولا سلمان حاضر بود فرمود ای پیر حیوان تعجب دارم از
عقل تو و پیشینیان تو که فرستادند بخت النصر را بکشند و خدا در کتابها پیغمبران
خبر داده بود از این حکایت میخواستند بر خدا غالب شوند در این حکایت شما چرا
اظهار عداوت با جبرئیل میکنید اگر خدا عوض او میکائیل را میفرمود او هم می آمد
و مانع قتل بخت النصر میشد عبد باید اطاعت کند مولای خود را عبد الله گفت
پیغمبری اسم بردار از امر خدا غالب شوم لکن احتمال ابداء میرود یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب خبر داده بپیغمبر ان اما با وجود این عمل کردیم هر چه لیس و شوق بود
با ای پیغمبر باید موسی مصر واقف شده باشد و شاید آنچه را که خبر داده
اند از امر دنیا و آخرت و ثواب و عقاب همه منسوخ باشد شما در خصوص محو
اثبات اشتباه کرده اید محو و اثبات جائیست که اراده حتمی نباشد اگر حتمی باشد و
حکایت بخت النصر از حتمیات بوده چنانکه خود گفتی خدا وعده بار ضا فرموده اگر
در این خصوص گفتگو کنی و میخواهی شفاعت کنی زینبا میکرد اثم و ندیکه نکرد

شما باید دوست جبرئیل باشید کتابی بر محمد نازل کرده که مصدق توریة
است نه مکذب آن ای پیغمبر بگو هر که با جبرئیل عدو باشد او عدو میکائیل
هم هست و جبرئیل و میکائیل دشمنند با هر که نسبت بانها دشمنی کند و
دوستند با هر که با انها دوست باشد خدا این دو آیه را تصدیق قول سلمان
نازل کرد قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله فرمود که جبرئیل مرا خبر داده که سلمان
و مقداد هما فی اصحابك کجبرئیل و میکائیل فی الملئکه دشمنند با دشمنان ایشان
و دوستند با دوستان انها و طایفه نسبت بجبرئیل و میکائیل عداوت کردند
اول طایفه یهود بود که شنیدید و آیه شریفه در حق یهود و مذمت ایشان نازل
شد دوم منافقین و ناصبیان پیغمبر آخر الزمان که تاویل آیه در حق ایشان است
چنانکه در تفسیر امام حسن عسکری مسطور است که منافقین و دشمنان علی
میگفتند که برئنا من جبرئیل الناصر لعلی ما بیزاریم از جبرئیل که محمد میگوید
او ناصر علی است پیغمبر همیشه فضایل علی را نقل میکرد و کان یقول اخبرنی جبرئیل
عن الله میفرمود هر وقت علی بمیدان جنگ میرفت کان جبرئیل عن یمینه و میکائیل
عن یساره و یفتخر جبرئیل علی میکائیل فی انه عن یمین علی و جبرئیل همیشه
افتخار میکرد چنانکه پادشاهان دنیا اگر کسی را طرف راست خود بنشانند افتخار
میکند بر آن کسی که در دنیا پادشاه است و جبرئیل و میکائیل هر دو فخر می
کنند بر اسرافیل و عزرائیل که انها پیش روی و پشت علی هستند بسیاری از اوقات
میفرمودند ان الملئکة اشرفها محلا عند الله اشدها حبا لعلی ایضا میفرمود
ان الملئکة لتشتاقون الی رؤیة علی کما تشتاق الوالدة الشفیقة الی ولدها

۷ برای

[illegible]

البار

البار و میفرمود شب معراج جمیع ملئکه احوال علی را از من می پرسیدند و می
گفتند چون بزمین بر گردی سلام ما را بعلی برسان و ملئکه از خدا خواهش
کردند در زیر عرش المعمور صورتی مثل علی خلق فرمود صبح و شام ملئکه بزیارت
میایند جماعتی ناصبیان میگفتند چه قدر محمد میگوید ملئکه مطیع و مشتاق
بعلی هستند و جبرئیل و میکائیل با او هستند کل ذلک تفخیما له و تعظیما
لعلی ما بیزاریم از ان ملئکه و جبرئیل و میکائیل که محمد میگوید پیغمبر میفرمود
جبرئیل حکم از خدا آورده که باید بسته ابواب از مسجد بسته شود مگر در خانه علی
منافقین دشنام بجبرئیل میدادند میفرمود جبرئیل آیه آورده که شما علی را امیر
المؤمنین بگوئید ناصبیان سب جبرئیل میکردند میفرمود که جبرئیل حاضرست
میگوید علی را بخلافت نصب کن خدا و فرشتهها ناروا بجبرئیل میگفتند و شبها مجلس
داشتند میرفتند انجا سب علی و جبرئیل میکردند جبرئیل این دو آیه را در مذمت
منافقین امنا نازل کرد دو عرشیه که انها با یهود حال الشان یکیست آخر الامر
روسای منافقین در مجلسی نشستند گفتگو کردند و پیغمبر و علی و جبرئیل را
دشنام دادند گفتند که محمد بعد از مردن امر خلافت علی را محکم میکند متصل
میگوید که جبرئیل امین خداست و چنین میگوید درباره علی گفتند ما که جبرئیل
را نمی بینیم که داد دل خود را از او بگیریم باید بخصوص این دو نفر کوتاهی
نکرد و فکر دیگری بکنید که هر دو را بقتل برسانیم و انما فقین انتظار وقت
میکشیدند تا آنکه پیغمبر بغزوه تبوک تشریف بردند فرمود جبرئیل از جانب خدا
چنین حکم آورده و میگوید اما ان تخرج انت و یقیم علی او یقیم انت و یخرج علی

[illegible]

دراین

باهم

در این سفر علی را بجای خود در مدینه گذاشت و روانه تبوک شد منافقین
گفتند ظاهر که محمد از علی دلگیر شده که اورا با خود نبرد این سخن بسمع جناب امیر
رسید آنحضرت را بسیار ناگوار آمد فتبعه و لحقه فقال ما اشخصک عن مرکزک
من ترا در مدینه گذاشتم که جانشین من باشی عرض کرد که شما مرا میان زنان و
اطفال گذاشتید منسوم مردم میگویند که پیغمبر از علی دلگیر شده و اورا با
خود نبرد این سخن بر من گران آمد لهذا آمدم بخدمت شما فرمود یا علی الا ترضی
ان تکون لی بمنزلة هبة الله من آدم و بمنزلة سام من نوح و اسحق من ابرهیم و سلیمان
من داود و آصف من سلیمان و شمعون من عیسی و هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی من ترا بامر خدا جانشین خود قرار دادم برگرد و برو بمدینه بر این حرفها
اعتنا مکن منافقین که با پیغمبر رفته بودند و که در مدینه بودند شنیدند که
علی بر میگردد بمدینه گفتند فرصت را از دست ندهید که بکشند اورا خواهید
کشید الفرصة تمر مر السحاب فحفروا فی طریقه حفیرة بقدر پنجاه ذرع فغطوها
بحصیر رقاق و یسیر من تراب و این گودال را در زمین سنگستان کندند که وقتی
حضرت از آنجا بیاید در آن گودال بیفتد از اطراف سنگ بر بزنند بر سر آن بزرگوار
وقتیکه در مراجعت از خدمت پیغمبر جناب امیر نزدیک آن گودال رسید لوی فرسه
عنقه فبلغت جحفلته اذنه سر را بلند کرد تا آنکه لبهای او مقابل گوش جناب
امیر شد از عمل آنها خبر داد حضرت فرمود سر باذن الله ضرری بر من نخواهد رسید
فلما جاورها قال اکشفوا عن هذا المکان چون خاکها را دور کردند حصیرها
پیدا شد و گودال نمایان شد مردمیکه با آنحضرت بودند تعجب کردند قال اندرون

گذاشتن خاتم انبیا امیر را بجای خویش

قصه حفر منافقان گودال را در راه امیر

من عمل هذا قالوا الآن لکن فرمود بعد از این عمل فلان و فلان است و اسم ده نفر را
برد که همه شناختند فرمود رفقای آنها در راه تدبیر کرده اند که پیغمبر را بکشند
بعضی عرض کردند ابعث الی رسول الله من یخبره بذلک فرمود ان رسول الله الیه
اسرع و کتابه الیه اسبق حالا جبرئیل پیغمبر را خبر داده است جناب رسول در همان روز
نقل کرده در اراده که آنها بودند که چنین تدبیر کرده بودند که پسر عم علی را بکشند
خدا اورا نجات داد منافقین باهم میگفتند که علی کشته شد و خبر محمد رسید و
از زندگی این حرفها را میزدند که خود را بسلامت بمدینه برسانند خوش هم در این
سفر کشته میشود اجل اورا با این سفر آورده لکن حالا برویم و تهنیت بگوئیم اورا
بسلامتی علی خدمت پیغمبر رفتند اظهار خوشحالی کردند بر سلامتی علی از
آنجا آمدند تا رسیدند بپای عقبه یعنی بدامن کوهی رسیدند که کرده بود باید
اذان کردند با الابرو ندراه منحصر بهمان عقبه بود پیغمبر فرمود نصف شب از
اینجا حرکت میکنیم که برای نماز صبح از طرف عقبه برویم و منادی ندا کرد لا
یسبقن رسول الله احد الی العقبة ما ذون نجسب کسی پیش از پیغمبر بکرده نه
با الابرو وقت غروب حذیفه را امر نمود برو پای عقبه ببین که از کردند با الامر ود
قال انی اری الشر فی وجوه رؤساء عسکرک و اخاف ان یروئی و یقتلونی فرمود
سنگی بزرگ آنجا هست بآن سنگ بگو که پیغمبر فرمود که شکافته شو و مرا در میان
خود جا دهی و سوراخی بگذاری که من ببینم که از اینجا میکنند و با الامر و در نشیم
و هوا هم از آنجا داخل شود که من هلاک نشوم حذیفه بهمان قسم آمد پیغام پیغمبر
را بآن سنگ رسانید سنگ شکافته شد و رفت میان آن سنگ و از سوراخ آن سنگ

قصه کید بعضی از منافقین و اظهار شفقت منافقین

قصه غدر و مکر اشقیا در لیلة العقبة با رسول مختار

نکاه میکرد فجاء المنافقون متلثماً یقول بعضهم لبعض من رایتموه ههنا فاقتلوه
کانناً من کان در بدکه چهارده نفر آمدند فاستقصوا ولم یجدوا احداً منفرد
شدند بالای کوه قالوا انه منع الناس عن صعود العقبة لیمضی فیه تدبیرنا
اجلس رسید خروش فدعن میکند کسی پیش از او نرود تا ما کار خود را به بینیم
فتکلمت الصخرة حذیفة قالت انطلق الی محمّد بما رایت و سمعت قال اخاف القتل
گفت نترس خداوند ترا حفظ میکند فحوّل الله طایراً خداوند او را بصورت
مرغی کرد پرید آمد خدمت پیغمبر آنچه دیده بود نقل کرد حضرت پرسید
شناختی آن چهارده نفر را قال کانوا متلثمین ولکن اعرف اکثرهم بجمالهم چون
نصف شب شد پیغمبر سوار بر ناقه شد و از عقبه بالا آمد حذیفه جلو ناقه
را گرفته بود و میکشید سلمان از عقب ناقه را با عصا میراند و عمار پهلوی
ناقه راه میرفت آن منافقین که پیش بالای عقبه رفته بودند دبه ها را پر ریگ
کرده همراه داشته بودند آنها را از بردن بپای شتر پیغمبر انداختند که صدا
کند تا ناقه رم کند و پیغمبر را بیندازد از بالای کرد تند بزیر میشود که به
سنگها بخورد ناقه عرض کرد والله لا ازول خفاً عن خف ولو قطعت ارباً اربا
از جا خود نروم تا آن دبه ها بروی زمین قرار بگیرد دعا ضمیر فرایش
میخوانی و عقبه از نقوها و دبه و خرجوها جناب رسول عمار را فرستاد
با عصا شترانها را زد شترانها رم کردند و آنها را انداختند بعضی را
دست بعضی را پا شکست که روز همه شناخته میشدند که دیشب بالای عقبه
رفته حذیفه از آنها پرسید ابن حبیر عمل بود کرد بد بهر ذنب بود پیغمبر از شتر

بیفتد و تلف شود گفتند مقصود ما اذیت نبود مقصود شوخی بود ولئن سئلتهم
لیقولن انما کنا نخوض ونلعب قل ابالله وآیاته ورسوله کنتم تستهزؤن بگو
آیا با خدا و رسول شوخی بازی میکنید حذیفه عرض کرد بفرما اگر در اینها
را بزنند فرمود اکره ان یقول الناس قاتل بهم حتی ظفر بهم قتلهم میگویند
اینها یار محمد کردند تا دشمنان اینها را هم کشت چون بمدینه آمدند یکی از
زنان پیغمبر آن حضرت را زهر داد فتم ولنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون ؛
سال بعد که پیغمبر حجة الوداع در غدیر خم همه مردم را که هفتاد هزار بودند
جمع کرد فرمود جبرئیل از جانب خدا این آیه را آورده یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک یعنی وان لم تفعل الی قوله یعصمک آه مأمورم علی را بخلافت
نصب کنم بعد منبری که از جهاز شتر ساخته بودند بالا رفت و فرمود ایمردم ؛
این است خلیفه و وصی و جانشین من من کنت مولاه آه در ظاهر منافقین آن
همه بیعت از اظهار سرور میکردند اما در باطن بسیار مهموم بودند یکی از رؤسای
منافقین به بکر گفت ما بمثل اینم چه بکنیم هر روز جبرئیل حکایت تازه
از آسمان میآورد اما را این ما صنع محمد با ابن عمه علی من علو المرتبة والمنزلة ولو
یستطیع ان یجعله نبیاً من بعده لفعل و آن منافق بود بکر در جواب گفت لا
یکبرن علیک هذا فلو انا فقدنا محمداً لکان فعله تحت اقدامنا انقد صبر
کن تا محمد بمیرد در بین راه بعقبه رسیدند خواستند پیغمبر را بکشند خداوند
حفظش کرد از آنچه مجلسی در رفتن نقل میکند حکایت عقبه دو مرتبه اتفاق
افتاد اول در غزوه تبوک دوم در حجة الوداع وقتیکه بمدینه آمدند در رجعتها

ابو الشرور یعنی و چهار نفر جمع شدند در ماه محرم و صحیفه ملعونه را نوشتند
که نگذارند بعد از پیغمبر علی خلافت کند احادیث چند جعل کردند در اینجا
نوشتند که فوت کار شان باشد همه شاهد شدند و مهر کردند و ابو عبیده
جراح سپردند در ماه صفر پیغمبر بیمار شد روز بروز مرض حضرت شدت کرده
مردم عیادت آمده بودند فرمودند ائتونی بمداد و قرطاس اکتب لکم کتابا لن
تضلوا بعده ابدا خلیفه دوم متنقل شد که حالا میخواهد امر خلافت علی را
بنویسد و کار را محکم کند قال انه لیهجر قد اشتد وجعه حسبنا کتاب الله
بعضی او را ملامت کردند که پیغمبر هذیان میکند بعضی تصدیق میکردند
صدای قیل و قال بلند شد فرمودند پیغمبر برخیزید از خانه بیرون بروید راضی
نیستم همه رفتند پیغمبر عرض کرد الهی زود مرا بجوار رحمت خود واصل فرما که از
زندگی دلم تنگ شد جبرئیل از جانب خدا وند بعیادت آمد فرمود برادر دلم
از زندگی بتنگ آمده جبرئیل عرض کرد بعد از آنکه تو رحلت کنی من دو مرتبه
دیگر روی زمین میایم و هر مرتبه چیزی از میان مردم میبرم الاول انزل و
ارفع البرکة من الارض والثانی ارفع منهم الرحمة الثالث الحیاء من العیون الرابع
ارفع الحمیة من روس الرجال الخامس ارفع العدل من قلوب السلاطین السادس
ارفع الصدق من قلوب الاصدقاء السابع السخاء من قلوب الاغنیاء الثامن
الصبر عن الفقراء التاسع الحکمة من الحکماء العاشر الایمان عن قلوب المؤمنین
این آخر آمدن منست بروی زمین بجهة وحی پیغمبری تمام شد ختم تا رسول الله
امروز از زحمات دنیا فارغ میشوی من از بهشت ملک کافور آورده ام برای

شما پیغمبر بر بستر بیمار آن حنوط را چهار قسمت نمود برای خود و علی و فاطمه و
فرمود انا اول من یلحق بی و باب قسمت بجناب امام حسن داد و قسمتی بحسین
نداد ابی عبد الله عرض کرد یا جداه چرا بمن قسمت ندادی فرمود کافور تو خاک
کربلا خواهد بود اشک پیغمبر ریخت عرض کرد الهی برکت مده بقاتل حسین

مجلس هجدهم

در اینکه آیا جبرئیل افضل و اشرفست یا میکائیل و اخوت
میان ایشان بوده و هجرة پیغمبر النفرة من کان عدوا لجبرئیل و
میکال الخ عرض کردم خداوند از میان ملئکه چهار نفر را بر
گزید و انها را رؤسا ملئکه قرار داد میکائیل الخ میان جبرئیل
و میکائیل عقد اخوة است از اخبار معلوم نمیشود چیزی که تصریح کند بهم بزرگی
جبرئیل یا میکائیل نماید بلی بزرگی بر سه قسم است بزرگی من حیث العمر و بزرگی من
حیث الشرافة والرتبة و بزرگی من حیث الجسم اما بزرگی من حیث العمر هیچکدام تاریخ
ندارند اما انکه جبرئیل برای پیغمبر نقل کرد حکایت ستاره را فی الجملة میتوان
فهمید چه قدر عمر دارد و در خصوص عمر میکائیل چنین چیزی وارد نشده بلی در
کتب عامه دیدم که پانصد سال یعنی میکائیل از جبرئیل بزرگتر است و سال
یعنی هر روزش پنجاه هزار سال است مؤید این حدیثی که در زبدة المعارف
مرحوم ملا علی اکبر هم نقل میکند و آن اینست که جبرئیل و میکائیل باتفاق خدمت
پیغمبر رفتند حضرت مسواک میکرد پس مسواک را بجبرئیل داد جبرئیل اشاره
کرد بمیکائیل و قال الکبر بصبغة فعل امر و بعضی اهل سنت و جماعت تفسیر کرد

در اینکه آیا جبرئیل افضل است یا میکائیل

پیغمبر عبا پوشی

نموده اند ایشان اول میکائیل فانه اکبر منه تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة روز روزیست اما بزرگی بحسب جسم آنهم مبهم است
معلوم نیست جثه کدام یک بزرگتر است در خصوص جبرئیل وارد است آیه لطبق
الخافقین وان ما بین منکبی جبرئیل مسیرة سبعمأة عام للطائر السریع الطیران در خصوص
میکائیل میفرماید یکقدم در آسمان و یکقدم در تخوم ارض میگذارد واما بزرگی
بحسب شرافت جبرئیل اشرفست بجهة اینکه رزاق ارواح است نزل به الروح الامین
علی قلبک و میکائیل رازق ابدانست دیگر اینکه در آیه خدا اسم جبرئیل را بمیکائیل
مقدم داشته علی والجبرئیل آه دیگر اینکه در قرآن در سوره والنجم و تکویر و
شعراء جبرئیل را به صفت تعریف و توصیف نموده انه لقول رسول کریم الی قوله
وما هو علی الغیب بضنین آه علمه شدید القوی آه سوره شعرا نزل به الروح
الامین علی قلبک آه و میکائیل را وصف و تعریف نکرده اگرچه میتوان گفت عدم
وجدان دلیل عدم وجود نیست دیگر اینکه جبرئیل خادم نواده پیغمبر است و
ششم العباست و کفی فخرا دیگر اینکه جبرئیل امام آسمانهاست و میکائیل باو
اقتدا میکند دیگر اینکه حق جل شانه نفس ان الله هو مولاه وجبرئیل وصالح
المؤمنین دیگر اینکه با سرعة جبرئیل و میکائیل هر دو در جنگها حاضر میشدند
در خدمت امیر مؤمنان لکن جبرئیل در یمین و میکائیل در یسار بود معلوم میشود یمین
اشرفست بلی در کیفیت نزول وحی صدوق ره حدیثی نقل کرده که از او میتوان
گفت میکائیل بزرگتر است افضل میفرماید که لوحی هست میان دو چشم اسرافیل
در وقت نزول وحی از لوح بر پیشانی اسرافیل میخورد پس نظر میکند اسرافیل

در تعین عظمت جبرئیل یا میکائیل

در شرافت جبرئیل بر میکائیل بدلیل عقلیه و نقلیه قرآنیه

در لوح

در لوح فیقرء ما فیه فیلقیه الی میکائیل و هو الی جبرئیل و هو الی الانبیاء پس
در رتبه میکائیل نظر باینجهت بمبدء بیشتر است از جبرئیل و از جهة شمول و قول
جبرئیل و کبر هم میتوان استدلال کرد باینکه میکائیل بحسب شان بزرگتر باشد
چرا که نظر جبرئیل بنا بر زیادی عمر نیست و اینکه ما مأموریم بزرگ بحسب عمر را تکریم کنیم
بجهة اینست که هر که عمرش بیشتر است غالبا بیشتر عبادت کرده خلاصه صریح در
این خصوص چیزی نرسیده اینها تقریبات بود که مذکور شد در غزوات هر دو می
آمدند یمین و یسار علی را داشتند در خدمت خانه جبرئیل گهواره می جنبانید
میکائیل ذکر خواب میگفت ناغاه فی المهد میکائیل امیر میخواست غسل کند
این خود جبرئیل آب میداد و میکائیل قطیفه که بعد از غسل خود را بخشکاند غالبا
در آیات اخبار اسم هر دو مذکور است مکرر در یک آیه در سوره تحریم که انجا جبرئیل
تنها مذکور است فان الله هو مولاه وجبرئیل وصالح المؤمنین در روزی که خدا
در میان ملئکه عقد اخوت بست میان دردائیل و صلصائیل مواخات کرد و
سمخائیل و ذو قابیل را فرمود شما با هم اخوت کنید چنانکه پیغمبر فرمود شما میان
اصحاب خود عقد اخوت ببندید انما المؤمنون اخوة پیغمبر بمنبر آمد فرمود ان الله
مواخ بینکم کما آخی الله بین الملئکة میان عمر و ابوبکر عقد اخوت بست عبد الرحمن
عوف را با عثمان برادر کرد طلحه و زبیر را فرمود برادر باشید حمزه و زید بن
حارثه را فرمود با هم برادر باشید بجناب علی فرمود تو هم برادر منی عمر گفت
یا رسول الله دختر فاطمه را ببرادرت داده فرمود ای عمر اخوت به هفت قسم است
اول برادری از روی نسب میفرماید و ان کان له اخوة دوم رضاعی و اخوانکم

الجمله الافضل من جبرئیل و میکائیل در شرافت میکائیل بیک جهت

۲ بجو هر مکانی

۷ میرسانید

در صحه اخوت ملائکه با یکدیگر

من

من الرضا عنه سیم برادری با شیاطین است که فرماید ان المبذرین کانوا اخوان
الشیاطین چهارم برادر هم زبانی که هم نسبتی است چنانکه میگوئی یا اخا العرب
یا اخا الیهودی پنجم طایفه و هم قبیله است و الی عاد اخاهم هودا هود را فرستاد
برسالت بر قبیله خودش که قوم عاد بودند چنانکه میفرماید اذ قال لهم اخوهم
نوح و الی مدین اخاهم شعیبا ششم برادری از روی مشابهت و مشاکلت است چنانکه
دو چیز که بهم شبیه اند میگوئی این برادر او است علی برادر من نیست در اخلاق
شباهت با من دارد که خداوند میفرماید انک لعلی خلق عظیم این بود جناب
امیر هر وقت بمنبر میرفت میفرمود انا عبد الله و اخو رسول الله و هم در
زیارت میخوانی السلام علی زوج البتول و اخ الرسول باری بعد از اینکه خدا
وند با ملئکه عقد اخوت بست بعزرائیل و اسرافیل فرمود شما دو ملک
بامر من با هم عقد اخوت به بندید پس جبرئیل و میکائیل با هم برادرند و
برابرند در اینمقام حدیثی بخاطرم رسید که محمد غزالی در احیاء العلوم نقل
کرده و در بحار و عوالم در هر دو کتاب علامه مجلسی و شیخ عبد الله بن نور
الله ثبت کرده اند و بعینه همان حدیث را شاذان در فضایل ذکر کرده مناسبت
اینحدیث را در اینجا ذکر کنم که باعث روشنائی چشم دوستان و شیعیان شود
و آن حدیث اینست بعد از انکه کفار قریش آمدند که در دار الندوه بیعت
کردند و شوری نمودند در خصوص قتل پیغمبر هر کدام چیزی گفتند و شیطان
در میان آنها بصورت شیخ نجدی نشسته بود هر کدام از قریش تدبیری و خیالی
کردند شیطان برای هر کدام عیبی گفت آخر خود شیطان گفت برای صواب

[illegible]
فمنهم شقی و سعید

مجمع شیاطین
در دار الندوه

اینست از هر قبیله یکنفر باید و شمشیرها را بردارند شب بروند بریزند در
خانه محمد را بکشند خون او در میان این همه مردم هدر شود از هر قبیله یکنفر را
آوردند از بنی هاشم ابو لهب عموی پیغمبر آمد قرار گذاشتند شب پنجشنبه که
غره ماه ربیع الاول بود پیغمبر را بکشند جبرئیل آمد پیغمبر را خبر کرد و اذ
یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله
و الله خیر الماکرین و امر نمود که باید امشب از مکه هجرت کنی و علی بر بستر پیغمبر
جناب امیر را طلب فرمود من مأمورم امشب بروم لان الروح هبط بهذه الایة
جبرئیل کیفیت تدبیر قریش را برای من نقل کرده و اگر بروم کشته شوم و
انه امرنی ان ابیت علی مضجعی تو باید امشب بر جای من بخوابی عرض کرد اگر من
کشته شوم تو سلامت خواهی رفت فرمود بلی جناب امیر بخاک افتاد و سجده
شکر کرد که چنین نعمتی روزی شده فقال امض لما امرت یا رسول الله فداک
سمعی و بصری و سویداء قلبی قال فلعله اذا طلب و لا اوجد و توجد انت یبادر
الیک بعض الجهال فیقتلوک قال علی رضیت ان یکون روحی لروحک الفداء
و نفسی لنفسک الوقاء بل رضیت ان یکون روحی فداء لاخ لک او قریب او
لبعض الحیوانات یمتهنها این کلام از جوشش عشق و محبت است چنانکه دیده
اگر کسی معشوقی داشته باشد معشوقش مضایقه ندارد که آن عاشق روی
او را ببوسد آن عاشق با وجود اینکه پای او را میبوسد میخواهد منتهای تذلل کند
چون معشوق از این بیشتر لذت میبرد و از این بابت عرض میکند جانم
فدای یعفوری که تو سوار میشوی در جای دیگر میگوید انا عبد من عبید محمد

هو سبیل الرحمن و معناها
فانه شعار سید الکونین

٧ و کفت کر

[illegible]
نفسی [illegible]

در حق پیغمبر محبوب بود که خود را فدای او کرد تا اینکه خدا نفس او را نفس
پیغمبر خواند در آیه مباهله که مذکور و مبین و دو مخزن شده را در حق خود آید
محبوان محبت نهانیت بود پیغمبر هم منفرمود علی منی بمنزلة الراس من
الجسد نقد اظهار محبت کردند که گفتند محمد درباره علی مجنون است چون
به از نهان نخست ها را باشد عزیز چون به آمد نام ها شد چیز لیز جناب
رسول حضرت امیر را وداع کرد فامر ان یضطجع مضجعه ویقیه بنفسه حضرت
امیر بیابا کرد بجهت مفارقت پیغمبر جناب رسول همان شب بیرون رفت
دو نفر نشاندند را کرفته این آیه را تلاوت کرد وجعلنا من بین ایدیهم سدا
ندیدند آنسرور را جناب امیر عبای پیغمبر را دوش کرفت و رفت در جای
پیغمبر خوابید چشمش در راه که حالا دشمنان میکر بخانه میریزند و وداع
کشند در این وقت خداوند عالم وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که میان شما
دو ملک عقد اخوت بستم وجعلت عمر احدکما اطول من الاخر فایکما
یؤثر بجانه صاحبه فاختار کل منهما الحیوة تعم فرمود برادری را از علی یاد
بگیرید که من میانه محمد و علی عقد اخوت بستم در اول شب علی محمد را بر خود اختیار
کرده و زندگی و حیات خود را برای او ایثار کرد وقد بات علی فراشه لیفدیه بنفسه
اهبطا علی الارض فاحفظاه من عدوه جبرئیل و میکائیل بطرفة العین از آسمان
بزمین آمدند جبرئیل بالای سر او نشست و میکائیل پائین پا جبرئیل میگفت
بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباهی الله بک الملئکة صبح همان شب
جبرئیل در غار خدمت پیغمبر مشرف شد و در نهایت خوشحالی حضرت پرسید

منقبت حضرت پیغمبر و علی ... وعلی ما ان بعروه

بعد از بیرون رفتن از غار حضرت پیغمبر

ای جبرئیل بسیار مسرور هستی بنهم عرض کرد که چگونه چنین شاد نشوم و حال
آنکه چشمم روشن شده دیشب خداوند مباهات نمود بعمل علی فرمود ای ملئکه من
انظروا الی حجتی فی ارضی بعد نبیی وقد بذل نفسه وعفر خده فی التراب تواضعا
لعظمتی اشهدکم انه امام خلقی ومولی بریتی محبت علی به پیغمبر از اینجا معلوم
میشود ابن عمر جنگ بدر است در صبا ربث احتمال غلبه دارد اما اینجا بغیر از
قطع و قتل چیزی نبود آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در
این محل بجهت ابن علی نازل شد بلی جان است و عمر است آن شانست بقیة عمر المرء
لا قیمة له حضرت آدم در عالم ذر که اولاد شرا دید و نمود چهل سال عمر خود را به داود
باینها بخشید و میتکه عزرائیل آمد بقبض روح آدم فرمود چهل سال از عمرم
مانده عزرائیل گفت بداود بخشیده منکر شد جبرئیل و میکائیل شهادت دادند
که در حضور ما بخشیده از وقت بر برکت داد از آن وقت قرار شد که در معاملات
وهبا قباله بنویسند و شهود مهر کنند الکلام یجر الکلام اگر خواهی ثواب
عمل همین کتیبر اگر برای حضرت امیر بود بدانی اینحدیث را بشنو در مجلد خامس
عشر بحار مذکور است که روز قیامت یکی از شیعیان را در صحرای محشر میآورند
که خصما دور او را گرفته و هر یک مطالبه حق خود میکنند خداوند میفرماید
یا علی این شخص از دوستان است چه کرد معصیت کرده است که حق الله است
من او بخشیدم اما حق الناس باید صاحبانش از او راضی باشند بگذرند
عرض میکنند مرضا من مشوم بعد از آن بغرمای این شخص میفرماید هر چه
خواهید عوض طلب خود بگوئید تا من بشما بدهم فیقولون یا اخا رسول الله

ای پیغمبر خدا بملئکه ... مباهات ... بجانب علی ...

نقل از کتاب بحار ... لیلة فراش

یجعل بازاء ظلامات ثواب نفس من انفاسك لیلة مبیتك علی فراش محمد
میفرماید وندوی هنیئاً لك لکم جبرئیل میگوید خدا لا انظر کنید بر بینید خداوند
در عوض آن یکنفس کشیدن شما چه میدهد نظر میکند انقدر از حور و
قصور وجنات بنظر ایشان میاید که همه حیران میشوند باز انقدر از نعمات
و درجاتی می بینند که لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر عرض
میکنند الهی آیا از بهشت چیزی باقی ماند همه را بما مرحمت فرمودی فا بن محل
سایر عبادك المؤمنین والانبیاء والصدیقین والشهداء والصالحین خطاب
میکند که همه بهشت را با اینها داده اند خطاب میرسد که اینها همه در ازای ثواب
یکنفس کشیدن علیست در لیلة الفراش که شما خواهش کردید بدهیم اینجا
هوش بفرمائید که در آن شب چند هزار نفس کشید خدا بجناب امیر بجهة ثواب
همان یکنفس چه میدهد فضلا عن سایر عباداته فی مدة عمره شرح اینها
وا این خون جگر این زمان بگذارنا وقت دیگر احوال میکائیل را امروز
بگذار انشاء الله در مجلس اینده ما بقی او را ذکر میکنیم حال همان هجرت
پیغمبر را تمام کنیم بهر تقدیر بعد از آنکه جناب امیر در جای پیغمبر خوابید جناب
رسول از خانه بیرون امد باشاره جبرئیل بغار ثور روانه شد ثور کوهیست
در طرف راستی آنجا غاریست معروف که صاحبان گوسفندان و شبانان
گوسفندان خود را آنجا میبردند در بین راه ابوبکر به پیغمبر ملحق شد او را
با خود برد بغار اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
(در سوره توبه)
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها

در مقابل ثواب [illegible] یکنفس خوف [illegible] فی محشر

و من خرج اینجا پیغمبر بالعکس [illegible]

اقوی دلیلست که سنیان بر افضلیت ابی بکر دارند حکایت غار است که در
قرآن خداوند صراحتاً نقل فرموده میان شیعه و سنی همیشه در این آیه بحثها
و گفتگوها است حضرات عامه از شش جهة و شش موضع این شریفه استدلال
میکنند بر افضلیت ابی بکر من ان الله جعله ثانی اثنین یعنی النبی ومن انه
وصفهما بالاجتماع فی مکان واحد ومن انه جعله صاحباً له ومن شفقة
النبی له بقوله لا تحزن ومن اخباره ان الله معنا علی حد سواء ناصراً لهما
دافعاً علیهما ومن نزول السکینة علی ابی بکر لان رسول الله لم یفارقه
السکینة جوابها شیعه اینکه خداوند میفرماید ثانی اثنین اخبار از عدد
است که دو نفر بودند نه سه نفر واما اینکه وصف کرده که در یکمکان بودند
فضلی نیست لان المکان یجمع بین المؤمن والکافر [illegible] زرشته
نیز انکه جو جو ز جوهر شده واما اینکه ابوبکر را صاحب خوانده عرب
حمار هم صاحب میگوید واما قوله لا تحزن دال علیه لانه لو کان طاعة لما نهی
النبی عن طاعته فمن المعلوم انه معصیة ولهذا نهی عنه النبی واما قوله ان
الله اخبر عن نفسه بلفظ الجمع وهذا شایع کقوله نحن نزلنا الذکر وانا له
لحافظون واما السکینة ظاهر الایة نزلت علی الذی ایده بالجنود حضرات
سنیها همه را جواب گفته اند علاوه میگویند چون پیغمبر میدانست که ابوبکر
جانشین و خلیفه بلافصل است حفظ او لازم است او را با خود برد و علی را
در جای خود خوابانید که اگر کشته هم بشود ضرر ندارد شیعه در مقابل
میگویند پیغمبر ابوبکر را بجهة آن با خود برد که قریش را خبر نکند بار چون

مرتبه اول از اعلی مراتب [illegible] غار [illegible] عجب

[illegible] ۱۲ [illegible] عامه [illegible]

پیغمبر در غار قرار گرفت نبتت الله شجرة فی باب الغار تسترهما فی اسفله وارسل عنکبوتا
فنسجت علیه کبوتران حرم از نسل انهاست شجره کل در این جهان محتاج بریکدیگرند
عنکبوت می‌تنیدند پیغمبر برا پرده دار قریش ابو کرز خزاعی را آوردند تا پیغمبر را
تا دم غار آورد گفت از اینجا نگذشته یا بزمین فرو رفته یا باسمان رفته وجاء
فارس من الملئکة فی صورة الانس فوقف علی باب الغار گفت بیائید اینجا مده اگر بغار
رفته بود نسج عنکبوت پاره میشد و کبوتر از روی بیضه پرواز میکرد و مرفی الطیور
فی هذا البر فقعد واحد من قریش مقبل الغار یبول یکی از قریش برای بول
نشست ابو بکر مضطرب شد که ما را می‌بیند قال لو رانا ما استقبلنا بعورته
سه روز در غار ماندند تا راه دیدند روز چهارم رو بمدینه مردی شبانی
اسلام آورد قال لاسلکن بک مسلکا لا یهتدی فیها احد از صحرا شما را
عبور میکرد اما کی را نه یعنی این سه نفر براه افتادند هیچ جا گیر اند بدینه مکر
انکه سراقة بن جعشم بزرگ قبیله بنو بکر از دور شبح آنها را دید گفت محمد است
فرار کرده خدمتی بقریش کنم با چند نفر عقب پیغمبر آمده فارتطم فرسه فی
الارض فاخلص فرسی لا سعیت علیک فی مکروه بدعای تو بیرون آید اسب جنگ
شد دعا کن خدا نجات بدهد ضرر من بتو نمیرسد قال اللهم ان کان صادقا :
فخلص اسب از زمین واکذاشت گفت ای محمد گوسفندان و شتر های من در این صحرا
میچرند فخذ سوطی فقد حکمتک فی مالی هر جا تازیانه را نشان دهی بتو میدهند
قال لا حاجة لی فی مالک رد عنا من طلبنا بعد از رفتن پیغمبر جمعی رسیدند
از او پرسیدند از پیغمبر خبر داری گفت انا اکفیکم هذا الطریق فعلیکم بطریق

امدن قریش و گشتن بجستجوی پیغمبر با خبر کاف

بافتن عنکبوت بر در غار

الیمن سراقه گفت اگر از این راه بیایند من او را میگیرم شما بطرف یمن بروید در روز
پنجم که بین راه رسیدند بخیمه ام معبد وکانت شهیرة جلدة عجوزه بود که از کبر
سن از کسی حجاب نمیکرد لکن رزقا اندک بود حضرت پرسیدند خوردنی چه داری
تو بخریم گوشت یا نان یا خرما هر چه باشد میخریم عرض کرد هیچ چیز ندارم امسال
باران نیامده صحرا خشکیده برای غذای صبح و شام خود معطل میباشیم نظر رسول
الله الی شاة فی کسر الخیمة جناب رسول دیدگوسفندی لاغری در گوشه خیمه است
فرمود هل لها من لبن عرض کرد بلی فمسح بیده ضرعها فدرت واجترت شیر دادگران
همه نوشیدند اخر همه خودش نوشید قال لشرب ساقی القوم اخرهم ام معبد اینرا
دید قالت یا حسن الوجه ان لی ولدا له سبع سنین و هو قطعة لحم لا یتکلم ولا
یقوم فرمود در سفره خرمائی هست ان نفط تیا بکذاند خرما آورد فمضغها و
جعل فی فیه فنهض فی الحال ومشی وتکلم وجعل نواها فی الارض فصارت نخ :
فی الحال وقد تهدلت اغصانها رطبا وصارما حولها مرعی شوهر ام معبد آمد
درختها سبز دید چشمش روشن شد پسر را دید گوسفند را نظر کرد احوال پرسید
ام معبد نقل کرد قال والله هذا صاحب القریش الذی ظهر بمکه وایمان آورد
مجلسی معجزه دیگر هم نقل کرده بعد از حکایت گوسفند و طفل و شمل و عملوا
قام النبی فی الخیمة هو واصحابه حتی ابرد وکان یوم قایض شدید الحر فدعی بماء
وغسل یدیه فانقاهما ثم مضمض فاه ومج علی عوسجة کانت الی جنب الخیمة ثلث
مرات ثم استنشق ثلثا وغسل وجهه وذراعیه ثم مسح براسه ورجلیه وقال لهذه
العوسجة شان امر عجیب خواهید دید صبح دیدند درخت بزرگی شده آه بلی از

فرستادن ام معبد

٧ هر کرامات حاجت

خالق ام معبد

در خصوص سجده شهادت حسین را فهمیدند خداوند برای همه مردم علامتی قرار
داده همه فرو نشستها کوفه نقل کرده ما رفع حجر علی وجه الارض الا وجد
تحته دم عبیط فتح بن خربط گوید هر روز که از خانه بیرون میآمدم غبار موجی
بود در اثنا فلک از زمان لقمة الصباح برای اینها میبردیم روز عاشورا نانها را
نخورده بودند تعجب کردم اینها قوه شامه دارند چرا اینها را نخورده اند رفتم
مسجد ابن زیاد آمد جهة نماز عشا در محراب ایستاد اذان میگفتند ناگاه از
در مسجد صدای البشارة بلند شد قال ما الخبر قال خادم المسجد جاء خولی
براس الحسین الوقت فهمیدم موجیها از اینجهة نخورده اند الا لعنة الله علی
القوم الظالمین

در نخوردن موجیها در مصیبت سید الشهدا

مجلس نوزدهم

در ذکر ملئکه که اعوان جناب میکائیلند

در ذکر ملئکه اعوان میکائیل و ملئکه که موکلند بر انزال مطر و کیفیت خلقت
باران آب بهاران ببارید از سماک   تا پلید از اکند از خبث پاک   آب چون
بیکار کردید شد نجس   تا چنان شد ابر درد کرد حس   پس ببردش باز
در بحر صواب   تا بشوید از کرم آن آب آب   سال دیگر آمد او دامن کشان
هر کجا بودید بیای خوشان   من نجس زینجا شدم پاک آمدم   بستدم
خلعت سوی خاک آمدم   چون شوم آلوده باز آنجا روم   سوی اصل اصل
پاکیها روم   کلام در میکائیل بود و اینکه او موکل بر ارزاق خلایق است و
ملئکه که در امر رزق مدخلیتی دارند و از عمال اینکار خانه اند همه در
تحت فرمان میکائیل اند بسیاری از ملئکه سموات و ملئکه که بر شمس و قمر

۞ آنکه در نهج البلاغه در خطبه که قبل از خطبه اشباح است سعرها مقسوم است از زراقهم در مصی آثارهم صفحه ۵۰

و بنجوم و بحار و جبال و اشجار و براری و انهار و رعود و بروق و ابر و باران
موکلند همه مطیع میکائیلند بامر خدا و رزق هر حیوانی را باندازه که خود
خداوند مقرر فرموده است روز خلقت اول تقسیم فرموده که نحن قسمنا
بینهم معیشتهم میکائیل بران میکند و ملئکه بصاحبانش میرسانند شنیدم
که حضرت سلسله شیخیه میگویند که امیر قاسم ارزاق است یعنی بحسب معنی همین
قسم است بجهة انکه در زیارت میخوانی بکم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن
هیچ ملکی حرکت نمیکند مگر باذن اما پس میکائیل نمیتواند تقسیم ارزاق
کند این شان انقدر شانی نیست از برای علی لیکن در ظاهر شرع جایز نیست
اطلاق این اسم بر دیگری بعلة اینکه اسماء الله توقیفی است مخیر فرموده اند اطلاق
این اسم را بر دیگری چنانکه امیر المؤمنین هم محمد است هیچکدام از ائمه را نمیتوان
امیر المؤمنین گفت در حال انکه همه نور واحدند و همه در واقع امیر المؤمنین اند
حتی انکه اطلاق این اسم بر پیغمبر هم جایز نیست کذلک قاسم الارزاق بر غیر خدا
غیر مجوز و ممنوع است بار رزق هو الحظ فتعم المجعول رزقکم انکم تکذبون و الرزق
خصصه بما ینتفع به من الحیوان بالاکل او لیتمتع و رزق بر دو قسم است رزق ابدان
و رزق ارواح رزق ارواح که علم و معرفت است با جبرئیل است و رزق ابدان که
قوت و غذا است با میکائیل مسئله بدانیم رزقیکه خداوند ضامن شده میفرماید
و ما من دابة ۲ و مقرر فرموده که میکائیل حسب قسمة العادة آن رزق را بصاحبش
میرساند باید آن قسم حلال باشد یا انکه اعم از حلال و حرام باشد در اربعین شیخ
بهائی مذکور است که در حجة الوداع رسول خدا فرمود الا ان روح القدس (الامین) نفث فی

در تقسیم منصب میکائیل
قاسم ارزاق است

مگر باذن امام

در ذکر رزق و مقسوم
حدیث اربعین بهائی

۲ الا علی الله رزقها

روی انه لا تموت نفس حتی تکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب و
لا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله
قسم الارزاق بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه رزقه
من حله ومن هتك حجاب ستر الله واخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال و
حوسب علیه یوم القیمة یعنی اینها را جبرئیل بر من دمید بخاطرم آورد باینجهت
معتزله استدلال نموده اند که باید رزق حلال باشد و حرام رزق نیست و از آیات
قرآن هم دلیلی بر این مطلب جسته اند که خدا میفرماید در مقام مدح مؤمنین
و متقین که مما رزقناهم ینفقون پس لازم میاید که رزق اگر اعم باشد از حلال
و حرام اگر کسی از حرام انفاق کند مستحق مدح خدا باشد و این واضح است
که از انفاق حرام کسی مستحق مدح خدا نمیشود و مؤید این کلام است حدیثی
که صفوان بن امیه نقل میکند کنا عند رسول الله اذ جاء عمر بن قرة فقال
یا رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا ارانی ارزق الا من دفی بکفی فاذن لی فی الغناء
من غیر فاحشة دف زدن بود عمر چنین کرد غیر از این خدا بمن روزی نداده همیشه مفلسم
علی الحبشر فاحشة است قال لا اذن لك ولا کرامة ولا نعمة یا عدو الله لقد
رزقك الله حلالا طیبا فاخترت ما حرم الله علیك من رزقه مکان ما احل
الله لك من حلاله اما انك لو قلت بعد هذه المقالة ضربتك ضربا وجیعا بغیر
اذن نداشته که دف بزند و تحصیل روزی کند و حال آنکه دف نمیزد فقیر مثل
غربال بیکر پوست بروی آن کشیده حالا باید ببیند برای تحصیل معاش
چه مدالا مطرب تجدید آورده اند و چه کارها میکنند در مجالس عرایجین

مجددین

و الحدیث ان علیا دخل المسجد یوما و قال لرجل امسك علی بغلتی فاخذ الرجل لجامها و مضی و ترك البغلة فخرج علی من المسجد و فی یده درهم لیکافی الرجل علی امساك بغلته فوجد البغلة واقفة بغیر لجام فرکبها و مضی و دفع لغلامه الدرهم لیشتری به لجاما فوجد الغلام اللجام فی السوق قد باعه السارق بدرهم فقال علی ان العبد لیحرم نفسه الرزق الحلال بترك الصبر و لا یزداد علی ما قدر له

میگردانند احمقها مجلس هم از بابت هم چشمی هر یك بیشتر پول میدهند
ینفقون اموالهم و یکون حسرة علیهم بلی در جائیکه پیغمبر اذن داده که دف
بزنند در عروسی است مرخص فرموده چنانچه وارد است در عروسی فاطمه زهرا
اذن داد که زنان دف بی جلاجل بزنند عیان حدیث نبوی امرهن بضرب
الدفوف و قال اعلنوا النکاح تا فرق میان سفاح و نکاح باشد و روزی هم
که پیغمبر از مکه بمدینه هجرت کرد مردم استقبال کرده بودند ابو بریده عمامه
اش را بر چوب بست و علم پیش روی پیغمبر میکشید و مردم اظهار فرح و سرور
میکردند و النساء یضربن بالدفوف مستبشرین در بحار است جوار من بنی
نجار یضربن بالدفوف حرفها و کیزها محله بنی نجار دف میزدند شعر میخواندند
نحن جوار من بنی نجار یا حبذا محمد بالجار پیغمبر فرمود اتحبوننی گفتند بلی
قال والله احبکم چون دف جلاجل نداشت و مقصود اظهار سرور بود منع
نکرد اما طایفه اشعری میگویند که رزق اعم است از حلال و حرام بجهة انکه
اگر حرام رزق نباشد لازم میاید اگر کسی در مدت عمر لقمهٔ حلالی نخورده
باشد خدا باو روزی نداده باشد پس حرام هم رزق است و این استدلال ضعیف
است بجهة انکه نیست جوانی مگر انکه رزق حلالی وقتی خورده است اگرچه
در شکم مادرش بوده باشد و استنشاق هوا کرده و شربت آبی نوشیده و اینها
همه رزق حلال اند و رزق از جانب خدا است و رزاق علی الاطلاق خلاق ارض و
سما است و او ضامن شده و ما من دابة آه و قال و فی السماء رزقکم آه و قسم
خورده است فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون رزقشما

مثل

در اینکه دف بی جلاجل عیب ندارد

بدانکه بایستی مراجعه کنی بکشف الایات در کلمه رزق و آیات رزق زیاد است و هر آیه عنوانی مخصوصی دارد ممکن است مثلا بعضی در رزق آیه شود مثلا در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۳ و در سوره انعام آیه ۱۵۲ راجع بقتل اولاد مراجعه شود که سوره ها رزق است بدانکه محرمات را مفصلا در آن دو سوره شماره کرده ... فی الانعام مراجعه شود باخر سوره طه نحن نرزقك

مثل اخذکی تکلم میکنید چنانچه شک نیست تماحرف میزنید هکذا قال
لیرزقنهم الله رزقاً حسنًا رسول فرمود الرزق لینزل من السماء الی الارض علی
عدد قطر المطر الی کل نفس بما قدر لها ولکن الله فضل فاسئلوا الله من فضله
قال علی یا رسول الله ما هذا الفضل قال ان الله قسم الارزاق من حلال و عرض
لهم من الحرام فمن انتهک حرامًا نقص له من الحلال بقدر ما انتهک من الحرام و
حوسب به کسبی نکوید هرگاه خدا ضامنست و میکائیل تا اسم سعی طلب لازم
نیست در خانه بنشینم و توکل بر خدا کنم این سخن معقول نیست چه اینکه ابی
عالم اسبابست ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها کفت پیغمبر با وا زیلند
با توکل زانوی اشتر ببند پیغمبر و فتیکه با قریش از مکه بمدینه امدند
دور شهر خندق کند و در جنگ دو زره می پوشید خود بر سر میگذاشت
و نباید بمعنی را دانست که خداوند از برای هر کس نصیبی و قسمتی قرار
داده از عزت و دولت که آن نصیب باید در دنیا و آخرت هر دو بان شخص
برسد کما قال کل شیء عنده بمقدار و قال ایضًا وما ننزله الا بقدر معلوم
هر قدر در دنیا لذت و حظ ببرد نصیب آخرتش کم میشود و الیه الاشارة ۷
اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم بها ومن کان یرید حرث
الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی
الاخرة من نصیب مؤید این خبر است حدیثیکه در عاشر بحار است که فاطمه
زهرا از پیغمبر انگشتری خواهش کرد فرمود امشب بعد از نماز عشا این
دعا را بخوان و خاتم طلب کن خدا انگشتر بتو میدهد چون شب شد نماز را

در بیان رزق حلال و حرام

در توکل و فقر

۷ فی القرآن

در سورهٔ شوری کلمه ... است

خواند

خواند و انگشتر طلبید هاتفی ندا کرد انچه خواستی زیر سجاده است بردار
فاطمه گوشهٔ جانماز را بلند کرد فاذا بخاتم یاقوت لا قیمة لها فجعلها فی
اصبعها همان شب چون خوابید در رؤیا دید داخل بهشت شد سه قصر
عالی بنظرش آمد قالت لمن هذه القصور قالوا لفاطمة داخل قصر شد کرسی
دید سه قائمه داشت و کج شده بود پرسید چرا این چنین است قالوا لان صاحبها
طلبت من الله خاتما ونزع احدی القوائم وصنع لها خاتما ونصب السریر
علی ثلث قوائم فلما اصبحت قصت القصة علی رسول الله پیغمبر فرمود ای فرزندان
عبد المطلب لیس لکم الدنیا وانما لکم الاخرة ومیعادکم الجنة فرمود امشب
انگشتر را زیر مصلی بگذار و بگذار و خوابید دید راست شده پرسید قالوا ان
فاطمة ردت الخاتم فرجع السریر علی هیئته شاید باشد که خدا رزق فقرا را
کسبی مقرر فرموده که در مدت صد سال نه بجا بتوسط میکائیل و ملئکه
اعوان بصاحبش میرسد اگر روزی و قسمت برسد نقد و تمام مرد و میکائیل بعزرائیل
خبر میدهد که فلان بن فلان عمرش باخر رسید چرا که روزیش را تمام حواله
کردیم باو رسانیدند عزرائیل میاید قبض میکند اینست که اگر ملاحظه کنند
غالبًا فقرا زود نمیمیرند ان جنس عمر میکنند اینست که یکی از خلفاء بنی عباس
در عمارت راه میرفت پیرمردی را دید با قد خمیده جاروب میکشد پرسید
سبب چیز است که شما طویل العمر میشوید و ما خلفا کوتاه جواب داد که روزی
ما بتدریج میرسد تا تمام شود طول میکشد ما فقرا باینجهة معمر میشویم
اما شماها یکدفعه روز فرا میگیرید اینست زود میمیرید خلیفه خند بصد

در خواندن فاطمه زهرا بهشت را

۷ منها

بدانکه این مطلب خاتم را در ناسخ التواریخ حالات حضرت فاطمه ع نوشته

حکایت فاطمه و خاتم

در ... اجل نرسیده

اشرفی باو داد روز دیگر دید جوانی در عمارت جاروب میکند پرسید
این کیست گفتند پیرمرد فراش استعمارت دیشب مرد این پسر اوست جایش
جاروب میزند خلیفه گفت پیر مرد خوب فهمیده بود که اشرفی از رزقش نمانده
بود و فی الصحیفة اللهم انک ابتلیتنا فی ارزاقنا بسوء الظن وفی آجالنا بطول
الامل حتی التمسنا ارزاقنا من عند المرزوقین وطمعنا فی اعمار المعمرین فهب
لنا یقینا صادقا تکفینا به من مؤنة الطلب والهمنا ثقة خالصة تعفینا بها من
شدة النصب اعتماد جوانان برضای خدا از ما بیشتر است و یقین دانند که رزق
از ما بحکم رب تقدیر خاص و بروح بطانان نز ذراعند و اوند مجازات من ظن
ان الرزق فی کثبه فلیس بالرحمن بالواثق خواجه پندارد که روزی ده
آن نه پندارد که روزی ده اوست روزی از وی جو مجو از زید و عمرو مستی از
وی جو مجو از بنگ و خمر حضرت موسی در مناجات عرض کرد الهی سبب چیست که
عاقل را روزی کم داده جاهل را محروم نه ساختی تا بدانند الرزق بالجد
لا بالکد اگر روزی بدانش در فزودی زنادان تنگ تر روزی نبودی
بنادان آنچنان روزی رساند که صد دانا در او حیران بماند ابنسیکه بو
ذرجمهر حکیم میگوید چون عاقل و عاقل [illegible] موکلست تا بدانند که همه
بفضل حق وجل الشأن تبح الرزق رزقان رزق تطلبه ورزق یطلبک فان
لم تأته اتاک مثل الرزق الذی تطلبه مثل الظل الذی یمشی معک انت
لا تدرکه متبعا فاذا ولیت عنه تبعک فلا تحمل هم سنتک علی هم یومک
غم روزی ایام سال مخور اگر عمر دادی رزق میرسد و اگر زنده نیستی چرا غم روزی

دیگران میخوری خداوند دوستان خود را غالبا مبتلا میکند به تنگی روزی
چنانکه می بینی انبیا و اولیا در خصوص امر معیشت در تنگی اند و دشمنانش را
در وسعت فراخی و عیش اند چنانچه در سوره زخرف میفرماید ولولا ان
یکون الناس امة واحدة یعنی همه مردم یکنفعه کافر نمیشدند لجعلنا لمن
یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة ومعارج علیها یظهرون ولبیوتهم ابوابا
وسررا علیها یتکئون وزخرفا بن حضرت کلیم را کان یاکل بقلة الارض حتی
یظهر خضرة البقل من شفیف صفاق بطنه و لهزه و تشذب لحمه بلکه قرص
نان محتاج بود میگفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر حضرت داود از زره
ساختن و عشدی که کرد زراه میکرد جناب سلیمان زنبیل بافی میکرد بقول الجلسائه
ایکم یکفینی بیعها ویاکل من قرص الشعیر من ثمنها چونکه ملک مال را
از خود براند پس سلیمان خویش را مسکین بخواند حضرت یحیی پیغمبر پدر
یونس پیغمبر بود از همه کس بیشتر گذران میکرد جناب عیسی بن مریم یتوسد الحجر ویلبس
الخشن و یاکل الجشب و کان اد امه الجوع وسراجه القمر و فاکهته ما تنبت الارض
للبهائم ولم تکن له زوجة تفتنه ولا ولد یحزنه ولا مال یلفته داشت رجلاه
و خادمه یداه گویا ابن رباعی را باباطاهر از زبان آنجناب گفته موانم آدمم که
نامم بجغلندر نه خون و نه مونه پرم نه لنگر چو روز آید بگردم در
گیتی چو شو آید بخشتی زیر سر احوال خاتم الانبیا را ببین لقد کان
فی رسول الله ما یدلک علی الردی الدنیا وعیوبها اذ جاع فیها مع خاصته
و زویت عنه زخارفها مع عظیم زلفته غالبا اوقات آنجناب خودش و عیالش

کرسنه بوده هر کز دو خورش بریك سفره نخورد کرهمه از دنیا رفت هرکز سیر نخورد از طعام فلینظر ناظر بعقله اکرم الله محمدا بذلك ام اهانه فان قال اهانه کذب فان قال اکرمه الله فلیعلم ان الله قد اهان غیره حیث بسط الدنیا له وزواها عن اقرب الناس الیه ملاحظه کن حال امیر المؤمنین را البأس و نور اکان مستغنی از دنیا نشد میفرمود لقد رقعت مدرعتی حتی استحییت من راقعها قال لی قائل الا تنبذها عنك فقلت اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری سیدة نسا با انکه چادرش وصله بود ببیشتر اوقات در خانه شمعون درکرو بود جناب ابی عبد الله الحسین بجهة جرعه آبی طفل رضیع خود را بمیدان برد خودش تشنه جان سپرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین الظالمین

مجلس بیست

قسم والذاریات ذروا فالحاملات وقرا فالجاریات یسرا فالمقسمات امرا یعنی قسم به پروردکار بادها ئیکه خاك را و علفها خشکیده را در اطراف متفرق میکند و قسم به پروردکار ابرها ئیکه بارانها را حمل میکند و جاری میکند با سانی در هر بقعه که مامور شده و قسم به پروردکار ملئکه که قسمت ارزاق میکنند بامر خدا در میان مخلوقات نخدا کلام در احوال میکائیل بود که در میان جهار ملك مقرب بقسمت ارزاق را خداوند بر میکائیل واکذاشته و این منصب بزرکرا باو مفوض فرموده و تابعین میکائیل از سایر ملئکه بلکه از تابعین جبرئیل و عزرائیل و اسرافیل بیشتر

هستند شغل و عملش اینست بجهة انکه ملئکه عرش تا فرش همه در امر رزق خلایق خدمت میکنند پس همه بحکم میکائیلند از انجمله ملئکه هستند که موکل بر بروق و بارانند که در اخبار شریفه اشاره بانها فرموده در کتاب سماء العالم مذکور است که روزی جبرئیل با چند ملك بخدمت پیغمبر امده بودند قال رسول الله یا جبرئیل انی احب ان اعلم امر السحاب والمطر که آن چکونه میباشد اتفاقا در ان روز ملك سحاب با جبرئیل بزیارت پیغمبر امده بود جبرئیل اشاره کرد و قال هذا ملك السحاب فاسئله حضرت رسول از این ملك پرسید کیفیت نزول باران را قال تاتینا صکاك بمحمد اسق بلد اکذا و بکذا قطرة منهم بحکم میکائیل امر میکنیم ملئکه را که در مخت فرمان من اند از همان قرار یکه میکائیل دستور العمل داده اطاعت میکنند و بعضی اخبار دلالت میکند بر اینکه ملك سحاب بعد از انکه از جانب میکائیل مامور میشود که در فلان بلد ابر و باران ببرد می آید خدمت امام و بعرض امام میرساند که مامور شده ام بر قوم بفلان بلد ببارم تا امام مطلع باشد بخبر امام نمیرود اخبار با این مضمون بسیار است از انجمله حدیث علی بن صالح طالقانی است که نقل میکند و فتی من شغفر دریا میکردم کشتی ما شکست فبقیت ثلثة ایام علی لوح یضربنی اخر الکلام در کتب فضایل است پس از این حدیث معلوم شد که اول ابرها بخدمت حجة خدا میرسد و بعد میرود بهر بلدی که مامور است باران می بارد و هم چنین از استسقا امام رضا هم معلوم میشود که ملك سحاب

امام راخبر میدهد و قتیکه حضرت رضا در مرو بتصحرا رفت بدعا باران
ابر ظاهر شد مردم برخواستند بروند فرمود این ابر در فلان بلد مامور
است تا بباردتا بانزده ابر ظاهر شد ابر آخر را فرمود اینجا میباید اما کیفیت
حدوث ابر و باران دو قسم نوشته اند یکی بطریقه حکما و فلاسفه و یکی
بطریقه متشرعه ما هر دو را نقل میکنیم اما طبیعیین و حکما اعتقادشان
اینست که چون ابخره وادخنه از ارض متصاعد میشود بسبب حرارت شمس که
بارض میتابد میرسد بکره زمهریری یعنی طبقه دوم هوا که بسبب عدم
وصول اثر شعاع منعکس بحرارت برودت با قتیست پس هر گاه بخار
متصاعد که بسبب حرارت لطیف شده بطبقه زمهریر برسد از برودت
متکاثف شود و سحاب عبارت از آن باشد و بعد از تکاثف اجزای مائی
از اجزای هوائی منفصل شده مجتمع شده متقاطر گردد و باران عبارت
از آنست و اگر برودت بغایت شدید شود اجزای مائی بعد از انفصال و
پیش از اجتماع تام منعقد گشته متنازل شود و برف عبارت از آن باشد و اگر
برودت شدید باشد تا به نهجی که پیش از اجتماع عقد اجزای مائی کند
بلکه بعد از اجتماع منعقد شده نزول نماید تگرگ عبارت از آن باشد و
چون اجزای مائی از اجزای هوائی بتمام منفصل شود سحاب مرتفع گردد
و هوا صاف شود و گاهی اتفاق می افتد که بخار متصاعد بسبب قلت حرارت
بطبقه زمهریر نرسد بلکه در همین طبقه ابخره هوا که قریب بارض است
سرمای باو برخورد متکاثف شده ابر منعقد شود متقاطر گردد و امثال

این در کوهستانات بسیار مشاهده میشود که باشد سحابی منعقد شود
و باران نیاید بلکه متکاثف شده فی الجمله در نگی کرده باد بخار او را مرتفع
کرده و میغ عبارت از آنست که در بلاد در طبرستان بخصوص قریب به بحر بسیار
اینصورت واقع گردد و گاه باشد که دخان با بخار متصاعد شبنم باشد
چون بکره زمهریر برسد سحاب منعقد گردد و دخان در باطن سحاب
محتبس شود و اگر حرارتش باقی بماند میل صعود نماید و اگر زایل شود بسبب
برودت ثقل اجزای ارضیت بسفل نماید و لا محاله دخان الصعود یا نزول
مزق سحاب کند و صوتیکه از دریدن سحاب حاصل شود رعد باشد و اگر
از دخان بسبب حرکت عنیفه که در هیئت دارد مشتعل شود و زود منطفی
گردد برق باشد و اگر غلیظ باشد دیر منطفی گردد صاعقه باشد و منطفی
نشود تا بزمین رسد و اما قوس قزح سببش اینست که از ارتسام نیر اعظم
در اجزای رشیه صقیله مائیه واقعه در هوا بهیات استداره که در عقب
این صحی بنزه مانند جبل یا ابر سیاه باشد تا حکم آئینه پیدا کند و سبب
اختلاف الوانش اختلاف استعداد است که اجزاء تواند بود با اختلاف وضعها
بحسب قرب و بعد از نیر یا ترکیب میان ضوء نیر والوان مختلفه غمام و اما
هاله از انعکاس ضوء قمر باشد در اجزاء رشیه متصغره صقیله مستدیره
واقعه در حوالی قمر و بسیار اتفاق افتد که دو دائره یا زیاده از اجزای رشیه
در حوالی قمر واقع شود بعضی فوق بعضی در این حالات هالات متعدده
مشاهده میشود بر هیئت دوائر که بعضی بر بعضی باشد و بعضی مشابه

صفتها الزباهم نقل شد و شیخ رئیس مشاهده هاله در حوالی شمس نموده این
بود اقوال حکمای طبیعی در خصوص کائنات جو بجهت اطلاع شما عرض کردیم
لیکن خود اعتقاد باین مزخرفات ندارم زیرا که در شریعت برای هر یک از اینها
حدیثی وارد شده که خداوند سببی قرار داده و خبر داده ما را انکسیکه بر
پشت بامها آسمان راه رفتند و همه را مشاهده کرده و عیانا دیده و ما خود هم
دیده ایم که بعضی اوقات مدتی باران نیامده و آثار قحط و غلا بوده و جمعی
از بندگان خدا رفته دعای باران و صلوة استسقا کرده اند و تضرع و
زاری بدرگاه خدا کرده اند فوراً ابر ظاهر شده و باران آمده و غیر اینها ؛
شخصی نقل میکند که سلطان قلعه را محاصره کرده بود که بقلعه میرفتم
نمود از بیرون بستند مردم نزدیک بهلاکت رسیدند قلعه را چون آب
آید از بیرون در زمان امن باشد در فزون چونکه دشمن کرد شان حلقه
کند تا که اندرون شان غرقه کند از زمان یکچاه شوری از درون به
ز صد جیحون که آید از برون قلعه در سر کوه بود از شخص کوبید پدیم مردم
بر سر کوه بر آمدند و قرآنها سر دست گرفتند و گریستند دعا کردند همان لحظه
ابری ظاهر شد و باران بسیار بارید بر سر همان کوه و یکقطره بر اردوی
سلطان نبارید که همان سبب شد که پادشاه از دور قلعه شان حرکت کرد
گفتند رمنا اینها مستجاب الدعوه هستند مبادا مرا نفرین کنند هم چنین جمعی
از حاجیان گفتند که در راه مکه چهار روز آب نبود که شترها بدهیم برکه پیدا
شد که وقت فتن آب داشتند شترها برکه را ده بدند جز غیر طرف برکه دو نه

در ذکر [illegible] اقوال فلاسفه در باب [illegible] امطار [illegible]

در بیان اقوال الحکماء در باب المطر و السحاب

بشوق آب رفتیم که رسیدیم برکه خشکیده بود انجوانها مایوس شدند سر بسوی
آسمان بلند کردند و اشک از چشمهای شترها جاری شد دفعة از سمت مغرب ابری
پیدا شد انقدر بارید که همه خوردند و سیراب شدند پیر دانا اندرین معنی
که گفت در حقیقت بر صدق در این جفت غیب را ابری و آبی دیگر است
آسمان و آفتاب دیگر است ناید آن الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس
خلق من جدید حالا از آیات و اخبار کیفیت آمدن باران عرض میکنیم در سوره
بقره میفرماید وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم در اعراف هم
فرماید هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحابا ثقالا
سقناه لبلد میت در سوره حج میفرماید و تری الارض هامدة فاذا انزلنا
علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج غالب سور قرآنی حکایت
باران دارد چون امر رزق منوط بنزول باران است اگر در دریا باران نبارد آب
دریا منقص میشود حیوانات آبی میمیرند و اگر در صحرا نبارد گیاه نمیروید حیوانات
بری بهلاکت میرسند اینستکه چون باران دیر میشود حیوانها و جانوران عرض
میکنند خدایا بگناهان فرزندان آدم بر ما خشم مکن ما هلاک میشویم
باران بفرمان خداوند ابر را خلق کرده مکان مخصوصی را در وقتیکه مشیتش
تعلق میگیرد بر نزول باران میکائیل بادرا امر میکند که ابر را بر میانگیزاند
و حرکت میدهد پهن میکند در روی هوا و از دریائیکه در زیر عرش است
میکائیل بقدریکه مامور است بکیل الماء لها آبرا کیل میکند و بتوسط
ملئکه چند نازل میکند بلی هر وقتیکه باران آمد بکیل و وزن مشخص

در بیان اخبار و آیات [illegible] در [illegible] خداوند [illegible]

در بیان فضل باران [illegible]

میشود مگر در طوفان نوح که آب اندر بی از فرمان میکائیل بیرون رفت در
آسمان گشوده شد و آب سرازیر شد ففتحنا علیهم ابواب السماء بماء منهمر
باری میکائیل ملک عدد را امر میکند که ابر را بفلان بلد ببر و آنجا باران ببار
و رعد ملکیست اصغر من الزنبور و اکبر من الذباب فی یده سوط یسوقها به
تازیانه از آتش در دست دارد که اگر ابر فرمان نبرد تازیانه بر او میزند و فریاد
میکند بر و تازیانه او است عدد و صدای خود ابر است بر ابر هم تازیانه آتشین
میزند شرر که چنان بود یعنی امروز فرمان خدا را گوش دار بر فلان
وادی باران بار یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته و هر وقتیکه رعد
و برق میشد جناب سید سجاد دعا میکرد که اللهم ان هذین آیتان من آیاتک و
عونان من اعوانک یبتدران طاعتک برحمة نافعة او نقمة ضارة فلا تمطرنا بهما
مطر السوء ولا تلبسنا بهما لباس البلاء و ابر بمنزله غربالست که آب منقاطر
فرود بیاید و خرابی بعمارت و زراعت نرساند و دیگر آنکه اگر مثل رود و
نهر از آسمان میریخت علاوه بر خرابی دیوانها و صاحبان نور و قوت آبرا
میبردند و فقرا و ضعفا بی بهره میشدند خالا مثل انکه فراش آب پاشی کند
بهمه جا میرسد و در بعضی اخبار است که هر وقت باران میآمد جناب امیر المؤمنین
سر مبارک خود را برهنه میکردند و در باران می ایستادند تا آنکه سر و ریش
مبارکش تر میشد عرض میکردند الکن الکن زیر سقف بیائید از باران
میفرمودند ان هذا المطر قریب العهد بالعرش دست معصیت کاران باو نرسیده
و میفرمودند در وقت نزول باران حوائج خود را از خدا بخواهید که

چند حدیث در صفت باران

در منافع باران که حیوانات عالم

وقت استجابت دعاست و در بهار رحمت مفتوح است آنچه از اخبار ائمه معلوم
میشود اینست که باران چند قسم میآید گاهی ابر از دریای محیط بر میدارد
بارض میبارد یعنی از همین دریاها که دور زمین است و در بعضی از تفاسیر نقل
میکنند که خداوند در آسمان کوهها خلق کرده از یخ و همچنین کوهها خلق کرده
از برف و از تگرگ وقتیکه باید باران بیاید میکائیل امر میکند از آن کوهها
قطعات بسیار ملائکه میآورند و بر میدارند از بالای ابر و باد او را منقسم میکند
مثل آرد نرم میشود و از ابر منقاطر میشود و انزلنا من السماء من جبال فیها من برد
باد هم چنین است اغتنموا برد الربیع فانه یفعل بابدانکم ما یفعل باشجارکم ملائکه
فالمقسمات امرا ان باران را از آسمان بمحل خود میرسانند هست باران از پی پرده که هست
باران از پی پرده که باغها را از پائیز چه شب نفع باران بهاری بوالعجب
از بهار تا زبر پرورش کند و بر خزانی ناخوش درد شر کند و با هر قطره ملکی
است که او را بموضع مقرر میرساند و بر هر قطره نوشته است که این رزق فلان کرم و
فلان مور و یا است با روزی فلان مرغ است یا فلان حیوان یا انسان بر سر هر قطره
نوشته که عنبا که فلان بن فلان بن فلان قدرت صانع بیچون را ملاحظه
کن آب دریا تلخ و شور همین قدر که میکائیل آن ابر را تحویل سحاب میکند خدا
از بحر تحت العرش قطره ای نازل میکند بر آن ابر که از حلاوت آن قطره آن آب
ملح اجاج عذب فرات میشود و شیرین و گوارا میگردد و از عجایب امر اینست
این همه باران که میآید دو قطره بهم نمیخورد و وقتیکه حضرت میفرمود هر قطره
باران را ملکی میآورد روی زمین مردم از کثرت ملائکه تعجب کردند از اطراف

عن
میبارد

چند شعر از خاقانی
در باران

در اینکه هر قطره باران
را ملکی میآورد

صداها بتکبیر بلند شد حضرت فرمودند ملئکه استغفا میکنند برای شیعیان
علی از اینها بیشتراند و ملئکه لعن میکنند دشمنان علی را بیشتر از ملئکه موکل
بر باران اند به بیم غیر از خدا کسی قطرات باران را بداند بلی هست در صحیفه
سجادیه میخوانی والذین عرفتهم مثاقیل المیاه وکیل ما تحویه لواعج الامطار و
عوالجها یعنی باران ها کثیر در شدید شب پیغمبر در معراج ملکی را دید که چندین
هزار سر دارد و چندین هزار صورت و چندین هزار دست و هر دستی چندین هزار
انگشت و لوحی در دست اوست و متصل بعقد اصابع حساب میکند و می نویسد
در آن لوح پرسید از جبرئیل که این ملک چه کسی است چه مینویسد عرض کرد که
این ملک از بزرگان ملئکه است و بسیار جلیل القدر است و از تبعه میکائیل
و این ملک مسئول دیوان اعلی خداست انچه باران در عرض سال از آسمان برزمین
میاید این ملک حساب عدد قطرات باران را مینویسد که در هر بقعه دفتر چند
قطره باریده و اسم ملئکه که آن قطره را بزمین برده اند مینویسد حضرت آن
ملک پرسید که آیا چیزی هست که از حساب آن عاجز باشی عرض کرد بلی دو
چیز است که از ضبط و حساب آن عاجزم یکی وقتیکه صف نماز جماعت منعقد
میشود و عدد مامومین از ده تجاوز میکند انوقت خداوند ثواب باهل آن
جماعت میدهد که من از حساب آن عاجزم و یکی دیگر هر گاه اسم مبارک تو مذکور
شود و صلوة بر تو بفرستند انوقت خداوند بمصلی ثواب کرامت میفرماید که
من از حساب آن عاجز میشوم و جناب سید سجاد میفرماید که ملئکه جمیعا
دانم باران مدخلتو دانند همه را دعا میکند در صحیفه سجادیه است که

در قطرات باران و دعاء از صحیفه کامله در قطرات باران

در بیان پیغمبر ملکی را که شب معراج که حساب قطرات باران را میدانست

دخان المطر و زواجر السحاب والتی بصوت زجره یسمع زجل الرعود و اذا
سبحته به خفیفة السحاب التمعت صواعق البروق و مشیعی الثلج والبرد والهابطین
مع قطر المطر اذا نزل سؤال کردند از جناب امیر المؤمنین از قوس و قزح چه چیز
است فرمودند قوس و قزح نگوئید قزح اسم شیطانست ولی این قوس الله است شکل
تیر و کمان بجهة درسایر خداوند بعد از طوفان نوح ساختیم و تیر او را برداشته و
صورت قوس باقی ماند این علامتی است میان خداوند و بنده کان که قسم خورده که
بنده کان خود را بطوفان هلاک نکند و باران طوفانی نباید دنیا بی دارد
که بعد از طوفان باران از آسمان نیامده هر چه آمده از بحر مکفوف و بحر محیط
است روزی ملک مطر از خداوند اذن گرفته بدین پیغمبر آمد جناب رسول
فرمودند بام سلمه امسکی علینا الباب حتی لا یدخل علینا احد در خانه بنشین
نگذار کسی بیاید عنی یا ابن ملک جلیل القدر سخط بر طبع بنشینم صحبت
بدارم ام سلمه در حجره نشسته بود در آن اثنا جناب حسین کریستند فرمود
جده چرا مانع من میشوی جدتم هجاب میشوی بگذار برای خدمت جدتم بروم عرض
کرد جده ات قریبا تنها الا پیغمبر با ملکی خلوت کرده فرمود جده جان خلوت
از اغیار باید نه از یار پوست نه هرچه بی آمد بنهان جدتم برای من خلوت
نکند بگذار بروم تو شیخش داخل از یکطرف داخل حجره شده و به برده وش
پیغمبر سوار شد جناب رسول او را میبوسید انملک عرض کرد اتحبه دوست
میداری او را پیغمبر فرمودند نعم و هو قرة عینی فوضع الملک یده علی راس الحسین
و نگاه بصورتش کرد و گریست پیغمبر پرسید چرا گریه میکنی قال ان امتک

در قوس قزح که اصل
اقوقوس ... احمد ...

این ملک مطر از آسمان ...

سنقتله وان شئت اريك المكان الذى يقتل فيه فمدّ يده فاذا طينة حمراء
كفت ابن خاك زمين كربلاست كه مقتل حسين است فابقى فى السّماء الاّ ملك نزل
على رسول الله يعزيه فى ولده الحسين همه ملئكه آمدند امّا دو ملك عظيم
الشّان جبرئيل و ميكائيل خاك زمين كربلا را به پيغمبر دادند كفتند هر
وقت اين خاك خون شود علامت اينست كه خون حسين را بريختند و شهيد اند آن
خاك را پيغمبر باُم السّلمه داد و كفت كه سيّد الشهدا خواستند از مدينه بيرون
برود ام السّلمه بما نعت ميكرد آنجناب هم قبضهٔ خاكى باُم السّلمه داد فرمود
بر بيروى اين خاك كه جدّم بتو داده هر وقت اين خاكها خون شد بدانكه
من كشته شده ام ابن عباس ميكويد روز عاشورا از خانه امّ السّلمه صدا
شنيدم شنيدم در نقار فتم پرسيدم ايماد مومنان جه شده جواب داد حسين را
كشتند خدا پيغمبر و فاطمه را خواب ديدم و آن خاك كه پيغمبر داده بود در
شيشه خون از او ميجوشيد غروب همان روز فاطمه از شهادت پدرش خبر داد
سلخ محرم قاصد كوفه آمد نامه ابن زياد را آورد الا لعنة الله على القوم
القوم الظالمين

مجلس بيست و يكم

در احوال ملئكه باران و ملك رعد و برق و ملك برق و خواص برق فى الرّعد
هو الذى يريكم البرق خوفا و طمعا و ينشئ السّحاب الثّقال و يسبّح الرّعد بحمده
والملئكة من خيفته و يرسل الصّواعق فيصيب بها من يشاء و هم يجادلون فى
الله و هو شديد المحال قال الحكماء الطبيعيّون انّ البخار الذى هو عبارة

دار و جوى تبلغ خاك الشيخ فيها
كتاب المنتخب نماز بيا

محضر من شد از المهاجرين
از شهادت شاه شهدا

ذكر ملئكه باران
و رعد و برق

عن الاجزاء المائيّة والهوائيّة اذا امتزج بالدّخان الذى هو عبارة عن
الاجزاء الارضيّة و النّاريّة و صعد من الارض و وصل الى الكرة الزّمهريريّة
واصابه البرودة و انجمد و هو عبارة عن السّحاب فتحبس الاجزاء النّاريّة بين
السّحاب فما صعد الى العلو لغلبة الاجزاء النّاريّة او هبط الى الاسفل لغلبة
الاجزاء الارضيّة خرق السّحاب تمزيقا عنيفا فيحصل صوت هائل و هو
الرّعد و يشتعل الدّخان الدّهنيّة المصاحبة له بالتسخين الحاصل من
الحركة الشّديدة والمصاكة العنيفة فان كان لطيفا و ينطفى بسرعة كان
برقا و يرى قبل الرّعد لانّ الصّوت لابدّ له من حركة الهواء و لا حركة دفعة
فيحتاج الى زمان و لا كذلك الرّؤية و لذلك نرى حركة يد القصّار قبل سماع
الدّق بزمان و ان كان كثيفا لا ينطفى بسرعة بل يصل الى الارض فهو صاعقة
و كثيرا ما يقع على الجبل فيدكه دكّا فتارة تشبه الحجر و تارة الحديد و تارة
النّحاس و لا ينكسر و فى الخبر انّ الرّعد ملك قال رسول الله انّ ملكا بالسّحاب
يلمّ القاصية و يلم الرّاعية فى يده مخراق فاذا رفع برقت و اذا زجر رعدت فاذا
ضرب صعقت و فى الصّحيفة و الّذى بصوت زجره يسمع زجل الرّعود برق
خندد بر كه ميخندد بكو بر كسيكه دل نهد بر نور او ابر راهم نازيانه
آتشين ميزنند بر كه چنين روى خنين اخبار ابرها در دست اسبد
ميدوانم كه بيچيشان كه براست و اكر انديك ملتفت شوى قدرت خداوند
را مى بينى كه از ابر برق حاصل ميشود و حال انكه اجزاى ابر آبست و برق عيانا
آتش است ابر از آتش بيرون ميآورد و جعل لكم من الشّجر الاخضر نارا مانند

و حكمت ابن عباس برق
اقوال الحكماء فى الرعد و البرق

در شنيدن صداى رعد و برق
ملك المستند

خيال شمع مثل

تبسمون قال رسول الله رأيت ليلة المعراج ملكاً جعل الله امره عجيباً نصف
جسده النار ونصفه الثلج فلا النار تذيب الثلج ولا الثلج يطفي النار وهو يقول
بصوت رفيع يا مؤلفاً بين الثلج والنار الف بين قلوب عبادك المؤمنين قال الله
لو ان عبادي اطاعوني لاسقيتهم المطر بالليل واطلعت عليهم الشمس بالنهار
ولم اسمعهم صوت الرعد ما برقت وتلمع في ظلمة الليل الا هي بالمطر اي ان
البرق يبشر بالمطر حاقانی میفرماید که صاعقه هم بمسلم و هم بکافر میخورد
لیکن اکر کسی همیشه زبان او ذاکر باشد صاعقه ضرر باو نمیرساند قال
رجل رأيت في مسجد الحرام فلانا يصلي فاصابته الصاعقة فقتلته قال انه
كان يرحى تمام الحرم ويرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء من عباده ويصرفها
عمن يشاء من كلمات العرفاء الرعد صعقات الملئكة والبرق زفرات فئدتهم
والمطر بكائهم و پیغمبر فرموده رعد تکلم ابر است برق خنده ابر است ان
الله ينشئ السحاب فينطق احسن المنطق ويضحك احسن الضحك فنطقه
الرعد وضحكه البرق و اهل کشف و شهود میکویند   در ماتم آن شهید
در خون شده غرق   انکنده کلاه از سر نفر و شرق   اشک ملکست
اینکه بینی باران   آه فلکست اینکه بینی برق   و اهل آسمان شهادت
خون میکریستند لهذا مردم هم چنین از اتباع میکائیل است ملکه برف
و تکرک را میآورند در صحیفه کامله سجادیه است و مشتمی الثلج والبرد
چنانکه در قرآن مجید میفرماید من جبال فيها من برد در اسمان کوهها
است از یخ چنانکه در زمین انست که آه از او نائب بجهه تدبیر مردم خدا

فی بیان [illegible] معراج ملکی از آتش و یخ

کلام بعض عرفا در رعد و برق و باران

تنر

وند میکائیل میفرماید یکی از آن کوهها را سر از بر میکند با ابر و باد
او را زیر میکند تکرک متلاشی میبارد بمیوهها و درختها ضرر میرساند
همه را میبرد و در صحراها جوانان را میکشد کاهی شده در صحرا جمعیتی را
کشته چنانکه در بحار نقل میکند یحیی بن هرثمه که متوکل عباسی مرا
مأمور کرد بروم بمدینه و علی النقی را بسر من رأی بیاورم فرمود بیست
نفر غلام با خود بردارد و کوتنخود را سبکبار کنید و از بادیه بنجد بمدینه
بروید و یکی عم را بعرض بیاورید بهمان نهج میکرد فرمود براه افتادیم من
کاتبی و نویسنده داشتم مذهب شیعه داشت رافضی بود و یکنفر از غلامها
که همراه من بودند با آن کاتب من مباحثه میکردند و کفت استریح الی مناظرته
لقطع الطريق بعد از انکه راه طی شد من کوش میدادم بمباحثه آن دو نفر
تا رسیدیم بصحرای وسیعی آن غلام با آن مرد شیعه کفت الیس من قول
صاحبکم علی بن ابیطالب قال انه لیس من الارض بقعة الا وهی قبر او ستکون
قبرا کفت بلی اینکلام را از او نقل کرده اند آن غلام کفت فانظر الی هذه البرية
این من یموت فیها حتی یملاها الله قبورا فتضاحکنا و آن کاتب شیعه خجل
شد و بکرمابا هم صحبت نداشتند بعد از دو سه روز بمدینه امدیم و من
بخانه امام علی النقی رفتیم نامه متوکل را باو دادم خواند بمن فرمود اطاعت
میکنیم و میرویم لیکن باید تدارک راه ببینیم عرض کردم بلی روز دیکر خدمت
آنجناب رفتم و ایام موز بود و هوا در نهایت کرما دیدم خیاطی پیش روی
آنحضرت است لباسها کلفت میدوزد برای خودش و غلامها لیکن بجامه

قصه یحیی بن هرثمه

۲ میکوید

در حکایت مکالمه یحیی بن هرثمه با امام علی النقی که یا ابن زیاد

چند

چند نفر کو ملک بکیر لباسهار آید و زنید که ما فردا سفر میرویم بمن فرمود فردا
همین وقت انشاء الله میرویم من با خود کفتم حالا بموز است و شدت حرارت
از مدینه تا شتر نزدای بنها بنده منزل برویم از بنا دید این لباسهار ابرای چه
میخواهد معلوم نشد ابنمرد سفر نکرده بکمانش هر سفری این لباسهار اضرور
دارد والعجب من الرافضة حیث یقولون بامامة مع فهمه هذا چون فردا
شد رفتیم بمنزل او دیدم آن لباسهار اخماط آورده و آنحضرت بغلامانش
میکوید خذوا لنا معکم لبابید و برانس لباده و سر کش بردارید ثم قال
ارتحلوا یا یحیی پیاده شو تا بارها بسته شود یحیی میکوید قلت لنفسی هذا
عجب من الاول اتخاف ان یلحقنا الشتاء فاستصغرت فهمه کفتم عجب که بعضی
مردم او را امام میدانند از مدینه بیرون آمدیم وروانه شدیم تا رسیدیم
بان موضعیکه انعام با کاشتن که شیعه بود مباحثه میکردند ابر نفعت
سحابه و ابر سود شد و ارعدت و ابرقت حتی تا منت علی رؤسنا حضرت بغلامها
خود فرمود بار کشودند از ان لباسها کلفت بیرون آوردند بپوشیدند و لباده
بدوش کشیدند و هر غلامی از غلامانش را فرمود از ان لباسها پوشید فرمود
بر یحیی لباده بدهید و بان کاتب بر نسی بدهید فلبسوا اللبابید و البرانس
فمطر السماء علینا بردا مثل الصخور حتی قتل من اصحابی ثمانین جلا از ان
ابر تکرک بارید که هر یک مثل پارچه های سنگ هشتاد نفر از غلامها مردند
که کم هو اصاف شد و کرم شد مثل اول حضرت فرمود ای یحیی پیاده شو
بکو این کشته ها را دفن کنند هکذا یملاء الله البریه قبورا و این آیه را خواند

وانزلنا من السماء من جبال فیها من برد ان وقت ملتفت شدم که ان لباسهار ا
بعلم امامت برای این روز وحشتی بود فرهشت نفسی عن دابتی فقبلت
رکابه و رجله و قلنا شهد انکم خلفاء الله فی ارضه و قد کنت کافرا و
الان اسلمت علی یدیک و همان رستم که کوههای یخ و تکرک خلق کرده کوه های
برف در آسمان و زمین خلق کرده اما در زمین صحراها خلق کرده خلف
جبال قاف و آن دشتها پر از برف است بجهت انکه حرارت آتش جهنم که در
زیر زمین است اهل زمین را نسوزاند و اما در آسمان کوه های برف خلق شد
بجهت انکه در فصل زمستان بارد و چند فایده بر باریدن برف مترتب میشود
اول انکه قال تعالی انها تذکرة لمن شاء آن بیند کرعذاب عاصیان دو زخیان میتوان
فهم است یکی انکه جمعی را باتش میسوزانند و فوجی را بزمهریر عذاب میکنند
ولقد علم اولوا الالباب ان ما هنالک لا یعلم الا بما ههنا اکر آتش را
در دنیا میدیدیم نمیفهمیدیم آتش چه طور چیز است که خداوند تهدید
میکند معصیت کاران را باتش آتش از قهر خدا خود ذره ایست هر
بیهده لبیما زذره ایست هم چنین برف که میاید هوا سرد میشود و این
برودت نمونه ایست از زمهریر و تذکره ایست برای ان فایده دیگر در وقت
نزول برف که هوا بر میشود از قطعات ثلوج تشبیها شبیه است و تذکره است
بر تطایر کتب مثل و فطرا ستکی نامه ها اعمال منابر در زمین در زیر و از است
مردم همه متحیر هیچ کس نمیداند که نامه عملش را بکدام دستش خواهند
داد و اما من اوتی کتابه بیمینه ینقلب الی اهله مسرورا فایده دیگر

انکه هوا از باد سرد میشود که ابها یخ میکند یخ چالها را پر میکنند و در
تابستان مصرف میرسانند که از ان خوردن در هوای کرم لذت میبرند و
بی اختیار سلام الله علی الحسین ع میگویند ثواب او را فایدهٔ دیکر انکه برف برای
زراعت بمنزلهٔ لحافیست که بروی آدم بیندازند حفظ زراعت میکند و
فایدهٔ دیکر انکه سوس را میکشد و ان حیوان معروفیست که ضرر بزراعت دارد
مهمکه زرع کندم را که دانه نه بندد و کاه میشود در سمنان اصفهان و بعضی
بلاد بعضی سالها مبتلا بد فائدهٔ دیکر کوهها از برف پر میشود که در تابستان
کم کم آب میشود و از قنوات جاری میشود هر سال برف کمست بقنوانها هم
کمست و زراعتها میخشکد و باغها کم ثمر میشود میخهٔ کمی آب و برفها در
کوهستان مثل انبار یست که مرد عیال دار ذخیره میکند و نکه میدارد بتدریج
هنکام ضرورت بخرج عیال میدهد در سمنان در دم کوه زیاد
خلوت شده که زمستان پر برف میشود و تابستان چشمه ها جاری میشود بهم منضر
میشود که شط و فرات و دجلهٔ بغداد از آب همان برفها است هر سال برف کم
بیارد آب شط و دجله کم میشود اکر این بود اهل عراق و عرب تلف میشدند
قنواتی که ندارند آب چاه انجا خورده میشود از شوری فائدهٔ دیکر انکه در
کتب طبیه خواص زیاد دارد معالجات برای برف نوشته اند از انجمله در
علاج تب محرق کسیکه کند ذهن داشته باشد و سبب آن حرارت غریزیه باشد
که برو رطوبات معده غلبه کرده باشد سویق شعیر با شکر و آب برف علاج
آنست و برف از آیات تسع حضرت موسی است خداوند نفرستم فرعونیان را

عذاب

عذاب کرده اعراف و ارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل آه و لما وقع
علیهم الرجز قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن کشفت عنا
الرجز لنؤمنن لک و لنرسلن معک بنی اسرائیل اول دفعه ابر استسلاط کرد که
رقبیل زیاد شد آمد بخانهاشان بعد ملخ زراعت را خورد بعد شپش
بعد غوریقه داخل طعامهاشان میشد و بدهنهاشان میرفت بعد خون
فرستاد بعد ابله را استسلاط کرد بسیار مرد بعد قحط و غلا را استسلاط کرد
بعد موسی نفرین نمود ربنا اطمس علی اموالهم کتیبه کما یولستان حجر شد آخر
همه برف آمد انقدر که عقب درخانها کرفته شد و در کشوده نمیشد هفت
روز متصل برف آمد راهها بسته شد همه در خانها محبوس و محصور شدند
و اهل مصر تا انوقت برف ندیده بودند و سرما اذیتشان میکرد شنیدم
که ابری در یا دریا آمد باوج و فرو ریخت برف از آن برف سرد
جهان داشته در تاکر بوده شدا نباشند بیحوب و لکد اهرا کرفتند
به نیزنکها بر فرار رفتند بعجز و لابه پیش موسی رفتند که دعا کن
این بلیه رفع شود ایمان میاوریم بجی دیکر از خواص برف اینست که اکر دندان
از حرارت درد کند قدری برف در دهن بکیرد در ساکن میشود بجهت انکه
برف در سیم درجهٔ برودت و دوم درجهٔ یبوست است سرد و خشک است در
مخزن الادویه اغلب خواص آنرا نقل میکند مدر است و مقطر و مسکن
وجع ضرس و جهت تقویت هضم معدهٔ حار و بیهای حاره لیکن افراط ان موجب
سعال میشود و کم آن برای کرم معده نافع است و ضماد ان بر پیشانی جهت

رفع

رفع رعاف واخراج سبکند زلو که در حلق مانده باشد غیر از اینها هم خواص
دارد که اطبا اطلاع بهم نرسانده اند منفعتها ذکر آید زنجرخ لکن چه
بفضه باشد وانها چو فرخ الجوز ونون والحدید چون حرف مشهور شد
الکلام بجر الکلام در خصوص خواص و منافع برف حدیثی بخاطرم رسید
که در بحار و عوالم دیده ام نقل کنم که هم خواص برف معلوم شود و هم معجزه
از جناب امیر المؤمنین مذکور شود که قلوب و ارواح در ذوق خود ابریز محظوظ
شوند عمار میگوید روز دو شنبه هفدهم ماه صفر در خدمت حضرت امیر
نشسته بودیم که صدای قیل و قال از کوچه بلند شد فرمود ای عمار هذا یوم
اکشف فیه لاهل الکوفة الغمة لیزداد المؤمن وفاقا والمخالف نفاقا فاقبل بقنبر
من عنده و برکه علی نجله فرمود برو بیرون مسجد جمعیتی هستند انها را پیش
من بیار فخرجت فاذا علی الباب بامراة فی قبة علی جمل وهی تصیح یا غیاث
المستغیثین و یا کنز الاغنیین و یا ذی القوة المتین و یا بهی کل عظیم ربیهم
الیک توجهت و بولیک توسلت خلیفة رسولک فصدت فبیض وجهی و
فرج عنی کربی عمار میگوید بیرون آمدم این حالت را دیدم که قریب
هزار نفر سوار دور آن دختر را گرفته بودند با شمشیرها کشیده اما قوم
لها وقوم علیها گفتم اجیبوا عیبة علم النبوة علی بن ابیطالب شما را طلب کرده
اجماعتهمه بخدمت اشرف آمدند از ان که در محل نشسته بود پیش روی
حضرت ایستاده عرض کرد فدایت شوم امرو نبایدهم مرا کشف کنی لانک عالم
بما کان و ما یکون فرمود ای عمار بند اگر هر که میخواهد بر بیند خداوند

بوحتی

بوحتی بخیر چه عنایت فرموده بیاید به مسجد مردم جمعیت کردند در مسجد
حضرت فرمود ای اهل شام مطلب شما چه چیز است فنهض من بینهم شیخ فقال
یا امیر المؤمنین هذه ابنتی قد خطبها ملوک العرب من ده پسر دارم برادران
دختر با و گفتند شوهر مکن هر چه خدا بما روزی میرساند کند میاوریم بنزد
تو در عوض تا ما بمنیخد که تو شوهر کنی و زیرد شمس ردم شوی این دختر هم
قبول کرد در خانه نشست و خدمت برادران خود میکرد برادران هم او را
نهایت عزت و حرمت میکردند وهی بکر وقد حملت من غیر بعل فقد وفضحتنی
بین اهلی و رجالی و خالی انکه من مرد معروفی هستم و نکشتن را سنا بین
عشیرتنا لانها عاتق حامل برادرانش خواستند او را بکشند قلت نرفع
امرها الی امیر المؤمنین فان الامام خبیر بالامر حضرت پرسید ما تقولین یا
جاریة فیما قال ابوک آن دختر گریست و عرض کرد اما قوله انی عاتق صدق
واما قوله انی حامل فوحقک ما علمت من نفسی خیانة قط حضرت برخواست
بالای منبر رفت و فرمود جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا
فرمود رفتند قابله آوردند فرمود اضربی بینک و بین الناس حجابا وانظری
هذه الجاریة عاتق حامل ام لا پرده زدند قابله دختر را برد عقب پرده نگاه
کرد آمد عرض کرد بلی این دختر باکره است لیکن حمل دارد حضرت رو کرد به
پدر آن دختر و فرمود یا ابا الغضب یا تو از اهل قریه سعا نیستی که از قریه
از دها شام است عرض کرد بلی فرمود آن قریه برف بسیار دارد کلام ملک می
تواند قطعه برف برای من بیاورید قال یا مولای الثلج فی بلادنا کثیر ولکن

لاتقدر

لاتقدرون عليه بجهت آنكه تا اينجا دو هزار و پنجاه فرسخ راه هست فرمودواي
مردم نظر كنيد به ببينيد كه خدا بعلي از علم چه داده كرامت فرموده فقد
بده في اعلى منبر الكوفة وردها فاذا فيها قطعة من الثلج يقطر الماء منها
صداها بتكبير بلند شد مردم همه بتموج درآمدند فرمود اسكتوا لو
شئت لانبئت بجبالها بعد از آن بر الطبيب فرمود خذ هذه القطعة من
الثلج واخرج الجارية من المسجد وضع تحتها طشتا وضع هذه القطعة
مما يلي الفرج زلوئي از او بيرون خواهد افتاد كه وزن او هفتصد و پنجاه
درهم و دانگي خواهد بود فالله برف راگذاشت همچنان شد كه فرموده بود
پس آمد بر الطبيب فرمود يا ابا الغضب خذ ابنتك فما زنت ولكن القسم
دختر زنا نكرده در سن ده سالگي حايض شده بود رفته بر چشمه آبي كه
غسل كند فدخلت من الماء علقة في جوفها وهي جالسة وظن الاخوانها
حبلى جمعي گفتند كه تو خدائي كه غيب ميداني و خبر ميدهي از آنچه دارد
است حضرت ايشانرا منع كرد و فرمود من از پيغمبر اين حادثه را شنيده بودم كه
از جانب خدا جبرئيل او را خبر داده بود كه امروز چنين خواهد شد من عالم
غيب نيستم وارث علم پيغمبرم اين حكايت گفته شد در نزد يزيد همچو كار
عاشقان بي باو سر از دست شنيدي كه از مسجد كوفه بلند شد بكوه
شام رفتار ناميا ركش بشنو وقتي مرتكب خدمت آنجناب با خصم خود به
سرا قصر قند بود در جواب زدن كسناخي ميكرد حضرت بانك بر او زد فرمود
يا كلب اخسأ فقد بصورت سگ مسخ شد مردم گفتند كه علي ابن قسم

آوردن ... اعرابي ... شام

آمدن علقه بحجره ... دختر ... بجهت آن ...

تسلط دارد چرا معاويه را بصورت سگ مسخ نميكند اين را شنيد فرمود كه ان
مكنيد من او معاويه عاجزم ميخواهم پا خود دراز سكنم ميزنم بر سينه
معاويه كه از تخت سرنگون شود اين را گفت از بالاي منبر پا خود دراز كرد مردم
ديدند پا گذشت از سر ديوار مسجد فرمود تاريخ بزنيد بعد از چند روز
خبر رسيد خبر رسيد كه معويه بر كرسي نشسته بود افتاد غش كرد كه
در غفره زبان ميخواني اشهد ان سيابق هذا لكم فيما مضى وجار لكم فيما بقي
همين قدر تراسيد الشهدا در گودال قتلگاه داشت ميتوانست پا خود را
بر سر يزيد بزند و از تخت سرنگون شود مع هذا ممكن نمود كه شمر پا چكمه
مروكي سينه اش بنشيند آفاطم لو خلت الحسين مجدلا وشمر يعلبه
على صدره برقى وهم چنين بنا دركربلا همين قدر راداشت مع هذا راضي
شد كه با هاي مبارك او را زير شكم شتر بر بندند الا لعنة الله على
القوم الظالمين

اشاره ... به نسبت ... با كربلا

مجلس بيست و دوم

الرعد وسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى از جمله ملئكه كه
تابعين ميكائيلند اينجا جمعي از ملئكه هستند كه موكل بر خورشيدند و
خورشيد را حركت ميدهند و او را ميكردانند دور عالم كه امر رزق مخلوق
منتظم باشد ملاحظه كنيد اگر خورشيد در يكجاي آسمان بود و حركت نمي
كرد لما وصل شعاعها ومنفعتها الى الكثير من الجهات بجهت آنكه ديوارها
عمارتها مانع ميشد و كوهها سايه ميانداختند و مانع بود حرارت و نور او بايشان

در طلوع كردن ... خورشيد ...

قرار داد که اوّل صبح خورشید از مشرق طلوع کند میتابد بر مقابلش
از طرف مغرب متصل در حرکت است و میرسد تا آنکه بمغرب میرسد و
میتابد بر آنچه اول صبح نتابیده بود باقی نماند بقعه از زمین مگر آنکه قسط
و بهره و حظ خود را از خورشید استیفا میکند هر زمینی که حرارت آفتاب
باو کمتر رسد علفش کم میروید هر درختی که جائی باشد که آفتاب براو کمتر
بتابد میوه او نپخته و بیمزه میشود حتی اگر درخت را آفتاب بگیرد و بعضی
میوه از زیر برگ باشد که خورشید را نه بیند از میوه درشت رنگ و طعم
کرداند تأمل کنید در ارتفاع و انحطاط و اوج و حضیض خورشید در
فصل زمستان و در زمین درختها حرارت بهم میرسد که بتولد منها موادّ
الثمار مانند میوه ها در باطن درخت بهم میرسد و بدن حیوانات هم قوه میگیرد
و در فصل بهار از ماده ها بحرکت میاید درختها شکوفه میکند و زمین
سبز میشود و حیوانها بهیجان میایند برای سفاد باهم نر و ماده جفت می
شوند و در فصل تابستان هوا بسیار گرم میشود میوه ها پخته میشود و
روی زمین میخشکد که مردم بنائی کنند و عمارت بسازند و در فصل پائیز
هوا صاف میشود و ناخوشها کم میشود و بدنها صحیح و سالم میشود اینها همه از
اثر دوران شمس است و از اوج و حضیض او بهم میرسد اگر خورشید غروب نکند
و همیشه طالع باشد جمیع آنچه در روی زمین است از حرارت مشهوره آفتاب
که از اوع عالم فروخت اندکی کرمیش تابد جمله سوخته و دیگر آنکه اگر
آفتاب غروب نکند مردم حریص آرام نمیگیرند و بدنشان بی تعب میافتند

فی منافع آفتاب و خواص آن

فی تسکین عالم محتاج هستند بغروب آفتاب

چنانکه می بینی چراغ روشن میکنند و در دکان و بازار است مشغول کسب
کرنبود که شب همه خلقان را از خویشتن را سوختند زاهرار از هوس
از حرص و مال اندوختن هر یکی دادی بدن را سوختند شب در آمد همچو
گنج رحمتی تا رهند از رنج خود ساعتی اگر آفتاب هیچ طلوع نمیکرد
امر معاش مختل میشد چون خورشید طلوع میکند و روی زمین روشن
میشود حیوانات از خواب بیدار میشوند بحرکت و تعدد در میایند و بی
محضیل روزی میروند و شکوفه درختها شکفته میشود و میوه ها به نضج می
آید تا قابلیت بهم میرساند که جزو بدن حیوان و انسان شود و چون خورشید
غایب میشود روی زمین را ظلمت میگیرد و ترس و وحشت بر حیوانات غالب
میشود بر میگردند بمکانها و منزلها خود و مردم از بازار بجانها میروند و
میخوابند فالعالم بالنهار کانه حیوان بلغنه متحرک حسّاس و باللیل کانه
نائم خامد من السکون و اهل هیئت نوشته اند که خورشید صد و شصت برابر
زمین است در عهد مامون الرشید تحدید کردند زمین را دائرهٔ محیط بر
ارض کانت ثمانیة الاف فرسخ هشت هزار فرسخ بود و سطح روی زمین بیست
هزار هزار و سیصد و شصت هزار فرسخ است و ربع این مقدار مسکون است
باقی زمین زیر آب است و کوهها که در روی زمین است در پیش عظم کرهٔ ارض
مثل موئی است که بر روی نارنج چسبیده باشد و اعظم الجبال و ارفعها جبل ... و
هو فرسخان و ثلثة فرسخ و نسبتها الی حجم الارض کنسبة حجم سبع عرض
شعیرة الی کرة قطرها ذراع و قطر الارض بالفی فرسخ بکمال نکوئی که ما

فی تشویش حیوانات از غیبت آفتاب

۲ مثنوی

فی تحقیق زمین و ارتفاع کوهها و مساحت زمین

نگاه میکنیم خورشید بوقت غاب بنظر میاید یعنی این جهت دور است و بزرگی
آسمان از هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه است و کلفتی هر آسمانی پانصد
سال است و خورشید در آسمان چهارم است چهار هزار سال از ما دور است که
این قدر بنظر میاید اهل هندسه درست تحدید کرده اند در اخبار اهل بیت
به همین جهتها نوشته اند پس درست گوش بده که مطلب را بفهمی قابل این
نکته ها شو گوش دار تا که از زبان من گوشوار خورشید که چندین
برابر روی زمین است و دائما در حرکت است که اورا حرکت میدهد بچه چیز حرکت
میکنند حکما در کتب خود نوشته اند که یتوقف الحرکة علی ستة امور ما منه
وما الیه و ما له وما به قال فی التجرید ویتوقف علی المتقابلین والعلتین و
المنسوب الیه والمقدار والمنسوب الیه اربع ای المقولة التی تقع فیها الحرکة اربع
الاین والوضع والکم والکیف ومتحرک محرک میخواهد و محرک جسم نمیتواند
که خود جسم باشد والا هیچ جسمی نباید هیچ وقت ساکن شود باید خورشید را
غیر از خودش حرکت بدهد و آن محرک ملئکه هستند از اعوان میکائیل و
آنها چه قدر اند آیا ده یا صد هزار حضرت صادق فرموده اند هم سبعون الف
ملك یسیاقونه من المشرق الی المغرب بعضهم یجرونه بالکلالیب و بعضهم
یسیاقونه بالمخاریق قال رسول الله والذی نفسی بیده ما طلعت الشمس قط
حتی ینخسها سبعون الف ملك یقولون لها اطلعی فتقول اطلع علی قوم یعبدوننی
من دون الله فیاتیها شیطان حتی یستقبل الضیاء یرید ان یصدها عن
الطلوع فتطلع علی قرنیه فیحرقه الله تحتها وما غربت قط الا خرت لله

ساجدة

ساجدة فیاتیها شیطان یرید ان یصدها عن السجود فتغرب علی قرنیه
فیحرقه الله تحتها قال امیة بن صلت والشمس تطلع کل آخر لیلة حمراء مطلع
لونها متورد تأبی فلا تبدو لنا فی رسلها الا معذبة والا تجلد قال رسول
الله امن شعره وکفر قلبه تماما قال فیها هو حق من الاغانی اصحاب مجسطی براهین
هندسیه معلوم کرده اند که اگر کسی در نهایت تندی بدود بقدری که پا را
از زمین بردارد و دو دفعه بر زمین بگذارد خورشید در همین قدر هشت
صد فرسخ راه را طی میکند این نه محض حرف مهندسین است و نقل هر دو
توافق کرده در خبر است که موسی سئل ربه ان یعلمه زوال الشمس فوکل الله
بها ملکا که در خدمت موسی باشد هر وقت ظهر میشود او را خبر بدهد
چون وقت زوال در یکجا آسمان گشوده میشود و دعا مستجاب میشود گویا موسی
مطلبی داشت میخواست اول وقت دعا بکند آن ملك گفت یا موسی قد زالت
الشمس قال متی زالت گفت همان وقت که عرض کردم تا حال آسمان حسابا
عام پانصد سال از ظهر گذشت ملئکه خورشید را کشیدند و بردند :
هکذا جناب رسول فرموده اند با جبرئیل قال لا نعم و باید دانست که حرکت سه
قسم است حرکت قسری و حرکت طبیعی و حرکت نفسانی و حرکت قسری آنست که
مبدء حرکتش از خارج باشد مثل حرکت تیر بسوی هدف و حرکت نفسانی آن
است که حرکت مقابل با شعور و اراده باشد چون حرکت حیوانات و حرکت
خورشید قسری است که از هفتاد هزار ملك او را بعنف حرکت میدهند
لهذا میفرماید مسخرات بامره و باز میفرماید وسخر الشمس والقمر و این

هفتا

هفتاد هزار ملك بامر میکائیل میکشند خورشید را از مشرق تا وسط السماء همینکه محاذی خانهٔ کعبه میشود ملکی ندا میکند اعظم یقلبها ظهر البطن فصار ما یلی الارض الی السماء آنوقت میکائیل وجمیع این هفتاد هزار ملك صدا میکنند و میکویند سبحان الله ولا اله الا الله والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا این هفتاد هزار ملك بر همین منوال خورشید را حرکت میدهند و تخلف از اینحالت نمیکنند الا نزدیك قیامت که میشود شبی خداوند میفرماید که خورشید را نکه میدارند تطول اللیلة علی قدر لیلتین فیقوم الذین کانوا یصلون کما یعملون فی النجوم مکانها لا تسری دو دفعه خواب میروند از خواب سیر میشوند بر میخیزند دو دفعه نماز میشود جمیع مردم بیدارند و منتظر صبح اند که یکمرتبه صدا بلند میشود و مردم از وحشت از خانها بیرون میدوند فاذا هی تطلع من مغربها مع القمر بلا ضوء منکسفین کالثورین القرینین وذلك قوله فاذا جمع الشمس والقمر آفتاب و ماه چون دو کاو سیاه بوغ بر کردن بدبند در شان اله وذلك حین لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل آن وقت در توبه بسته میشود بر مردم توبه را از جانب مغرب دری باز باشد تا بحشر اندکه باز باشد اندرا در دو مناب تا از مغرب بیرون زند سر آفتاب هست حفت از رحمت هشت در یکدری زان هشت توبه است ای پسر انهمه که باز باشد که فراز اند توبه نباشد جز که باز همین غنیمت دان که در باز است زود رخت انجا کش بکوری حسود پیش از ان کز قهر در بسته شود

در ذکر ملائکه که موکل کشیدن آفتاب هستند

في الشمس

بعد ازان کس زاری تو نشنود از جملهٔ ملائکه که موکل خورشیدند ملکی متصل ندا میکند یا ایها الناس اقبلوا علی الکثیر فان ما قل وکفی خیر مما کثر و الهی و ملکی دیکر ندا میکند یا بنی آدم لد للموت و ابن للخراب و اجمع للفناء ملکی دیکر ندا کند یا صاحب الخیر اتم و ابشر بشارت باد ترا باین ساعت که روزی تو شده دیکر ندا میکند یا صاحب الشر انزع و اقصر دیکر ندا میکند اللهم اعط کل منفق خلفا ملك دیکر اللهم اجعل لکل ممسك تلفا کفت پیغمبر که دائم بهر پند دو فرشته این نداها میکنند کای خدایا منفقانرا باش دار هر درم شانرا عوض ده صد هزار ایخدایا تو مده اندر جهان ممسکانرا جز زیان اندر زیان ملك دیکر میکوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا ملك دیکر یا لیتهم علموا لماذا خلقوا اما مردم بکمان ما که خلق شده ایم که متصل یکدیکر را اذیت و آزار کنیم و بخوریم و بخوابیم ملك دیکر ولیتهم لما علموا لماذا خلقوا عملوا بما علموا ملك دیکر لما یعملوا بما علموا تابوا مما عملوا پیش از انکه ما مامور شویم که خورشید را از مغرب بر کردانیم و باب توبه مسدود شود ملك خداوند مقرر فرموده است که قابیل ملعون پسر حضرت آدم را لباس خشن در بر کرده با خورشید او را میکردانند و عذابش میکنند برابر خورشید متصل آب داغ جوش بر سر او بریزند تا روز قیامت بجهة انکه اول مرتبه او بنا فساد کذاشت در روی زمین و خون ناحق کرد در خون جمیع مظلومین عالم شریکست و برای این هفتاد هزار ملك موکل بر شمس کسی بجز میکائیل حکمرانی کرده یا نه بلی چند نفر از بندکان خاص خدا حکمرانی

کرده یکی یوشع وصی حضرت موسی در جنگ اریحا که روز جمعه جنگ میکرد نزدیک بغروب آثار فتح ظاهر شد بدحال الا غروب میشود وشب شنبه شده بجهة احترام یوم السبت باید دست از جنگ بکشند روز فردا هم شنبه است در این بکشیانند روز کفار تدارک می بینند و دیکر مشکل است که بنی اسرائیل بر عمالقه غالب شوند حکم کرد به میکائیل وا و امر نمود به موکلین که خورشید را نکه دارند تا لشکر حضرت یوشع غالب شود و داخل شهر اریحا باشند ملئکه هم انجائیکه خورشید بود او را نکه داشتند تا مقصود حاصل شود دیکر جناب سلیمان بود که مشغول پیشکش و اسبها که بلقیس فرستاده بود کردید وقال ردوها علی فطفق مسحا الآیه یکی دیکر جناب امیر بود که در جنگ نهروان حضرت رسید بارض مؤتفکات فرمود برای پیغمبر و وصی پیغمبر جایز نیست در چنین زمینی نماز بخوانند من میروم انصرف پل هر که میخواهد اینجا نماز بخواند مختار است و هر که میخواهد از پل رد شود بیاید با من نماز بخواند جویریه می کوید که من عقب شغله رفتم بودم وقتی رسیدم که آفتاب غروب کرده دیدم جناب امیر وضو کرفت چند نفر حاضر شدند برای نماز فرمود ای جویریه اذان بکو با خود کفتم نماز عصر قضا شد و امیر المؤمنین میکویند چاره نداشتم حضرت بنماز ایستاد لب شجر کت آورد کلمهٔ کفت نفهمیدم دفعهٔ صدائی از سمت مغرب بلند شد کصوت المنشار فی الخشب صدای دیکر بلند شد لبیک لبیک یا حجة الله سمعا وطاعة همان لحظه خورشید از مغرب طلوع کرد و آن بزرکوار نماز خواند باز خورشید همان لحظه غروب کرد و ملئکه

موکلین

موکلین شمس چند مرتبه با جناب امیر تکلم کردند که دیباچه از مردم شنیدی و از جمله ملئکه که بر خورشید موکل است دو ملک است که بخضونها بالماء ولولا ذلک لاشتعلت الارض متصل آب از بحر اخضر میدارند بر چشمه خورشید میپاشند که حرارت و زمین را نسوزاند و روز عاشورا یکساعت از خداوند امر شد که آب نپاشند چون شیطان عرض کرد اکر هوا کرم از این بود حسین عجز و بیصبری میکرد با اینکه صبر سید الشهدا بر شیاطین هم معلوم شود بان دو ملک فرمود دست باز دارید آب بخورشید نپاشید و بخورشید فرمود حرارت خود را جمع کن و بتاب بر زمین کربلا بجنسی که وارد شده مثل عاشورا روزی کرم نشده چهل تن همین بود راوی میکوید دیدم حسین را و هو یلوک لسانه من العطش و یقول اسقونی شربة من الماء در خبر است که خداوند از اینکه مضیع جبرئیل خبر داد و جبرئیل بر آدم نقل نمود یا آدم یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان و کان یقول فیها انا ذا یا شمر من شدة الظماء احس بقلبی کالشواء علی الجمر بفدائی ان لبیها تشنه آه الا لعنة الله علی الظالمین

مجلس بیست و سیم

در احوال ملئکه که بر باد موکلند و از بعضه میکائیل اند الروم ومن آیاته ان یرسل الریاح مبشرات و لیذیقکم من رحمته و لتجری الفلک بامره و لتبتغوا من فضله لعلکم تشکرون از جملهٔ ملئکه که در تحت فرمان میکائیل اند فرشته و ملئکه هستند که بر باد موکلند چونکه هوا و باد از همه چیز

بجز

بیشتر در امر رزق و روزی دخیلند چنانکه از باران بیشتر بکار میخورد
چون امر رزق با میکائیلست باد هم در امر رزق دخیلست پس ملئکه که
موکل بر بادند از اعوان میکائیلند و جناب سید سجاد دعا میکند برای
ملئکه باد در صحیفهٔ کامله میخوانی القوام علی خزائن الریاح و رؤسای موکلین
بر ریاح چهار ملکند ملک صبا و ملک دبور و ملک جنوب و ملک شمال و همهٔ این
چهار باد میجویند در رکن شامی هر وقت خدا میخواهد که باد شمال
بوزد آن ملک که اسم او شمال است فیهبط علی البیت الحرام فیقوم علی الرکن
الشامی فیضرب بجناحه فتفرق ریح الشمال حیث یرید الله من البر و البحر
ملک میاید بالای خانهٔ کعبه بر روی رکن شامی می‌نشیند بال‌ها را بهم میزند
باد شمال حرکت میکند و متفرق میشود جائیکه خدا خواهد و اذا اراد الله
ان یبعث الصبا امر الملک الصبا فهبط علی البیت الحرام فقام علی الرکن
الشامی فضرب بجناحه فتفرقت ریح الصبا حیث یرید الله فی البر و البحر
هکذا الدبور هکذا الشمال و اینکه مردم میگویند صبا و دبور و جنوب
و شمال انها اسم آن چهار ملک است انما تضاف الی الملئکة الموکلین بها باد
صبا که میوزد درختها در بهار سبز و خرم میشود و گیاه از زمین میروید
اشجار حامله و بارور میشود انا ارسلنا الریاح لواقح گفت پیغمبر اصحاب
کبار تر مپوشانید از باد بهار که آنچه با جمله درختان میکند با تن و
جان شما ان میکند در تابستان باد میوزد میوه‌ها را بزرگ میکند چنانچه
جناب امام حسن فرمود الحر ینضجه و الریح ینفخه و البرد یطیبه باد دبور که

میوزد در فصل خزان برگ و درختها سبز میشود و بر میریزد و درختها را عریان
میکند و ملک صبا چندین هزار هزار ملک در تحت فرمان او بند بر هر درختی
چندین ملک موکل فرموده بعضی از انها ابر از پای درخت میکشند و بالای
درخت میبرند بشاخها قسمت میکنند از شاخها بر برگها قسمت میدهند
تا نماند هیچ برگی بی نوا جمعی دیگر از ملئکه در پای درختند میوه درخت را
از حیوانات محافظت میکنند و از اینجاست که فرموده‌اند در زیر درخت میوه
دار تغوط نکنید بجهت احترام همان ملئکه مستحفظین است حضرت رسول فرموده
سه طایفه رستگار نمیشوند ذابح البقر و ساقی الخمر و قاطع درخت میوه نیستکه
کسی قطع کند یکی درختیکه میوه داشته باشد یکی دیگر درختیکه تنومند
و کهن سال باشد بجهت آنکه آن ملکیکه موکل بر اشجار است بر نسبت آن درخت
کرده متاثر میشود و بدش میاید مثل اینستکه فرزندش را کشته باشند و
حکایت عروکا شمر که متوکل قطع کرد شاهد اینست نوشته‌اند که زردشت
بطالع سعد در کشمر ترشیز درخت سرو کشانده و آن درخت بسیار عظیم
شد متوکل عباسی بعبدالله طاهر والی خراسان نوشت که آن درخت را قطع
کن بنام مربفرست طایفهٔ مجوس پنجاه هزار دینار میدادند که از قطع آن در
گذرد و قبول نکرد تا الزمان از عمر آن درخت چهار صد و پنجاه سال گذشته
بود دوره آن درخت بیست و هفت تازیانه و ارش بود در سایهٔ آن درخت باد
از گاو و گوسفند قرار میگرفت چون آن درخت را انداختند در آن حدود
زمین بلرزید در عمارتها و کاریزها خللی فاحش راه یافت و اصناف طیور

۲ بایع البشر قاطع الشجر

ازان درخت پرواز کردند آشیانهای انها خراب شد و بانواع اصوات ناله و زاری
میکردند و ان درخت را که بسامره بردند خرج ان پانصد هزار درهم شد و
شاخهای ان بر ششصد شتر بار کردند چون نزدیک سامره بکمنزل بجای
جعفر برسیدند که متوکل ان عمارت را بنا میکرد انکسیکه اندخت را میبرد
شبعر درد بلند قامت سفید پوش را دید که با و گفت درخت را از اینجا حرکت مده
من ملک الموکل اشجارم متوکل پرورده مرا قطع کرد منهم در شب خود ش را
کشتم چون وزد بکر شد خبر قتل متوکل رسید هم چنین است حالت کسیکه
بسبب جوانی اشکار کند اخرالامر اهلاک کند رب النوع جوانان است انشکار را
راضی نخواهد شد و خواهد کشت چنانچه مکرر به تجربه رسیده است که
هر که بسبب شکار میکند یا بسعی او را میبرد و یا انکه جوانمرگ میشود بر کردیم
بر سر کلام اول که مطلب از نشر بود مقصود ان بود که وزیدن باد خصوص
امروز بسبب ما مدخلیت دارد بادهائیکه در بحر و بر معمور ایام سال هشت
قسم است چهار باد رحمت و چهار باد عذاب اما باد چهار رحمت ناشرات
و مبشرات و مرسلات و الذاریات و اما چهار باد عذاب عاصف و قاصف و
صرصر و عقیم و هم را در قران اسم برده لو حبس — الریح عن عباده ثلثه
ایام لانتن اکثر اهل الارض هوا و بای مبشود مردم ناخوش میشوند و می
میرند غله در زراعت فاسد میشود میوه ها را آفت میرسد و سبزیها عفن
کردد و باد همان هواست اذا تحرکت سمی ریحا و اذا سکن سمی هواء و الریح
بمنزله المروحه که مفاسد را میبرد ورم میکند چنانکه باد بزن مگس و

ذکر قطع شجر کاشف بامتحان کل سببی

ذکر شئی از بادها و اقسام آنها

زنبور را از طعام دور میکند چنانکه می بینی باد نیز احرکت میدهی باد در
میوه بهمین طور بهشت در کلیه باد نیز اتملک بالشرکة بمنزله مروحه است حرکت
نمیدهد باد در عالم نمیرسد باد را دیگر که می جنبید بدان باد جنبانی است
اینجا بادران مروحه بغرض صنع ایزدش زد بران باد هی جنبانندش کی
ملک را می بینی در نظر فهم کن او را با ظهار اثر چون پر هر غافل داننده را
اینکه با جنبده جنباننده است ملئکه ریاح هر کدام خدمت مخصوص دارند
لیکن بهر وقت آمدن باران همه خدمت میکنند ریاح الشمال یهیج السحاب
باد شمال ابر را از مکان خویش حرکت میدهد و بیشا پیش میاید مژده میدهد
هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته ریح الجنوب بخلبه فی الهواء و
الصبا یعصره فتدر کما تدر اللقحة ثم بمطر مثل بترکه شیر او را ابد و سندان
ابر باران سر از بر میشود و باد دبور ابر را بعد از باریدن از روی هوا متفرق می
کند باد صبا خبر و برکتش از نسایر ریاح بیشتر است برای یعقوب پیغمبر
خدمت کرد وقتیکه یوسف پیراهن را برای پدرش فرستاد ملک صبا اذن
گرفت که بوی پیراهن را قبل از ورود بشیر به یعقوب برساند شروع نمودند
باندک زمانی بوی مصر را بمشام یعقوب رسانید قال انی لاجد آنه که بو کنشت
که بوی عبیر میاید که میرود که چنین دلپذیر میاید نشان یوسف کم گشته
میدهد یعقوب مگر از مصر بکنعان بشیر میاید به پیغمبر هم خدمت کرد
فرمود انی لاشم نفس الرحمن من ناحیة الیمن بوی اویس را او رسانید کای
نفس خرم باد صبا از بر یار آمده مرحبا سید انبیا فرمود نصرت بالصبا

ذکر منافع باد وزیدن در عالم امکان

ذکر انکه بپراهن یوسف علیه السلام

ریح یوسف

باد صبا در احزاب بمن نصرت کرد یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم
اذ جائتکم جنود فارسلنا علیهم ریحا الخ و هر چهار باد بسلیمان خدمت کردند
جنوب بساط را از زمین حرکت میداد شمال بلند میکرد در هوا دبور اورا
باطراف میبرد و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر از صبح تا شام
یکماه راه حرکت میداد صبح در بیت المقدس شام در اصطخر فارس علاوه
که باد حمال بود و بساط را بان عظمت بر میداشت جاسوس سلیمان هم بود هر
کس حرف میزد دفعة باد سلیمان را خبر میکرد که فلان چنین و چنان گفت ملئکه
ریاح جمیعا تبعه میکائیل اند مگر ملکی که متوکل بر صرصر عقیم است و باد
مهلکست خدا میفرمود اهلکت عادا بالدبور این یکی از تبعه جبرئیل است که
برای هود خدمت کرد و قوم عاد را هلاک نمود اما کیفیت از حکایت اینکه
مفسرین و مورخین نوشته اند قوم عاد جمعی بودند بت می پرستیدند بعد از
طوفان نوح بعضی از منجمه و طول قامت موصوف بودند آنها که بلند قامت بودند
صد گز بودند و آنها که قصیر القامه بودند شصت گز بودند هود پیغمبر
تجارت میکرد مبعوث شد پنجاه سال دعوت کرد بجز قلیلی باو ایمان آوردند
و سایر مردم اعتنائی بهود نداشتند هود نفرین کرد باران نیامد قحطی شد
و چندین مرتبه هود را چنان زدند که گمان کردند که هلاک شد باز فردا
میامد دعوت میکرد جمعی را فرستادند که بروند بمکه معظمه بدعای باران
روزی قوم عاد نشسته بودند دیدند ابر سیاهی پیدا شد خوشنود شدند
که در مکه قوم ما دعا کرده اند ابر رحمت آمده حالا میبارد سیل ها را بر داشتند

سر زورا عنها دویدند زنی را دیدند که صیحه میزند و خود را جامه میدرد
گفتند دیوانه شده گفت دیوانه نیستم اینجا عقب ابر ببینید نظر کردند جمعی
دیدند عمودها بر سر دوش در میان ابر میایند از هود پرسیدند چه خبر است
فرمود باد است که ملئکه بجهت عذاب شما مهیا کرده میاورند قوم عاد مواشی
و دواب و حیوانها و عیال خود را بشعبه کوه جمع کردند مردهاشان در دم کوه
ایستادند پاها را بر زمین بر زدند تا زانو پاهاشان بزمین فرو رفت گفتند هر چه
بخواهد باد بیاید بجناب هود انچند نفری که باو ایمان آورده بودند یکجا جمع
کرده و دائرة کشید فرمود از این خط بیرون نروید که کم کم باد شروع کرد
بوزیدن و شدت کرد باد در نهایت سردی و تندی و قوت و ارسلنا علیهم
ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر روز چهارشنبه آخر ماه بود میگرفت باد
آنها را از زمین بکوه میزد پاره پاره کانهم اعجاز نخل منقعر جمعیکه بر هود
ایمان آورده بودند اذیت نمیرسانید آب و خاک و باد و آتش بنده اند با من
و تو مرده با خود زنده اند گر نبودی واقف از حق جان باد فرق چون
کردی میان قوم عاد هود گرد مؤمنان خطی کشید نرم میشد باد
کانجا میرسید هر که بیرون بود زان خط جمله را میزد و میشکست اندر
هوا پیره زالی سردابی داشت داخل سرداب شد در را بست باد از شکاف
در داخل سرداب شد او را بیرون آورده و هلاک کرد که در تقاویم برد العجوز
مینویسند بعد از آن باد بعمارتهای قوم عاد وزید همه را خراب کرد و
درختها باغات شان را از ریشه کند ما تذر من شیء اتت علیه الا جعلته

کالرمیم

کالرمیم روز قیامت خداوند بهمین باد بناها و کوههای روی زمین را خراب
میکند و زمین را صاف میکند یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذ
رها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا وکان النبی اذا هبت ریح السوداء
وصفراء او حمراء تغیر وجهه وکان کالخائف الوجل حتی یقطر من السماء قطرة
من مطر فیرجع الیه لونه ویقول جائتکم الرحمة انوقت آرام میشد در کتاب
عیون اخبار الرضا از آن بزرگوار نقل است که فرمود هبت ریح فجعل کل
انسان یطلب موضعا وانا ساجد ملح فی الدعاء حتی سکنت بدل علی استحباب
التضرع عند هبوب الریاح الشدیدة بلکه بعضی گفته اند در هبوب ریاح
مخوف صلوة آیات واجب میشود کما قال انها تجب لاخاویف السماء الحاصل
واکثر الناس من ظلمة او ریح فضل صلوة الکسوف حتی یسکن وظاهره
الثبوت فی کل شیء حتی الوجوب جناب صادق فرمودند ما بعث الله ریحا الا
رحمة او عذابا هر وقت که ببینید باد وزیدن گرفت بگوئید اللهم انا نسئلک
خیرها وخیر ما ارسلت له ونعوذ بک من شرها وشر ما ارسلت له و صدای
خود را بتکبیر بلند کنید که تکبیر شور باد را میشکند جناب امیر هر وقت
میدید باد میوزد عرض میکرد اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها ریحا چونکه
لفظ ریح در قرآن همه جا در عذاب آمده وریاح در رحمت استعمال شده و
ارسلنا علیهم ریحا صرصرا وارسلنا علیهم الریح العقیم وقال ارسلنا
الریاح لواقح وارسلنا الریاح مبشرات جناب امیر فرمودند قطرهٔ آب از آسمان
بزمین نیاید الا آنکه مکیل ومشخص بوده الا در طوفان نوح لما طغی

٢ ینسفها ربی نسفا
٧ یقطر

الماء وهیچ وقت باد نوزید مگر بکیل معینی الا در قوم عاد ریح صرصر
عاتیه خزینه داران باد مامور شدند که بقدر سوراخ حلقهٔ انگشتری برای
هلاکت قوم عاد بفرستند باد بفهمید که خداوند بر قوم عاد غضب کرده
باینجهة باد هم غضب کرد از فرمان خزینه داران بیرون رفت و بقدر سوراخ
دماغ گاوی خزنه عرض کردند پروردگارا میترسیم که این باد هلاک کند
کسانیرا که معصیت نکرده اند فبعث الله الیها جبرئیل فاستقبلها بجناحه
فردها الی موضعها لهذا این باد را عاتیه میگویند و آب طوفان نوح را
ماء طاغیه باد بهمان قسم که میاید فبعثت باهل البادیة ریح منهم فحملتهم
بمواشیهم وخیمهم وفساطیطهم فاقبلت بهم الی الحاضرة فالقتهم
نفضتهم فهلکوا جمیعا این ریح عقیم وصرصر عاتیه در مخزن مسجون بود
تا روز عاشورا بعد از شهادت سید الشهداء غضب کرد بر بنی امیه وسرکشی
کرد بر خزینه داران و اورا حکم شد وانفلات کرد وغبار شد که مردم یکدیگر را
نمیدیدند باد آن غبار چون بر زمین رساند گرد از مدینه تا فلک هفتمین رسید
گرد این خیال وهم غلط کار کان غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید
مردم در اینحال شخصی را دیدند گفتند دیوانه است گفت نه انچه من میبینم
شما نمی بینید گفتند چه می بینی گفت پیغمبر را در سر نعش چون هوا صاف شد
دیدند ذو الجناح بسلاسل بسته اند که عالم را خراب نکند مع هذا بار دیگر
سر زین مطهرها بنی امیه را میکند و فرعها را در هوا میپیچید و میاندا
ابو فراس نسط روز کانک مرجب الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مراکه اهمیت بده بمطالب معراج دا اخبار معراج را همین قسم در طی مطالب ذکر کن و همین کیفیت ستام مطالب معراج احاطه پیدا می شود

مجلس بیست چهارم

در خلقت عزرائیل و کثرت اعوان او و کیفیت قبض ارواح و کما الاثری ۰
الحمد لله الذی قضم بالموت قاب الجبابرة وکسر به ظهور الاکاسرة و
قصر به آجال القیاصرة الذین قلوبهم عن ذکر الموت نافرة حتی جائهم الوعد
الحق فاذا هم فی الحافرة والصلوة علی محمد واله ذوی المعجزات الباهرة و
الایات الظاهرة اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم
ومبرم خطابه العظیم قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون
اینه وافی هدایة در سورهٔ تنزیل است که بیان حال ملک موت میکند چون در
مجلس سابق احوالات جبرئیل و میکائیل مذکور شد در این مجلس کیفیت حال
عزرائیل هم مناسبست که ذکر کرده شود جناب پیغمبر فرمودند در شب معراج
چون باسمان چهارم رسیدم ملکی را دیدم که بر تختی نشسته بود و بیده
لوح ینظر فیه ولا یلتفت یمیناً وشمالاً و لا یضحک و بزرگی او بمثابه بود که
اگر جمیع آبهای عالم را بر سرش میریختند قطره از آن بر زمین نمیرسید و
تختی که بر او نشسته بود هفتاد هزار پایه داشت از نور و طشتی در پیش او
گذاشته و درخت بسیار عظیمی برابر او بود بزرگ در طرف راست او ملائکه
بسیار سبز و سفید پوش و خوشرو در طرف یسار او هم ملائکه بسیار قبیح
المنظر ایستاده بود که آتش از منافذ بدنشان بیرون میآمد از جبرئیل
پرسیدم این ملک کیست گفت یا رسول الله هذا مفرق الجماعات وهادم
اللذات وهذا ملک الموت عزرائیل برخواست و سلام کرد و قال ابشر یا

یا محمد ان الله لم یبعث نبیا افضل منک فقال لم جلست مهموماً عرض کرد
از امروز که این خدمت را بمن محول کرده اند مهمومم که مبادا اهمالی شود نتوانم
خدمت را بانجام برسانم پیغمبر پرسید که در این لوح چه نوشته اند که متصل
در آن نظر میکنی و این درخت چه چیز است و نوحوت اینجا نشسته مرد بعضی
در مشرق و بعضی در مغرب هستند چگونه روح شان را قبض میکنی عرض
کرد این لوح که در او نظر میکنم اسم همه مخلوقات در او نوشته شده همینکه
اسمی محو شد میدانم عمر آن شخص تمام شد قبض روحش میکنم اما این
درخت بعدد هر مخلوقی برگی دارد سبز و اسم او بر آن برگ نوشته شده
چهل روز قبل از مردن او برگ زرد میشود و از درخت میافتد آنکس که اسم
او بر برگ نوشته در آسمان نزد ما از جملهٔ اموات است و در پیش اهل زمین
از احیا است و جمیع دنیا در پیش من مثل همین طشت است که در پیش روی
منست از هر جا که بخواهم دست دراز میکنم چیزی میدارم در روی زمین هم
هر کس هر جا باشد عمرش که باخر رسید جانش را قبض میکنم همهٔ دنیا
مرا مساوی است فرق نمیکند نزدیک یا دور اما این ملائکه که در یمین و
یسار من ایستاده اند عدد اینها را من نمیدانم اما در وقت قبض هر روحی
دوازده هزار ملک عذاب مامور میشوند تا اینجا کلام بکبر الامر بقبض
شود جناب رسول فرمود مرا بتو حاجتی است عرض کرد بفرما فرمود حاجتم
اینست که با امتم رفق کنی و جان امت مرا بنرمی قبض کنی گفت خداوند هم
روز سفارش امت تو میکند جانم بفدای این پیغمبر و مهربانیش در وقتی

که جان خود را عزرائیل خواست که قبض کند سفارش میکرد که تلخی جان
کندن امتم را بر جان من بگذار خدا این منصب را در روز خلقت آدم به
عزرائیل داد چنانچه در تفسیر آیه و اذ قال ربک انی جاعل فی الارض خلیفة
نوشته اند که چون خداوند خواست آدم را خلق کند امر فرمود بجبرئیل
که برو قبضه خاکی از تمام روی زمین بجهة خلقت جسد آدم بیاور وقتی
که جبرئیل آمد خاک بردارد زمین شروع کرد بعجز و لابه نمودن و قسم
داد جبرئیل را که مرا بحال خود بگذار میترسم کسی از من خلق شود که از او
معصیت سر زند و مستحق عقاب و عذاب گردد و من تاب آتش جهنم نه
دارم گفت یا جبرئیل تو فرشته رحمتی رحمی نما هیچ مرغ عنبر از زار دها
تو ملایک را معلم آمدی دائماً با حق تو هم کلم آمدی معذرت و حیا
بد جبرئیل ببنا شو که کند راه سوسبیل جبرئیل دست خالی برگشت
خدا پرسید که چرا خاک نیاوردی عرض کرد خدایا زمین مرا بنام تو قسم
داد گفت باز گشتم از نامت خجل ورنه آسان بود نقل مشت گل تعالی
بمیکائیل فرمود تو برو خاک بیاور میکائیل که آمد زمین بیشتر از اول
اورا قسم داد و ناله و بکا کرد او هم دست خالی برگشت خدا پرسید جواب داد
پیش تو قدری ندارد چشم تر من چگونه گشتمی استیزه گر پس باسرافیل
امر فرمود تو برو خاک بیاور او هم این چنین برگشت در مرتبه چهارم به
عزرائیل فرمود او هم رفت چون بر روی زمین نشست خاک گریه کرد و
لابه بیا نمود که ای عزرائیل برادرانت سه ملک مقرب آمدند بر من رحم

و امر کردن آن جناب جبرئیل را که قبضه خاک از همه جا بیاورد

منه
عـه
این مطلب در دفتر پنجم مثنوی
بیان شده در صفحه
۳۰ سطر تفصیلات

مأمور شدن عزرائیل بقبض خاک

کردند

کردند تو هم بر من ترحم نما در جواب گفت عبث پیش من عجز و لابه و گریه مکن
گوش من از غیر گفت او کراست کرم از جان شیرین بهتر است احمقانند
از سنان و از پی جو نازنینی جو که بود در دست او من چو کلکم در میان
اصبعین نیستم در صف طاعت بین بین پس دست دراز کرد یک کفی
خاک از همه روی زمین برداشت و برگشت برد تا حق تربیت رای را تا بمکتب
آن گیری بیار ای بعد از آنکه خدا آدم را خلق کرد روح را در آدم دمید
بعزرائیل فرمود همان قسمیکه تو سبب خلقت آدم و جان بنی آدم شدی قبض
روح آدم و فرزندانش را بتو واگذاشتم که باعث فنا و اماته هم تو باشی
این منصب گشت گفت یزدان که بعلم روشنم من ترا جلاد این خلقان کنم
گفت یا رب دشمنم گیرند خلق چون فشارم خلق را در مرگ حلق تو روا
داری خداوند سنی که مرا مبغوض و دشمن رو کنی خداوند فرمود مرضها
و ناخوشیها را بر مردم مسلط میکنم که اسم تو نباشد عرض کرد که همه مردم
عوام نیستند که مرگ را بامراض منسوب کنند گفت یزدان آنکه باشد اصل
دان مر ترا کی بیند او اندر میان همگی از جانب من میدانند اینکه
بکجا میفرماید قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم و در جای دیگر میفرماید
الله یتوفی الانفس حین موتها با این دو عبارت کس عزرائیل عرض کرد
وقت قبض ارواح را بمن تعلیم کن فرمود آن از غوامض علم منست کسی از آن
مطلع نمیکنم لیکن چون عمل تو موقوف بر دانستن آن برای تو علامتی
قرار دهم عمر هر کس که تمام شود و اجل هر ذیحیاتی که میرسد اگر آن

سبب منصب قابض ارواح شدن عزرائیل

حکایت اتفاق اقوال علما در قابض ارواح

سقد

سعد است خط سبز دور اسم او حلقه میزنند و اگر از اشقیا است خط سیاه
دور نامش حلقه میزنند ملئکه موکل بر ارزاق میآیند خبر میکنند که روزی
فلانی نزد ما تمام شده ملئکه شمارهٔ نفسها نیز رانکه میدارند بعزرائیل خبر
میدهند که نفس کشیدنش باخر رسید تمام شد لهم عذابی کی از درخت بر عرش
که باسم این شخص است پیش عزرائیل میافتد قصه بجهت کیفیت قبض روح و مکان
قبض روح بزیر میباید این علامتها که ظاهر شد آنوقت عزرائیل انگشت خود را
بر روی اسم آن شخص میگذارد نام او را که محو میکنند ملئکه تبعهٔ عزرائیل در آنجا
حاضرند قبض میکنند روح این شخص را و میبرند تسلیم عزرائیل میکنند و
اما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم و اما ان کان من المکذبین الضالین
فنزل من حمیم وتصلیة جحیم بعض ارواح را خود عزرائیل قبض میکند و از آسمان
فرود میاید بجهت قبض روح پاک ایشان که مثل پیغمبران و بزرگان از بنی
نوع انسان هستند و شیطان را هم عزرائیل قبض روح میکند و بقیه را اعوان
و انصار و اتباع عزرائیل قبض میکنند در دعای صحیفهٔ کامله است که حضرت
دعا میکند آنها را و ملک الموت و اعوانه و خدا در قرآن مجید آنها را یاد
فرموده والنازعات غرقا والناشطات نشطا آنوقتیکه ملئکه جهة قبض
روح حاضر میشوند شیطان چند نفر از اعوان خود را مقرر میکند که این محتضر را
تشکیک در اندازد اگر ایمان او مستودع باشد از او میگیرند و اگر مستقر باشد
فریب نمیخورد چونکه در حالت نزع تشنگی بر محتضر غلبه میکند شیطان
قدحی آب سرد بنظر او میرساند و باو میگوید از این مذهبی که داری بیزاری

در بیان آنکه اجل هر کس نزد عزرائیل است

در بیان اعوان عزرائیل

بجوی

بجوی تا از این آب بنوشانم و الا تشنه جان خواهی سپرد منفور شد بدا از غلبهٔ
شتاب دین و ایمان را بیک ابریق آب   از خالی باشد ابریق   فقصد
از مکار و حرکت یخرج نفسی   در روز آخر عمر چند نفر بالین محتضر میایند یکی ملک
موتست که بقصد قبض روح میاید و یکی شیطانست که بعزم بردن دین و ایمان
میاید کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی
اخاف الله رب العالمین هم شاهد همان مطلبست که ذکر شد با جزئی آب
خیال مذهب مرد را از دستش میگیرد و یکی دیگر از حضار دو ملک رقیب
و عتید اند که نامهٔ عمالش را نزد او میاورند بنظرش برسانند که در مدت
عمر از او چه صادر شده یکی دیگر جناب امیرالمؤمنین است چنانچه خود آنجناب
بحارث بن اعور همدانی فرمود یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او
منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بنعته واسمه و ما فعل   اسقیك
من بارد علی ظمأ تخاله من حلاوة العسل   و از جمله شواهد این خبر حکایت
فوت سید اسمعیل حمیری است که صاحب بحار و عوالم و سایرین نوشته اند
حسین بن عون میگوید ثم بعیادت سید اسمعیل در مرض موت او و عنده
جماعة من جیرانه و لقد عهدته رجلا صبیحا حسنا فبدت فی وجهه نکتة
سوداء فزادت حتی طبقت وجهه فاغتم لذلك من حضره من الشیعة وظهر
من الناصبة سرور و شماتة قدری طول کشید که از صورتش نقطهٔ سفید
ظاهر گردید کم کم همهٔ صورتش را گرفت سید چشم گشود و خندید و نگاهی
باهل مجلس کرده این اشعار را فرمود   کذب الزاعمون ان علیا   لم

در بیان آنکه شیطان در حال احتضار حاضر میشود

در بیان قصهٔ سید اسمعیل حمیری و حضور امیرالمؤمنین علیه السلام

بنج

بنتحی محبة من هناة قد ورثنی خلت جنة عدن وعفانی الأله عن
سیئاتی ثم قال اشهد ان لا اله الا الله حقاً حقاً وان محمداً عبده ورسوله
حقاً حقاً وان علیاً امیر المؤمنین حقاً حقاً بعد این شعر را خواند احب الذی
من مات من اهل وده تلقاه بالبشری لدی الموت یضحك ومن مات یهوی
غیره من عدوه فلیس له الا الی النار مسلك فغمض عینیه فکانما رقی ۷ نار
نوبالذ طفات او حضا سقطت بعضی علما مثل علم الهدی و حاجی ملا جعفر
وجوه استرابادی در امثال این حدیث اشکال کرده اند و میکویند که شیء واحد
در آن واحد در امکنهٔ متعدده محال است چه انکه در مشرق و مغرب عالم
خلق کثیری که در یکساعت میمیرند چکونه امیر المؤمنین بر سر بالین همهٔ
انها انوقت حاضر میشود و محال انکه انجناب جسم است و از محالات جسمیت است
که یکجسم در یکوقت در چند محل و مکان بتواند حضور بهم رساند و دیکر
انکه میکویند ما بر سر بالین اشخاصیکه محتضرند فنداییم و لا نری عندهم
احداً و از این شبهات جوابها کفته اند اول انکه کفته اند کما بالین محتضر محتضر
رفته ایم و کسیرا ندیده ایم جواب این فقره آنست بکوئیم که ممکن است خدا
وند تعالی انحضرت را از چشم ما در حجاب بدارد که ما او را نبینیم
چنانچه حضرت پیغمبر را از چشم دشمنان او پنهان کرد و دوستان پیغمبر در
همان حالت او را میدیدند عامه و خاصه هر دو این حکایت را نقل کرده
اند و خدا وند هم در قرآن مجید در این مقام فرموده و جعلنا بینك و
بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً جواب دوم انکه بکوئیم جناب

امیر حاضر میشود بر بالین محتضر نه بجسد عنصری بلکه بر جسد مثالی که لا یراه
غیر المحتضر مثل انکه ملك موت حاضر میشود و کسی او را نمی بیند جواب سیم
آنست که بکوئیم ممکن است که خدا خلق کند تمثالی بر صورت امیر المؤمنین بر
همان مثال با محتضر تکلم کند چنانچه در بعض اخبارهم بلفظ تمثیل وارد
است که امیر المؤمنین متمثل میشود جواب چهارم آنست که بکوئیم صورت انحضرت
مرتسم میشود در حس مشترك محتضر جواب پنجم آنست که شیخ مفید فرموده
است که متبادر حالت احتضار ثمرهٔ محبت و عداوت انحضرت را می بیند حضور
و تکلم انجناب استعاره تمثیلیه است لکن این دو وجه اخیر از سیاق اخبار
۷ وجوه خارج است اما شبههٔ دوم که کفتند بودن جسم واحد در آن واحد در امکنهٔ
متعدده محال است جوابش آنست که ممکن است برای جناب امیر اجسام مثالیه
بسیار بوده باشد چنانچه برای یکصورت در آینه ها عدد بسیار صور کثیره بهم
میرسد جواب دیکر بهتر است از همه کلام مبینست که مجلسی میفرماید در مجلد سیم
بحار میفرماید که مؤمن باید در امثال اینکونه شبهات و متشابهات ایمان
بیاورد و متعرض خصوصیات نشود و در جمله از اخبار وارد است که بر بالین
محتضر چهار ده معصوم حاضر میشوند اکر محتضر دوست باشد سفارش او را به
عزرائیل میکنند که بر مدح ملایمت رفق جان او را قبض کند و اکر محتضر
از دشمنان باشد بملك موت میکویند که این از دشمنان ما بوده جان او را بشدت
قبض مکنید سید شیطان بر این محتضر موکل میکنند که بزند فی وجهه
واوو ر الصمکنند در هر شبانه روزی ملك موت بهر خانه پنج مرتبه نظر

سیکند و هر کدام که اجلش رسیده جانش را قبض میکند هر وقت در
مجلس ببینی که خلوت نشسته اند و تکلم میکنند افسوس بکنی که عزرائیل نظر بان
مجلس میکند قال تعالی هل تحس به احدا اذا دخل منزلا ام هل تراه اذا توفی
احدا وهل کیف یتوفی الجنین فی بطن امه ایلج علیه من بعض جوارحها آیا ان
دهن عزرائیل داخل میشود و در شکم مادر طفل را قبض میکند و یا از کدام
اعضا و یا روح اجابت میکند او را بحکم خدا الموت لا والدا یبقی ولا ولدا
هذا السبیل الی ان لا تری احدا هذا النبی ولم یخلد لامته لو خلد الله
خلقا قبله خلدا فینا سهام المنایا غیر خاطئة من فاته الیوم سهم لم
یفته غدا کرک اجل بجا یک از این کله میبرد وین کله را ببین که چه سود
میبرد خدا همه ما را از خواب غفلت بیدار کند و بفکر مرگ بیندازد و
تلخی جان کندن را آسان کرداند از آدم تا خاتم هر کس تلخی جان کندن
داشتند اگر چه در مقام عقل همه شوق لقای پروردگار داشتند لکن در
طبیعت برای همه کس مرگ ناگوار است چنانکه مریض عاقل که بالقطع بداند
که فلان دوا را اگر بخورد علاج مرض او خواهد شد خوش میرود و پول
دهد آن دوا را میخرد و میخورد و حال انکه میداند در شربت این شربت شفا
مرض او است مع هذا در وقت خوردن مکره طبیعت است حالت ... عارض میشود
و روترش میکند بعسرت دوا را میخورد نوشته اند که اول ملک الموت امر میکند
محتضر را می بندند پیش از همه زبان او بسته میشود فصار بین اهله لا ینطق
بلسانه ولا یسمع بسمعه نمیتواند حرف بزند و کوشش کر میشود بری

در استماع ... عزرائیل

در شفقت ... بالملتمس

حرکات السنتهم ولا یسمع رجع کلامهم فرق حسرة با موالدوا ولا ده و بستواته
واخوانه و جان بعزرائیل میدهد هدایا بجهد دارد پیش چشمش همه را می
بیند که آتش زده اند سوخته شده می بیند هر چه بود معدوم شد کم کم نور
چشمش معدوم میشود و روح از جسدش بیرون میرود یکی میگوید سوره
یس بخوانید و یکی دعا عدیله میخواند و یکی میگوید دستمال بدهید که
زنخش را بر بندند یکی میگوید دستمال بدهید چشمش را بندند یکی
کوید علما اموات را خبر کنید حفار را خبر کنید بلی صاحب شریعت هر چیز
را آداب و سنتی قرار داده از انجمله برای میتهم آداب و سنتی قرار داده
که باید در حق او ملحوظ شود اول آنکه دوستان و خویشان و عیال او
دورش جمع شوند که انها را ببیند و وداع کند و اگر کسی در غربت
بمیرد خداوند حور العین را بشکل مادر و خواهر و عیالش و غلمان را
بصورت پسرش و ملئکه را بهیئت پدر و برادرانش ببالین آن غریب
محتضر میفرستد که دم رفتن با بیچهٔ از دنیا دلشکسته نرود جانم به
فدای غریبی که در کربلا عیالش همراه بودند اما یکی را نگذاشتند که
بالین آن امام زمن بیایند تنها ماندند ببالین آن امام زمن زمین کرفته
سر بکسی اثر کرد دامن کسیکه سوخت بر او زخمهای کاری بود
کسی که داد با او آب اشک جاری بود دوم صاحب شریعت فرموده که دست
بر بدن محتضر نگذارید و او را بحال خود واگذارید که براحتی جان بدهد
اما روز عاشورا هر کدام ببالین آن غریب محتضر میرسیدند ضربتی میزدند

در قبض روح کردن عزرائیل

در آداب احتضار ... مستحب است

کیفیت ... سید الشهداء

اذهو ینب الی الارض جربها تطوك الخیول بحوافرها ششم فرمود کسیکه
درحالت جان کندن است رو و پایش را بسمت قبله بکشند و چشمش را
بربندند اما روز عاشورا ما کان غامضه ما کان غاسله ما کان
دارجه فی القطن واللفف چهارم فرمود وقتیکه تسلیم میشود مستحبست
که مردم را اعلام کنند تا بتشییع جنازه اش حاضر شوند در کربلا خواستند
لشکر را اعلام کنند سر حسین را بر نیزه زدند و صدا بتکبیر بلند نمودند
ویکبرون بان قتلت وانما قتلوا بك التکبیر والتهلیلا پنجم فرمود
جامه برو کفن میت ببندازند که عیالش او را برهنه نبینند در کربلا اول
شهدا را برهنه کردند بعد از آن عیالشان را آوردند که دل ایشان
زیاده بسوزد آن بود که رباب مادر علی اصغر بعد از دیدن نعش حسین عریان
مدت عمر بخانه مسقف سایش نکرد ششم فرمود تعجیل کنید در تجهیز
اموات و دفن ایشان اما در کربلا ابن سعد حکم کرد کشته های خبیث
لشکر را دفن کنند اما شهدا را با بدن عریان ده روز و ده شب در
بیابان انداختند تا مردند اهل القری هفتم فرمود بر میت کفن نفیس
بپوشانید هر چه قیمتش بیشتر است بهتر است اگر شهید باشد با
همان لباس خود آلوده دفن کنید اما در کربلا لباس شهدا را کرفتند
بدن ایشان را برهنه دفن کردند هشتم فرمود اگر کشته زیاده باشد و
نتوانند که جدا جدا قبری بکنند هر دو نفر را در یک قبر بگذارند چنانکه
در غزوه احد پیغمبر فرمود احفروا واوسعوا واعمقوا وادفنوا الاثنین و

ثلثا فی قبر واحد واجعلوا بینهم حاجزا من التراب اما در کربلا هفتاد
نفر را یکجا دفن کردند حفروا حفرة عمیقة والقوهم فیها جمیعا نهم فرمود
روی قبر را مرتفع کنند که نشناسند کجاست هم بی احترامی هست اما در کربلا بر عکس این
وضع بنا سم اسبها را بر بدن شهدا تاختند دهم فرمود اجزای صغار که از
بدن جدا شود مثل مو و ناخن و دندان با میت دفن کنید چنانکه امام باقر
بفرزند خود صادق فرمودند دندانم که افتاده او را بر جنبه بپیچیده در سوراخ
فلان دیوار گذاشته ام با من دفن کن و سجاد و موسی بن جعفر بنیه پیشانی
خود را که در ایام سال مفارض میکردند وصیت فرمودند که روی کفن ایشان
گذاشته دفن کنند اما مظلوم کربلا که شهید شد اشرف اعضا او که
سرش باشد از بدن جدا کردند بعد از مصائب بسیار معلوم نشد که در
کدام مکان معین سرش را دفن کردند یازدهم علامتی بر سر قبر قرار
دهند که کم نشود در کربلا درخت سدر که علامت قبر امام حسین بود آن
او را قطع کردند دوازدهم مستحب اقامة العزاء ثلثة ایام اما در کربلا
جوانانیکه کشته شدند لو کان رسول الله حیا لکان هو المعزی بهم
کسی یک مجلس عزا نگرفت سیزدهم کفی فی التعزیة ان یراه صاحبه در کربلا
لشکر با شمشیر و خنجر بدنبال امام بیمار خود را نمودند اشاره بفارت ۱۴
اولاد میت را نوازش کنند در کربلا سید سجاد را غل زدند و سکینه را
سیلی و سبی اهلك کالعبید وصفدوا فی الحدید قال لو دمع عین واحد
منا قرع راسه بالرمح پانزدهم تا محرم شده بودند قال اما عمی حمزه فلا بواکی

لهٔ نقل ذرهٔ تا محمد در کربلا او خواب دید زهر احباب صادق اجر قرار
داد که تا دو سال در منی با و ندبه کنند عیال سید الشهدا را نکذاشتند
برای او کریه کنند تا از تربیت همه تا سه روز مستحب است و بناء طعام برای عیال
میت ببرند کما قال اصنعوا لآل جعفر طعاما اما در کربلا همه عیال کرسنه
بودند انا جوعان آه هفدهم قال لا تسبوا الاموات در راه شام بکه
سکینه میکفتند لا تبك یا بنت الخارجی و میکفتند انوا براس خارجی
و در مسجد شام خطیب را امر میکردند که در منبر سب امیر بکنند ١٨
قبر هم نبش قبر حلال است اما متوکل امر به نبش قبر امام حسین نمود ابراهیم
دیبرج میکوید که بدن مجروح آن بزرکوار را دیدم که دستها بر بدن اش
در روی سینه بر روی حصیر غلطان بخون افتاده بود الا لعنة الله علی
القوم الظالمین

مجلس بیست و پنجم

در احوال اسرافیل قوله تعالی فاذا نفخ فی الناقور در تفسیر روح البیان مسطور
است ان الله خلق ملکا قبل خلق السموات و الارض و هو یقول اشهد
ان لا اله الا الله لا یقطع نفسه فیها فاذا اتمها امر اسرافیل بالنفخ فی
الصور پیغمبر از جبرئیل پرسید که اکرم خلق از ملئکه در نزد خدا کیست
جبرئیل کفت جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل است و هر کدام از
اینها موکل چیزی باشند و اسرافیل اقرب خلق است بسوی خدا مرتبه
لا مکانا و اسرافیل موکل روح است بینه و بین الله سبعین حجابا

من النور

ذکر مصیبت سید الشهدا و نبش قبر آن شاه جلیل

در احوال حضرت اسرافیل

من النور لا یدنوا احد منها الا احترق و بین یدیه اللوح المحفوظ اذا
امر الله فی شیء فی السماء و الارض ارتفع ذلك اللوح فی جبهته فضرب
فینظر فیه ان کان من عمل جبرئیل امره به و ان کان من عمل میکائیل امره
به و ان کان من عمل عزرائیل امره به اکر از بابت عملیست که بجبرئیل تعلق
دارد خبر دهد مثل انکه حکم شده قومی را هلاك کند یا حکمی نبوی
پیغمبری نازل کند و اکر از بابت موالی است که تعلق بمیکائیل است مثل
انکه باید در فلان مکان برف و باران و فلان جا تکرك بیارد و یا در فلان
مملکت باید قحط و غلا شود و یا در فلان مملکت باید نرخ ارزان شود و
یا رزق و مفر تبی فلان بنده زیاد کرده و یا کم شود میکائیل را خبر میدهد
و اکر متعلق با اجال و قبض روح خلق است بعزرائیل خبر میکند و اسرافیل
از خوف چنان کریه میکند که اکر خداوند اشك چشم او را منع نکند که
بزمین برسد مثل زمان نوح در زمین طوفان میشود و او از سر تا پای
دهان است و زبان که متصل تسبیح و تهلیل میکند و عیناه کالکوکبان له
اربعة اجنحة جناحان فی الهوا و جناح قد تسرول به و جناح علی کاهله و
بزرکی جثه او بقسمیست که اکر بخواهد صعود و نزول کند همه آسمانها را میکفتند
میکند و لکن تا بحال اسرافیل بهیئت اصلی خود بزمین نیامده الا یکمرتبه
در زمان حیوة پیغمبر چنانکه در تفسیر علی بن ابرهیم قمی است که روزی جبرئیل
بخدمت پیغمبر نشسته بود صیحه داشت و نهایت انبساط بکمرتبه
نکاه باسمان کرد و رنکش زرد کردید و پناه برسول خدا برد

وخود

حکایت الاسم اسرافیل

در بیان اسرافیل بکیفیت بعضی صفات او

قصهٔ آمدن اسرافیل خدمت پیغمبر ص

وخود را باو چسبانید پیغمبر سر بلند کرد و نظر نمود فاذا بتی تهد ملأ بین
الخافقین مقبلاً فجاء وسلم علیه فقال انی رسول الله الیك یا رسول الله
اخبرك بین ان تکون عبداً او ان ملکاً تکون رسولاً فالتفت رسول الله
بجبرئیل که یعنی چه جواب بگویم هنوز جبرئیل خالف حروف دن نداشت
نتوانست تکلم کند اشاره بطرف زمین کرد و باو بفهمانید تواضع کن
زمانك افربت خداوند پاك   پس ای بنده افتاده کی کن چو خاك پیغمبر
مطلب را فهمید فقال هل اکون عبداً رسولاً آنملك برگشت فوضع رجله
الیمنی فی کبد السماء ثم رفع اخری فوضعها فی الثانیة بهمین نحو هر آسمانی
را قدم می کرد وکلّما ارتفع صغر حتی صار کالطیر پیغمبر رو بجبرئیل کرد
فرمود میخواستم از تو بپرسم که این ملك کیست خالی در نبود بدم نپرسیدم
قال یا رسول الله لا تلمنی انّی من هذا هذا اسرافیل حاجب الرّب ولم
یهبط من مکانه منذ خلق السموات والارض فلمّا رأیته منحطّاً ظننت انّه
جاء لقیام الساعة فتغیّر لونی من خوف قیام القیامة و دیانة من و اسرافیل
هفتاد حجاب است از نور و من از همه ملئکه باسرافیل نزدیکترم پیغمبر
پرسید چرا هر قدر بالامیرفت کوچك میشد قال لانّه لا یدنوا شیئ
من الرّب الاصغر لعظمته حضرت سجّاد در دعای سیّم صحیفه میفرماید
و اسم اسرافیل میآورد و دعا میکند و یقول اسرافیل صاحب الصّور
الشاخص الّذی ینتظر منك الاذن و حلول الامر فینبّه بالنفخة صرعی
رهائن القبور اسرافیل صاحب صور است و از حملهٔ عرش است که میفرماید

قصهٔ تحقیق ... عزرائیل

در تعریف نفخ صور

فاذا نقر فی النّاقور صور شیپوری است که خدا خلق کرده از نور له ثقب
بعدد الارواح من کلّ ذی روح بعدد هر انسان و حیوان سوراخی در او
است از ابدهان کرفته چشمش بعرش است منتظر امر خدا است و صور دو
شاخ دارد دامنه هر شعبه و شاخه بقدر وسعت میان آسمان و زمین است
و قتیکه انسان از اجل تمام میشود خداوند باو امر میکند که برو بروی
زمین عمر دنیا تمام شد صور را بر میدارد بر زمین فرود میآید ملئکه
کویند لقد اذن الله فی موت اهل الارض والسّماء فیقف بحضرت بیت
المقدس مستقبل القبلة و ینفخ فیه و در وسط صور کوه ایست هنش را
بر اینجا میگذارد و وسعتها کاستدارة السّماء والارض فاذا نفخ فیه یخرج

در بیان صور اسرافیل
منه صوت عظیم فصعق جمیع الخلایق من هیبته ففزع من فی السموات و
الارض مردم در بازار مشغول داد و ستد هستند در این بین صدای
صور بلند میشود و این را نفخهٔ فزع میکویند مردم وحشت میکنند که
این چه صدا بود لها بر طپش میافتد باز مشغول کار میشوند کد
مرتبه دوم اشدّ از اوّل صور میدمد و این نفخه را نفخهٔ صعق میکویند
فصعق من فی السموات والارض مکر حملهٔ عرش و باکسیکه بوی اختیار

نفخه ... صور
مرد باشد که نمیمرد و عزرائیل هم فرود میاید یکی بر زمین و
یکی بر آسمان میگذارد اسرافیل در صور میدمد جان آسمان و
زمین را قبض میکند پیغمبر گفت من چکونه از نعمتهای دنیا لذّت ببرم
و حال آنکه اسرافیل صور بدهن منتظر دمیدن است فما ینظرون

۱۷ اهل

۱۸

الّا صیحة واحدة تأخذهم وهم یخصّمون فلا یستطیعون توصیة و
لا الی اهلهم یرجعون پس عزرائیل جان حملهٔ عرش و جبرئیل و میکائیل
راهم قبض میکند دیگر خطاب میرسد کسی باقی نمانده میگوید بغیر از
عبد ذلیل عزرائیل کسی نمانده خطاب میرسد که مگر نشنیده قول مرا
کلّ نفس ذائقة الموت جان خود راهم قبض کن عزرائیل در صحرائی میانهٔ بهشت
و دوزخ سر با سمان بهشت و پا بسمت جهنّم دراز میکند جان خود را میکند
و عرض میکند خدایا اگر میدانستم که تلخی جان کندن اینقدر صعوبت
دارد انقدر بر بنده گان تو مهربانی میکردم که امروز جان کندن بر من
اسان شود چهل روز دنیا خالی است همین خالت از جن و انس و ملک خالی
خراب و لا بنها بی صاحب افتاده کسی نمیشود که نفس بکشد و باد دبور را
حکم میکند که تمام جبال و کوهها را بر میکند و تکون الجبال کالعهن
المنفوش ثم تمور السّماء مورا و تسیر الجبال سیرا انوقت خطاب میکند
ایتها الدّنیا الدنیة این اشجارک و انهارک و این بانوک و ساکنوک و این
الجبّارون و الملوک لمن الملک الیوم فلم یجب احد فیقول للّه الواحد القهّار
ابر رباها و بادها عاصف چنان زمین را صاف میکند لو وضعت بیضة
فی المشرق رایت فی المغرب و خدا انوقتیکه میخواهد مردم را حشر کند امطرت
السّماء علی الارض اربعین صباحا کلون المنیّ بعد اسرافیل را زنده میکند
و میگوید بردار صور را پادشاهان قرار دارند و وقتیکه کوچ میکنند شیپور
میزنند که مردم خبر شوند حالا اسرافیل شیپوری چی پادشاه پادشاهان است

اسرافیل

اسرافیل صور را بر میدارد ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون النفخة نفختان
نفخة تطفی النّار و نفخة تشعلها دفعهٔ اول که بصور میدمد همه میمیرند
دفعهٔ ثانیه همه زنده میشوند فاذا هم من الاجداث الی ربّهم ینسلون اسرافیل
در صور میدمد و میگوید ایّتها العظام النخرة البالیة و اوصال المنقطعة
و اللحوم المتمزّقة قومی لفصل القضاء و ما اعدّ اللّه لک من الجزاء آن روز که
روز حشر باشد دیوان حساب روز منشور مانند بذکر دوست باشیم
دیگر حیوان بنفخهٔ صور بعد هر روحی ثقبه در صور است از طرف بالا
که صدا بیرون میاید اهل اسمانها زنده میشوند و از طرف اسفل صور
که صدا بیرون میاید اهل زمین زنده میشوند و جها بیدن عو میکنند
همه بیکدفعه از قبرها بیرون میایند هر کدام بحسب احوال خودش می
گویند یکی میگوید یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرّحمن و صدق
المرسلون یکی میگوید الحمد للّه الّذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور یکی
دیگر میگوید هذا ما وعدنا اللّه و رسوله انکه اسرافیل و فتح زخم
رستخیز نیست از قبل از رستخیز هر که گوید گو فنا است بصنم خویش
را بنما که اینک بین منم زلزلهٔ عظیم میشود ان زلزلة السّاعة شیء عظیم
مردم هر کدام طرفی میگریزند می افتند و بر میخیزند از دهشت مثل کسیکه
مست باشد و تضع کلّ ذات حمل حملها و تری النّاس سکاری و ما هم بسکاری
و لکنّ عذاب اللّه شدید بهشت و جهنّم را میاورند بحشر و اذا الجنّة ازلفت
و اذا الجحیم سعّرت ستاره ها از اسمان بروی زمین میریزند و اذا الکواکب انتثرت

سختیها [uncertain]

خورشید

خورشید بالای سر مردم می ایستد مثل کوره حداد در زمین تفته وداغ
میشود و دریاها بر دور زمین همه مشتعل میشوند واذا البحار سجرت ملئکه
غلاظ و شداد ولهم مقامع من حدید دور مردم را گرفته خطاب میرسد یا
معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
لا تنفذون الا بسلطان آتش جهنم هر لحظه شعله میکشد و صدا میکند
لها تغیظ وزفیر و شهیق مضطرب کفار انرا صدا بگریه و ناله بلند میشود
ملئکه میگویند اگر در دار دنیا از خوف گریسته بودند امروز از خوف این آتش
گریه نمیکردند نامه اعمال میان آسمان و زمین مثل مرغ بر تیار و بهمین در
پرواز است و طائره فی عنقه خود را بمقام است نامه اهل بهشت را بدست راستش
میدهند و اما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی
اهله مسرورا نعوذ بالله من غضب الله اما آنکسیکه از اهل جهنم است دست
چپش را میگیرند بسینه اش میزنند که از پشتش بیرون میاید و نامه عملش
را بهمان دستی از پشت و بدستش میدهند و باو میگویند اقرء کتابک کفی
بنفسک الیوم حسیبا خدا کن ببین جزای این عمل که کرده چه چیز است و جای
کسیکه این عمل کرده باشد کجاست اینست که میگوید و اما من اوتی کتابه
بشماله الی قوله سعیرا بعد از این ظلمت و تاریکی مردم را فرو میگیرد و ملئکه
میرانند تا از عقبات بگذرند و بموقف حساب برسند آنجا خلایق را نگه
دارند اول مرتبه که گفتگو میشود و اول خونیکه از او سوال میکنند خون
محسن مجروح غلطان بسینه زنان است و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت.

در شدت عطش مردم محشر

در حال امر مردم در موقف

قاتل او را حاضر میکنند و از او میپرسند که این طفل معصوم چه گناه داشت
که لگد بپهلوی مادرش زدی و او را کشتی پس خطاب عاجز جواب کرده خطاب
میرسد که یا ملئکتی خذوه فغلوه ثم الجحیم الآیة بعد از آن حکم میشود هر
کسیکه بناحق کشته شده بیاید و از قاتل خود تظلم کند حتی فرزنا از نجباء
انتقام میکشند و اگر گنجشکی را بیجهة کسی بکشد صیحه زنان نزد عرش
میاید عرض میکند خدایا بپرس چرا مرا کشته است بلی عز من یعز
عبد الله جوان را عبث نمیتوان کشت چه جای انسان بره و مرغ را در آن
روز کشی که با ایشان برسند آخر کار جز بدین ظلم باشد ار بکشد بینمات
مسیحی را از آن آه آه سوز و شور هنگامه قیامت که مظلومان کربلا برای تظلم
بعرصه محشر میایند جمعیکه ز بهم صف شان شور کربلا در حشر صف
زنان صف محشر بهم زنند دست عتاب حق بدر آید ز آستین چون اهل
بیت دست بر اهل ستم زنند جمیع آنکسانیکه بظلم کشته شده اند میایند
یکدست دامن قاتل را چسبیده و بدست دیگر خون خود را بصورت قاتل خود
میمالد فریاد میکنند که خدایا بپرس که این ظالم ما را بچه گناه کشته هابیل
پسر آدم میاید خون خود را بصورت برادرش مالیده در این اثنا مردم می بینند
شهدای کربلا وارد شدند قاسم بن حسن میاید و دامن عمر سعد ازدی را
گرفته خون خود را بصورت او مالیده و علی اکبر از دامن منقذ گرفته و سرش
بدست دیگر عبد الله دامن ابجر بن کعب را گرفته و علمدار حسین عباس هم
آید دو ملك نزد او یکی دامن حکم بن طفیل و یکی دامن یزید بن ورقا مالانه

در تظلم مظلومان از ظالمان

در تظلم شهدای کربلا

اوراکرفتند دیکرسر بریدہ اورا بدست کرفتند اما جناب ابی عبدالله منا بد
دامن سمر در دست خویش را بصورا و مالید نی نی غلط کفتم آنهم که دیست
نداشت سنها یادیان بریدہ بود که الله اش جبرئیل قاتل اورا بحشر قود دست
وسر بریدہ اورا بدست کرفتند فاطمہ زهرا فریاد میکشد یا عدل یا حکیم
احکم بینی و بین ظالمی وقاتل ولدی خطاب میرسد امروز هرچه بخواهی حاجت
رواست امر حسین سر بریدہ قبول کن که امروز شفاعت تراست از حلقوم بریدہ
عرض میکند که یارب سر بیدن قبول میکنم تا کریه کننده کان و زوار هم به
بهشت روند از قیامت قصہ مذکور شد بکذر از اینجا که مطلب دور شد
از قیامت کبری شبیه از قیامت عظمی هم قدری بشنو اکر روز است روز عاشورا
است چنانکه محتشم کوید کر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست ابن رستخیز
عام که نامش محرم است این دو قیامت از چند جهت هم شبیه اند و از چندین
جهت فرق دارند در قیامت کبری شنیدی که هوا کرم میشود و زمین مثل کوره
حداد خواهد بود سببش اینست که خورشید بسر مردم میایستد نورش مردود
و حرارتش میماند واذا الشمس کورت روز عاشورا هم هوا بسیار کرم بود
که در دنیا روز چنان کرم نشده زمین مثل مس تفته بود نقل شیطان در قیامت
کبری در آن هوای کرم آب منتشر مکر کوثر و علی ساقیست در قیامت عظمی
در آن حر شمس نزد فرات که مهر مادرش بود عباس ساقی کوثر تشنه بودند
بموت عطاشا لب در قیامت کبری سیده نساء بر ناقه سوار وارد عرصہ محشر
میشود حور العین دراطرافش خطاب میرسد یا اهل المحشر غضوا ابصارکم

در کربلا دختران فاطمه را بر شترهای برهنه سوار کردند مردم کوفه را خبر
میکردند بیائید تماشای دختران هرا فجلس ابن زیاد دار الامارة الخ
در قیامت کبری حکم بملئکه غلاظ و شداد میرسد که اتش را در دو زخ
کافران بیاورید بانک میزنند یا نار خذیهم اما در کربلا عمر سعد کفت
الکبوا النساء فی الخیم واضرموا الخ در قیامت کبری جماعت کنه کاران از ملئکه
غلاظ و شداد با غلال و قیاد میکشند در قیامت عظمی شفیعان کنه کاران
را بی جرم خطا کشیدند بزنجیر و سبی اهلک کالعبید و صفدوا فی الحدید
ایدیهم مغلولة الی الأعناق یطاف بهم فی الاسواق نقل آهنکر ابن زیاد
در حق سجاد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و ششم

در احوال روح القدس که با پیغمبر بود و همیشه با ائمه است المائدة اذ قال
الله یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذ ایدتک بروح
تکلم الناس فی المهد و کهلا النحل قل نزله روح القدس من ربک بالحق
البقرة وآتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس در این سه
سوره که روح القدس را نام برده مفسرین بجبرئیل تفسیر کرده اند و
اینکه جبرئیل را روح نامیده بجهت اینست که جبرئیل بتانیکه می آورد احیای
ادیان میکند چنانکه با رواح بدنها زنده میشود و دیکر بجهت انکه رحمانیت
بر او غالب است اکرچه روحانیت بر همه ملئکه غالب است لیکن اختصاص را
داده بجبرئیل بذکر بجهت اشرفیت او و معنی قدس طهارت است و تقدیس

بمعنی الطهر است و یکی از اسماء حسنی قدوس است یعنی خدا طاهر و منزه است
از اینکه او را زن و فرزند باشد یا اینکه در افعال و احکام ظالم باشد
تعم حکایة عن الملئکة و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک بیت المقدس یعنی
مکان طهارت است طهرا بیتی للطائفین و العاکفین یعنی نخلیهما من الاصنام
و حظیرة القدس موضع الطهارة من الادناس التی یکون فی الدنیا و ابلا
و صبا و الاوجاع و اشباه ذلک قال یا رسول الله الثابت علی شیء معی فی
حظیرة القدس ای فی الجنة و قال ایضا لا یلج فی حظیرة القدس مدمن
الخمر خلاصه روح القدس در این اوقات اسم جبرئیل است چنانچه روح الامین
و طاوس الملئکة و ناموس اکبر هم اسم او است لیکن از اخبار اهل بیت عصمت
برمیاید که روح القدس غیر جبرئیل است بلکه اسم اعظم و افضل و اشرف است
روح القدس از جبرئیل در تفسیر نیشابوری نقل کرده که روح بصورت بنی آدم
است سرو دست و پا دارد یخلق الله من کل تسبیحه ملکا علی صورته کما انه خلق
من نور وجه علی ملکا کثیرا علی صورته رآهم النبی لیلة المعراج جناب صادق
فرموده که ان الله خلق روح القدس و لم یخلق خلقا اقرب الیه منها شان
روح القدس از جمیع ملئکه بالاتر است غیر از خانواده عصمت و طهارت
کسی بمقام و مرتبه روح القدس نمیرسد و او از اهل ملکوت است لم یکن
مع احد ممن مضی در زمان سابق قبل از بعثت پیغمبر ما با هیچیک از پیغمبران
نبوده در وقتی که نبی ما مأمور شد از آسمان بزمین آمد که در خدمت
پیغمبر باشد و لم یصعد الی السماء منذ نزل و هو مع الائمة بسدد هم

در معنی قدس

در القاب و اسماء جبرئیل

و حالا ملازم خدمت امام زمان است جمیع مکارم اخلاق را همین روح القدس
به پیغمبر و ائمه تعلیم میکرده و در حقیقت بمنزله لله و معلم و آموزگار پیغمبر
بوده چنانچه اگر کسی اولاد عزیزی داشته باشد که بسیار او را دوست میدارد که
تربیتش کند و آداب باو بیاموزد و همچنین اگر غلامی خریده باشد او را
بکسی میسپارد که او را بصفاتیکه مطلوب او است تربیت کند کذلک خداوند
پیغمبر را که حبیب و بنده او است بروح القدس سپرده که آداب باو بیاموزد
حافظ علم و ادب و رزکه در حضرت شاه هر کرا نیست ادب لایق صحبت نبود
نبی و قد قرن الله به ملکا من لدن کان فطیما اعظم ملکا من ملئکته یسلک
به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره و کنت اتبعه اتباع
الفصیل اثر امه و این ملک بسیار مجلل است مقابل همه ملئکه است در سوره
و الفجر میفرماید و جاء ربک و الملک صفا صفا و الرب هو المربی یعنی
المجد للمربی یوم میاید بصحرای محشر و ملئکه آسمانها میایند صف
کشند کما قال یوم یقوم الروح و الملئکة صفا خداوند قرار داد این
ملک در خدمت پیغمبر باشد یرشده الی مکارم الاخلاق و الخیرات و
یبعده عن الشر و مساوی الاخلاق و مثل مادر اینکه در ایام صباوت و
کوچکی متوجه پیغمبر میشد و حضانت پیغمبر میکرد حلیمه که مرضعه و دایه
پیغمبر بود نقل میکند من شبها که از خواب بیدار میشدم میدیدم کسی را
که لباس سبز در بر داشت بالای سر محمد ایستاده با او حرف میزند شوهرم
را بیدار میکردم او هم میدید میگفت اکتمی شأنه احبار الدنیا

لا بیتهما ایها عیش النهار ولا یوم اللیل و همین ملك درنها بید ل سوزی
حضانت پیغمبر میکرد و صبحها که از خواب بر میخواست حلیمه میگوید کنت
اری ثابا یبدله ثیابه و یستوی علیه ثیابه ما کان له غمص و لا رمص اطفال
که از خواب بر خیزند غالبا چشم انها فی کرده و امثبود هرگز چشم رسول
آنطور نبود چشم جادوی تو بواسطهٔ کحل کحل طاق ابروی تو بوسمهٔ
وسمه و سیم روی نا شسته چو ما هش نکرند چشم بی سرمه سیاهش
نکرند بصبح صقیلا دهینا مفول الراس مسرح الذوائب رویش شسته
مویش شانه کرده روغن مالیده خوشبو و معطر ما شممت منه رائحة النتن
ولا غسلت ثوبه من بول ولا غایط قط تبلع الارض ما یخرج منه گاهی
میدیدم لباسها الوان پوشیده میپرسیدم از کجا است میفرمود ان الثیاب
فمن الجنة والزینة من الملئکة و در این ایام که پیغمبر در نزد حلیمه بود روح
القدس نگذاشت که حلیمه عورت او را ببیند نمیشد و قتخوابیدن برهنه
میشوند و بر تخت خواب میروند شبها حلیمه جامه خواب حضرت را درست میکرد
میگفت محمد لباس از برت بیرون کن بیا بخواب میفرمود یا اماه استرنی
وجهك عنی حتی اخلع ثیابی لانه لا ینبغی لاحد ان ینظر الی جسدی و باین
جهة بود که در مرض موت پیغمبر وصیت کرد بجناب امیر که تو مرا غسل
بده و فضل بن عباس بناولك الماء و قل له لیشد عینیه بعصا به فانه
لا یری عورتی احد غیرك الا انفقات عیناه و در وقت غسل خواستند
بدن پیغمبر را برهنه کنند همین ملك بود ندا کرد غسلوا النبی و علیه

ثیابه و لا تجردوه روح القدس عجب تربیتش کرد در همان شیرخوارگی
تعلیمش کرد که عدالت کند پستان چپ را برای برادر رضاعی ضمره گذاشت
و خودش از پستان راست میخورد وقتیکه هفت ماله حلیمه او را بمکه آورد بود
عبد الله بن جدعان عمارتی ساخته بود ابدا اطفال هاکنار این تل سیل دارند
و التراب مع الصبیان آنجا خواست عورت او منکشف شود فغال روح القدس
اخ التراب و کان یطبئی القیام و مکث الکلام ای المتانی فی افعاله و اقواله
سریع اذا قام فی اثنها از الفرص حلیمه میگوید کان یقرب الی الصبیان یجیئهم
فیحتلسون و یکف صبح خاکه رسم است برای اطفال چاشت ما و کنند
همه با هم چاشت میخورند بچه ها از خوش از هم میربودند و محمد نشسته
بود و نگاه میکرد و تبسم می نمود رطب و خرما برای محمد میآوردم که بخورد
کان یقسم الرطب علیهم و قسمت خود را از همه کمتر بر میداشت و هر وقت
چیزی با و میدادم بسم الله میگفت و بدست راست میگرفت و کان یاکل مما
یلیه و یصغر اللقمة اطفال از عجله لقمه داغ را بر میداشتند بدهن میگذاشتند
بسا بود که دهن شان میسوخت محمد لقمه را سرد میکرد گاهی اطراف دهنش
بمقتضای طفلی بشر و طعام آلوده میشد کنت کثیرا ما اسبق الی مسح شفتیه
فکنت اسبق الی ذلك میدیدم دستش نور اینی سبقت میکرد معلوم است روح
القدس بود هرگز نگذاشت مثل اطفال حرف بد بیهوده بزند یا قهقهه
ضحك من غیر موضع و لا وقف مع الصبیان فی لعب گاهی میدید اطفال
مشغول بازیند میرا میفرمود با جمله با اینکه شکل بشر بود میفرمود ما للعب خلقنا در

[illegible] عصمت آنحضرت

مدت شصت سال عمر میل نکرد سازی را وازی کوش کند الا یکمرتبه در
مکه عروسی بود باری میکردند شبها سا میزدند رقص میکردند در ان زمان
پیغمبر کوسفند میچرانید با جوانی از قریش آنحضرت بر فیق خود گفت لو ابصرت
لی غنمای حتی ادخل مکة فاسمر بها برو تماشای عروسی فیقش قبول کرد
حضرت آمد بمکه دف و سرنا و طنبور میزدند نشست که تماشا کند قضه خواب
خداوند براو مسلط کردانید خوابید فما ایقظه الا مس الشمس بیدار شد
و برکشت بر سر کله کوسفند شب دیکر آمد باز خدا خواب براو مسلط کرد
انشب هم نه تماشائی کرد و نه ساز شنید زمانیکه پیغمبر را بعد از فطام
عبد المطلب بجهت بادی کرمی هوای مکه مشغول فرستاد بقبیلهٔ سعدیه
پیش مرضعه اش حلیمه روزی آنجناب بصحرا رفته بود با برادر از رضاعی خود
جبرئیل و میکائیل طشتی و ابریقی که پر از آب کوثر بود شکم و سینهٔ او را می
دیدند ثم اخرج جبرئیل احشاء بطنه وغسلها بالثلج ثم اعادها مکانها
و میکائیل دل حضرت را بیرون آورد فضغطه فاخرج منه مضغة سوداء
فرماها فجبنه واعاد مکانه حضرت می ترسید روح القدس کفت مترس
انك لو تدری ما یراد بك من الخیر لقرت عیناك بعد از شق صدر روح
القدس پیش آمد فامر یده ما بین مفرق صدره الی منتهی عانته فالتأم
ذلك الشق فاخذ بیده فانهضه وکان من لبته الی عانته شعر ازرق فبقی علی
اثر الشق از جمله چیزها یکه روح القدس سبب مواظب بود و در حفظ
میکرد از لقمه حرام بجهت آنکه اثر لقمه حرام را میدانست مثل آدم که قابل

شق بطن و صدر آنحضرت بامر خالق اکبر

بوجود آمد حرام بتن را که خود پیغمبر نمیخورد و حرام واقع را روح القدس
مانع میشد اثرش را میبخشد خواه عالم باشد یا نباشد اکر بیضه زاغ ظلمت
سرشت زیر طاوس باغ بهشت بهنکام آن بیضه پروردنش
ز انجیر جنت دهی ارزنش دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل بر آن بیضه دم
در دمد جبرئیل کشد رنج بیهوده طاوس باغ شود عاقبت بیضه زاغ
زاغ مثل بادبن تمیمه علی او را تربیت میکرد عکسه بلالا میداو را تربیت
کرد درختی که او را تلخ سرشت کرش بر نشانی بباغ بهشت ور
از جوی خلدش بهنکام آب بریخ انکبین ریزی و شهد ناب سر انجام
کوهر بار آورد همان میوه تلخ بار آورد وقتی جماعتی بهود کفتند در کتاب
هاما نوشته اند که ان محمدا یجنبه ربه من الحرام والشبهات ما او را تجربه
میکنیم ابو طالب را با حضرت پیغمبر مهمان کردند مرغ مسند را بریان کردند
وان مرغ را با مرغهای دیکر حاضر ساختند آن مرغ مسند را پیش حضرت
کذاشتند دست دراز کرد لقمه بردارد روح القدس دست حضرت را کرفت
نکذاشت بخورد یهود پرسیدند چرا نمیخوری فرمود ارادها حراماً یصوننی
ربی عنها کفتند حلال است بعضی چیزها خود لقمه میکیرم ببرد دهان تو بکذاریم
برداشتند فکانت ایدیهم تعدل بها الی الجهات تغیره دیکر مهمانی
کردند مرغ همسایه را و صاحب مرغ حاضر بود کفتند وقتی بیاید پول
مرغ را میدهیم او را پیش پیغمبر کذاشتند باز روح القدس بر دستش او
زد و نکذاشت فسقطت من یده لقمة قال ما اراها الا من شبهة یصوننی

اشعار ... علیه حرام

کیفیت حفظ روح القدس پیغمبر را از مأکل اعدا

ارتجعنها خواستند لقمه انقدر سنگین شد که از دستشان بیفتاده
روح القدس لحظه در هیچ مقامی از او غفلت نکرد قال سعد الاسکافی
دخل رجل علی ابی عبد الله من اهل الجبل بهدایا و کان مما اهدی الیه
جراب فیه جدی مشوی بین یدیه قال الهم خذ القدید واطرحه عند
الکلب لانه لیس بذکی فقال الرجل اشتریته من رجل مسلم و ذکر انه ذکی
فرده فی الجراب و تکلم بکلام فقال قم وادخله البیت و ضعه فی زاویته ففعل
فسمع یقول لیس مثلی یاکله اولاد الانبیاء انی لست بذکی فقال یا هرون
اما علمت انا نعلم ما لا یعلمه الناس ثم قام فطرحه و اکله کلب خلاصه و تحقیق
که پیغمبر بحد بلوغ رسید بطریقه که باید او عبادت کند باو تعلیم کرد
از حج و عمره و نماز که کیفیت معاشرت با مردم را باو تعلیم کرد وقتیکه
جمیع آداب را باو آموخت خدا فرمود و انک لعلی خلق عظیم بعد خدا
و نه پیغام داد بنده کان را که ای مردم عوام کالانعام من روح القدس را
مامور جهل شما مقرر کردم مواظبت کردم تا او ادب بهم آموخت الا شما
تا اتبی کنید بمحمد لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه خودش میفرماید قل ان
کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اگرچه تربیت ما اهل را چون کرد کان
بر کتبناست در تربیت پیغمبر اگرچه روح القدس را زحمتی نداد مستعد
بود برای تعلیم یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار اما پیغمبر در تربیت
مردم عوام زحمت بسیار کشید ما اوذی نبی آه   ابر خرانرا مادرسی
کرده ام زین ستوران بس لگدها خورده ام   قاطر چموش که در بیابان

بارش را میاندازد و بنا بالی میشود هر قدر صاحبش او را میزند ای
اخون در صحرا تو اگر که هاش میدهند از ابی علف و بار بر داشتن مکر بز ان قاطر
لگد بهو ولی میاندازد و میگریزد و این خلق همان قاطر چموش شدند سید انبیا
از ابو جهل و ابو لهب کفار قریش چه ستمها کشید فتح و تاسی بنبیک
الاطیب الاطهر فاحب العباد الی الله المتاسی بنبیه والمقتفی لاثره یروی
کن بر پیغمبر بجهه اینکه بهترین اخلاق را روح القدس تعلیم او کرده و
اخلاق بد را دور نمود لقد کان یاکل علی الارض روزی شخصی برای
او خرمائی بهدیه آورد ظرفی حاضر نبود زمین را بدست خود پاک کرد فرمود
بریز روی زمین و از روی زمین خرما بر میداشت و میخورد و هسته خرما را بر
دست خود نگه میداشت گوسفندی پیدا شد دست خود را پیش او نگه داشت
دانه ها را خورد دوست نمیداشت بر روی کرسی و میز طعام بخورد بر روی
خاک می نشست و یخصف نعله بیده و یرقع ثوبه بیده و یرکب الحمار العری
و یردف خلفه و یفتح الباب و یحلب الشاة و یعلف البعیر و یعقله و یطحن مع
الخادم کمک جاریه میکرد و یکنس البیت شب برای وضو خود آب از چاه
میکشید و یجیب دعوة العبد هر کس وعده میکرد فورا اجابت میکرد زود می
رفت که انتظار نکشد مکرر میفرمود لو دعانی کراع لکراع او الی کراع لاجبت
اگر غلامی سیاهی وعده بکند برای گوشت سر دست بز غاله و در کراع
الغمیم منزل داشته باشد که تا مدینه یکفرسخ است دعوت او را میپذیرفتم
چنانکه شبی در شهر رمضان مهمان حضرت شد [illegible]

اگر خوب طعام بود میخورد بد بود نمیخورد نه خوب را مدح و نه بد را قدح میکرد
چنانکه عادت شکم پرستان است سه چیز را قبل از سه چیز تعریف نکنید منها
الطعام قبل ان یخرج من البطن شکار نمیکرد لکن اگر کسی هدیه میاورد
میخورد همه را میخورد الا ثوم و بصل و سیر و پیاز مغافیر که علف بدبوئی
است بجهه انکه ملئکه نفرت دارند در روز آخر عمر بجهه اینکه مردم نگویند
تناول الخمر نمود جائیکه مهمان بود طفیلی همراه میبرد با انکه دستش بهر طعام می
رسید با برکت میشد هر کسی که حاضر بود سوار میشد خشنود که میپوشید
کهنه را می بخشید گاهی وصله دار گاهی قیمتی لا یرفع علی عبده فیما اکل
ولا یلبس سفر مینمود اطعموهم مما تطعمون والبسوهم مما تلبسون یبدء من
بالقاء بسلام اگر کسی میامد برای شغلی در نماز بود مختصر میکرد آن بیچاره
معطل نشود کسی را نمیگذاشت پیاده راه رود یا هم از خود سوار میکرد
چه مطلب دارد یا آن شخص را پشت سر سوار میکرد و یا میفرمود من فلان جا مردم
بیا آنجا به بینم چه مطلب داری راضی نمیشد کسی پیش رویش بایستند میفرمود
من احب ان یتمثل له الرجال فلیتبوء مقعده من النار وارد مجلس که میشد هر جا
که خالی بود می نشست کسیکه غریب بود از وضع او میشناخت لا یحب النظر
فی وجه احد بکرم من بخلد گاهی بود عبای خود را فرش میکرد برای مهمان
وحال انکه مردم غبار را میبوسیدند برای احترام بسر میگذاشتند گاهی
بود طفلی را میاوردند اسم بگذارد یا دعائی بخواند می نشاند او را در دامن
خود گاهی میشد که طفل بول میکرد پدرش غضب میکرد میدوید او را بردارد

در اینکه حضرت پیغمبر مهمان نواز بود

در ذکر دوری از قیل آن و نیک گفتار با دوستان

میفرمود لا تذرم الصبی بول طفل را قطع نکن فان الثوب یغسل فدکه
خدا حصه او قرار داده بود از غنایم کفار فدک را برای نفقه عیال بر میداشت
بقیه را بفقرا میداد غالب اوقات گرسنه بود هر گز از طعام سیر نمیخورد و
بجز رجب و شعبان را صائم بود شبی از مسجد بر آمد تا رمضان آمده بود[1] اثر بر
خاطرش که مهمانی نشد افطار پیغمبر را خورد بعد حضرت آمد دید غذا
نیاوردند فهمید اثر خورد بشربت آبی افطار کرد و شب را گرسنه خوابید
بات جایعا و اصبح صائما نپرسید افطار من چه شد کان لا یدخر شیئاً
لغد کلما ناداه احد یقول فی جوابه لبیک املا او را هیچ راحت نمیگذاشت
لغات مختلفه یاو تعلیم میکرد نمیگذاشت پشه و مگس بر او بنشیند هر وقت[2]
فارغ بود مشغول ذکر میشد یقول انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة
هر که با او مصافحه میکرد تا او دست نمیکشید حضرت دست نمیکشید با
هر که می نشست تا او بر نمیخواست او بر نمیخواست بتمام بدن بر میگشت تا خاطب
تکلم میکرد کان لا یلوی عنقه کالمتکبرین با اینکه ابجد کتابت را می داشت
چنان گوش میداد که یا بر نشنیده بخلاف اینجا عت اگر نشنیده هم باشد در
مجلس یاد دیگران صحبت میکنند و گوش نمیکند یا دیگر در سالی یک اربعین
در جبل حرا عزلت میکرد ریاضت میکشید عشر آخر ماه رمضان در مسجد
معتکف میشد لا یلوم احداً و ما کان فحاشا هیچ مشاجره نبار اید از بن
خوبتری ... سوای اوصافش مکن بیهوده میل که نتوان بهمو در یاد ابکیل
اینست که خدا فرموده انک لعلی خلق عظیم شخصی سکفت من قبول ندارم که

[1] بود
[2] امل

در اخلاق حسنه آن حضرت عیان کردن

در ذکر رفتار آن حضرت با مسلمانان و کافران

فی علم روح القدس با ائمه

روح القدس معلم پیغمبر باشد یعنی غلو همین است افراط و تفریط هر دو مذموم است اگر پیغمبر بهمه چیز عالم باشد سلب قابلیت از پیغمبر باید نمود بعد الاتمام میباید بکر احتیاجی بمعلم نداشته باشد بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش همه این اخلاق بر تعلیم روح القدس بود بحکم خدا بحسب ظاهر اما بحسب باطن میفرماید که روح القدس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره زنده ام مستم و میخواره باواز بلند این همه منصب از آن حور پریوش دارم بعد از پیغمبر روح القدس آمد بنزد علی هم چنین از امامی با مامی و هر چه محتاج میشدند که از پیغمبر در آن خصوص چیزی نرسیده بود از روح القدس می پرسیدند از همه چیز خبر میداد حضرت امام عسکری حضرت حجة الله را بروح القدس سپرده بود هر چهل روز اورا نزد مادرش میاورد فان الرضاع محرم علیه الا من ثدی امه هیچ وقت از هیچ امام مفارقت نکرد مگر اینجا بگرید بقضای الهی جاری شد آن وقت مفارقت میکرد چنانچه در بیست و هفتم شهر صفر از امام حسن و خبر نداد که در این کوزه زهر دارد چون کلام باینجا رسید مصیبت جناب امام حسن ذکر شود چرا که بسیار کم ذکر میشود مصیبت آن مظلوم و در مصیبت آن بزرگوار غریب است ریمثه که چراغی بر قبرش روشن نمیشود و سال بسال کسی بزیارتش نمیرود مگر حاج عجم که از مکه بمدینه میایند و ائمه بقیع را زیارت میکنند الی آخر التماس دعا الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در مصیبت امام حسن

مجلس بیست و هفتم

فی تحقیق روح القدس

قوله تنزل الملئکة والروح در مجلس سابق قدری از احوال روح القدس مذکور شد لیکن کلام تمام نشد باید دانست که در خصوص روح القدس اخبار مختلف است در بعضی از آنها روح القدس فردی و شخصی از ملئکه است و رتبه اش بالاتر از جبرئیل است و در بعضی همان جبرئیل است و آیات قرآنی هم مطابق همین اخبار است چنانکه مذکور شد در جمله از اخبار است که روح القدس به پیغمبر آخر الزمان مختص است و اولاد امجاد او است چنانچه جناب صادق فرمود لم یکن مع احد ممن مضی الا مع رسول الله وانه مع الائمة لیسددهم و یوفقهم در بعضی از اخبار روح القدس نوعی از ملئکه است که افراد کثیره و عدیده دارد و هر یک از پیغمبران مرسل یک فرد از روح القدس همراه بود که ارشادشان کرد چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ایدناهم بروح منه و بلحاظ این خاصه ائمه اطهار بود که هر یک فرد از آن در خدمت پیغمبر بود چنانچه جناب امیر فرموده وقد وکل الله به من لدن کان فطیما ملکا همان ملک بود که او ابل امر بر پیغمبر سلام میکرد و اورا تمیید بکمال میکرد که درختها و سنگها سلام میکنند و هم چنین هر کدام از ائمه از روز که بدنیا میامدند فردی از روح ایشان بود چنانچه امام رضا میفرماید ان الله ایدنا بروح منه مقدسة مطهرة لیست بملک بیعهم انکه ملک مشتق از الوکة است و الوکه بمعنی رسالت است هر کدام که رسالت ندارند آنها را ملک نمیگویند فرمود روح القدس عمومی است از نوع ملائکه و خلق

فی ذکر روح القدس که همراه ائمه است

از جناب صادق سؤال کردند که پیغمبر علی را فرستاد بیمن امورا تیکه انجا
اتفاق میافتاد و مردم خدمت آنحضرت مرافعه میامدند جناب علی چگونه
حکم میکرد و حال انکه قران هنوز تمام نازل نشده بود که بگوئی لا رطب و
لا یابس الا فی کتاب مبین از روی قران حکم کرد وقد کان رسول الله غائبا
عنه که از او بپرسد جبرئیل که بر او نازل نمیشد پس بچه قسم میان مردم حکم
میکرد که فرمود ما ورد علی قضیة الا حکمت فیها بحکم الله وحکم رسوله جناب
صادق فرمودند تلقاه به روح القدس حدیث دیگر که مؤید اینمقام است در
مجلد سیزدهم بحار در احوال امام زمان نقل میکند که چون جناب قائم متولد
شد او را بخدمت پدرش بردند مرغ بسیاری بالای سر آنحضرت جمع شده بود
عسکری یکی از آن مرغها را صدا زد فرمود بگیر این حجة خدا را احمله و
احفظه ورده الینا فی کل اربعین یوما فتناوله الطائر وطار به فی جو
السماء واتبعه سائر الطیور فبکت نرجس و قال لها اسکتی فان الرضاع محرم
علیه الا من ثدیک سیعاد الیک کما رد موسی الی امه وان مرغ که دیدی
فرزند ترا برد روح القدس بود که خداوند موکل بر او کرده است تا او را
تائید و تسدید کند و پرورش دهد ویربیه بالعلم از این دو سه حدیث معلوم
میشود که هر کدام از ائمه ملکی مخصوص داشته اند وارشاد انها میکرده و
استبعادی ندارد که بگوئیم هر کدام ملکی مخصوص داشته بکر روح القدس
مشترک هم بوده که نوبت بنوبت حکومت هر کدام از ائمه میشد آن ملک آن
وقت با او بسر میبرده تا زنده بود فاذا قبض النبی انتقل الی علی ولما مضی علی

انتقل الی الحسن ولما مضی الحسن انتقل الی الحسین ثم الی امام بعده حتی
ینتهی الی القائم وجناب سجاد همه انها را در صحیفه دعا میکند وعلی الروح ما
نبین من ملائکتک واهل الزلفة عندک مردی آمد خدمت علی پرسید که
روح چه چیز است گفت هو جبرئیل فرمود غیر از او است فقال له لقد تعظیما
من القول ما احد یزعم ان الروح غیره فرمود انک ضال تروی من اهل الضلال
خداوند میفرماید ینزل الملئکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده پس
روح غیر ملئکه است واز آن سنخ نیست وان روح پیش از پیغمبر ما بر کسی نازل
نشده واز انروزی که بر پیغمبر نازل شده دیگر باسمان نرفته وبا ائمه واوصیاء
پیغمبر ان است تا آخر حدیث ولیس کلما طلب وجد باینمقام چیزی نیست که
مردم او را تحصیل کنند بل ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از جمله هفتصد
سرادقیکه خداوند خلق فرموده یکی سرادق قدس است که مکان روح القدس
در آن سرادق است که انوار ستر حظیرة قدس نامیده اند در بصائر الدرجات
حدیثی نقل میکند در بحار وعوالم نیز حدیث را دیده ام مناسبست در مجلس
ذکر شود بجهة زیادتی بصیرت اهل عرفان وایقان روزی جابر جعفی خدمت
حضرت صادق آمد حضرت فرمود یا جابر اعلم ان الله خلق الناس ثلثة
اصناف چنانچه میفرماید وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب
المیمنة واصحاب المشامة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون اولئک
المقربون اصحاب میمنه کسانی هستند که در عالم ذر وقتیکه عهد و
میثاق از مردم میگرفتند حق طرف یمین حضرت آدم بودند روز قیامت

هم جای نهاد در یمین عرش است نامه عمل شان را امروز بدست راستشان
سید هند وانها اهل یمین و برکت اند واصحاب المشأمة عکس اصحاب
یمین اند و تقابل ذکر تضاد دارند والسابقون السابقون کسانی هستند
که در عالم ذر پیشی گرفتند در قول بلی واقرار بربوبیت خدا ودر محشر
هم پیش از همه داخل بهشت شوند بجهت انکه سبقت کرفته اند در ایمان
بر اهل یمان وانها بقدر انبیا واوصیا انبیا بند در این طایفه که انبیا و
اوصیا باشد جعل الله فیهم خمسة ارواح روح القدس وروح الایمان
وروح الشهوة وروح القوة وروح المدرج وهر کدام از این پنج روح خاصیتی
دارند اما خاصیت روح القدس هر کس ان روح دراو باشد انچه در همه
روی زمین اتفاق بیفتد از همه با خبر است وهو فی بیته مرحوم سر همه را روح
القدس خبر میدهد لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض
با انا سبحانا افعال خضر چشم موسی بود که دید وپیش کرد اما روح الایمان در
هر که قرار گرفت خدا را بنده کی میکند وشریک برای او قرار نمیدهد
اما روح القوة با غاند اوبا دشمن جهاد میکند وبه تحصیل امر معاش صرف
میکند یمین وعرق جبین تحصیل رزق میکند اما روح الشهوة طعامهای
لذیذ میخورد وزنان نکاح میکند واما روح المدرج بواسطه او حرکت
میکند که از مرده امتیاز داده میشود معلوم میشود که زنده است وحیوة دارد
واما اصحاب یمین که مؤمنین اند فلهم اربعة ارواح چهار روح برای انها
هست روح القدس با ایشان نیست روح الایمان وروح القوة وروح الشهوة

اصحاب یمین و سابقین

روح مختص به کسی که پنج روح است

وروح المدرج در ایشانست واما اصحاب المشأمة که کفارند سه روح در
ایشانست روح القوة وروح الشهوة وروح المدرج اما روح الایمان و
روح القدس در ایشان نیست که در حقیقت انها ملحق به بهائم وسباع اند
میفرماید انهم کالانعام بل هم اضل سبیلا وهذه الارواح الاربعة
یصیبها الحدثان واین چهار روح که روح ایمان وروح قوة وروح شهوة
وروح مدرج باشد افت برای انها هست که مانع از عمل انها میشود مثل
اینکه مریض وضعیف میشود کر وکور وافلیج وزمین گیر میشود نمیتواند
جهاد کند واز کسب عاجز میشود وروح قوة او را نقصان بهم میرسد وهم
چنین در پیری وشیخوخیت وکهولت نقصان در روح شهوة او بهم میرسد
که لو مرت علیه اصبح بنات آدم لم یحن الیها فلم یعلم اکر بهترین دختر ان را
برببیند میل نمیکند وقتیکه جوان بود وقوة شهوت داشت با جوانان جمع
میشد ودر پیری زن خوب صاحب جمال داشته باشد نکاهش نمیکند
جوانی گفت پیری را چه تدبیر که یار از من گریزد چون شوم پیر جوابش
داد پیر نغز گفتار که در پیری تو هم بگریزی از یار وهکذا در روح
ایمان نقصان بهم میرسد چنانچه فرموده لا یزنی الزانی وهو مؤمن روح
الایمان بالذم الجسد ما لم یعمل بکبیرة زنا ولواطه که میکند یا در ماه رمضان
افطار میکند یا شرب خمر میکند یا معصیتی دیگر مرتکب میشود روح ایمان
از او مفارقت میکند ولیس یعاند فیه او بتوبه وعرف الولایة وده بکر روح
ایمان که از او مفارقت کرده بسوی او بر نمیکردد مکر انکه توبه کند محبت

روح ایمان و عمران

و روح قوت و روح شهوت

اهل بیت داشته باشد روح ایمان با زیبائی او عود میکند اما روح مدرج که روح بدن و روح حیوانی باشد مفارقت نمیکند حتی باینکه ملک الموت تا بمیرد مادام که زنده است جنبش میکند مثل حرکت مذبوح که مردم از او نفرت ندارند همینکه آن روح جزوه از بدن مفارقت کرد بدن موحش میشود و متعفن میگردد نه همینا زیبائی و جمال روح پنهان کرده فرو پر و بال کو بدش این بلبه تو کیستی چند روز از بر تو من نیستی تا ز و غنچه نکنجد در جهان باشد تا که من شوم از تو جهان ببین از کند تو کردد انکسی که همی مردی برای تو بیی و اما روح القدس من سکن فیه فانه لا یعمل بکبیرة ابدا اینست که بهمین جهت میگوئیم نبی و امام از اول عمر تا باخر معصوم از گناهند صغیره و کبیره از ایشان سر نمیزند و حدثان و آفتی برای روح القدس نمیباشد و لا تلهو و لا تلعب یعنی غفلت و سهو برای او نیست و از اینجاست که ما از برای پیغمبر سهو نسیان قائل نیستیم و اما در اثناء و اسمی خلافت و روح القدس تمکین دارد که صاحب او مرتکب شود امری را که منقصتی در او نباشد اینست که بره برای جناب صادق تعارف آوردند بخشید بجناب امام موسی کاظم و آنحضرت طفل بود ظاهرا صفوان جمال میگوید دیدم که آنحضرت میاید معه بهمه بقول لها اسجدی لربک بره را کرفته میاورد و با و میگوید سجده کن برای خدا دیدم جناب صادق فرزند خود را بغل کرفت و فرمود بابی و امی من لا یلهو و لا یلعب فرمود ای صفوان امام و صاحب اختیار خلق مثل سایر اطفال

در معنی روح و خواص آن

در اینکه امام روح القدس میباشد

بلهو و لعب مشغول نمیشود و کار بیفایده نمیکند اینست که حسن بصری میگوید از کوچه گذشتم اطفال بازی میکردند مگر یک طفل ایستاده بود و نگاه میکرد پرسیدم ایکودک تو چرا با اطفال بازی نمیکنی فرمود ما للعب خلقنا برای بازی خلق نشده ایم از او گذشتم از شخصی پرسیدم که این طفل چه کسیست گفت آن علی بن الحسین است جناب یحیی هم چنین بود اطفال او را تکلیف میکردند ببازی گفتیم میفرمود ما برای عبادت خلق شده ایم نه برای بازی کردن همان روح القدس نشنی لهو و لعب را با و میدهد مانع میشود از بازی کردن و یکی دیگر از خواص روح القدس اینست که امجد در مشرق و مغرب در شب و روز اتفاق بیفتد پیغمبر و امام را خبر میدهد قال الباقر یا جابر فروح القدس تعرف ما تحت العرش الی ما تحت الثری یعنی میان آسمان و زمین اتفاق بیفتد روح القدس ما را خبر میدهد هدایت میکند ما و مرتبه امام را نمیدانستند بعضی علمها که نا شایسته از ایشان سر میزد کمان میکردند امام مثل سایر مردم است خبر ندارد بعضی اوقات که لا انم میشد امام خبر میداد که تو فلان عمل کرده بر ما پوشیده نیست مقصود شان افشای راز و پرده دری نبود برای آن بود که نگویند ما انتم الا بشر مثلنا الکلام یجر الکلام حدیثی در اینجا بادم آمد مناسبت نقل کنم هم معجزه امام است و هم احوال روح القدس است در کتاب مقتبا و در کتاب خرایج نقل میکنند از جناب موسی بن جعفر فرمود در خدمت پدرم نشسته بودم شخصی وارد شد عرض کرد جمعی در خانه اند و

در علم حضرت زین العابدین

در خواص روح القدس

صندوقها با رشتر آورده اند ومرد بی هواراست کو با مردم هندستان
باشد اذن دخول میخواهد پدرم بمن فرمود لا تاذن للنجس الخائن
اذن نده که بخانه من بیاید مرد خائن مدتی ایستاد اذن نداد آخر محمد بن
سلیمان التماس کرد اذن نداد آمد امرد هندک چون بخدمت پدرم مشرف
شد عرض کرد مرا سلطان هند فرستاده ونامهٔ خدمت شما نوشته مدتی
است من در خانه اذن میخواهم کسی اذن دخول نمیدهد هکذا یفعل اولاد
الانبیاء طریقهٔ پیغمبر از چنین بوده که اولادش اینقدر متکبر است و نخوت
دارد پدرم بمن فرمود کاغذش را بگیر و بخوان چون سر کاغذ را گشودم
نوشته بود چون خداوند مرا هدایت کرد وبواسطهٔ خانوادهٔ شما :
این اوقات جاریه آوردند برای من که لم ارا حسن منها ولم اجد احدا :
لیشأ اهلها غیرك فبعثتها الیك من حال کنیزی با بخوبی نده بوده بودم
ان کنیز را برای شما فرستادم که خدمت شما کند فندی عطر و چند قطعه
یاقوت والماس وانگشتری خوب هم فرستاده بود با ان کنیز و چند نفر وزیر
داشتم ازمیانه انها خامل عریضه که اسمش میزاب بن حباب است میان
هم اختیار کردم که این جاریه را خدمت شما بیاورد حضرت فرمود من قبول
نمیکنم جاریه را که تو با او خیانت کرده فحلف انه ما خان قسم خورد آن
مرد هندک که خیانت نکرده ام حضرت فرمود من بپادشاه می نویسیم که
خیانت کرده گفت از کجا معلوم شد که من خیانت کرده ام اینهمه راه
از هند زحمت کشیده تعارفات را آورده ام عوض خلعت و انعام است

ارتحال عباس خان ... هندک

مشروع صادق بر هندک

میخواهی بدنام کنی امرد هندک پوستینی در بر داشت فرمود پوستینت
شهادت میدهد با نچه از تو سر زده ثم قال انتهها الفروة کلتی با علمت
الهندی ای پوستین هرچه اطلاع داری از عمل این مرد هندک بگو فانقبضت
الفروة وصارت کالکبش پوستین جمع شد تا انکه مثل گوسفندی شد به
سخن آمد عرض کرد یا بن رسول الله پادشاه این مرد را امین دانسته اورا
رسول خود قرار داد وجاریه را همراه او کرد آمدند تا در صحرائی باران آمد
وابتل جمیع ما معنا هرچه همراه داشتیم تر شد ثم احتبس المطر وطلعت الشمس
بعد از باران هوا صاف شد و آفتاب شد این مرد خادم جاریه را گفت
برو با این آبادی طعامی برای ما بیاور وچند درهمی باو داد که طعام بخرد
چون خادم روانه شد میزاب بجاریه گفت بیا در این خیمه برابر آفتاب
بنشین لباسهایت خشک کند فخرجت فکشفت عن ساقیها لان الارض کانت
وحلا چون زمین پر آب وگل بود جامهایش را بالا گرفت که پرگل نشود
ساق پایش نمودار شد چشم این وزیر هندک بران افتاد دلش از دست
برفت فراودها عن نفسها فاجابته وفجر بها از ان کنیز خواهش کرد
که اینجا بغیر از من و تو کسی نیست مرا از خود خوشحال کن ان کنیز هم قبول
کرد که ان خیمه ان میزاب رسول سلطان هندک با جاریه زنا کرد بلی
خیلی نفس میخواهد مقتضی موجود ومانع مفقود باشد و معصیت نکند
آنکه باید بنشستهٔ ز این چون همچو یوسف محض اندر زهی کز لنجه
لطیف وسروقد همچو شیران خویشتن را واکشد این مرد اندلما

نکاح معشوقه باصاحب ... صادق ... هندک

انتخاب دختر معشوقه

صوتند مرده نباشند کشته شوند شیطان بنوح نبی بنقاش
میکرد که چون با زنی اجنبیه در خلوت بنشینی از من بترس که آنجا حاضر
میشوم بلکه ترا بعجز میاندازم هیچ کس را با زنان محرم مدار که
مثال این دو پنبه است و شرار زن بد بشعر درد دفت لقا چون
جمره دان بد ناتوا کاه پهنش واکند بر شمع دره مش ازد کهی
بلحظه کاه در کواب برد که بنك ازسوز و آتش سازد هلك پس
پوستین بحالت اول برکشته و ایمرد هنک برود در افتاد فقال ارحمنی
فقد اخطات فرمود پوستینت را بپوش چون پوستین را دوش کرفت چنان
پوستین بحلقش چسپید و او را فشرد که نزدیك بود خفه شود قال تحل عنه
حتی یرجع الی صاحبه او را آکاه اربابر کرد که بهند فیکون هو اولی به
التماس کرد که جاریه را بقبول لکن پادشاه مرا امر میکند حضرت چند حلقه
انکشتر و بعضی لباسها که سلطان فرستاده بود برداشت جاریه را رد کرد
بعد از سه ماه نامه از سلطان هند رسید مختصر که من جاریه فرستادم
بخدمت شما که بی نظیر بود با چیزهای دیگر فقبلت ما الا فیه له ورددت الجاریة
و چیزی که قابل نبود برداشتی و جاریه را پس فرستادی متفکر شدم چرا
چنین کرده آوردم هر دو را یعنی وزیران و جاریه را نشاندم و اخبرعنت
کتابا و اعلمتها انه انا فی منك کاغذ دست کرفتم و کفتم این کاغذ را ان
مدینه بمن نوشته اند و از تو که میراثی و از این جاریه خیانتی ذکر نموده اند
حقیقة امر را بکوئید و حلفت انه لا ینجیهما الا الصدق هر دو اقرار کردند

باینچه که واقع شده بود و حکایت تکلم و شهادت پوستین را هم شنیدم فضربت
عنقهما والقیتهما فی البحر کردن هر دو را زدم و بدن هر دو را بدریا انداختم
این حکایت را روح القدس برای امام نقل کرد بهمین تفصیل و انچه را
این قبیل چیزها ائمه خبر میدادند از احوال الاخر دم همه را روح القدس
بایشان خبر میداد مثل انکه روزی چند نفر عرب بمدینه آمدند که بنند
خدمت سید الشهدا حضرت با همه آنها مصافحه کرد مکر با یکی از آنها
آمرد بیهوده همانجا نحو خجالت کشید کله کرد که چرا شما بمن التفات نفرمودید
حضرت فرمود انتم معاشر العرب خضخضتم ثم دخلتم علی امامکم شما عربها چه
قدر بیحیا هستید در صحرا با دست خود استمنا میکنید و بعد جنب بنزد
حجة خدا میائید و میخواهید با همان دست با امام خود مصافحه کنید معلوم
است حضرت در زمانه مکه بنیه بود بالاسر عرب در صحرا ایستاده بود روح
القدس او را از این کهنه خبردار کرد احوال روح القدس و تجرد و احاطه
او را بر اشیا اکر بکوییم با این مجالس مختصر تمام نمیشود کر بکوییم شرح
آن بجد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود با وجود همه اینها خادم امام
است که حضرت میفرماید روح القدس فی الجنان الصاقورة ذاق من حدائقنا
الباکورة و بایدا بیشتر که جمعی دیگر هستند از همین سنخ و همین صنف
که اینها را هم روح القدس میکویند هر مجلسیکه اتفاق میفتد دو نفر با
هم مباحثه کنند در مطلبی که متعلق با مر دین و مذهب باشد روح
القدس کمك میکند انکسی را که بر حق است و با و تعلیم میکند ادله را که

خصم را غالب بشود ان جند الله هم الغالبون اجتنب هر وقت شیعه و سنی
در خصوص امامت باهم مباحثه کرده اند شیعه غالب شده چنانچه هشام
ابن حکم با عمرو بن عبید در بصره محاجه کرد در مسئله نصب امام که باید
من جانب الله براو تنصیص بشود و هشام عمرو را مجاب کرد جناب صادق
در حق با هشام نفث روح القدس فی روعک آن دلیلیکه بر امامت کرده
و غالب شدی روح القدس کمک کرد و دلیل را بتو تعلیم کرد بسیار اتفاق
افتاده که عوام شیعه بر علماء سنی در مقام مباحثه غالب شده در کتاب
احتجاج نقل میکند که فضال بن حسن کوفی با چند نفر در بغداد گردش
میکردند اتفاقا رسیدند بابی حنیفه فضال برفقای خود گفت میروم
و مسئله از ابو حنیفه میپرسم و اورا خجل میکنم رفقایش اورا منع کردند
گفتند بو خرد مندان ابو حنیفه نمیتوانی قال هل رایتم حجة ضال علت علی
حجة مؤمن الا ان کلمة الله هی العلیا و کلمة الکفر هی السفلی آمد بمجلس
ابو حنیفه و سلام کرد پرسید که من برادری دارم شیعه است شب و روز
با من مباحثه میکند از عهدهٔ جواب او بر نمیایم ابو حنیفه گفت برادرت
چه میگوید که نمیتوانی جوابش را بگوئی گفت برادرم میگوید که خیر الناس
بعد رسول الله علی بن ابیطالب بهترین خلق بود بعد از پیغمبر علیست من
میگویم بهترین مردم بعد از پیغمبر ابوبکر است بعد از ابوبکر عمر است
خواهش دارم دلیلی بمن تعلیم کنی که بتوانم جواب اورا بگویم ابو حنیفه گفت
کفی بمکانهما من رسول الله فخرا انهما ضجیعاه فی قبره فای حجة برید اوضح

من هذا گفت برای فخر و شرافت و افضلیت عمر و ابوبکر همین بس است که
انها با پیغمبر در یک مکان دفن شده اند که ام دلیل بهتر از این است برای
اثبات افضلیت شیخین ابوبکر و عمر فضال گفت من این دلیل را گفتم
برادرم میگوید که ان کان الموضع لرسول الله دونهما فقد ظلما بدفنهما
لیس لهما فیه حق اگر ان منزلیکه شیخین را دفن کرده اند ملک پیغمبر بوده
ابوبکر و عمر حقی نداشتند که انها را در انجا دفن کرده اند و ان کان الموضع
لهما فوهبا لرسول الله فلقد اسا ذا رجعا فیما وهباه و اگر ان زمین
مدفن از ابوبکر و عمر بوده و به پیغمبر هبه کرده اند پس خوب نکرده اند
که دو مرتبه رجوع کرده اند بر زمینیکه به پیغمبر بخشیده بودند و در آنجا
دفن شده اند ابو حنیفه فکری کرد گفت برادرت بگو آن زمین از ابوبکر و
عمر نبود لکن بخاطر ابوبکر و عمر عایشه و حفصه زن پیغمبر بودند از بابت
حق خودشان خود انجا دفن شده اند فضال گفت این را برادرم گفتم
برادرم میگوید که پیغمبر روزیکه وفات کرد نه زن داشت هشت یک
انچه از خانه متعلق همه زنان پیغمبر است هشت یک خانه که قسمت بشود هر
زنی را یکوجب زمین بیشتر قسمت نمیشود چگونه اند و نفر بحصه دختر ها
خود انجا دفن شده اند و حال انکه انقدر زمین حصهٔ عایشه و حفصه نمی
شد علاوه انکه بفاطمه گفتند پیغمبر ارث ندارد عایشه و حفصه را چگونه
ارث دادند ابو حنیفه گفت نحوه عنی فانه رافضی خبیث این را از من دور
کنید که این خبیث رافضی است همین گفتند را روح القدس تعلیم فضال

در بیان روح القدس و تنصیص منصب امامت

در مناظرهٔ حسن بن فضال با ابو حنیفه و مجاب کردن

در مناظرهٔ حسن با ابو حنیفه

در مجاب کردن ابو حنیفه را

در قول ابو حنیفه

کردو الا چگونه فضائل می توانست انتهمه ابو حنیفه بر آید اکر میخواست بکوید ببستون مسجد الالاسنا نقد بدلیل اقامه میکرد که مخاطب هیتن میکرد طایفه دیکر هستند از روح القدس که شعر تعلیم میکنند بشعرائی که مدح اهل بیت میکنند چنانچه جناب رسول الله در حق حسان بن ثابت فرمود لا زلت مؤیدا بروح القدس ما دمت عنّا و حضرت باقر بکمیت شاعر فرمود لا زلت مؤیدا بروح القدس ما مدحتنا و فرزدق شاعر و کمیت که شعر در مدح اهل بیت میکفتند مؤید بروح القدس بودند همچنین سید حمیری و ابو نواس و محتشم و مقبل و سائر شعرائی که مرثیه در عزای سید الشهدا میکفتند و دعبل خزاعی هم از آنجمله بود وقتیکه قصیده تائیه را انشاد و خواند در مجلس جناب امام رضا چون باین شعر رسید که خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله والبرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء والنقمات حضرت فرمود یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانک بهذین البیتین این دو شعر را روح القدس بزبان تو جاری کرد حضرت رضا صد اشرفی و یکجبه مرحمت بدعبل داد مامون پنجاه هزار درهم داد فضل بن سهل وزیر مامون هم زر داد و اسب داد حضرت فرمود لقد جائنا بابیات ما سبقه الیها احد یا غلام سق الیه البغلة دعبل مضامین نظم آورد که تا حال بذهن کسی نرسیده ای غلام فاطر سواری حرام برای دعبل بیاور دعبل در عمر خود بغیر از مدح آل رسول شعر نکفته و کان مرهوب اللسان یخاف من هجائه الخلفاء روزی که در خراسان بمجلس مامون

رفت مامون پرسید تو از کدام قبیله عرب جواب داد من از آن قبیله هستم که برادرت امین را کشتند و ترا بخلافت نشاندند تو کم نام بودی اسم ترا بلند کردند من از قبیله خزاعه ام بشناس مرا هرون را هجو کرد در قصیده رائیه که در مصیبت و تعزیت گفته بود بعد از شهادت جناب رضا مامون شنید گفت بخوان قصیده را اوّل حاشا کرد که من نگفته ام آخر که امان داد خواند در حضور مامون قبران فی طوس خیر الناس کلهم وقبر شرهم هذا من العبر ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا علی الزکی بقرب الرجس من ضرر هیهات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر اری امیة معذورین ان قتلوا ولا اری لبنی العباس من عذر یعنی قبر دو نفر از مشاهیر ناس در خراسان پهلوی هم واقع شده و این محل عبرتست یکی قبر بهترین مردم است یکی قبر بدترین خلق است مقصودش قبر هرون و جناب امام رضا است که در یکبقعه پهلوی هم اند قبر هرون عقب قبر جناب امام رضا است لکن منفعتی برای آنملعون خبیث و نجس و رجس ندارد که پهلوی قبر امام واقع شده قبر او چنانکه همسایکی او هم با امام ضرری ندارد هر کس بذکر و عمل خود میباشد بنی امیه را نظر میکنم عداوتیکه بنی امیه و بنی عباس با آل رسول کردند بنی امیه معذور بودند در ابتدا پیغمبر در بدر و احد جماعتی از بنی امیه را کشته از ترس شمشیر علی مسلمان شدند چون خود بنی امیه مسلط شدند و در باطن ایمان نیاورده بودند تلافی کردند امّا برای بنی عباس هیچ عذری نیست که اینها

اولاد رسول را کشتند و انقدر ستم بذریه پیغمبر کردند که هرگز هیچ
امتی نکردند اولاد علی و فاطمه را میگرفتند در ستون عمارت میگذاشتند
بسیاری را شبها میکشتند بدنشان را در چاه میانداختند بسیاری را در زندان
زهر میدادند بعضی را سر آب میکردند بجانشان زهر میریختند که در ظاهر
بدنشان زخمی نداشته باشند بعضی را خفه میکردند بدجله میانداختند
اربع بطوس علی قبر الزکی بها   ان کنت تربع من دین علی وطر   اگر درد
دین داری بیا بر سر قبر غریب خراسان حضرت رضا ببین او را بچه احترام از مدینه
بخراسان آوردند آخر او را زهر دادند خدایا نصیب کن بزیارت قبر او را خود
انمظلوم فمن زارنی فی غربتی کان معی فی درجتی یوم القیمه هر کس
مرا زیارت کند در غربت روز محشر همجا من باشم با من خواهد بود انا
و آبائی شفعاؤه یوم القیمه من و پدرانم شفیع او خواهیم بود پیغمبر فرمود
ستدفن بضعة منی بخراسان ما زارها مکروب الا نفس الله کربه پاره
تن از من در خراسان دفن میشود هر غمگینی که او را زیارت کند خدا غم
او را زایل میکند جناب جواد فرمود کسیکه پدرم را زیارت کند ما اصابه
مطر و برد الا و حرم الله جسده علی النار خدا نصیب کند زیارت رجبیه
او را مقابل قبرش بخوانی این زیارت السلام علیک ایها العالم النبیه
و القدر الوجیه النازح عن تربة جده و ابیه السلام علی من امر اولاده
و عیاله بالنیاحة علیه قبل وصول القتل الیه روزی که از مدینه می
خواست بخراسان برود عیالش را جمع کرد و فرمود بنالید بر من که بزودی

کشند

در ظلم بنی عباس و اولاد ائمه

در فضیلت زیارت امام رضا

ایضا

کشند که مرا در خراسان زهر میدهند در غربت میمیرم آنجا کسی نیست بر
من بگرید ای یاران جناب رضا عیالش میفرمود حالا بر من بگریید که
روز مردنم بر سر نعش من نخواهید بود که بگریید اما چگونه امام مظلوم
کربلا که عیالش همه بودند اما بنی امیه نمیگذاشتند عیالش بر او بگریند
قال ما دمعت عین واحد منا الا قرع راسه بالرمح   الا لعنة الله
علی القوم   الظالمین

مجلس بیست و هشتم

در ذکر احوال یعنی ذکر تن ملئکه که اسم او روح است النباء یوم یقوم
الروح و الملئکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا
روز قیامت که عرش الهی را برای حساب خلایق نصب میکنند در صحرای محشر
صف سلام بسته میشود جمیع ملئکه هر چه هستند یک صف میایستند
و ملک روح خودش تنها یک صف مقابل همه میایستد میخواهی بدانی خلقت
این ملک را بشنو جناب امیرالمؤمنین فرمود که روح ملکیست اعظم و اشرف
از همه ملئکه له سبعون الف وجه لکل وجه سبعون الف لسان لکل لسان
سبعون الف لغة هفتاد هزار سر و صورت دارد که در هر صورتی هفتاد
هزار زبان و دهان دارد هر زبانی بهفتاد هزار لغت تکلم میکند یسبح
الله بتلک اللغات کلها بهمه این زبانها و لغتها خدا را تسبیح میگوید
لو سمعوا اهل الارض لخرجت ارواحهم اگر اهل زمین صدای تسبیح
او را بشنوند همه بمیرند اذا ذکر الله تخرج من فیه قطع من النور کامثال

بجهد

گریه بر مصیبت امام حسین

در ذکر احوال روح که یکی از ملئکه است

در بیان صورتهای روح

الجبال العظام هر زمانیکه ذکر میکوید قطعه کها نور تسل کوههای
بزرك ازدهنش بیرون میاید و یخلق الله من کل تسبیحه ملکا یطیر مع
الملئکة خداوند از هر تسبیحی که او میکوید ملکی خلق میکند که با سایر
ملئکه طیران و پرواز میکند لم یخلق الله خلقا اعظم منه غیر العرش بعد از
عرش خداوند هیچ مخلوقرا بزرکتر از این ملک خلق نفرمود موضع قدمیه
مسیرة سبعة الاف سنة راه که مرود بین القدمین انملك بقدر مسافت
هفت هزار سال راه است هزار بال خداوند به نسبت بزرکی نیش باو
عطا فرمود انقدر این ملك عظیم الجثه است که لو شاء ان یبلع السماوات
السبع والارضین السبع بلقمة واحدة لفعل اکر بخواهد هفت اسمان و
هفت زمین را یکلقمه کند میتواند جل الخالق الاکبر خداوند ملئکه
بسیار دارد و ملك عظیم الجثه زیاد خلق فرمود که بعضی از انها را امیر
المؤمنین در خطبه توحیدیه تعریف میکند و هیئت و صورت انها را بیان
فرماید ان لله ملئکة لو ان ملکا منهم هبط الی الارض لما وسعته لعظم
خلقه و کثرة اجنحته خدا را ملئکه چند در اسمانست که اکر یکی از انها بروی
زمین بیاید نگذهد وجه الارض جای او نمیشود از بسیار بالیکه دارد
و بسکه جثه اش بزرکست و منهم من تسد الافق بجناح من اجنحته دون
عظم بدنه از انجمله ملکی خلق نمود که اکر یکبال خودرا بکشاید از مشرق
تا مغرب را میکیرد بسکه بزرك است خلقتا و منهم من السموات الی حجزته
بعضی از ملئکه هستند که اسمانها تا کمر انها میاید و منهم من لو الفی السفن

فی عظم عرش

فی عظم بعض ملئکه

فی بعض ملئکه

فی دمو

فی دموع عینیه لجرت دهر الداهرین بعضی دیکر هستند که اکر کشتیها
بیندازند در اب چشم او که از خوف خدا کریه میکند همیشه ان کشتیها بروی
اب حرکت میکنند و منهم من لو القی جمیع المیاه فی نقرة ابهامه لوسعتها بعضی
دیکر انقدر عظیم الجثه اند که اکر همه ابهای دنیا را بریزند در کودالی
که در پشت انکشت ابهام او است ان کودی وسعت دارد و لله ملکا ما بین
اشفار عینیه مائة سنة و از انجمله ملکی خلق فرمود که موکل بر جزر و
مد دریا است و اسم او رومان است ذا وضع قدمیه فی الماء فاض و اذا اخرجها
غاض و قتیکه انملك دو قدم خودرا در بحر میکذارد اب زیاد میشود و بالا
میاید و زمینها خشکرا میکیرد و قتیکه پاهای خودرا از اب بیرون میاورد
اب کم میکردد و کم میشود و منهم من یکون ما بین منکبیه و شحمة اذنیه سبع
مائة عام بعضی دیکر از ملئکه که از سر دوش تا نرمه کوش انها هفتصد
سال راه هست و منهم من لو کلفت الجن والانس ان یصفوه ما وصفوه لبعد
ما بین مفاصله و حسن ترکیب صورته بعضی دیکر از ملئکه هستند که
اکر جن و انس بخواهند تعریف صورت و بزرکی هیئت او کنند نمیتوانند
و منهم الثابتة فی الارضین السفلی اقدامهم والمارقة من السماء العلیا
اعناقهم والخارجة من اقطار الارض ارکانهم والمناسبة لقوائم العرش
اکتافهم بعضی از ملئکه هستند که پاهای انها در زمین هفتم است و
شانه انها زیر عرش است و سر و کردن انها از اسمان خارج شده و
شانها ی انها از رکن زمین بزرکتر و پهن تر است و از این قبیل ملئکه

فی بعض ملئکه فی خلقت
عجیبه ایشان

فی صفات عجیبه
بعض ملئکه

لا ابتد

لا تعد و لا تحصی دارد این ملک انهم انها بزرگتر است اخر تصور کن چه قدر
بسط جسم دارد که ملئکه باین بزرگیها که شنیدی و باین کثرة عدد که فرموده
ما فی السماء موضع شبر الا و فیه ملک ساجد او راکع همه اینها در قیمه یک
صفند و روح خودش منفردًا یکصف بعبارة اخری ملک روح قدر میانه
ملئکه بلا تشبیه مثل عوج است در میانه بنی آدم بعد از این خبر از خلقت
عوج داری بدانکه خلقت او هم از عجایب مخلوقات است مورخین و مفسرین و
محدثین نوشته اند خلقت و خلق او را و در کتابها ضبط و ثبت کرده اند
بیک واسطه نسب عوج بحضرت آدم میرسد میان عوج و آدم یکجا در فاصله
است و مادر او عناق دختر حضرت آدم است خلقت مادر و پسر هر دو از
نوادر و عجایب است علامه مجلسی در بحار الانوار نقل میکند که حضرت
آدم هنگام وفاتش نهصد و سی سال عمر داشت و چهل هزار اولاد و احفادش
دیگر میراه میرفت بعضی بلکه پسر و بعضی دختر از صلب خودش داشت که
از جمله دختران صلبی او یکی عناق بود کان مجلسها جریبا من الارض فی
جریب هر گاه می نشست یکجریب میز را طولا و عرضا فرو گرفتی و کان لها
عشرون اصبعا و فی کل اصبع ظفران مثل المنجلین که هر دستی
ده انگشت داشت و در هر انگشتی دو ناخن داشت که هر ناخنی مثل داس
بزرگی بود تعجب بحضرت آدم شبیه ملئکه همچو دختری میدهد که اگر به
یکی فرزندی بدهد که شش انگشت باشد مثلا خجالت نکشد بگوید اگر
فرزند من یک انگشت زیاد دارد دختر آدم پهلو هر انگشتی یک انگشت

در خلقت عوج بن عناق و نسب او

در خلقت عجیب او

زیاد دارد و دو شتش خلق شده بود وهی اول بغی بغی علی وجه الارض اول
زنیکه را ابنی بزنا شد او بود در گناه جمیع ما زنا نیز شریکست فبا مثل
برادرش قابیل که هر جا کسی بظلم کشته شود در خون او شریکست تا روز قیمة
فسلط الله علیها اسدًا و ذئبًا و نسرًا فقتلوها و اکلوها خداوند قهار
شیر و کرکس و عقاب بر او مسلط کرد او را دریدند خوردند وهی اول قتیل
قتلها الله من ابن عناق اول کسی بود که حق تعالی بر او غضب کرد بجهة زنا دادن و
او را کشت زنا میکرد شوهر داشت پسر داشت اسم شوهرش عوق
بود و اسم پسرش عوج بود میخواستم خلقت عوج را نقل کنم احوال مادرش
عناق بالتبع مذکور شد اما عوج صد سال پیش از وفات حضرت آدم
متولد شد سه هزار و هشتصد سال عوج عمر کرد و بلندی قامت عوج
بیست و سه هزار و سیصد و سی ذراع بود هر انگشت او سه گز بود وقتیکه
بر میخواست ابر کمربند او بود و کان جبارًا عدو الله کافر بود معلوم است
اللبن یعدی معلوم است کسیکه شیر همچو مادری بخورد بقاعده اثر شیر
باید همین قسم باشد همه حیوانات از او میترسیدند و میرمیدند وقتیکه
او را میدیدند فرار میکردند و کان یضرب بیده فیاخذ الحوت من اسفل
البحر فیرفعه الی السماء فیشویه فی حر الشمس فیاکله هر وقت گرسنه ح
شد دست بدریا فرو میبرد از ته دریا ماهی بزرگ را میگرفت بلند میکرد
دم خورشید نگه میداشت بریان که میشد میخورد در زمانیکه حضرت
نوح مامور شد بساختن کشتی عوج کمک نوح میکرد و چوبهای

در طول قامت عوج

در خوردن عوج

بزرگ سنگین و درخت از جنگلها برای نوح بدوش میکشید و میاوردان
حضرت نوح نان میگرفت و میخورد غالباً در بیابان و صحرا بسر میبرد هر وقت
گرسنه میشد بشهر میرفت بنان سقائی میکرد طعامش ماهی بود اطفال
از بدن او بالا میرفتند کسی نمیتوانست او را منع کند از دخول شهر
از این حالت شکایت کردند به پیرمردان خود که برای حضابت خود چاره بیندیشند
هر کدام چیزی جهت دفع ضرر عوج گفتند بالآخره پیر سالخورده خوب
تدبیر کرد گفت که من کاری میکنم که قدم عوج از این شهر بریده شود
مرتبه دیگر که عوج بشهر آمد آن پیرمرد بعوج گفت نهایت بی شرمی و
بیحیائی است که تو مکشوف العورة میان مردم میائی و زنان و مردان بتو
نگاه میکنند عورت خود را بپوشان گفت من چیزی ندارم که جامه بخرم
گفت ما کرباس تقسیم میکنیم بتو میدهیم که ستر عورت کنی هر وقت کنت
بشود پولش را بده قبول کرد چندین ذرع کرباس تقسیم کردند از مردم
گرفتند بعوج دادند که ستر عورت کرد و رفت وقتی دیگر که بشهر آمد
باشاره پیرمرد مردم طلبکاری پول کرباسها کردند عوج از شهر
بیرون رفت و دیگر از آن سمت عبور نکرد از خجالت طلبکاران ملی قرض
حضرت سجاد عرض میکند اللهم انی اعوذ بک من
دین تخلق به وجهی و یحار فیه ذهنی و یتشعب له فکری و یطول ❊
بممارسته شغلی و اعوذ بک من هم الدین و فکره و شغل الدین و سهره
فصل علی محمد و اله و اعذنی منه و استجیر بک من ذلته فی الحیوة و من

در بیان حکایت عوج با اهل شهر

حکایت عوج با طلبکاران

معتبه بعد الوفاة فاجرنی منه بوسع فاضل او کفاف و اصل قال رسول
الله الا وجع الا وجع العین و لا هم الا هم الدین جنازه آوردند پیغمبر نماز
کند دو درهم قرض داشت پیغمبر بر او نماز نکرد جناب امیر قرض را بر ذمه
گرفت بعد از آن پیغمبر بر او نماز کرد و فرمود جناب صادق کسیکه قرض
کند و نیت ادا دادن نداشته باشد هو بمنزلة السارق و اگر مماطله کند
با امکان لا تقبل شهادته و لا تصح صلوته اول الوقت بل لا یصح منه
شیء من الواجبات الموسعة اما اگر مرد مدیون چیزی نداشته باشد
و در معصیت هم خرج نکرده باشد بر او چیزی نیست و مستحب است که غریم
او را بری الذمه کند قرض ائمه ذی حشمت سید سجاد فروخت جهت قرض
پدر و غیر هفته یکشب جهت سکینه قرض موسی بن جعفر هرون وعده کرد
او برای کریم وعده قرض ادا است تا زنده قرضش را سید هم عبدالله شداد
و حارث بن اعور و اسامه حال الا قرض پدر را منکر میشود که صلح کنند
لا بد القرض مقراض المحبة و للغارمین قسمة فی الزکوة بر کریم بر سر
مطلب کلام در عوج بود که در زمان طوفان بنزد نوح آمد از او خواهش
کرد که مرا در کشتی جا بده حضرت نوح قبول نکرد در آن طوفان که آب
از سر کوههای بلند چهل گز گذشت آب از زانوی عوج بالا نرفت تا
زمان موسی زنده بود و بر دست موسی کشته شد ذکر و قتیکه موسی مامور
شد بجنگ عمالقه و اینها طایفه بودند از اولاد سام بن نوح و آن قوم هم
بسیار قوی هیکل و تنومند بودند و گرد شهر اریحا منزل داشتند انقضاء

در حکم ... قرض و قضای آن

چنانچه بود که

احوال عوج در طوفان نوح و ... عوج

اب و هوا و خاك ان سرزمین ان بود که حیوانات انها هم عظیم الجثه میشدند
وهم چنین نباتات و میوه های انها زیاد بزرگ میشد چنانکه وارد شده
خوشه انکور را پنج نفر برمیداشتند که خوشه را روی چوب میانداختند
و دو نفر دو سر چوب را بدوش میکرفتند از باغ بشهر میبردند وکان :
یدخل فی شطر الرمانه اذا نزع حبها اربعة انفس انار را که دو حصه میکردند
میان پوست انجهار نفر جا میکرفت لما قتل قابیل هابیل غمض الله الخلق
ای اصغرهم ونقص الاشیاء تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض
مغبر قبیح عمرها دو هزار سه هزار سال بود حالا الستین و سبعین معترك
المنایا شده غالبا جوان مرك میشوند میوه ها کوچك شده انارها کردو
شده پشه ها ضعیف شده قوتها کم شده خوراکیها تمام شده قامتها
کوتاه شده واذا رایتهم تعجبك اجسامهم حسن و ملاحت بزشتی بدل شده
راستکوئی از میان برفته همتها پست شده بیشتر کسی با یکنفر از دیوانیان
اشنا میشد بهمه جهة از امر معاش اسوده بود چه قدر بشعر اصله میدادند
اکر کسی نتل سؤال را برخود میکذاشت مستغنی میشد بی بهانه میکشتند
بکسی چیزی بدهند احوال پرسی میکردند که اکر شکستکی دارد درست
کنند حالا محض تعارفات هم است بر که از کارها و کسبها برداشته
شده رفته رفته هم درتنزل است هر کسی روز بی میطلبد از ایام
علتش انست که هر روزه بترمیبینیم سابق چه قدر نیاز بروضه خوان میدادند
از خلعت و پول اسب حالا باید عریضه نکاری کرد تا که بدهد و چه

ذکر اوصاف العمالقه

ذکر تغییر اشیا و احوال بعد از قتل هابیل

۲ میدادند

الشهدا بخاطب هر روز زیاد ملعون را که مقابه برادر خود خواند ابن
سمیه میکفتند سمیه امت تنسلها علی الحصی وبنت رسول الله لیس
لها نسل عوج را هم بهمین جهة بمادر نسبت میدهند و نظیر هم که
مادر شرافت و نجابتی دارد باز او را نسبت بمادر میدهند بنام مادر نحو
خوانند چنانچه در قران میفرماید و اتینا عیسی بن مریم البینات و در
زیارت میخوانی السلام علیك یا ابن رسول الله السلام علیك یا ابن فاطمة
الزهراء و از این باب است که سادات بنی فاطمه میکویند بسر جناب امیر المومنین
را چون شرافت بلکه مسلم است باسم مادرش میخوانند که معلوم شود نجیب
الطرفین است بلی چنین است بعد از حسنین در میان اولاد امیر المومنین
مادر هیچکدام بنجابت مادر محمد حنفیه نیست در زمان خلافت ابو بکر
خوله مادر محمد حنفیه را اسیر کردند با اهل قبیله به تهمت ارتداد چون
اسرا وارد مدینه شدند بردند انها را بمسجد چشم خوله بر قبر پیغمبر افتاد
سلام کرد قالت السلام علیك یا رسول الله اشهد انك تسمع صوتی
و تقدر علی رد جوابی و اننا سبینا من بعدك و نحن نشهد ان لا اله الا
الله و انك محمد رسول الله عرض کرد شهادت میدهم که تو سلام مرا می
شنوی و قدرت داری که جواب مرا بکوئی یا رسول الله ما را بعد از تو
اسیر کردند و حال انکه ما شهادتین میکوئیم طلحه و زبیر برخواستند
و ردای خود را بر سر او انداختند تا نخرد فقالوا انا الغالون فی ثمنك کفته
و غیبکه بخواهند اسرا را بفروشند ما بقیمت کران ترا میخریم قالت لا

ذکر علت نسبت عوج بطرف مادر

ذکر نسب جناب صدیقه طاهره و امام حسین بطرف مادر

ذکر نسبت محمد حنفیه بطرف مادرش

بملکنی الا من یخبرنی بما رأت امی وهی حاملة بی وای شیء قالت لی عند
ولادتی گفت صاحب من کسی است مثل کسیکه مرا خبر دهد بخواب مادر
من بعد زمان حمل من وانچه مادرم بمن گفته ومن با او گفته ام و علامت
دیگرهم هست در میان ازانهم خبر بدهد الا بعرب بطلبی بیکی والا
غیر ازاین باشد من شکم خود را میدرم وخود را میکشم گفتند ما علم غیب
نمیدانیم درین اثنا جناب امیر المؤمنین داخل مسجد شد پرسید که این مردم
چه خبر است گفتند امراة حنفیه حرمت نمیها علی المسلمین و قالت من
اخبرنی بالرؤیا التی رأت امی وهی حاملة بی بملکنی حضرت فرمود من اورا
خبر میدهم فقالت من انت ایها المجری دون اصحابه حضرت فرمود منم
عبیبه علم رسول خدا منم علی بن ابیطالب فقالت لعلک الرجل الذی
نصبک رسول الله لنا گفت کانم تو آنکسی باشی که پیغمبر ترا در غدیر
خم بخلافت نصب فرمود حضرت فرمود نعم انا ذلک الرجل بلی من همانم
که پیغمبر مرا روز غدیر نصب نمود قالت من اجلک نهبنا ومن نحولک سبینا
عرض کرد ما را بجهة محبت تو قتل وغارت کردند وبرای دوستی تو اسیر
وذلیل شدیم قال ان اجرکم غیر ضایع عند الله بعد ازان فرمود ابخبر
الم یحمل بک امک فی زمان قحط وکانت تقول لک انک حمل مشوم آیا
حمل تو در سال قحطی نبود که حیوانات در صحرا علفی نمییافتند بخورند همه
چشمه سارها خشکیده بود عرض کرد بلی چنین بوده فرمود مادرت دست
بر شکمش میزد وبتو خطاب میکرد میگفت ای فرزند توچه قدر مشوم بودی

که در چنین سالی من بتو حامله شدم در ماه نهم خواب دید که تو بدنیا آمده
میگفت حمل مشوم فی زمان غیر مبارک وکانت تقولین لا تظهرن بی فانی
حمل مبارک انشاء منشاء مبارکا سالما وبملکنی سید وارزق منه ولدا
یکون للحنفیة عزا تو بمادرت میگفتی من مشوم نیستم بلکه فرزند مبارک
قدمی هستم مرد بزرگواری شوهر من خواهد شد وخدا ازان مرد
پسری بمن کرامت خواهد فرمود که فخر وسرافرازی وعزت قبیله حنفیه
باشد عرض کرد بلی چنین بود خواب مادر من حالا بفرمائید آن علامتی
که میانه من و مادر من بود چه چیز است فرمود بعد از وضع حمل تو مادرت
این کیفیت خواب خود را در لوح مسی نوشت و در عتبه در خانه دفن کرد
زیر خاک چون تو دو ساله شدی خوابش را پیش تو نقل کرد تو همان خواب
دادی که در خواب شنیده بودی در شش سالگی باز تجدید کرد وخواب را
نقل کرد تو اقرار کردی آن لوح را بتو داد گفت ای دختر اگر اتفاق بیفتد
دشمنی بیاید و قبیله را قتل وغارت کند وتو اسیر شوی لوح را از
خود جدا مکن وهر کس ترا خبر دهد از خواب من و کتابت لوح تو باید
سعی کنی که آنکس مالک تو باشد عرض کرد بلی میانه من و مادرم این
کیفیت گذشته ثم قالت فاین هذا اللوح بفرمائید آن لوح حالا در کجا
است فرمود هو فی عقیقتک لوح را میان گیسوهای خود پنهان کرده
ان وقت خوله لوح را ازمیان موی سر خود بیرون آورد گرفتند آنچه حضرت
فرموده بود بی زیاد و کم بود جناب امیر آن دختر را عقد کرد برای خود و

بعد از آنکه زمانی محمد حنفیه از خوله متولد گردید در کتاب مدینة
المعاجز مرحوم آقا سید هاشم بحرانی و در کتاب مفتاح البکاء مرحوم
حاجی ملا صالح برغانی نقل میکند که روزی جناب امیر بمنزل خوله حنفیه
داخل شد فقامت و قالت یا مولای انی اشتهی ولدا خلفا من بعدک خوله
بجهة تعظیم برخواست عرض کرد دلم میخواهد فرزند صالحی که بعد از
من زنده بماند خداوند عطا بفرماید فامرّ علی یده علی کتفیها و قال
احملی محمدا وضعی محمدا باذن الله فوضعته باسرع من طرفة عین حضرت
دست خود را کشید بشانه اش فرمود حامله شو بمحمد و برای محمد همان لحظه
حامله شد بمحمد حنفیه و در همان ساعت وضع حمل او شد و محمد حنفیه
بسیار شجاع بود در جنگ جمل و صفین جنگهای نمایان کرد و علمدار
پدرش بود و صاحب علم و فضل بود و ابدا مدعی امامت نشد و اعتراف
بامامت جناب سید سجاد کرد و در کربلا حاضر نشده بود بجهة آنکه
بیمار بود حضرت فرمود که عینا الی تو در مدینه بمان هر امری که اتفاق
بیفتد برای من بنویس و مرا خبردار کن قلم و کاغذ طلبید نامه نوشت و
بمحمد حنفیه داد که بعد از رفتن آنجناب برای بنی هاشم بخواند نوشته
بود اما بعد من لحق بی استشهد و من تخلف عنی لم یبلغ مبلغ الفتح
هر که بیاید بمن ملحق شود کشته خواهد شد و هر که نیاید و مع الامکان
عذر بیاورد رستگار نخواهد شد و بمراد خود نخواهد رسید و
اگر بعد از قتل من خروج کند مغلوب خواهد شد والسلام کیانیه

در حمل خوله بمحمد حنفیه و وضع او بساعتی

در علت اینکه محمد حنفیه چرا در کربلا نبود

در حدیث نامه نوشتن امام حسین بمحمد حنفیه

عوج بن عناق

بدهد این زمان سنی را سفیه میخوانند نزدیک ما میگویم آنچه از برامکه و
بنی عباس و بنی امیه و معن و حاتم نوشته اند کذب است چرا که هیچ نمونه
در عصر خود ندیده ام که حتی از آن استبعاد میکردند علم چه قدر کم شده :
سابق از هر مسئله سؤال میکردند جواب میشنیدند در علوم مختلفه حالا
علوم منحصر بعلم شده آنهم ناقص لیکن مخترع زیاد شده هر چه بپرسی
میگویند تکلیف نیست مسائل نماز را یاد بگیر توقعات زیاد شده هر چه
ترک شود صاحبش کافر و مرتد است الراد علینا کالراد علی الله ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ما یفعلوه تو بالحی میخوریم ما
بقدر دولت تو میبریم کفنوا ایسر والیسر الخیره سرت یا زمر و تا بفرج مادر
سلطان و خلیفه میدهد و عشر کم میکند حکام به ید هند و زمین وظایف
میجوید فند کار سخاوت تمه و برامکه و عبدالله جعفر نقل کن چیزی که
زیاده شده بیحیائی و طمع و فتنه و فساد میرسد و میبینید که کلام بجونه
کم داده که انهم انقدر بدهد عیب بسید جناب رضا بدعبل چه داده و موسی
بن جعفر به [illegible] شاعر چه داد و حضرت صادق با بن عفان چه داده تا سی
با اینها کند باز بر گردیم سر مطلب جناب موسی دوازده نفر نقبا را فرستاد
که بروند و از احوالات عمالقه و استعداد شان مطلع شوند عوج با ... بود
فلما هم عوج و علی راسه حزمة حطب اخذ الاثنی عشر فجعلهم فی حجزته
وانطلق بهم الی امرأته وقال انظری الی هؤلاء القوم الذین یزعمون
انهم یریدون قتالنا فطرحهم علی الارض در بین راه عوج نقبا را دید

در کلمات مؤلف در شکایت بعض خلفا

آمدن فرستادگان جناب موسی بسوی قوم عوج

درحلیه

درخا البکه پیشه همه بر پیشش بو شنبه بود که بنی اسرائیل بجبل عمالقه
میابند از فرستادن انهارا اشناختند همه را گرفت مثل کرد و درداس کرد آورد
پیش دوی نشر بخت بر روی زمین کفت اینها بند بجنک عمالقه میایند
افلا اطحنهم برجلی خواست همه را لکد زند بکشد زنش بمقتضای رفت
قلبیکه زنها دارند نکذاشت فالت خل عنهم حتی یخبروا قومهم بما راو
کفت نکش انها را مرخص شاز کن بروند انچه دیدند برای قوم خود
نقل کنند بروایت دیکر عوج نقبا را نزد پادشاه اریحا برد پادشاه آن
سنحاریا کفت چون نقبا مراجعت کردند و این حکایت را مردم شنیدند
کفتند یا موسی ان فیها قوما جبارین انا لن ندخلها ابدا ما داموا
فیها فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بما خبر رسید
که عمالقه مردمان تنومند هستند علاوه اولاد عناق در آن سرحد
مسکن دارند عوج بن عناق میان انها است ما از اراضی شامات فاران
وارثیا که نشیمن تو با خدا یت بر عهد با انها جنک کنید و تنبکه فتح کردید
ما میائیم داخل شهر میشویم هر قدر موسی فرمود لا تحسبکم اجسامهم
اینکه شنیدید ابدان عمالقه عظیم الجثه اند چنین است لکن قلبهم انها ضعیف
است و خداوند وعده فرموده که ما بر انها غالب خواهیم شد و مال و دولت
انها نصیب ما خواهد بود قبول نکردند بلکه خواستند موسی را اذیت کنند
قال رب انی لا املک الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین
خدایا این قوم سخن ما را نمی پذیرند من اختیار خودم و برادرم هرون را

گفتن عوج بن عناق سخنان با جناب موسی

ترسیدن قوم موسی از عمالقه و عوج

دادم خدایا جدائی بیفکن میان ما و این قوم فاسق خطاب رسید فانها
محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض فلا تاس علی القوم الفاسقین
موسی و هرون و یوشع و کالب بن یوفنا بسمت عمالقه روانه شدند اول
دفعه عوج را دیدند میامد قطعه سنک عظیمی روی سرش کرفته که
بیاورد بر سر لشکر موسی بیندازد خدا مرغ هدهد هیکلی را خلق کرد و
امر فرمود که ان سنک را با منقارش سوراخ کرد فوقعت الصخرة فی عنقه
فطوقته وصرعته فاقبل موسی وکان طوله عشرة اذرع وطول عصاه
عشرة اذرع فوثب من الارض فما اصاب الا کعبه فاقبلت جماعة کثیرة جمع
با کارد و خنجر دویدند تا زحمت بسیار سر عوج را بریدند تا مدتی
استخوان پای عوج بزرکی رود نیل مصر جسر بوده و افتاده بود مردم تا
جسر از روی او عبور میکردند چون پسران و فرزندان عوج را کشتند یکی از
پسرهای عوج که نامش سیحون بود سلطنت میکرد و چند ولایت در
تصرفش بود با حضرت موسی جنک کرد و شکست خورد اموال و خزاین و
مملکت سیحون متصرف بنی اسرائیل آمده بعضی از عوام معروفست که عوج زن
نداشته هر وقت شهوت بر او غالب میشد دو سه کوسفند ها را میبرید ذکر
کود الی میرنجت و کذا انجا استمنا میکرد دور نیست که چنین بود لکن
بعد از چندی زن کرفت و اولاد آورد زیرا برای هر چیزی جفتی آفریده و
من کل شیء خلقنا زوجین در عصر پیغمبر مردی آمد عرض کرد که تا حال
چندین زن کرفته ام و همه بیمار و ضعیف کرشده اند که تاب مقاومت مجامعت

امان نیافتن عوج ... عظیم ... هلاک شدن قوم موسی

داستان عوج ... و هلاک او

عوج بن عناق

من بدا شده اند و شهورت شبوعی را دنبت میکند اذن میدهد که با مادهٔ الاغ جفت شوم حضرت فرمود خداوند هر چیز را خلق کرده جفت او را هم خلق کرده الاغ جفت انسان نخواهد شد تا مثل که جفت تو پیدا خواهد شد بعد از هفته همان مرد خدمت پیغمبر آمد عرض کرد که از اهل مکه زنی رسولی بنزد من فرستاده پیغام داده که من تعریف ترا شنیده ام میخواهم زن تو باشم توقع دارم منزل من بیائید و از برای من عقد کنید همان مکیه را تزویج نمود و چند سال زن و شوهر بودند و چند اولاد خدا با یشان عنایت فرمود خلاصه تتمهٔ احوال ملا دوح را در مجلس دیگر بعرض شیعیان میرسانم این فقره را بشنو سبب اینکه عوج را بمادرش عناق نسبت می دهند و او را عوج بن عنق میگویند چه چیز است عوج پدر داشت چرا اسم عوق پدرش هیچ جا مذکور نمیشود میگویند اینکه قاعده است بحسب الانسان الی امه عند ذکره لامرین اما لشرفها و علو منزلتها او لخساستها و دنائتها و بریدون النقص لولدها دون انسان را بمادر نسبت میدهند یکی در جائیکه مادرش در نجیب باشد میخواهند بخود و بو بیخ و سرزنش فرزند را بداوت بمادرش نسبت میدهند چنانچه جناب امیر بعمر میفرماید یا ابن الصهاک الحبشیه معویه را پسر هند جگر خوار میگفتند و عمرو عاص را ابن نابغه خطاب میفرمود که نابغه نام مادر عمرو است که مشهور بود بزنا و صاحب علم بود تعجب عجبا لابن النابغه یزعم اهل الشام ان فی دعابه و انه امرء عاقس و انا رس و مروان حکم را با بن الزرقاء الزانیه خطاب میکنند

الملقا

محمد حنفیه

محمد حنفیه را امام میدانند ابن زبیر خواست او را بسوزد مختار فرستاد زندانرا شکستند روزیکه نامه قتل سید الشهدا را در مدینه خواندند محمد حنفیه را خبر دادند غلامان او که مبادا مرض او شدت کند روزیکه اهل بیت از شام برگشتند محمد حنفیه امروز باستقبال آمد کجاوه های سیاه پوش را که دید بیهوش افتاد و غش کرد وقتی بهوش آمد دید سید سجاد سر او را بدامن گرفته قال یا ابن اخی ابن اخی قال یا عماه قتل ابی نامه شب عاشورا سید الشهدا بمدینه نوشته بود سید سجاد باو داد نوشته بود من الحسین بن علی بن ابیطالب الی محمد بن علی فکان الدنیا لم تکن و کان الاخرة لم تزل الا لعنة الله علی القوم القوم الظالمین

مجلس بیست و نهم

نزول روح در شب قدر ثواب احیای شب قدر و تعیین لیلة القدر المؤمن رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح بامره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق تنزل الملئکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر خداوند میفرماید که در این شب قدر فرود میاید از آسمان بزمین ملئکه با روح بحکم و امر پروردگار و در این شب قدر مجتمع و لی کار خانهٔ خدا میروند و بر او سلام میکنند از مغرب تا طلوع صبح خلاف است میانه مفسرین این روح که خداوند عالم اسم او را در آیه شریفه ذکر فرموده کیست بعضی فرموده اند که ⁝

مقصود

در بیان نسب عوج بن عناق [illegible]

در اینکه [illegible] نسبت [illegible] هند

در بیان [illegible] امام حسین

در آخر [illegible] احیا شب قدر

مقصود جبرئیل است که او را روح الامین میگویند و او را از میانه ملئکه
مخصوص داده و اسم او را ذکر فرموده از باب تشریف جلالت قدر جبرئیل
است و شبهای قدر جبرئیل با ملئکه سدرة المنتهی بزمین میاید بعضی دیگر
از مفسرین فرموده اند که مقصود حضرت عیسی بن مریم است که او را روح
الله میگویند شبهای قدر حضرت عیسی روح الله با ملئکه از آسمان بزمین
میاید بسیر و تماشای عبادات امت محمد بعضی دیگر نوشته اند که مقصود
روح خود پیغمبر است که بعد از فوت و ممات شبهای قدر بزمین میاید در
مسجدها و خانها داخل میشود و میبیند امتش چنین شبی را چه کار میکنند
بعضی دیگر را اعتقاد است که مقصود از روح وحی است کذلک اوحینا
الیک روحا من امرنا بعضی دیگر فرموده اند مقصود از او روح القدس
است که بخدمت امام زمان مشرف میشود بعضی دیگر فرموده اند که مقصود
طایفه از ملئکه اند که غیر از شب قدر در پرده خفا میباشند و غیر از شب ملئکه
هم آنها را نمی بینند شب قدر اذن میگیرند که بروی زمین بیایند چون می
دانند که عبادت در روی زمین در شب قدر ثوابش بیشتر است از عبادت در
آسمانها لهذا همه هجوم میاورند بروی زمین که آنجا عبادت کنند مثل آنکه
حاجیان سعی میکنند که روز نهم ذی الحجه در عرفات حاضر شوند و
زوار اهتمام دارند عرفه را در کربلا برسند نزد قبر ابی عبد الله پاره
دیگر فرموده اند که مراد از آن روح اینست که از پیغمبر جماعت یهود سؤال
کردند جواب همین شنیدند یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی

جمعی دیگر فرموده اند که آنها جمعی هستند که نه ملکند و نه انسانند
و جماعتی فرموده اند که مراد از روح ملئکه هستند که موکل بر حجب
آسمانند چنانچه در صحیفه کامله است و الروح الذی علی ملئکة الحجب
و الروح الذی من امرک حضرت میفرماید که بالای آسمانها حجابها است که
در آن حجب ملئکه بسیاری هستند لا یعرف بعضهم بعضا لکثرتهم بسکه
۲ الهم زیادند نمیشناسند یکدیگر را یسبحون الله بلغات مختلفة و اصوات کالرعد
القاصف غلظت و کلفتی هر حجابی بقدر پانصد سال راه است و میانه هر
حجابی تا حجاب دیگر خمسماة عام پانصد سال است ملئکه در میانه هر حجابی
تا حجاب دیگر هستند هفتاد هزار ملکند قوة کل منها قوة الثقلین قوت و زور
هر یک از آن ملئکه بقدر قوت جن و انس است بعضی حجابها از ظلمت است و بعضی
از نور است و بعضی دخان است بعضی سحاب است منها جبل و منها رمال بعضی
حجابها آب است بعضی رعد است و بعضی برق است بعد از حجابها سرادقات جلال
است و آنها شصت سرادق اند در هر سرادقی هفتاد هزار ملک است یکی
سرادق فخر است یکی سرادق کبریا است یکی سرادق عظمت است یکی دیگر سرادق
جبروت است و بعد سرادق قدس است و بعد سرادق وحدانیت است که
هفتاد هزار سال راه است و بر آنست ملئکه بعد از آن حجاب الاعلی است همه
شصت سرادق را جناب امیر شمرد گفت عمر لا یقبت یوما الا ادرک فیه یا ابا
الحسن بعجزی که ترا نه بینم زنده نباشم یا علی در آن خطبه که حضرت صفات
ملئکه را بیان میکند باین حجب و سرادقات اشاره میفرماید و باین فحواء تلک

الفرج زجل المسبحین منهم فی حظائر القدس وسترات الحجب وسرادقات
المجد و اصل معنی حجاب چیزی است که حایل بین الجسدین باشد و گاهی بر معانی دیگر
هم اطلاق میشود چنانچه عرب میگوید الفجر حجاب بین المرء و مراده والمعصیة
حجاب بین العبد و ربه و چنانچه عرفا و اهل شهود میگویند العلم حجاب الاکبر
کسیکه بتحصیل علوم رسمیه میکند آن علم برای او حجاب بزرگی میشود
و مانع میشود از فهمیدن بعضی مطالب چنانکه فلسفی بجهة آنکه در کتابها
خوانده که بر افلاک خرق و التیام جایز نیست منکر معراج و شق قمر و رد
شمس چونکه این مطلب بدلیل و برهان فلسفی برای او ثابت شده پای استدلال
یان چوبین شود است چوبین سخت بی تمکین شود بیچاره زحمت کشیده
درس خوانده لکن علمش حجاب او شده اعتقاد عوام که درس نخوانده محکمتر
و بهتر از اعتقاد او است بار صندوق بکه خالی شد نبار بیرون صندوقی
که پر موش است و مار در این مقام که حجب فرموده اند ما فوق سموات را می
خواهند از انوار و کلمات الهیه که حجابند میانه مطلع شدن مخلوقات
ما وراء آن چنانکه پیغمبر فرموده که بالای آسمانها صحراهاست که بغیر از
خدا کسی نمیداند که بعد از آنها چه هست و چه خلق شده رسیدن بکنه
معانی اینها کار ما نیست مشت خاک را بعالم افلاک چه نسبت است چه جای
پرواز فوق عالم افلاک دخلقت چشم و موی چه عقلها حیرانست که اصغر حیوانات
عالم خاکست لکن اینقدر بدان که چیزی حجاب خدا نمیشود که او را مستور
کند چنانچه لازمه آن بود است حاشا و کلا هیچ چیز حایل نمیشود برد

در معنی علم حجاب اکبر

در معنی حجاب التشبیها

در بعض معانی حجابات

چه باشد میان عاشق و معشوق سد سکندر نه حایل است و نه حاجب
بلکه اینها همه کنایات و استعارات و تشبیهات است چونکه شأن عظمت و
جلال و سطوت و هیبت پادشاهی را مناسب وجود وسایط و حجابها و
عدم وصول ادراک ذات بشر باشد نسبت وصل بادراک کوتاه نظر میشود
و این حجابها که مذکور شد بقدر صلاحیت حال مستمعین بوده الخبر میگویم
بقدر فهم نشد مردم اند حسرت فهم درست ارحاب غم مآب
روایت شده که فرمودند ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة لو کشفها
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره یعنی خدا را هفتاد هزار حجاب
میباشد از نور و ظلمة که اگر یکی از آن حجب از میان برداشته شود سبحات
جلال محرق میکند و میسوزاند تمام کسانیکه در روی زمین اند و للعلماء
فی تأویل هذا الحدیث کلام طویل مجلسی اینست که حجاب در حق خدا محال
است معنی آنست که این حجابها برای بنده است نه برای خدا برای طالب
مقاماتی که هریک قبل از وصول باین مقام حجابست برای او و مراتب مقامات
غیر متناهیه است پس حجب غیر متناهیه است دعای ابو حمزه ثمالی را البته
خوانده که جناب سید سجاد عرض میکند انک لا تحتجب عن خلقک الا ان
تحجبهم الآمال دونک ای پروردگار تو خود را محجوب نکرده از خلق بلکه
آمال و علایق بشریه حجاب اینها شده تو خود حجاب خودی حافظ از
میان برخیز و اغراض نفسانی که منشاء شده برای مردم که مانع پرواز
بعالم قدس شده و ان الراحل الیک قریب المسافة خلاصه بر کردیم

۲ تشبیهات

حجابات تنزیه

۲ راه حق
۷ هست

فی معنی حجب

بر سر مطلب شب قدر ملئکه هفت آسمان و ملئکه حجب و سرادقات بالا ان
کرشت که مذکور شد کلا بزمین میآیند لیسمعوا الثناء علی الله چنانچه
تفسیر میفرماید تنزل الملائکة والروح واللام لام الجنس فیقتضی نزول
جمیع الملئکة اما الی سماء الدنیا او الی الأرض چنانچه همه ملئکه شب
قدر بزمین میآیند عکس این در عید غدیر تمام ملئکه از زمین باسمان
میروند و رفضی که تمام روز غدیر برای علی خلق کرده جمع میشوند و
جبرئیل بر منبر میرود فضایل علی را برای ملئکه نقل میکند و تمام سرکرده
ملئکه حجب چنانچه در شرح صحیفه مرحوم سید علیخان مذکور است
سطاطروش اسم علی اتی حال این ملک که اعظم و بزرگتر از جبرئیل است با
جبرئیل و جمیع ملائک آسمانها فرود میآیند جبرئیل چنانچه پیش انبیاء
آمید و از بالهائیکه دارد دو بال مخصوص بشب قدر داشته که آن شب میگشاید
و پهن میکند و شب دیگر تا تمام سال آن دو بال را نمیگشاید کما قال
الامام ان لجبرئیل جناحان لا ینشرهما الا لیلة القدر و چهار علم
میآورد یکی را بالای بام کعبه نصب میکند یکی را سر قبر پیغمبر نصب
میکند علم سیم را در بیت المقدس و علم چهارم را بالای قبر امیر المؤمنین
نصب میکند آنچه در عرض سال واقع خواهد شد از این شب قدر تا
شب قدر دیگر از سال بعد همه را خدمت امام عرض میکند وان من
امة الا خلا فیها نذیر بلکه هر وقت ملکی پیغام امری بروی زمین
میآید اول خدمت حجت خدا میرود و او را خبر میدهد چنانچه در کافی

حدیثی را نقل میکند که ما من ملک یهبط فی امر الا بدء بالامام ابتداء
که فرمودند ما من بیت من بیوت الائمة منا الا و فیه معراج الملئکة امام
در هر جائیکه باشد در آن خانه که منزل دارد از آن خانه تا آسمان نیلی و
معراجی و نردبانی از نور است که ملئکه از آنجا صعود و نزول میکنند و بر
خدمت امام مشرف میشوند در شب قدر تنزل الملائکة والروح فیها
باذن ربهم من کل امر امور حتمیه را که تغییر و تبدیل برای او نیست بحجة
خدا عرض میکنند و آن اموری که احتمال بدا در آنها میرود آنها را بتفصیل
بیان میکنند متفرق میشوند که در کوچه ها و بمساجد و معابد و خانها
میروند که مردم مشغول عبادتند ملئکه بیکدیگر میگویند که تا این
صداها را از تسبیح و تقدیس ما ها بیشتر دوست دارد عرش خدای
بلرزه در میآید و هنگامیکه صدای گنه کاران بلند میشود چون بر آرند
از پشیمانی انین عرش لرزد از انین المذنبین خداوند مباهات
میکند میفرماید ای ملئکه ببینید حالت بندگان مرا اینها بندهاند که شما
طعن میزدید میگفتید اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء است
من عبادت همه شما را باین بنده کان خود بخشیدم ملئکه بهر مؤمنی می
رسند در آنشب برای او سلام میکنند و مصافحه میکنند مگر کسیکه
سیر و پیاز خورده باشد نزدیک او نمیروند است که پیغمبر فرموده من
اکل هذه البقلة المنتنة فلا یدخل المسجد با کسیکه چیز بد بوئی
بخورد بمسجد نباید بجهت آنکه ملئکه از اشیای عفینه متنفرند و

متاذی

جو ۲

در بیان نزول ملائکه از آسمانها در شب قدر

مناذی میشود و بیشتر ملائکه که بزمین میآیند بمساجد میروند چونکه
مساجد بیوت الله است میروند و دو رکعت نماز در خانهٔ خدا بکنند سلام
هی حتی مطلع الفجر بعد از آنکه صبح طالع میشود جبرئیل صدا میزند
الرحیل الرحیل ای ملائکه برگردید بمنزلهای خود ملائکه با روح باسمان
بالا میروند از جبرئیل میپرسند که امشب چه عنایت و مرحمت فرمود
بامة محمد جبرئیل میگوید ان الله نظر الیهم فی هذه اللیلة بعین الرحمة
و غفر لهم و عفی عنهم امشب خداوند بنظر رحمت در ایشان نگریست و
همه را آمرزید مگر هفت طایفه را که امشب از رحمت واسعه محروم ماندند یکی
کسیکه مدمن خمر و دائم السکر باشد دوم عاق والدین سیم قاطع رحم ۴
شاحن و صارم کسیکه عداوت مسلمی در دلش باشد پنجم کسیکه در آن شب
از حرام جنب شده باشد ششم کسیکه مظلمه عباد نزد او باشد و لو
کان بحبة حبة اگرچه بقدر یک دانه گندم باشد هفتم ظالم است که رحمت
شامل احوال او نمیشود قال رسول الله الظالم لا یخلص عن المظلوم
احد ولو فی الف لیلة القدر در آن شب قدر ملائکه بجمیع خانها میروند
مگر چند خانه است که ملائکه داخل آنخانه نمیشود یکی خانه که سگ در
آنخانه باشد یکی دیگر خانه که شراب و لحم خنزیر در آنخانه باشد
یکی دیگر خانه که صورت مجسمه در آنخانه باشد یکی دیگر خانه که آلات
لهو و لعب در آنخانه باشد مثل طنبور و تنبک و سنتور و بربط و سرنا
و نی و جفت بند و لیلک و جنبه ها ساز فرنگی و غیر از اینها از آلات

در بیان کسانیکه خداوند ایشانرا نمی‌بخشد در آن شب

بلکه

۲۶۱

در تحقیق شب قدر و اختلاف علما در آن شب

بلکه وارد است که دعای مطرب و قوّال مستجاب نمیشود یکی دیگر خانه
که در آن کسی باشد که از حرام جنب شده باشد بلکه باز خانه داخل نمیشود
حالا ببینیم لیلة القدر که ملائکه آن شب باتفاق روح بزمین میآیند کدام
شبست و چرا آن شب را لیلة القدر میگویند و وجه تسمیه اش بلیلة القدر چه
چیز است بعضی را اعتقاد آنست که شب قدر در تمام سال است و معلوم نیست
که در ماه رمضانست یا غیر آن ۲ من یقم الحول کله یصیبها کسیکه در سال
همه شبها را بعبادت مشغول باشد آن شب قدر خواهد درک کرد بعضی دیگر
را اعتقاد آنست که انها لیلة النصف من شعبان لکن جماعت امامیه معتقدند
که لیلة القدر در ماه مبارک رمضانست ۳ میفرماید شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن جای دیگر میفرماید انا انزلناه فی لیلة القدر از انضمام
این دو آیه مفهوم میشود که لیلة القدر در رمضانست اما تعیینش که در کدام
شب اینها هست اقوال مختلفست و قول صحیح آنست که در عشر آخر است در
لیالی فرد و بعضها اطلاق با شب بیست و یکم است یا شب بیست و سیم یا شب
بیست و پنجم یا شب بیست و هفتم و بعضی شب آخر ماه را گفته اند که شب
قدر است و حکمت در ابهام شب قدر هست که تا بندگان خداوند چند
چیز را بر مردم مخفی کرده است یکی وقت مردن را که هیچکس نمیداند کی
خواهد مرد و ماندکه نفس بای ارض تموت یکی شناختن روح را که بند
کاش مخفی فرموده پیغمبر از ذات مبارکش روح را شناخت یسئلونك عن
الروح قل الروح من امر ربی از اینجاست که جناب امیر میفرماید من عرف

۲ و قبل

در اینکه حکمت در اخفاء و مخفی داشتن

تفسیر

نفسه فقد عرف ربه یعنی چنانچه خدا شناخته نمیشود بیکی صلوة وسطی را
در میان صلوة خمس مخفی کرده معلوم نیست که کدام است تا انکه انسان بر
همه نماز مواظبت کند حافظوا علی الصلوة والصلوات الوسطی و دیکر
انکه بندهٔ خوب و بد شر را میان بنده کانش مخفی کرده که هیچ کس را مردم
حقیر نشمرند دیکر غضب خود را در میان معصیتها مخفی کرده تا مردم از جمیع
معاصی اجتناب کنند دیکر انکه رضای خود را در میان عبادات مخفی کرده تا
همه را بعمل بیاورند بطمع رضوان الله و هم چنین اسم اعظم را میان اسماء
حسنی مخفی کرده که مبادا خبیث النفسی بشناسد و در حق مردم دعای بد
کند و هکذا در روز جمعه ساعتی هست که هر که در آن ساعت دعا کند
مستجاب میشود ان ساعت مشخص نیست که کدام ساعت است بعضی گفته اند
اول زوال است بعضی فرموده اند عصر است بعضی فرموده اند غیر و جهت شب
قدر را هم میان شبها مخفی داشته بدو جهة یکی انکه مردم باميد ادراک شب
قدر بیشتر عبادت کنند و دیکر انکه خداوند بنده کان خود را دوست
میدارد اگر شب قدر معین میشد شاید بعضی در ان شب معصیت میکردند
و گناهشان بیشتر میشد و مؤبد نیست و فی جناب رسول دید شخصی
خوابیده یکی از اصحاب فرمود ایقظه للصلوة لیتوضأ بیدارش کن وضو
بکیرد و نماز بخواند جناب امیر المؤمنین عرض کرد انک سابق الی الخیرات
شما در امور خیر بر همه کس سبقت میکیرید فضیلت چرا خودتان شخص را
بیدار نکردید فرمود لان رده علی کفر و رده علیه لیس بکفر ففعلت

فی الحکمة فی اخفاء بعض الاعمال
الصالحة فی الخفیات
بوجوه

فی علة اخفاء شب قدر

ذلك لئلا یخف جنابه اگر یکویم بر خیز و نماز کن و او بر نخیزد کافر میشود که
تمرد من کرده لیکن اگر تمرد دیکری کند کافر نمیشود خواستم گناهش
کمتر باشد پیغمبر که رحمة للعالمین است ملاحظه این امورات میکند
خداوند که ارحم الراحمین است مراعات این امور را بطریق اولی میکند
معصیت همیشه اوقات بد است در شب قدر بدتر و عقاب صاحبش
بیشتر است لهذا شب قدر را میان شبها بکه احتمال میرود مخفی کرده
و معین نفرموده بلکه اعتقادم اینست که هر شبی بنده معصیتی بکند و
طاعتی از او سر نزند ان شب شب قدر است ایخواجه چه پرسی ز شب
قدر نشانی هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی بقول عوام هر روز
قبای نو بپوشی امروز عید است هر زمانیکه منذکر احوال سید الشهدا
بشوی و بر او بکریی امروز عاشورا است هر جائیکه بر انسان بد بگذرد
جهنم است هر مکانیکه خوش بگذرد انجا بهشت است شب قدر شمس
معطر است اگر در زمستان اتفاق بیفتد ان شب قدر کرم میشود انکانت
فی برد و فیئت و انکانت فی حر بردت فطابت و تطلع الشمس فی صبیحتها
لیس لها شعاع در شب قدر شهب و صواعق شب یا ایح مرعجه یعنی بادها
هولناك نیست و عد و برق نیست لا ینفذ فیها سحر ساحر اگر کسی را
سحر کنند در آن شب سحر اثر نمیکند انما هی اللیلة المبارکة لا یستطیع
الشیطان فیها الفساد و یعذب ماء البحر فیها در شب قدر آب دریا
شیرین میشود و علامة انکه ان شب لیلة القدر میکویند اینست که

فی علة اخفاء شب قدر

استعاده ابن المخصوص

فی خواص لیلة القدر

شب قدر لیلة الشرفست و عظیم الشأنست چنانکه میکویند فلان شخص
قدر و منزلتش پیش سلطان بیش از دیکرانست و ابن بشر بقدر میفرماید
ما قدروا الله حق قدره مستنبش اینست که ما عظموه حق عظمته و بعضی
فرموده اند که چون تقدیر ارزاق و آجال و سایر امورات از خیر و شر و غضب
و جذب در آن شب میشود لهذا این شب را شب قدر میکویند و قیل سمی
بذلك لانه انزل فیها کتاب ذو قدر الی رسول ذی قدر لاجل امة ذات قدر
علی یدملك ذات قدر و بعضی کفته اند شب را شب قدر میکویند از بسیاری
نزول ملئکه زمین تنك میشود و قدر بمعنی تنك آمده چنانکه میفرماید
و من قدر علیه رزقه یا مجتهد آنستکه طاعات در آن شب قدر عظیم و ثواب
جزیلی دارد چنانکه میفرماید لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی عبادت
در آن شب بهتر است از عبادت هزار شب که در غیر شب قدر باشد و تخصیص
الالف بالذکر الاشعار بالانتهاء الی عدد لا اسم لما فوقه فتخصیص
بالذکر للتکثیر و قال النیشابوری الالف هو العدد التام الذی لا اکثر
فوقه الا بالتکرار فکنی بها عن الکل ای هذا الشخص وحده خیر من
کل الانواع ثم بین وجه تفضیله بقوله تنزل الملئکة در بنی اسرائیل
ناکسی هزار ماه عبادت نمیکرد او را عابد نمیکفتند پیغمبر دید عمر امتش
کوتاه است تاسف میخورد که غالبا مردم زود میمیرند و نمیتوانند این
مقدار عبادت کنند جهت تسلی قلب از مهر و این آیه نازل شد یعنی
ای حبیب من اکرامت تو در این شب قدر عبادت کنند بهتر است و ثواب

۲ برای انکه

ایضا فی تسمیة شب قدر

شان بیشتر است از هزار ماه عبادت عباد بنی اسرائیل در بعضی روایات
استکه پیغمبر در خواب دید بنی امیه بر منبر او بالا میروند و مردم را از دین
بر میکردانند فاصبح کئیبا حزینا جبرئیل این آیه را آورد و ما جعلنا الرؤیا
التی اریناك الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما
یزیدهم الا طغیانا کبیرا خبر داد که مدت سلطنت بنی امیه هزار ماه
خواهد بود بعد از آن سوره قدر نازل شد الی قوله لیلة القدر خیر من
الف شهر که مدت خلافت بنی امیه است و قبلکه جناب امام حسن با معاویه
صلح کرد مردی که نام او عیسی بود آمد بنزد جناب امام حسن و قال یا
مسود وجوه المؤمنین عمدت الی هذا الرجل فبایعته ای سیاکننده
روی مؤمنین چرا با معاویه بیعت کردی حضرت فرمود جدم در خواب
دید سلطنت بنی امیه را و نقص خبر داد که هزار ماه سلطنت انظار
طول میکشد و سوره قدر را جهت تسلی پیغمبر نازل کرد که لیلة القدر
خیر من الف شهر و اینستکه جناب امیر المؤمنین فرمود ما ان لبنی
امیة مرود الجریان فیه فلو طاولتهم الجبال لطالوا علیها الی زوال
ملکهم حتی یاذن الله هزار ماه مهلت داد که سلطنت کنند و هر
کس در این مدت با آنها معارضه کند مغلوب میشود یا نجهت من صلح
کردم اول انقراض بنی امیه بعد از صلح امام حسن بود با معاویه و
انقضای دولت شان ظهور ابو مسلم خراسانی بود و لیلة القدر را
عوض سلطنت بنی امیه به پیغمبر و آل او کرامت فرمود رضینا قسمة

الجبار فينا لنا علم وللاعداء مال راضى شديم بقسمتيكه خداوند
كرده بدشمنان دولت وحكومت وپادشاهى داد در دنيا وبما علم كرامت
فرمود از اينجا است كه فرمودند خداوند از هر كس چيزى را بگيرد در عوض
چيزى ميدهد بهتر باشد تا عوض سلطنت دنيوى علمى بائمه داد كه
لا يعزب عنهم شيء في الارض ولا في السماء در خانه خود نشسته بودند هر
جا هر چه اتفاق ميافتاد باخبر بودند چنانچه وقتى حضرت امام محمد باقر با
سليمان بن خالد سوار شدند بمزرعه آنجناب ميرفتند در بين راه سليمان
سؤال كرد قال جعلت فداك يعلم الامام ما في يومه آيا امام ميداند
آنچه كه در روز اتفاق ميافتد فرمودند والذي بعث محمدا بالنبوة واصطفاه
بالرسالة انه يعلم ما في يومه وفي شهره وفي سنته يعنى قسم بآنخدائيكه
محمد را از ميان مخلوقات برگزيد وبرسالت فرستاد امام ميداند آنچه در
روز ودر شب ودر ماه ودر سال در روى زمين واقع ميشود اى سليمان مگر
نميدانى كه در شبهاى قدر روح نازل ميشود وخدمت امام ميايد آنچه تا سال
ديگر در شب قدر اتفاق ميافتد پيش از وقوع امام را خبر ميدهد هذه الساعة
ترى ما تطمئن اليه فليلقك حالا اخبر ميدهم بچيزيكه قلب تو مطمئن شود
قدرى راه كه رفتند فرمودند حالا دو نفر پيدا ميشوند كه دزدى كرده اند در اين
اثنا دو نفر پيدا شدند حضرت بغلامهاى خود فرمود اين دو نفر را بياوريد
رفتند آن دو نفر را گرفتند آوردند فرمودند شما دو نفر در اين شهر دزدى كرده ايد
فحلفا بالله انهما ما سرقا شيئا فرمودند راست بگوئيد والا ميگويم بروند

افعال الائمة علم الامام عليهم السلام

ايضا در علم امام

علم الامام بالغيب ايضا

ماليكه

ماليكه دزديده ايد وپنهان كرده ايد وآمديد صاحب مال را ميطلبيم
تا شما را پيش حاكم مدينه ببرند انكار كردند وگفتند ما دزد نيستيم حضرت
امر كرد كتفهاى هر دو را ببندند فرمودند اى سليمان برو با دو نفر غلام بالاى
اين كوه آنجا غارى است خود داخل غار شو ماليكه دزديده اند آنجا پنهان
كرده اند بردار بياور سليمان ميگويد رفتيم دو صندوق ديديم
آورديم فرمودند صاحب يك صندوق در شهر است وصاحب صندوق
ديگر غايب است در مكه رفته است قال سترى غدا بالمدينة عجبا مما
يظلم كثيرا من الناس فرمودند فردا كه بشهر ميرويم خواهى ديد كه جمعى را
به تهمت دزدى گرفته اند واذيت ميكنند سليمان ميگويد روز بعد
بشهر برگشتيم حضرت تشريف بردند بمنزل والى مدينه ومرا با خود بردند صاحب
مال جمعى را آورده بود وميگفت اينها مال مرا دزديده اند وحاكم اينها را
ميزد كه اقرار كنند حضرت فرمودند اينها بيگناهند دزد مال پيش من است
پرسيدند چه دزديده اند صاحب مال گفت صندوقى برده اند كه در آن
نقد اين مبلغ بوده وقماش چنين وچنان بوده حضرت فرمودند دروغ گفت
اينقدر ها نبرده اند صاحب مال گفت انت اعلم بما ذهب منى تو بهتر از
خودم ميدانى حضرت فرمودند بغلامش كه برو فلان صندوق را بيار غلام
صندوق را حاضر كرد حضرت بوالى فرمودند اگر غير از اين ادعا كند كه
در صندوق هست دروغ ميگويد ويك صندوق هم نزد منست كه صاحبش
از اهل بربر است چند روز ديگر ميايد او را نزد من بفرستيد همرفقا

قصه عجيب است كه دو نفر سارق را امام محمد باقر يافت واقع شد

بيايد

بیاید اما این دو نفر دزد را من از اینجا نمیروم تا دست انها را قطع نکنند
کفتند ما که اقرار نکردیم بدزدی چرا دست ما را بشهادت تو قطع بکنند
قال الوالی اخساء شهد علیکما من لو شهد علی اهل المدینة لاجزت
شهادته خاموش شوید کسیکه شهادت داده بدزدی که اکر در حق همهٔ
اهل مدینه شهادت بدهد دست همه را قطع میکنم بعد از انکه دست
هر دو را بریدند یکی از ان دو نفر کفت دست من بجور برید شد شهادت
دهم که تو از خانوادهٔ رسالتی و ملئکه ترا خبر دادند از عمل ما حمد میکنم
خدا را که بامر تو حد خدائی بر من جاری شد و من توبه کردم از این عمل
فرق له ابو جعفر فقال انت علی خیر سبقتك یمینك الی الجنة بعشرین سنة
حضرت کریه کرد و فرمود عاقبت بخیر شدی دست بیست سال پیش از خودت
بر بهشت رفت خبرش داد که بیست سال دیکر زنده خواهی بود بعد از چند
روز دیکر امد در بر آمد و الی او را اخذ نمود حضرت فرستاد آنجا بفرمود
پیش از انکه ضعف کرد و مال او را حاضر کنند میخواهم بکویم در عصر کرد بچه
چیز است قال ان اخبرتنی بما فیها علمت انك امام فرض الله طاعتك عرض
کرد اکر مرا خبر بدهی از انچه در صندوق است میدانم که تو امام مفترض الطاعه
هستی حضرت فرمود در صندوق هزار اشرفی است که از خودت و هزار اشرفی
دیکر هست که از غیر تست اسم ان شخص محمد بن عبد الرحمن است و او در خانه
منتظر تو ایستاده و چند قطعه لباس هم دارد که فلان رنگ است امرد بزرکی
کفت شهادت میدهم که تو حجت خدائی و فرزند پیغمبری مسلمان کشت

۷ شما

قصهٔ سارق که حضرت حکم فرمود با امام محمد تقی ع

قصهٔ جواب مرد فاسق اهل ... محمد با امام

میکوید اتفاق افتاد بیست سال بعد بحج رفتم از ری شب بربند ر ادر طواف
دیدم حضرت فرمود که این حکایتها که دیدی از چیزها بکه ملك روح در شب
قدر بمن خبر داده بود روزی همین بزرکوار در مسجد مدینه نشسته و ثواب احیا
و عبادات لیلة القدر را بیان میفرمود همین سلیمان کوش میداد تنفس
الصعداء آه سوزی از دل پر درد کشید کفت افسوس که من نمیدانستم ثواب
احیای لیلة القدر را و شب کذشته که لیلة القدر بود همه را خوابیدم حضرت
فرمود دیشب علی ان تو بیشتر زد که ثواب آن بیشتر است از کسانیکه احیا داشتند
و تلاوت و عبادت کردند عرض کردم من چنین عملی بجود سراغ ندارم فرمود
دیشب وقت افطار خرما حبیبا نی خوردی تشنه بودی خوابیدی فتی نصف شب
تشنکی بر تو غالب شد بیدار شدی و مشربه آب سردی بالای سر تو کذاشته
بود برداشتی آب خوردی و لذت بردی کفتی صلی الله علیك یا ابا عبد الله
لعن الله من حال بینك و بین ماء الفرات خدا لعنت کند کسانی را که آب
فرات بروی تو بستند تو را لب تشنه کشتند خداوند کنا هان ترا آمرزید
و انقدر ثواب بتو کرامت فرمود که بیشتر بود از ثواب کسانیکه شب را احیا
داشتند تو جناب سید الشهدا میداننی چه قدر ثواب دارد کسیکه آب
بخورد و متذکر عطش او شود لهذا سفارش میکرد و پیغام میداد شیعتی
مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی اول کسیکه از تشنکی او یاد کرد
دختر ش سکینه خاتون بود عزوب روز عاشورا که قدعن شکست بابا هل
بنت داد اول زینب جام آب بسکینه داد که بخور و همینکه خمس بر آب

۱۰ ترا نشان دادم

ثواب عبادات شب قدر

ثواب لعن بر قاتلان امام حسین ع

۱۲ آن

۲ ...

افتاد اشکش ریخت گفت عمه چگونه مجزوم و حال آنکه پدرم را تشنه
کشتند دو قسم کسیکه از لب تشنه آن مظلوم یاد کرد کبیره معلم بود و او
مرد مکتبدار بود روز دوازدهم محرم در مکتبخانه نشسته محمد آمد و
گفت خدا لعنت کند کسانیکه حسین را تشنه کشتند پسر زیاد بن انس با
معلم نزاع کرد که چرا قاتلان حسین را لعن کردی از مکتب بیرون رفت
سرش را بدیوار زد شکست رفت بنزد پدر خبیثش آنحرامزاده را پدرش
برد پیش ابن زیاد لعین آنملعون حکم کرد رفتند معلم را از مکتب خانه
کشیدند و آوردند چوب بسیار زدند فرمود در زندان حبس کردند سیم
بیمار کربلا بود تا زنده بود بر تشنگی پدر گریست پیش از همه اینها خدا
وند از تشنگی او یاد کرد و برای آدم نقل کرد و فرمود لو تراه وقد حال
العطش بینه وبین السماء کالدخان مثل پدرکه مصیبت فرزند را نقل
کرد بلا تشبیه آنحضرت بیان فرمود جل الاله فلیس الحزن بالغیر لکن
قلما هواه حزنه جلل هیچ کس در عالم کشته نشده که اینقدر تشنه باشد
اسباب عطش کربلا در او جمع شده بود الا لعنة الله علی الظالمین وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس سیوم

ذکر ملائکه آسمان دنیا که نمیگذارند شیاطین و جنیان باسمانها بالا روند
وانقطاع کهانت و ذکر احوال سطیح و شق کاهن و زرقاء یمامه و غیرهم
سه دربکشید در سوره جن وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت

حرسا شدیدا وشهبا وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان
یجد له شهابا رصدا وانا لا ندری اشر ارید بمن فی الارض ام اراد بهم
ربهم رشدا خداوند عالم آسمانها را پر از ملئکه کرده است چنانکه پیغمبر
میفرماید ما فی السموات السبع موضع قدم ولا شبر ولا کف الا وفیه ملک
ساجد او راکع او قائم لکن ملئکه آسمانها را صورت مختلفه آفریده و همه
آنها بر یک هیئت و صورت نیستند از آنجمله ملئکه آسمان اول که سماء دنیا
باشد همه بصورت بقر یعنی بشکل گاو خلق شده اند اولوا اجنحة مثنی
وثلث ورباع بعضی از آنها دو بال دارند و بعضی سه بال دارند و
بعضی چهار بال دارند لا یفترون من التسبیح والتهلیل والتکبیر اراده
کفتن تسبیح و تهلیل و تکبیر خسته نمیشوند و در تسبیح و شکر کردگار انبیاء
تا شر است نبل ایشان و مخیره سبعون الف ملک تحت کل ملک سبعون الف
ملک هفتاد هزار ملک در تحت فرمان اسمعیل اند که هر یک از آن هفتاد
هزار هفتاد هزار تابع دارند و اینملئکه حرس و پاسبانان اند اگر جماعت
جن و شیاطین بخواهند باسمان بالا بیایند و استراق سمع کنند آن
ملئکه جماعت شیاطین و جن را با تیرهای شهاب میزنند که آنها بسوزند
و از آسمان بر زمین میافتند و در زمان پیغمبران تا زمان عیسی هر گاه
و جن نازل میشد میشنیدند و ولادت حضرت عیسی از سه آسمان
ممنوع شدند و در ولادت خاتم انبیا از جمیع آسمانها آنها را منع کردند
و علم کهانت منقرض شد بجهت آنکه در زمان جن و شیاطین باسمان صعود

میکردند و از ملئکه استراق میکردند هر چه میشنیدند می‌آمدند
کاهنان را خبر میدادند تا اینجهة کهنه مردم را از مغیبات خبر میدادند
و باین واسطه کاهنان مردان محترم بودند و مردم اطفال خودرا میفرستادند پیش
که تحصیل کهانت کنند تا در دنیا خلو عزتی داشته باشند قال فی
المجمع الکاهن الذی یتعاطی الخبر عن الکائنات فی مستقبل الزمان و یدعی
معرفة الاسرار فمنهم من کان یزعم ان له تابع من الجن یلقی الیه الاخبار
ومنهم من کان یزعم انه یعرف الامور بمقدمات یستدل بها علی مواقعها
من کلام من یسئله او فعله او حاله وهذا یخصونه باسم العراف کالذی
یدعی معرفة الشیء المسروق ومکان الضالة ونحوهما چند نفر بودند که
در کهانت سرآمد اهل روزگار بودند سطیح کاهن بود و شق کاهن و زرقاء
یمامه بود و بیشتر از آنها طریفة الخیر بود که از نسل الکرام خبر داد سطیح
جسدی بود بر پشت افکنده بی جوارح و دست و پا برای او نبود سر و گردن نه
داشت صورت او در سینه اش بود و استخوان در بدن او نبود و از بدن او
بغیر چشم و زبان او چیزی حرکت نمیکرد چشمش حرکت میکرد با طراف
نگاه میکرد زبانش حرکت میکرد که حرف میزد و تکلم مینمود و قدرت
بر جلوس و نشستن نداشت مگر که غضب شدید بر او مستولی
میشد و در تمام عمرش ایستادن برای او ممکن نشد چون همیشه مانند
شخصی از گوشت بر قفا افتاده بود باینجهة سطیح لقب یافت چون ملوک
میخواستند از او خبر بگیرند نوکرهای سطیح او را در جامه می‌پیچیدند

در اصطلاح اهل الشرع کاهن

چند نفر از کهان که شهرت داشتند طائفه اند

در هیئت سطیح

بمجلس سلطان میبردند و اورا مثل مشک می‌جنبانیدند تا چشم میگشود
و هرچه میخواستند از او می‌پرسیدند و او جواب میگفت و از آینده خبر
میداد سطیح و شق پسر خاله بودند و شق را باینجهة شق میگفتند که یک
نیمه آدمی بود یک دست و یک پا و یک چشم نداشت و شق و سطیح در یکروز
متولد شدند و در یکروز مردند طریفة الخیر که بزرگ کاهنان بود هر دو
را بخواست و آب دهان خود را در دهن سطیح و شق انداخت گفت اینها و بعد
در علم کهانت قائم مقام و نائب مناب من هستند این سخن را گفت و جان
بداد لهذا سطیح و شق امور غریبه نقل کرده اند و نوشته اند از آنجمله
در ناسخ التواریخ مسطور است که پادشاه یمن خواب هولناکی دید بار وحشت
از خواب بیدار شد کاهنان و منجمان را طلبید و پرسید بگوئید من چه
خواب دیده ام و تعبیر او را هم بگوئید عرض کردند این مهم جز از سطیح و
شق کاهن از دیگری ساخته نشود ربیعه که پادشاه یمن بود هر دو را
احضار نمود اول سطیح حاضر شد پرسید ای سطیح بگو من چه خواب دیده ام
در جواب گفت رأیت حممة خرجت من ظلمة فوقعت بارض تهمة فاکلت منها
کل ذات جمجمة یعنی در خواب دیدی که زغال سرخ شده از تاریکی بلند
شد و در زمین تهامه افتاد و خورد هر صاحب سری را ربیعه گفت خواب
من همین است تعبیرش چه چیز است سطیح گفت احلف بما بین الحرتین من
حنش لیهبطن ارضکم الحبش ولیملکن ما بین ابین الی جرش سوگند
میخورم به هر جانوری که میان دو راه یمن و قبیله بنی تمیم است که اهل حبشه و زنگبار

در بیان حال سطیح و شق کاهن

در خواب دیدن پادشاه یمن و تعبیر سطیح

این اراضی را غزو میکیرند و مالك میشوند اراضی جرش را تا این کران
یمن تا عدن باشد ربیعه کفت این خبر وحشت اثر در چه زمان خواهد بود
سطیح کفت شصت سال یا هفتاد بعد از تو خواهد بود ربیعه کفت آیا
سلطنت حبشه در این ولایت مستدام خواهد بود یا منقرض خواهد شد
قال بل ینقرض بعد سبعین من السنین ثم یقتلون و یخرجون منها سطیح
کفت بعد از هفتاد سال اهل حبشه را میکشند و از یمن بیرون میکنند
پرسید که آن پادشاه بر آنها غلبه خواهد کرد سطیح کفت پسر ذی یزن
سیف بر ایشان غلبه خواهد کرد سیخرج علیهم من عدن فلا یترك
منهم احدا بالیمن ربیعه کفت آیا سلطنت اولاد ذی یزن هم منقرض خواهد
شد یا نه سطیح کفت دولت آنها هم منقرض میشود و مسلط میشود بر آنها
نبی کریم زکی یاتیه الوحی من قبل العلی پرسید این پیغمبر از کدام دودمان
است کفت رجل من اولاد غالب بن فهر یکون الملك فی قومه الی آخر
الدهر در این اثنا خبر ورود شق کاهن رسید ربیعه امر نمود سطیح را
بمکان دیگر بردند که دو کاهن هم ملاقات نکنند پس شق را بمجلس
آوردند از او سؤال کرد آنچه از سطیح سؤال کرد شق هم از جوابها را
داد که سطیح داده بود بیک مضمون با اختلاف الفاظ چون کلمات هر
دو را مقابل یافت هر دو را انعام داد و مرخص نمود و کان سطیح لا ینام
من اللیل الا الیسیر یقلب طرفه الی السماء و ینظر فی النجوم الزاهرات
والافلاك الدائرات والبروق اللامعات سطیح غالب شب بیدار

بود بستاره ها و افلاك نظر میکرد و یتفکر فی خلق السموات والارض
شبی از شبها دید برقی از سمت مکه ظاهر شد که آفاق را کرفت بعد از
آن دید از ستاره ها اثر وجود نمود او شد و تصادم بعضها ببعض ستاره
ها بهم میخوردند و از آسمان میریختند روی خاك و غایب میشدند
سطیح تعجب کرد کوه جبیا بلندی بود غلامانش را امر کرد شب بکوه
او را بردند سر آن کوه کذاشتند چون نصف شب شد دید نوری ساطع
شد که علی علی الانوار و احاط علی الاقطار جمیع آفاق را کرفت و
بر همه نورها زیادتی کرد فقال انزلونی فان عقلی قد حار و لبی قد
طار کفت مرا از کوه فرود آرید که عقل من حیران شده وقد دنی منی
الرحیل بلا شك عن قلیل مردن من نزدیك شده و انی اظن ان خروج
الهاشمی قد دنی که و یا ظهور پیغمبر هاشمی نزدیك شده اشب الخوابید
تا صبح در خیال بود چون روز شد و نامه نوشت یکی برای شق
کاهن و یکی برای زرقاء یمامه که من در فلان شب این علامتها را دیدم
آیا شما هم دیدید یا نه اکر دیدید بچه فهمیدید شق خبر خاله سطیح
بود و زرقاء زنی کاهنه ساحره کانت حادة البصر عظیمة الخطر تنظر
من مسیرة ثلثة ایام از سه فرسخ راه جا نمیدید که مردم دیگر پیش پای
خود را میدیدند بعلم کهانت و سحر پادشاه یمن شده بود زرقاء بالای
قصری نشسته بود هفتاد خانه فوقها قد جاء کم راکب و الکتاب بلوح
فی طیه عما شد کفت می بینم سواره می آید که نامه بالای عمامه اش زده

بعد از سه روز سواره بهمان نشانه پیدا شد آمد در قصر زرقا چون
زرقا نامه را خواند که نجر قبیح اتانا به صبیح من کاهن الیمن جواب سطیح
نوشته نامه را خواندم ابن علامتها آثار ظهور پیغمبر هاشمی است احذر
من الغفلة والقصور وبادر الى التشمیر والسیر لتلتقی بمکه باید بزودی
بیائی بمکه در آنجا یکدیگر را ملاقات کنیم اینجا کتابت به نوشتن جات
تمام نمی‌شود فلعلنا نلتقی ونطلع على هذا المولود عنقریب از نظر رهبانیت و
منهم نوره قبل اشراقها شاید یکدیگر را ببینیم نور این پیغمبر هاشمی
را خاموش کنیم که اگر او ظاهر شود بنو اسرائیل پیش سلاطین داری
ندمن چون نامه زرقا به سطیح رسید روانه مکه شد بعد از آنکه وارد
مکه شد جمیع صنادید قریش او را استقبال کردند و خواهش کردند
که در خانه‌های منزل کند قال لا بل انزل عند من الهم فصعد وتعهم
ارد در خانه آل عبد مناف منزل میکنم لانهم المبشر بالبشیر والنذیر
والقمر المنیر چون این خبر با بوطالب رسید برادران خود را جمع کرد گفت
این کاهن یمن سطیح است که چند قبل از این بمکه آمده و جد ما را بشارت
داد که پیغمبری از صلب او بدنیا خواهد آمد حالا که هم آمده بزرگان
قریش خواسته‌اند او را بمنزل خود ببرند قبول نکرده و گفته من بنزد
اولاد عبد المطلب آمده‌ام باید برویم بدیدن او ولکن حسب و
نسب خود را با و مگوئید تا مقدار علم او را تجربه کنیم چون بنزد سطیح
آمدند او در سایه خانه کعبه نشسته بود بعد از تحیت و اکرام پرسید شما

نامه سطیح ... زرقا

ورود ابوطالب نزد سطیح کاهن

ازکدام قبیله قریش هستید ابوطالب بجهة امتحان فرمود ما از بنی
جمح هستیم گفت پیش بیا و دست خود را بصورت من بگذار چون ابوطالب
دست بصورت سطیح گذاشت سطیح گفت وعلام الاسرار والمحتجب عن
الابصار انکم من سلالة هاشم الاخیار وانك بلا شك عم النبی المختار
المنعوت فی الکتب والاخبار شما بنی جمح نیستید از اولاد هاشم بن
عبد مناف میباشید و تو عموی آن پیغمبری که وصف او را در کتب ثبت
کرده‌اند شما نسب خود را از من پنهان نکنید که من میشناسم شما را قال
ابوطالب صدقت فی المقال واحسنت الخصال سطیح اشاره بعبد الله
کرد و گفت پیغمبر از صلب این جوان مبعوث خواهد شد که شکننده بتها
خواهد بود یعنیه ابن عمه صاحب صولات عظام و ضربات بالحسام یکون
له وزیرا و یدعی بعد موته امیرا اسمه فی التوریة بریا وفی الانجیل الیا
وعند قومه علیا ابوه لا شك هذا واشار الى ابوطالب گفتند آن
پیغمبر را برای ما وصف کن سطیح گفت سیظهر منکم عن قلیل شخص نبیل
وهو رسول الملك الجلیل وان لسان سطیح عن نعته لکلیل وهو رجل
لا بالقصیر اللاصق ولا بالطویل الشاهق حسن القامة مدور الهامة
بین کتفیه علامة على راسه عمامة حلو الکلام حلو اللسان زاهد خاشع
لا متکبر ولا متجبر ان نطق اصاب وان سئل اجاب بالمؤمنین رؤف و
على اصحابه عطوف اسمه فی التوریة وفی الانجیل معروف بحجر الملهوف
وبالکرامة موصوف اسمه فی السماء احمد وفی الارض محمد ابوطالب

در حکایت سطیح با جناب ابوطالب

در خبر دادن سطیح با ابوطالب ... پیغمبر و عبد الله ... زمان الانس

سطیح را بمنزل خود برد و او را اکرام و انعام کرد ابوجهل جمعی را تحریک
کرد که سطیح را بکشند و الا اگر زنده بماند فتنه و فساد برپا خواهد
کرد سطیح گفت شما مردم گمان میکنید که من اوعیهٔ شیطانم و دروغ
گفته‌ام والله ما فرحنا بظهوره ما خوشحالی ندادیم از ظهور آن پیغمبر
لأنه قاصم الأوثان و مذل الکهان در زمان او مردن برای ما بهتر
از حیات است نهاوما دران و خواهران خود را حاضر کنید لترون العجب
العجیب الذی لیس فیه تکذیب تا من مادران پیغمبر را بشما نشان دهم
که حالا بهم حامله است مردم متفرق شدند و زنان را از خانها نزد
سطیح آوردند مگر عبد الله و ابوطالب که زنان خود آمنه و فاطمه را
نفرستادند یکیک از زنان میآمدند و از برابر سطیح میگذشتند نگاه
میکرد و خاموش بود قال و حق الحرمین لقد تم من نسائکم اثنین
دو نفر از زنان را حاضر نساخته اید که یکی از آن دو نفر حامله است به
و یکی دیگر بعد از این حامله میشود با سر المرسلین و سید الوصیین
ابوطالب بخانه مراجعت کرد فاطمه بنت اسد زوجهٔ خود را با تفاق آمنه
زوجهٔ برادرش عبد الله را آورد سطیح از آمنه پرسید تو حامله
هستی گفت چرا سطیح گفت حالا قلبم آرام گرفت دو دست بهم زد و بهم
راست گفت هذه سیدة نساء العرب و العجم و هی الحامل بافضل الأمم
مبید کل وثن و صنم قد دنا ظهوره و لاح نوره و کانی اراه من جبال
قبلا و فی الاتراب جدیلا بعد از آن نظر کرد بفاطمه صیحه کشید و

قصد [illegible] ابوجهل [illegible] که سطیح را بکشند

خبر دادن سطیح [illegible] از [illegible]

گفتا هیمنتا در علی که پسر عم پیغمبر است آه آه کانی اری عینی من بطل
مکبوب فی فارس منصوب می بینم که علی شجاعان را بخاک هلاک انداخت
و سواران نامی عرب را خواهد کشت و سلب خواهد نمود ابوجهل شمشیر
کشید که سطیح را ابوطالب ضربتی بر ابوجهل زد که سرش شکست
فشجه شجه موضحة و صار الدم یسیل علی وجه ابوجهل فریاد برکشید
که بکشید سطیح و آمنه و فاطمه را اخمدوا نارهم و اطفئوا شرارهم
قریش چند آوردند بر سطیح و زنان پناه بخانهٔ کعبه بردند گرد و غبار
بلند شد و بانگ هیاهو که از بنی هاشم برخواست جمعی شمشیر کشیده
از پیش ابوجهل بر سر آمنه دویدند قالت آمنه حین رایت السیوف قد
دارت حولی و القوم یریدون قتلی اضطرب الجنین فی بطنی و سمعت
شیئا کالأنین آمنه میگوید وقتیکه دیدم شمشیرداران دور مرا گرفته
اند در امر خود حیران بودم که جنینم طفلی در شکم داشتم شنیدم که ناله
کرد و مضطرب شد فاذا بالقوم قد صیح بهم صیحة من السماء و صرخ
بهم صارخ من الهواء دیدم از هوا و آسمان یکی صیحه بر ایشان زد
که همه بروی در افتادند درهای آسمان گشوده شد و اذا انا بفارس فی
یده حربة من النار و هو یقول لا سبیل لکم الی رسول الملك الجلیل
و انا اخوه جبرئیل دیدم سواری حربه آتشین در دست دارد میگوید
ای مردم شما نمیتوانید ضرری و آسیبی با در محمد برسانید من جبرئیل برادر
محمدم و یاری او میکنم انوقت قلب من آرام گرفت برگشتیم بخانه خود منبه

بکتاب

[illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible] عجیب [illegible]

ابن الحاج پیش ابو طالب آمد گفت ما خواهش داریم که سطیح را روانه
کنی برود و آتش فتنه را خاموش کن حرفی میزند از روی کهانت صدق و
کذبش معلوم نیست لکن نمانده خلق میبرند فساد شود ابو طالب قبول
کرد وقت موت سطیح را حاضر کردند سطیح گفت قریش را خبر بخشند من
در مکه با شما من هم میروم و در این شهر نمانم ولکن اذا ظهر منکم البشیر
النذیر فاقرؤه منی السلام والتکبیر وقولوا له ان سطیحا اخبرنا بخروجه
فکذبناه ومن جواره طردناه سطیح را بر شتر بار کردند و بنی هاشم بر
مشایعت او آمدند و او را روانه شام کردند در بین راه سطیح بزرقاء یمامه
برخورد که بمکه میامد آنچه بر او گذشته بود از غوغای قریش نقل کرد
گفت لولا خیفة العار لامرتهن بزجی من الحیوة ولکنی ساذهب الی
الشام واقیم بها حتی یاتینی الحمام اگر خوف عار نبود میگفتم مرا بکشند
تا راحت شوم از این زندگی لکن میروم بشام آنجا هستم تا بمیرم زرقاء
بمکه آمد مشاطه آمنه را بزر فریفته کرد خنجر مسمومی باو داد که بر
شکم آمنه بزند مادر را با محمد که در شکم مادر بود بکشد خداوند آمنه را
محافظت کرد و مشاطه رسوا شد و زرقاء فرار کرد اما سطیح آمد بشام
آنجا ساکن شد تا آنکه در شب ولادت پیغمبر علامتها ظاهر شد کسری
دید که چهارده کنگره قصرش و ایوانش خراب شد و موبد موبدان خواب
دید که اسبهای عربی شترهای بزرگ میکشیدند و از دجله گذشت و
خبر خمود نار آتشکده فارس رسید و نامه برای کسرا آوردند دریاچه

قصد سطیح که اسلام آرد
متابعت پیغمبر ننماید

در نقل سطیح که ...
این شعر خواهد ...

ساوه خشکید از کهنه و سحره و منجمان پرسید که اینها علامت چیست
گفتند ما نمیدانیم اگر کسی عالم باینها باشد سطیح کاهن است عبد
المسیح که خواهرزاده سطیح بود انوشیروان او را بشام نزد سطیح فرستاد
فوجده یجود بنفسه و یعالج سکرات الحمام وقتی عبد المسیح رسید که
سطیح جان میداد سلام کرد جواب نشنید بعد ساعتی چشم گشود و
قال جاء عبد المسیح علی جمل مشیح من عند کسری بلسان فصیح مرسلا الی
سطیح لارتجاج الایوان وخمود النیران ورؤیا الموبدان گفت عبد
المسیح از راه دور بر شتر سوار شده از پیش کسری نزد خالوی خود سطیح
آمده که بپرسد چرا ایوان کسری شکسته و آتشکده فارس خاموش شده
و بفهمد تعبیر خواب موبد موبدان را بدان ای عبد المسیح اذا فاض
وادی سماوه وغارت بحیرة ساوه فلیست الشام لسطیح الشام تظهر
الدلالات و یملک منهم ملوک و ملکات علی عدد الشرفات المساقطات
وکل ما هو آت آت و یکون الراحة لسطیح فی الممات ثم صرخ صرخة و مات
گفت وقتیکه رودخانه سماوه جاری شود و دریاچه ساوه بخشکد آنها
آثار ولادت پیغمبر آخر الزمانست ذلک والله ما کنا نتوقع من خروج
السفاک وما لک الاملاک از اولاد کسری بعدد کنگره ها که خراب
شده پادشاهی خواهند کرد و هرچه شدنی است میشود و هرچه آمدنی
است میاید و راحت خالوی تو سطیح در مردن است این را گفت و صیحه
کشید و جان تسلیم کرد عمر سطیح بنا بر آنچه در ... ناسخ التواریخ

در وفات سطیح در حال ...

در خواب سطیح و تعبیر آن
از خرابی ایوان

در علامات ظهور پیغمبر

وقت منقطع شدن علم کهانت

نوشته شده است سیصد سال عمر کرد در همان سال عنقا هم مرد
که پسر خالد و هم زاد سطیح بود هر دو را در جحفه شام دفن کردند و زرقا
نیامد هم در همان شب جان سپرد و علم کهانت تمام شد بجهت آنکه شیاطین
و جن ممنوع شدند از صعود بسموات که بروند و خبر برای هم جنسهای
خود بیاورند قوله تعالی فی سورة الشعراء هل انبئکم علی من تنزّل الشیاطین
تنزّل علی کل افّاک اثیم یلقون السمع واکثرهم کاذبون چنانچه زرقاء
پرسید از جنی که او را خبر میداد که تو با وفا بودی لم حبست نفسک عنّی فی
هذه المدّة در جواب گفت لقد نزل بنا امر عظیم ما تا زبر عرش میرفتیم
و گوش میدادیم اخبار آینده را از ملئکه می شنیدیم بشما خبر میدادیم ؛

اوقات ظاهر شدن ممنوع شدن شیاطین

این اوقات ممنکه از اینکه باسمان بالا برویم صدائی شنیدیم که تعالی
میخواهد شکننده اصنام را ظاهر کند دیگر ما اذن نداشتید باسمان
بالا بیائید و بحدت ملئکه بایدیهم شهب من نار که ما را میزدند و
بجانب ما میانداختند من خال الا آمدیم که تو را ؛ هم که علم کهنه تمام شد کفار
و منافقین کاهنکه پیغمبر و ائمه خبر میداد : زعم آنها میکفتند اینها
از عمل کهانت است خداوند کهانت را از پیغمبر نفی میکند در سوره طور
میفرماید فذکّر فما انت بنعمة ربّک بکاهن و لا مجنون و در سوره الحاقّة
میفرماید انّه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تذکّرون
و لا بقول کاهن قلیلا ما تؤمنون تنزیل من ربّ العالمین خلاصه در
میان کاهنان مثل سطیح نیامده همان قسم که از تولد پیغمبر خبر داده ؛

بعثته

تعبیر خواب ربیعه پادشاه یمن از سطیح

بعثته از خروج و ظهور حضرت قائم هم خبر داده بلکه از ابو الحسن پیغمبر و ائمه
خبر داده اند چنانچه در ریاض الشهادة مرحوم حاجی محمد حسن قزوینی
نقل کرده و در کتاب ناسخ التواریخ نیز ثبت شده که ربیعه پادشاه یمن خوابی
دید سطیح را طلب نمود بجهت تعبیر خواب خواست علم او را امتحان کند پیش از
آمدن سطیح چند دینار میان نعلین خود گذاشت و نعلین را پوشید چون
سطیح حاضر شد ربیعه گفت بگو برای تو چه پنهان کرده ام که بتو دهم قال
حلفت بالبیت و الحرم و الحجر الاصم و اللیل اذا ظلم و الصبح اذا تبسّم
و بکل فصیح و ابکم لقد خبأت لی دینارا بین النعل و القدم گفت بدناشری و
زیر قدم خود پنهان کرده که بمن انعام بدهی ربیعه تعجب کرد و گفت تو
عجب مردانی این علم را از کجا آموختی قال من قبل اخ لی جنّی ینزل معی انّی

خبر دادن سطیح از علامات ظهور

نزل گفت از جنیان برادری دارم که از من جدا نمیشود هر جا باشم او
بمن میاموزد ربیعه گفت بگو از مستقبل ایام خبر بده در جواب گفت اذا
غابت الاخیار و قادت الاشرار و کذب بالاقدار و حمل المال بالاوقار
و خشعت الابصار لحامل الاوزار هرگاه نیکان پنهان شوند و مردمان
شریر و بدنفس در میان خلق زیاد شوند و مردم برای معصیت کاران
خشوع و تواضع کنند و قطعت الارحام و ظهرت الطغام المستحلی الحرام و
قطع رحم کنند مردم رذل فراوان شوند که حرام از حلال نشناسند
و اختلفت الکلمة و خفرت الذمة و مردم بعهد خود وفا نکنند و خلف
وعده شایع شود و ذلک عند طلوع الکوکب الذی یفزع المرء له

شبیه

خروج سفیانی

شبیه الذنب انوقت ستارهٔ دوذنب طلوع کند و قبایل عرب ترسان و
هراسان باشند و هنالک تنقطع الأمطار و تجف الأنهار و تعلو الأسعار
فی جمیع الأقطار آسمان بخیل خواهد شد و باران نخواهد بارید و نهرها
خشک خواهد شد و نرخها گران خواهد شد ثم یقبل البربر برایات
الصفر علی البراذین الشقر حتی ترلوا مصر مردم بربر خروج خواهند کرد که
زین و لجام اسبهای انها از طلا خواهد بود و لا یتمارا تا مصر خواهند گرفت
و علمهای زرد بر پا خواهند نمود فیخرج رجل من ولد صخر فیبح المحرمات
و تنزل النساء بالبلدا یا معلقات حزب بیضاء الساق مکشوفة علی الطرق
مرزوقة بها الحبل محفوفة قد قتل بعجبها و کثر عجزها و استحل فرجها
مردی از اولاد صخر خروج کند و کوفه را غارت کند و مردانرا بکشد و
زنانرا از پستانها ببرد و دختران بلشکریان به بخشد که انهارا برهنه
رد بفخود پشت سر بر اسبها سوار کنند و با طراف ببرند و زنان حامله
شوهرشان کشته شود و نکاح شانرا مباح کنند این فقره کویا مراد خروج
سفیانی باشد که تفصیل احوال او را در بحار مجلسی ذکر کرده ثم یخرج ملک
من الیمن من صنعا و عدنا بیض کالقطن اسمه حسین او حسن پادشاه
سفید پوشی از یمن خروج خواهد نمود که نام او حسین یا حسن خواهد
بود فیذهب بخروجه غمر الفتن فتنه ها در عهد او فرو خواهد نشست
کسوفی خواهد شد در غیر موضع و قیصر روم کشته خواهد شد فعندها
یظهر ابن النبی المهدی فیکشف بنوره الظلماء و یظهر به الحق بعد الخفا

فی خروج یمنی از یمن
اما عصر خروج سفیانی

فی بعض علامات الظهور
امام عجل الله فرجه

ظهور قائم

و یفرق الأموال بین الناس بالسواء و لا یسفك الدماء و یکثر فی الناس
الضیافة و القری و یدفع بعدله الغوایة و العمی فیملأ الأرض قسطا و عدلا
انوقت قائم آل محمد ظاهر میشود و خونریزی و فساد در عهد او موقوف
خواهد شد و اموال را میان خلق بالسویه قسمت خواهد کرد و مردم بهم
مهربان خواهند شد و بسیار میهمانی نمایند بدیدن یکدیگر و مردم
هم را ضیافت و مهربانی خواهند کرد در عهد او ظلم نخواهد بود و عداوت
از میانه حیوانات برداشته خواهد شد حیوان حرام گوشتی گزندی بغیر
نخواهد بود و جمیع ملتها یکی خواهد شد اللهم ان حال بینی و بینه الموت
الذی جعلته علی عبادك حتما مقضیا فاخرجنی من قبری شاهرا سیفی
موتزرا کفنی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر و البادی و طایفه رجعت
میکنند و بدنیا بر میگردند کل من محض الایمان محضا او محض الکفر
محضا ملئکه سر قبرها میروند مؤمنین را خبر میکنند هر که بخواهد
بدنیا بر میگردد که در دولت آل محمد تعیش کند بنی امیه راهم بدنیا
بر میگردانند که انتقام بکشند آیا میدانی که اول از که انتقام میکشند
و که را قصاص میکنند در قیمه کبری اول از خون محسن سؤال میکنند در
رجعت که قیمه صغری است گویا اول انتقام خون علی اصغر را میکشند و
قاتل او حرمله را اول میکنند و میکشند حدیث منهال هم مؤید این است
که جناب سید سجاد احوال حرمله را پرسید و او نفرین کرد این حرمله
روز عاشورا دو طفل صغیر را کشت یکی پسر حسن یکی پسر حسین علی اصغر

فی بیان ... اعلام الملك
ظهور حجة عصر

فی رجعت بعض محض مؤمن و محض
کافر

اصغر

و عبدالله شهر دو را به تیر زد یکی را بر گلو یکی را بر سینه حرمت آسمان بعلّت
شهادت علی اصغر امام رشید آه ألا لعنة الله على الظّالمین و سیعلم
الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون

مجلس سی و یکم

در ذکر صورت ملئکه آسمانها قال رسول الله یا جابر خلق الله سماء الدّنیا
فجعلها سقفا محفوظا و جعل فیها حرسا شدیدا و شهبا ساکنها من الملئکة
فی صورة البقرة در مجلس سابق ذکر شد که سکّان آسمان اوّل بر صورت گاو
میباشند و شغل ایشان اینست که شیاطین و جنیان را از صعود باسمان منع میکنند
امّا السّماء الثانیة فسکّانها عدد القطر فی صورة العقبان لا یفترون و لا
یسأمون منها ینشئ السّحاب حتّی یخرج من تحت الخافقین فینتشر فی جوّ السّماء
معه ملئکة یصرفونه حیث امروا ابدا اصواتهم التّسبیح و تسبیحهم التّخویف
امّا السّماء الثّالثة فسکّانها عدد الرّمل و صورة النّساء یجأرون الی الله
باللّیل و النّهار و امّا السّماء الرّابعة فسکّانها عدد اوراق الأشجار صافون
مناکبهم فی صورة حور العین من بین راکع و ساجد یبرق سبحات وجوههم
ما بین السّموات و الأرض امّا السّماء الخامسة فانّ عددها یضعف علی
سائر الخلق و هم فی صورة البشر منهم الکرام البررة و العلماء السّفرة و امّا
السّماء السّادسة فحزب الله الغالب و جنده الأعظم فی صورة الخیل المسوّمة
و امّا السّماء السّابعة ففیها الملئکة المقرّبون الّذین یرفعون الأعمال
فی بطون الصّحف و یحیطون الخزائن و فوقها حملة العرش و بالای آسمان

هفتم حملهٔ عرش‌اند که یکی از ایشان بصورت انسان است و یکی بصورت شیر است
و یکی بصورت گاو و یکی بصورت کرکس ملئکه سدرة المنتهی بصورت شب‌پره
اند اذ یغشی السّدرة ما یغشی در اینجا بسیار از اسرار علوم و دقایق چیزی
چند میباشد که اگر افشا کنم شاید مورد مؤاخذه باشم نزد حاملین اسرار
الهی و هر کسی را طاقت شنیدن هر چیزی نمیباشد بلی بنا بسبب فرموده دین
رسول کلّم النّاس علی قدر العقول ما هم در قشر مکدّر ایم چنانکه
بزرگان در این مقام برمز اکتفا کرده اند و ز فنا منه که میشود جمیع ملئکه
میگویند سبحانک ما عبدناک حقّ عبادتک الّا انّا لم نشرک بک شیئا
پیغمبر که اشرف مخلوقات است همین سخن را میگفت ما عبدناک حقّ عبادتک
و ما عرفناک حقّ معرفتک ما نتوانیم حقّ حمد تو گفتن با همه کثرت عبادت
عالم بالا با آنکه بالای هر آسمانی سکنه قرار داده بصورت مختلفه در بعضی
از آسمانها ملئکه چندی هم بر غیر صورت آنها آفریده چنانکه اصبغ بن نباته
از حضرت امیر نقل میکند که فرمود انّ لله ملکا فی صورة الدّیک الأملح
الأشهب براثنه فی الأرضین السّابعة و عرفه تحت العرش له جناحان
جناح بالمشرق و جناح بالمغرب کلّما حضر وقت الصّلوة قام علی براثنه و
یصفق بجناحیه الّذین احدهما من الثّلج و الأخری من النّار فلا الّذی من
الثّلج یطفئ النّار و لا الّذی من النّار یذیب الثّلج ثمّ یقول اشهد ان لا اله
الّا الله و اشهد انّ محمّدا رسول الله و خاتم النّبیّین و انّ وصیّه خیر
الوصیّین سبّوح قدّوس ربّنا و ربّ الملئکة و الرّوح فتسمع صوته کلّ

[illegible]

دیوك الارضین بل ما خلا الثقلین فتصیح دیکة الدنیا واجابته فاذا سکت
سکتت جمیعا والطیر ساقات قد علم کل صلوته وتسبیحه در بعض روایات
نوشته اند وهو دیك ابیض له ریش ابیض وزغب اخضر مخلب ابیض
وعنقه مثنیة تحت العرش فاذا صاح هذا الدیك یقول نعم لا یحلف بی
کاذبا من یعرف ما اقول ای تسبیحی وتوحیدی واقرارهم بذلك فی الربوبیة
شنیدم که بالای این فرش سبز   خروس سفیدیست در زیر عرش
چو او برزند طبل خود را دوال   خروسان دیگر بکوبند بال   بلی خدا
هیچ مکانی را خالی از مخلوق نگذاشته چه آسمانها وچه زمینها وچه دریاها
هر آینه خلق مخصوص دارند بشنو که وارد شده که در زیر درخت میوه دار
تغوط نکنید چون ملئکه موکل وحافظند والاحوانات همگذاشتند
میوه برسد که مردم ربیع ونفع او را بردارند حتی اشجار زمین را تمام می
خورند وهم چنین فرموده اند بی لنگ داخل آب نشوید در میان آب مکنید
همه بجهة حرمت ملئکه است بلکه در آب دریا بر هر قطره ملکی موکل است
ووقتیکه صدای گریه فاطمه زهرا بلند میشود ودر تشریف بردن تشریف حسین
ند به میکنند دریاها موج میزند ملئکه موکلین بر قطرات نمیگذارند
که آب تلاطم وموج مفرط زند والا عالم را غرق میکند بلی در عالم مکانی
از مخلوق وملک خالی نیست چنانچه مجلسی نقل میکند که در زمان منصور
دوانیقی جماعتی از اعراب بصحرا رفتند بجهة تحصیل قوت روزی دیدند
که دریا دیده خلقی ریخته اند قدری از آنها را جمع کرده ببغداد آوردند

[illegible]

بیان

ذکر حکایت غریبی که در عهد منصور دوانیقی اتفاق افتاد

بنزد ربیع حاجب ربیع آنها را دید در میان طشتی ریخت بنزد منصور
آورد منصور از دیدن آنها وحشت کرد وگفت طشت را بردار وجعفر بن
محمد را بیاور بمجلس چون حضرت داخل شد ونشست منصور پرسید قال یا
ابا عبد الله اخبرنی عن الهواء ما فیه قال نعم فی الهواء موج مکفوف ممنوع
عن السیلان قال وفیه سکان قال نعم لیس مکان خال من السکان
قال وما سکان هذا البحر المکفوف وکیف صورهم قال ابدانهم ابدان
الحیطان ورؤسهم رؤس الطیر ولهم اعرفة کاعرفة الدیك ونغانغ
کنغانغ الدیکة واجنحة کاجنحة الطیر لونهم اشد بیاضا من الفضة
المجلوة فقال الخلیفة هلم الطشت چون نظر کرد دید در طشت همان
قسم بود که آنجناب فرموده بود حضرت فرمود این مخلوق جوّیها از آن بحر
مکفوفست آنجناب از مجلس برخواست ورفت منصور گفت یا ربیع این مرد
اعلم ناس است واستخوانی است که گلوی مرا گرفته ونمیتوانم چاره او
بکنم وهم چنین در کشف الغمة نظیر این از جناب امام محمد تقی نقل کرده
گوید روزی مأمون در بغداد بشکار رفت بکوچه رسید که الصبیان
یلعبون والجواد واقف معهم وکان عمره یومئذ احدی عشر سنة فلما
اقبل المأمون انصرف الناس والصبیان هاربین فما برح عن مکانه فدنی
منه وقال یا غلام ما منعك عن الانصراف مع الصبیان الم تعرفنی
فقال ایها الخلیفة لم یکن بالطریق ضیق لاوسعه علیك بذهابی
ولم یکن لی جریمة فاخشاها وظنی بك حسن انك لا تضر من لا ذنب

ذکر احضار منصور جناب صادق را بحضور

ذکر خبر دادن آنجناب از مخلوقات بحر مکفوف

لہ فاعجبہ کلامہ قال ما اسمک قال انا ابن محمد بن علی الرضا مامون از
انجا گذشت بصحرا رسید و باز سفیدی داشت او را از قوشچی طلبید و بر
دست نشانید دراجی بنظرش آمد باز را بسوی او رها کرد فغاب عنہ
غیبۃ طویلۃ ثم عاد وفی منقارہ سمکۃ صغیرۃ وھی حیۃ متحرکۃ فتعجب
اشد التعجب او را در دست گرفتہ بسوی شہر برگشت امام محمد تقی ہمان
حالت با صبیان دید فسلم علیہ و قال یا محمد اندری ما فی یدی قال یا امیر
المؤمنین ان اللہ خلق بمشیتہ فی بحر قدرتہ سمکا صغارا اخضرا یصیدھا
بزاۃ الملوک والخلفاء فیختبرون بہا سلالۃ الانبیاء قال انت ابن الرضا
حقا و ترجل اعظاما لہ و قبلہ مقصود اینست کہ بدانیم جائی خالی از
مخلوق نیست چہ سما و چہ جو ہوا و فضا و چہ دریا و صحرا کہ جملہ مملو از
خلق و ملئکہ است جملگان دانند کاین چرخ بلند هست صد چندان
کہ این خاک نژند وما یعلم جنود ربک الا هو قال رسول اللہ اطت
السماء وحق لہا ان تئط ما فیہا موضع شبر الا وفیہ ملک ساجد لہ
و اکثر امام فخر رازی نقل میکند کہ در شب معراج جناب رسول خدا
بمیدانی رسید افواج ملئکہ را دید کہ طیران میکنند و میروند از جبرئیل
پرسید من ہم و این یریدون قال سلہم فقدم صلعم و سئل عن احدہم
ما اسمک قال کیکائیل قال من این اتیت قال لا اعلم قال و این تمضی
قال لا اعلم ولکن اعلم ان اللہ یخلق فی کل الف سنۃ کوکبا وقد رأیت
ستۃ الاف کوکبا خلفہن وانا فی السیر نظیر این حدیث در مجلس کثرت

ملئکہ چنانچہ خبر ذکر شد دیگر من ملئکۃ السموات المہیمن و المقربین
والعالین استکبرتم ام کنت من العالین جمعی از ملئکہ مامور شدند بسجدہ
۲ عالین بوند آدم مگر انطایفہ از ملئکہ[۲] و تیکہ شیطان ابا و امتناع نمود از سجود
حضرت فرمود چرا سجدہ نکردی مگر تو از ملئکہ عالین بودی بلکہ دیار
اخبار است ملئکہ مہیمن و عالین را خیال مطلع نشدہ اند کہ خدا آدم و
شیطانی خلق کردہ چنان محو بنواختن نام پروردگار مست کہ نیستم
خبر از ہر کہ در دو عالم هست چنان مستغرق بجر جمال معشوق حقیقی
هستند کہ بہیچ چیز اعتنائی ندارند در عالم برای کسبی اتفاق افتاد کہ
خیالش منصرف میشود از ہمہ چیز بجہہ آنکہ بعضی اشتغال بامری
دارند و در میدان جنگ زخم میخورند خبر دار نمیشوند بعد از فراغ می بینند
کہ زخم دار شدہ خون از بدنش روان است و نقل مجلس یوسف و دست بریدن
۱۲ این زنان ہم موید[۲] مطلب است و ہم چنین اصحاب سید الشہدا در میدان رزم و
ہجوم اعدا و کثرت زخمہا کہ لا یجدون الم مس الحدید از کثرت شعف
۷ بود و شوق لقای خداوند[۷] و نقل خلیدن پیکان بپای امیر مؤمنان کہ
عشق میکرد تا در وقت نماز زینب جراحت بیرون کرد و از کثرت شوق
عبادت اثر نکرد[۲] و دیگر از جملہ ملئکہ جماعت کروبین اند وایشان انطایفہ
۱۲ از ہمین جملہ است هستند کہ چون موسی گفت رب ارنی انظر الیک فقال لن ترانی ولکن
انظر الی الجبل فان استقر مکانہ فسوف ترانی فلما تجلی ربہ للجبل جعلہ
دکا و خر موسی صعقا صار دکا سنہ و انشق الجبل ہل رأیتم من حل

روض

دوقص الجبل موسی بیهوش شد ملائکه هفت آسمان با نصورتها که شنیده
خلق شده اند بر موسی هجوم آوردند و گفتند ای پسر زن بکه خون حیض
می بیند تو میخواستی که خدا را ببینی از معصوم پرسیدند که چه نور بود
بر طور تابید که کوه منذک شد و موسی بیهوش کرد بید فرمود نور
صورت یکی از ملائکه کروبین بود پرسیدند که کروبین کیستند فرمود
جماعتی از ملائکه اند که از شیعیان و دوستان ما اهل بیت اطهارند و
دیگر از جمله ملائکه که در آسمان خلق شده ملکیست که متصل بر عقل است
خلقت او از عجایب فرشته ها و ملائکه است قال رسول الله ان الله خلق
ملکا له رؤس بعدد رؤس الخلایق من خلق و من لم یخلق الی یوم القیمه
ولکل راس منه وجه واسم الانسان مکتوب اسمه علی وجهه وعلی کل وجه
منه ستر ملقی لا یکشف ذلک الستر من ذلک الوجه حتی یولد ذلک المولود
ویبلغ حلمه فیفهم الجید و الردی صاحب الراس و الصوره و بعض از آن
صورتها گاه میشود که دو مرتبه پرده بروی او کشیده میشود که صاحب
ان صورت دیوانه و مجنون و سفیه میشود هر کرا در عقل نقصان او فتد
کار او فی الجمله آسان او فتد لا جرم دیوانه را گر خیره خطاست هر چه
میگوید بگستاخی رواست و از جمله ملائکه آسمانها ملکی است که خدا
وند او را آفریده نیست با حسن الوجه و عظیم الجثه است نصف اعلای
بدنش از آتش است و نصف زیرین او برف و نه برف آتش را خاموش میکند
و نه آتش برف را میگدازد ذکر آن ملک اینست یا مؤلفا بین الثلج و

النار الف قلوب عبادک المؤمنین آب و آتش هر دو اند روی بیکجا گشته جمع
مهربان آتش با آب ایمن از آب آذر است و از جمله ملائکه چندین ملک هم
بصورت جناب امیر خلق شده بود که در شب معراج جناب پیغمبر انها را دید چنانچه
سید انبیا خود فرمود که لیلة اسری ملکی را دیدم که بر کرسی نور نشسته و
الملئکه تحدق به قلت یا جبرئیل من هذا الملک قال ادن منه وسلم علیه
لکی تعرفه فلما دنوت منه وسلمت علیه فاذا انا باخی وابن عمی علی بن ابی
طالب قلت یا جبرئیل هل سبقنی علی الی السماء الرابعة قال هذا لا علی
قلت من هذا گفت ملائکه شکایت کردند بخدا که ما ارزو داریم علی را ببینیم و
مانده ایم با انکه بسیار دوستش میداریم فخلق الله من نور علی هذا الملک
علی صورته والملئکه تزوره فی کل لیلة جمعة سبعین مرة ویسبحون الله
ویهدون ثوابه لمحبی علی در بحر المعارف سئل حمران بن اعین عن الصادق
فتدلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی قال ادنی الله محمدا منه
فلم یکن بینه وبینه الا قفص لؤلؤ فراش من ذهب یتلألؤ فاری صورة
فقیل یا محمد اتعرف هذه الصورة قال نعم هذه صورة علی بن ابی طالب
فاوحی الله الیه ان زوجه فاطمة واتخذه ولیا وقال الله یا محمد لو اجتمع
الناس علی حب علی لما خلقت النار در آسمان دیگر میدانی نظر پیغمبر آمد
که سواری بر اسب هو یلعب سنبهد و ملائکه تحسین میکنند و آفرین می
گویند چون نزدیک شد دید که آن سوار علی است تعجب کرد جبرئیل عرض
کرد که خدا این ملک را بصورت علی آفریده که ملائکه تماشا کنند صورت

مبارزت و میدان رفتن علی را در آسمان پنجم پیغمبر دید که جناب امیر بر کرسی
نشسته جبرئیل عرض کرد اشتهت الملئکة ان ینظروا الی صورة علی فصور
لهم صورة من نور قدسه فالملئکة یزورونه غدوة و عشیة جناب صادق
فرمود چون ابن ملجم بر سر آنجناب ضربت زد صارت تلک الضربة فی صورته
فی السماء ملئکه روز نوزدهم ماه مبارک رمضان بزیارت آن صورت آمده
بودند دیدند فرق صورت شکافته شده ابن ملجم را لعن کردند جبرئیل
فریاد بر کشید تهدمت والله ارکان الهدی وقتل علی المرتضی چون روز
عاشورا حسین را کشتند هبطت الملئکة وحملته حتی اوقفته علی صورة
علی فی السماء الخامسة هر وقتی ملئکه از آسمان بزمین میایند یا از زمین
باسمان بالا میروند نظروا الی الحسین متشحطاً بدمه لعنوا یزید وابن زیاد
وقتلة الحسین قال الصادق هذا من مکنون العلم ومخزونه لا تخرجه
الا الی اهله

[illegible]

مجلس سی و دوم

در ذکر ملئکه حفظه قوله تعالی فی سورة الانعام وهو القاهر فوق عباده و
یرسل علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا
یفرطون این مجلس را گفتگو میکنیم در احوال ملئکه که خداوند حافظ
قرار داده بر فرزندان آدم در بعضی اخبار وارد است که بر هر نفسی بر هر
شخصی بیست ملک موکل فرموده که هر کدام بامری مشغولند حالا
احوال بعضی از آنها را نقل میکنیم اوقاتیکه نطفه که در رحم مادر قرار میگیرد

در ذکر ملائکه حفظه بالنسبة بانسان

وکواکب

ملائکه حفظه و احوال انسان

وکواکب سبعه تربیت میکنند و نمو میکند نطفه علقه میشود و مضغه
میشود تا میرسد بمقامیکه روح در او دمیده میشود ملکی را که اسم آن ملک
خلاق الفتن هست امر میکند که از دو هر مادر در رحم میرود و صورت کشی از طفل
میکند ملک دیگر احوالات آن طفل را از سعادت و شقاوت و هر چه در دنیا
باید بر او بگذرد در پیشانی آن طفل مینویسد اینست معنی کلام معصوم که
فرمود السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه وملک دیگر خون
حیض مادر او را حبس میکند و نصفی را از راه ناف میکشد و غذای طفل
میکند و بعضی را میفرستد به پستان مادر که شیر میشود مثلا سهل تر
بایستی تا خون شیر شد که بعد از خروج از رحم غذایش مهیا باشد و
الا کار بر پدر و مادر از طفل صعب میشود باید بزحمت شیر برای او پیدا
کنند و بقیه هم اگر از او بخرند ملکی دیگر که او را زاجر میگویند بعد از
آنکه مدت حمل تمام میشود میاید و آن طفل را از رحم عنفا بیرون میکند
اینست که طفل گریان بدنیا میاید گر جنین را کس بگفتی در رحم هست
بیرون عالمی بس منتظم آسمانی بس بلند و پر ضیا اندر او خورشید باشد
یا سها از جنوب و از شمال و از دبور بادها دارد عروسیها و سور
چون خوری در تنگنای اشتان تو درین ظلمت چه در امتحان او بحکم
عقل خود منکر شدی زین رسالت معرض و کافر شدی ملک دیگر بر او
موکل است که تعلیمش میکند مکیدن شیر را از پستان مادر در رحم از
راه ناف غذا باو میرسید بدنیا که آمد ناف را بریدند از دهن غذا میخورد

در معنی حدیث شقی و سعید از کلام معصوم

منع

بتعلیم

بتعلیم انملائکه مصر لبن میکند و همان ملک اورا میاموزد که هر وقت گرسنه
شود گریه کند تا مادر بیاید شیر بدهد طفل را چون تا نباشد تا دندان
آید و ربود وظیفه بریده شد تا نگرید طفل که نوشد لبن تا نگرید
ابر کی خندد چمن شش ملک بر تغذیه و تقبیه موکلند ملکی غذا را
جوید میکند و متوسط اینکه در بین راه در گلو بیرد دو راهی که یکراه بمعده
میرود و یکراه بریه و شش و قلب که یکی راه تنفس است یکی راه غذا خوردن
ملتفت است که غذا از راه تنفس نرود و الا همان ساعت هلاک میشود بدینه
که قطره آب یا ذره غذا از راه نفس داخل شود چه قدر انسان سرفه میکند
و چه قدر صدمه میخورد اسم این ملک جاذبه است ملک دیگر غذا در معده
نگاه میدارد و اسم این ملک ماسکه است ملک دیگر اورا طبخ میکند تا
کیلوس میشود و اسم این ملک هاضمه است ملک دیگر فضله غذا را از معده
بیرون میکند و اسم او دافعه است و صفوه غذا بتوسط ماساریقا بجگر
میرسد و آنجا چهار قسمت میشود بخار ضجا رغوه عکر اقسم صفرا
وسوداء بلغم و دم ملک دیگر غذا باعضا میکشد که بدن نمو کند و بزرگ
شود و اورا نامیه میگویند ملکی دیگر است که غذا بعضو برسد صباغی میکند
تا برنگ همان عضو شود یا استخوان میرسد رنگ استخوان میکند بگوشت
میرسد رنگ گوشت میکند هکذا در مو و پوست و ناخن اسم این ملک
مصوره است در لسان شرع این قوی را ملک میگویند در لسان الحکما قوی
مینامند ده ملکند که انها را معقبات میگویند له معقبات بین

قسمی ملائکه مخصوص بشغلی اند کار انها

قسمی ملائکه که در بدن انسان مشغول باعمال البدن

بدیه

یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله ده ملکند که روز موکلند شب میروند
پیش از آنها ده ملک میایند در شب که ملائکه لیل و نهار بسبب ملک عوض میشوند
این ده این شخص را محافظت میکنند از بلاها تا زمانیکه اجل او برسد از
چپ و راست بلائی بیاید حفظ میکنند از پیش سر متوجه شود حفظ میکنند
بامر خدا از لگد زدن اسب و شاخ گاو حفظ میکنند اورا از حرق و غرق
و هدم و هوام الارض و بچاه افتادن و امثال آن حفظ میکنند از
چشم حسود و الا زنده یکنفر روی زمین راه نمیرفت اینستکه حق تع میفرماید
ان کل نفس لما علیها حافظ ملکی هست که اگر بلائی نازل شود از تعالی
سؤال میکند که فدیه قبول کند ضرر بمالش بخورد هرچه از نو باوه
کردد از قضا آن بغیر صیدان خرد است از بلا و اگر ملائکه حفظ نباشند
بزودی انسان هلاک میشوند وقتیکه اجل حتم برسد اورا وا میگذارند
بخود و مانع او و بلا حایل نمیشوند اینستکه فرمود الاجل جنة حصینه
در جنگ صفین بود که جناب امیر المؤمنین یکپیراهن در میان میدان
سواره باطراف حرکت میکرد و تعبیه عسکر مینمود عرض کردند ابنهمه
دشمن در مقابل شما چرا زره نمیپوشید فرمود ای یومی من الموت افر
یوم ما قدر او یوم قدر یوم ما قدر لم اخش الردی و اذا قدر لم یغنی
الحذر کدام روز از موت فرار کنم روزیکه مقدر نشده یا روزیکه مقدر
شده اما روزیکه مرگ در آن مقدر نشده ملائکه بلا را از من میگردانند
و مرا حفظ میکنند و روزیکه مرگ مقدر شده حذر ثمری ندارد

قسمی ملائکه که محافظ از امر بعض افلاک انها مدبر اند

جنگ صفین جناب امیر در قمیص

جنار

بجانب سوال فرمود می بینم که بلا فرو میریزد از آسمان مانند سیل از کوه
و می شنوم صدای قلم ملئکه را که بر صحیفه ها و الواح قدرتیه ثبت
میکنند بلاها را بجهة بنی آدم و اگر حفظه ملئکه نباشند شیاطین
بر سر بنی آدم میریزند مانند زنبور بر سر کاسهٔ عسل و اگر ملئکهٔ حفظه
نباشند شیاطین بر طعام و شراب اهل و عیال شما وارد میشوند
و مطعم و مشرب شما را باطل میکنند از پیغمبر پرسیدند چه قدر ملئکه
بر مؤمن موکل است فرمود وكّل بالمؤمن مائة وستون ملكاً يذبّون
عنه من ذلك سبعة املاك يذبّون عنه كما يذبّ عن قصعة العسل
الذباب في يوم الصائف ولو بدا لكم لرأيتموه على كل سهل وجبل كلهم
باسط يديه فاغر فاه ولو وكّل العبد الى نفسه طرفة عين لاختطفته
الشياطين پس هر مؤمنی صد و شصت ملک است که از او بلاها را دفع
میکنند از آنجمله هفت ملک میباشد که از او دور میکنند بلا را و الا
بد وارد میکرد که بلا مانند مگس در هوای گرم بر کاسهٔ عسل و
اگر میتوانستید شما شیاطین را ببینید میدیدید که فرو گرفته اند
بنا و بانها را و کوهها را که همه گی دهانها را گشوده اند و دستها را بسوی
بنی آدم کشیده اند و میخواهند فرو برند بنی آدم را پس اگر بقدر چشم
بهم زدن محافظت نکنند بر بنی آدم قرار نمیگردید بجهت آن و اینجهت
صد و شصت ملک منافاة ندارد با حدیثی که بر هر شخصی بجهت
ملک موکل است بجهة آنکه بیست ملک بر جمیع اشخاص موکل است و

صد و شصت خاصه مؤمن است چون مؤمن مقرب درگاه الله است و اداب
بندگی و عبودیت را مرعی میدارد البته عمال کارخانه خدائی بیشتر
متابعت و مشایعت او میکنند دیگر آنکه شیطان اصل دین را از کفار
گرفته اند پس با آنها نیست بخلاف مؤمن که دین را نباخته اند *
شیطان جمعیت بر مؤمنین میگمارد بلکه او را اغوا کنند و بمعاصی بیندازند
باین جهة است که در اهل اسلام بیشتر فسوق شیوع دارد مانند اکل ربا و
دروغ گفتن و کم فروشی کردن و خلف وعده نمودن و زنا و لواطه و
غیبت و نمامی کردن چون جمعیت شیاطین بر سر مؤمن بیشتر است
لهذا ملئکه را بر مؤمن بیشتر موکل فرمود که بتوانند از عهده
شیاطین بر آیند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین گاهی ملک را
مستحفظ قرار میدهد گاهی سگ را گاهی گربه را شب بیچاره انسان
خوابیده بیپا شده که مار قصد او کرده گربه پاسبانی او کرده و
با مار تا صبح جنگ کرده تا مار را کشته گاهی عقرب مؤمن را حافظ
قرار میدهد چنانچه ذی النون مصری میگوید در کنار نیل راه میرفتم
دیدم عقربی را که بشتاب میرود بکنار رود نیل رسید لاک پشتی از آب
بکنار خشکی آمد عقرب بر پشت او سوار شد بتعجیل لاک پشت از آب
گذشت بخشکی رسید از پشت لاک پشت پیاده شد و در عقب عقرب رفتم
گفتم در این سرّی هست بروم ببینم چه حکایت است سیلم تا پای
درختی دیدم جوانی از مستی خوابیده دهانش گشوده ماری میخواست

داخل دهنش شود آن عقرب بسبد نبشی سر انما زد که مار بلند شد
بر زمین افتاد و مرد و عقرب فتمن انجوان را بیدار کردم و قصه را
برای او نقل کردم این حکایت سبب اسلام اوشد کاهی عنکبوت را
حافظ قرار میدهد چنانکه در حدیث غار مسطور است کاهی دست دشمن را
حافظ قرار میدهد چنانکه فرعون را مستحفظ موسی قرار داد کسی
کم از بره هکم از بز غالدام که نباشد حارس از دنبالدام حارسی دارم که
ملکش میبرد داند و باد دیگر بر من میوزد این ملئکه عرض کردم
از ولادت تا موت همراهند اما همینکه انسان بحد بلوغ رسید دو ملک
دیگر بر عدد زیاد میشود که حفظ وضبط اعمال میکنند تعالی در سوره
انفطار میفرماید وان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
همه چیز را مینویسند حتی النفخ ولحظات الأبصار ودو ملک هستند
مخصوص نوشتن سخنان انسان چیز دیگر را نمینویسند ما یلفظ من قول
الا لدیه رقیب عتید هیچ کلمه از دهن بیرون نمیاید مگر آنکه آنجا دو
ملک حاضرند که اسم آنملک رقیب و عتید است مینویسند آن کلمه را
وجای آن دو ملک دو کوشه لب است کما قال نظفوا الصمامین فانهما
مقعد الملکین و باید نهی فرمود خلال بکنید دندانها را رحم الله
المتخللین من امتی لا تاکلوا هذه البقلة المنتنة سیر و پیاز مخوریه
بجناب امیر المؤمنین جوانی را دید که سخنان بیهوده ولغو میکوید فرمود
مومیکوئی ودو ملک مینویسند حرفهای تو را ونوشته را نزد خدا

سیّما انسان ... بجهت رفع کردن ...

و دو ملک دیگر که ... رقیب و عتید هستند

میبرند فتکلم بما یعنیك ودع ما لا یعنیك واکر کسی اعتقاد داشته
باشد بنوشتن این دو ملک سکوت او بیش از تکلمش خواهد بود نهج
اعلموا عباد الله ان علیکم رصدا من انفسکم وعیونا من جوارحکم وحفاظ
صدق یحفظون اعمالکم وعدد انفاسکم لا تسترکم منهم ظلمة لیل داج
ولا یکنکم منهم باب ذو رتاج الرتاج بالکسر الغلق وآن دو ملک که اعمال
را مینویسند جای انها شانه چپ و راست است در سوره ق میفرماید اذ
یتلقی المتلقیان عن الیمین وعن الشمال قعید یك ملك بر دوش راست
نشسته و یکی بر دوش چپ که هیچ وقت مفارقت نمیکنند الا در سه
مقام یکی در وقت جماع دوم یکی وقتیکه انسان بیت الخلا میرود اگرچه این
حدیث امیر المؤمنین معلوم میشود که آن دو ملک در حین تخلی مفارقت
نمیکنند چنانکه در کتاب تهذیب نقل میکند که هر وقت حضرت میخواست
بمستراح برود وکان یقف علی باب المذاب یلتفت یمینا وشمالا الی
ملکیه ویقول امیطا عنی فلکما الله علی ان لا احدث حدثا حتی
اخرج الیکما بر در بیت الخلا میایستاد و میکرد بطرف چپ و راست و
بدو ملک خود میفرمود از من دور شوید که از شما خجالت میکشم قسم می
خورم کاری نکنم مکر انکه شما را کوئیم معلوم است که اکر ان دو ملک همراه
نمیرفتند حضرت خواهش نمیکرد که با من نیائید سیم جائیکه رقیب و
عتید مفارقت میکنند وقتی است که دو نفر مومن با هم میرسند ومصافحه
میکنند رحمة خداوند فرو میکیرد ایشانرا فاذا جلسا یتحدثان

در کتابها انجا ملکین ... رقیب و عتید ...

در کتابها اند که ... ملك ... انسان ... همیشه ... کلمه ...

فالتا لحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا عنهما فان لهما سترا وقد ستره الله
عليكما هركاه اين دو مؤمن بخواهند صحبت بدارند واحوال پرسی كنند آن
دو ملك ميكويند بيائيد دور شويم شايد بخواهند دو مؤمن باهم صحبتی
بدارند خلوةً اسحق بن عمار عرض كرد پس ملئكه نميشنوند و نمينويسند
وحال آنكه ميفرمايد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد حضرت
صادق سر بر انداخت كريست آنقدر كه فاضت دموعه على لحيته فرمود
اكر ملئكه نميشنوند و نمينويسند فقد يسمعه عالم السر والخفي اى پسر
عمار خف الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يريك اكر شك داری كه
خدا ترا نمی بيند كافر ميشوی اكر يقين داری كه ترا می بيند و با وجود
اين معصيت كنی فقد جعلته اهون الناظرين اليك پس خدا در
پيش تو از همه كس كوچكتر است در مقابلش كه كنی قصد كناه كر
كند كودكی از دور نكاه شرم داری بكنی در كذری پرده عصمت
خود اندكی شرم بادت كه خداوند جهان كه بود واقف اسرار نهان
نظرش در تو بود بيكه و كاه تو كنی در نظرش قصد كناه ملك طرف
دست راست حسنات را مينويسد و ملك دست چپ سيئات را مينويسد چون
كناه از بنده صادر ميشود ملك شمال ميخواهد بنويسد ملك يمين مي
كويد منويس شايد توبه كند تا هفت ساعت مهلت ميدهد اكر استغفار
نكرد ملك يمين بملك شمال ميكويد اكتب اراحنا الله منه فبئس القرين
بنويس خدا مركش بدهد و ما را براحت بنشاند از بد قرين بجشم

در بیان حال ملکین موکلین

در بیان آنکه خداوند ستار است حجاب و عصمت

وهمائی

وهمائی است كه از خدا نميترسد و از ما حيا نميكند از هفت ساعت بيشتر مهلت
نميدهند كر دو روز عيد غدير و روز نهم ربيع الاول كه تا سه روز
نمينويسند در روايتی هستكی دو ملك در روز موكلاند و دو ملك در
شب فتقه له معقبات دو ملك روز از طلوع فجر مينويسند تا غروب آن
وقت دو ملك شب ميايند و مينويسند اعمال او را از غروب تا فجر طلوع
و اكر انسان قصد طاعت يا معصيتی كند آن دو ملك ميفهمند ولكن نمينويسند
هركاه قصد عمل خير كند يخرج نفسه طيب الريح بوی خوش از دهنش
آيد واذا هم بالمعصية خرج نفسه منتن الريح وقتيكه رقيب و عتيد مي
خواهند از آسمان فرود بيايند اسرافيل از روی لوح محفوظ نسخه مينويسد
و بايشان ميدهد وقتيكه باسمان بالا ميروند و نامه عمل را ميبرند قابلهما
اسرافيل بالنسخة التي نسخ لهما مقابله ميكند اسرافيل دو نسخه را مي
بيند مقابل يكديكر است اين دو نسخه پس از اين حديث معلوم ميشود كه
خداوند پيش از ظهور عمل خبر دارد كه اين بنده چه خواهد كرد و در
لوح نوشته اند با وجود اين رقيب و عتيد برای چه ميفرستد بجهة آنكه روز
قيامت شهادت بدهند و برای آنكه در وقت معصيت ملتفت بشود كه دو
ملك همراه اويند شايد خجالت بكشد و ترك عمل كند چنانچه برای بعضی
اتفاق افتاده كويند در زمان سابق جلادی بود بنام آهن تفته را با دست
ميكرفت از كوره بيرون مياورد از او پرسيدند چه باعث شده كه بدن
تو از آتش متاثر نميشود نقل كرد كه وقتی قحط و غلای سختی شد من

در اینکه ملائکه شب و روز اعمال را ... کناهان را نمینویسند

در بیان عرض اعمال ... سؤال و جواب

اتفاقا

ادوقت خود را موجود داشتم زن جمیله در همسایکی من چند طفل صغیر
داشت آمد و از من سؤال کرد چیزی از طعام با وبدهم کفتم میدهم بشرط
انکه من هم کام دل از تو حاصل کنم راضی نشد و مراجعت نمود بعد از چند
روز آمد همان جواب شنید کفت بکطفلم از جوع تلف شده راضی میشوم
بشرط انکه مرا جائی بری که احدی مطلع نشود کفتم حجره دارم که راه
باینجا راه ندارد او را بحجرهٔ خلوتی بردم فلما جلست منها مجلس الرجل من
المرأة چون خواستم از او تمتع حاصل کنم دیدم بدنش میلرزد کفتم تو قرار
دادی که مرا جائی بری که کسی مطلع نشود کفتم اینجا کسی مطلع نشده
کفت اوّل خلاق عالم و علاوه دو ملک ثبت و عتید همراه تست و دو ملک
با منست در نظر این پنج نفر میخواهی با من زنا کنی چون این سخن را کفت
من متنبه شدم و از آن عمل در کذشتم و قدری آرد و سایر ماکولات باین زن
دادم این زن کفت خدا با چنانکه امروز آتش شهوت را بر خود سرد کرده
آتش دنیا و اخرت را براو سرد کن از آن روز آتش در بدن من تاثیر ندارد
و تعرض الاعمال علی النّبی فی کل اثنین و خمیس در هفته دو مرتبه نامهٔ
اعمال را بنظر پیغمبر و ائمه میرسانند کما قال تعالی اعملوا فسیری الله عملکم و
رسوله والمؤمنون ای الائمه کذا فی التبیان و پیغمبر دوشنبه و پنجشنبه
را روزه میکرفت میفرمود در این دو روز عمل بالا میرود دوست دارم که
عمل من بالا میرود و من صائم باشم و در کتاب خصال است که رفع القلم عن
ثلثه از سه طایفه خداوند قلم تکلیف را برداشته عن الصّبی حتّی یحتلم

وعن المجنون حتّی یفیق وعن النائم حتّی یستیقظ موسی بن بکر پرسید از
جناب صادق شخصی چند روز بیهوش میشود کم یقضی من صلوته چند روز
نماز را قضا کند فرمود من برای تو بیان کنم که حکم این مسئله و اشباه آنرا
بدانی یا موسی کلّما غلب الله علیه من امر فالله اعذر لعبده هر چیزی که
خدا بر بنده مسلّط کرد بنده در آن معذور است هذا من الابواب التی یفتح
کل باب الف باب در وقت احتضار نامهٔ عمل را بنظر مؤمن و کافر میرسانند چون
بندهٔ خدا بمیرد و دفن کردند ملک مامور میشوند که بروند بر سر قبر او مجاور شوند
و عبادات آن دو ملک تا روز قیامت برای او است و مجموع عمل ایّام عمر را در
یکجا مینویسند و در وقت مردن بنظر محتضر میرسانند روز قیامت صحیفه
های اعمال را میآورند و میکشایند و اذا الصحف نشرت هر کسیکه نامهٔ
عملش را بدست راستش دادند علامت اینستکه از اهل بهشت است و هر که
نامهٔ عملش را بدست چپش دادند از اهل جهنم است و امّا من اوتی کتابه
بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا و امّا من اوتی
کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا انه کان فی اهله مسرورا
انه ظنّ ان لن یحور کمان میکرد که رجعت برای او نخواهد بود نامهٔ عمل را
که بدستش میدهند میکویند یا و اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک
حسیبا بخوان نامهات را ببین چه کردهٔ خودت حساب کار خودت را بکن نکاه
میکند از آنچه کرده بخاطرش میاید سر انکشت بدندان میکزد و از روی
حسرت میکوید یا ویلتاه ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة

الا احضاها وای بر من اینچه دفتریست که هرچه از من بوجود آمده همه را
نوشته و چیزی را از قلم نینداخته حتی تبسم و نگاه بگوشه چشم و نفحه را
ثبت کرده اند در بعضی از کتب نوشته که روز قیامت شخصی را بمحشر می
آورند و نامه عملش را بدستش میدهند می بیند عملی ندارد که توقع
بهشت کند راه جهنم را میگیرد و میرود خطاب میرسد ای بنده صبر کن
امانتی نزد ما داری میدهیم دانهٔ گوهری ملکی با و میدهد خطاب
میرسد بده پیغمبران قیمت کنند هرکه ببیند تعجب کرده ما مشتری این
دانه ایم هریک از انبیا قیمتی میکنند خطاب میرسد کم قیمت کردید بهای
این دانه بیش از این است تا میاورد آن گوهر را نزد خاتم الانبیا حضرت
میفرماید من صاحب این گوهر را شناختم میدهم بنزد فرزندم حسین
آن شخص دانه را میبرد نزد آنجناب میبرد همینکه حضرت او را می
بیند استقبال میکند و آن شخص را در بر میگیرد و عرض میکند پرورد
کارا بهای این دانه آنست که کناهان صاحبش را بیامرزی خطاب میرسد
قسم بعزت و جلالم تو هم کم قیمت کردی قیمتش آنست که خودش را بیامرزم
پدر و مادرش را هم بیامرزم آن بندهٔ خدا می پرسد جعلت فداک یا ابن
رسول الله این دانه چه چیز است میفرماید روزی در مجلسی بودی که اقامهٔ
عزای من کرده بودند یک قطره اشک از چشمت ریخت این همانست ملائکه
ترتیب کرده اند باین صورت شده اشک کز بهر تو ریزند خلق گوهر
است و اشک پندارند خلق جمیع کناهان بهمان گوهر که یک قطره

در اینکه کناهان بسبب اشک از نامهٔ عمل محو میشود

در اینکه ملائکه اشک عزاداران را برای روز شفاعت میکنند

اشک

اشک است آمرزیده میشود حالا فرصتی داری از آن گوهرهای ثمین
برای خود ذخیره کن

مجلس سی و یکم

ذکر ملائکه حفظه ان علیکم لحافظین کراماً کاتبین بر شما موکلند
ملائکه چند از جانب خدا اینها که بعضی از اینها ابدان شما را محافظت میکنند
و بعضی اعمال و افعال و الفاظ و اقوال شما را ضبط و ثبت میکنند و در
شبانه روزی دو مرتبه ملائکه عوض میشوند که بر اعمال انسان نیز مطلع
شوند اینست معنی این آیت قرآن الفجر کان مشهوداً در وقت نماز صبح ثبت
میشود حضرت امیر فرمود املئوا اولها و آخرها خیراً لکم یغفر بین ذلك
اول و آخر صحیفهٔ عمل را کاری کنید که حسنات نوشته شود بعد سیآت میامرزند
آنچه در بین واقع شده باشد میبرند صحیفه را آخر روز نزد امام عصر
آنجناب برای شیعیان استغفار میکند و یصلح ما کان یقبل
الاصلاح مثل ورق کتابیکه یک غلط داشته باشد میشود اصلاح
کرد اما اگر کتاب تمامش مغلوط باشد قابل اصلاح نیست و اینکه
مذکور شد بر امام عرض میکنند صورت عمل را این کیفیت بعد از آنست
که نامهٔ عمل را بنظر پیغمبر و ائمه میرسانند لئلا یکون علم آخرهم
ازید من علم اولهم فرمود ما لکم تسوؤن رسول الله چرا پیغمبر بدی
میکنید بر سیئات شما که مطلع میشود میرنجد بعد از آنکه بنظر رسول
و امام رسانیدند صحیفه را انوقت نامهٔ عمل را بالا میبرند خداوند

در اینکه نامهٔ اعمال را در روز دوشنبه و پنجشنبه بنظر امام میرسانند

در اینکه نامهٔ اعمال را بنظر حضرت رسول و ائمه میرسانند

میرسد

میپرسد که عمل بندهٔ من چه بود از دو ملك ساکت میشوند و شرمنده میمانند ازانکه
بانحی پرسد و آن دو ملك همچنان ساکتند در مرتبهٔ سیّم عرض میکنند که
پروردکارا انت ستّار العیوب و امر فرموده عباد خودرا که پرده پوشی کنند
و عیب جوئی نکنند و پردهٔ کسی را ندرند از ما سؤال مکن تو خود بهتر میدانی
که او چه کرده است خداوند بپوشان عیب ورا با بنجهه اند و ملك را کرام
وصف نموده با بابنجهه از دو ملك کرام نامیده شده که حسنات را زود می
نویسند و سیّئات را مهلت میدهند که شاید استغفار کند در حدیث دیکر
است که این دو ملك را کرام کفته اند بجهة آنستکه چون اعمال حسنهٔ از بنده
سر زند وقتیکه صحیفهٔ عمل را بالا میبرند بعرض جناب احدیّت میرسانند
و شهادت میدهند بر خوبی او و هرکاه اعمال زشت از ان بنده سر زند
وقتیکه صحیفهٔ عمل را بالا میبرند تا باسمان اوّل هفت آسمان خداوند
خلق فرموده و بنینا فوقکم سبعا شدادا آسمان اوّل اسمش رفیع است و
خلقت او از آب و دخان است حکما میکویند که خضرهٔ آسمان از ادخنه است
والسّماء لا لون له لانّه بسیط لا حارّ و لا بارد و لا رطب و لا یابس و
اسم آسمان دوّم قیدوم است و از نحاس است و اسم آسمان سیّم ماروا است
ولون او لون شبه است و نام آسمان چهارم ارقلون است و رنك او رنك
نقره است و اسم آسمان پنجم هیعون است و رنك او رنك ذهب است و اسم
آسمان ششم عروس است و هی یاقوتة خضراء و آسمان هفتم نام او عجما
است و هی درّة بیضاء و باید از این هفت آسمان عمل را بکذرانند وقتیکه

ملئکه باسمان اوّل میرسند تا انجا عمل نوری دارد مثل نور شمس فیقول
الملك الذی فی السّماء الدّنیا قفوا و اضربوا هذا العمل علی وجه صاحبه آن
فرشته که بر آسمان اوّل موکّل است میکوید این عمل را بزنید بر صورت
صاحبش انا ملك الغیبة و من اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی من ملك
غیبتم و هرکس غیبت مردم میکند من نمیکذارم عملش از من بکذرد و
خدا مرا چنین امر کرده است ثم یجیء الحفظة من الغد و معهم عمل صالح
روز دیکر حفظه میایند و با ایشان عمل صالحی هست چون باسمان دوّم
میرسند ملك بوّاب و حاجب میکوید قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه
این عمل را بزنید بر صورت صاحبش که من از جانب خدا مأمورم که هرکس عملی
کند و مقصودش از ان دنیا باشد نکذارم آن عمل از من تجاوز کند ثم تصعد
الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة و صلوة ملئکه روز دیکر میایند و
در نهایت خوشحالی عملی آورده اند مشتمل بر صدقه و صلوة چون باسمان
سیّم میرسند ملائکه دربان آن آسمان که میکوید که اضربوا هذا العمل علی
وجه صاحبه و ظهره انا صاحب الکبر انّه عمل و تکبّر علی النّاس فی مجالسهم
صاحب این عمل متکبّر بود بجهة این عمل بر صورتش بزنید که در مجالس تکبّر میکرد
من از جانب خدای خود مأمورم که نکذارم این عمل از این آسمان بکذرد
فتصعد الحفظة بعمل العبد یزهر کالکوکب الدّرّیّ له دویّ بالتسبیح
والصّلوة و الصّوم و الحجّ ملئکهٔ حفظه میایند باسمان با عملها ئیکه
مثل ستاره میدرخشد مثل نماز و روزه و حجّ که صدای تسبیح آنها بلند

است چون زنسر اسمان از عملها را عبور دهند وباسمان چهارم مبرسند
ملك حاجب بانك مبزند اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملك
العجب من ازجانب خدا مامورم که هرکه صاحب عجب باشد نگذارم که عمل
او ازمن تجاوزکند وتصعد الحفظة بعمل کالعروس المزفوفة الی بعلها
ملئکه حفظه بالامر فته عملی را که انعمل زینت کرده است مثل
عروس که دختر زفاف اورا بزینت زینت میکنند که بخانهٔ شوهر مبرند
جهاد است و صدقه بین الصلوتین است ولذلك العمل ضوء کضوء الشمس
مبدرخشد ونور او مثل خورشید است مبرند تا باسمان پنجم فیقول الملك
قفوا انا ملك الحسد اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوا علی عاتقه
انه کان یحسد من کان یتعلم او یعمل الله بطاعته واذا رای لاحد فضلا
فی العمل والعبادة حسده عمل اورا بار کنید برگردنش که من نمیگذارم
ازاینجا تجاوزکند عملهای دیگر مباورند از پنج آسمان میگذرانند تا انکه
باسمان ششم مبرسد فیقول الملك قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه واطمسوا عینیه ان صاحبه لا یرحم شیئا صاحب این عمل
رحم ورافت در دلش نبوده عملش را برویش زنید وچشمهایش را کور کنید
که صاحب این عمل هرگاه میدید کسیرا که دردی یا ضرری باو رسیده یا
مصیبتی بسبب آخرت او رسیده اورا شماتت وملامت وسرزنش میکرد
منع نمیکنم عمل اورا از این آسمان بالا برود باز حفظه میایند وعملی را
میاورند که فقه واجتهادی دارد له صوت کالرعد ونور کالبرق نور آن

۲ صبرند

ترقی نشدن اعمال خامس از اسمان پنجم

ترقی نشدن اعمال سادس از اسمان ششم

عمل مثل برق درخشنده است وصدای تسبیح او مثل صدای رعد است و
معه ثلثة آلاف ملك پنج هزار ملك همراه این عمل از آسمانها بمشایعة
آمده اند چون باسمان هفتم مبرسند ملك دربان میگوید که برگردانید
این عمل را من ملك حجابم احجب کل عمل لیس لله مقصود صاحب آن عمل بوده
که اسمش بزبان مردم بلند شود اراد رفعة عند القواد وذکرا فی المجالس
وصیتا فی المدائن خدا بمن امر کرده که نگذارم عمل او از من تجاوز کند
وتصعد الملئکة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة وزکوة وصیام وحج و
عمرة وحسن الخلق وصمت وذکر کثیر تشیعه ملئکة السموات وملئکة
السبعة ملئکه بالا میایند وعملی میاورند که غالب حسنات باو هست
ملئکهٔ هفت آسمان مشایعه میکنند هفت ملك همه حاجب هفت آسمانند
مشایعه وهمراهی میکنند همه میایند بموقف مقصود کلا شهادت میدهند
که صاحب این عمل مقصودی درکارش نبست نه غیبت کرده ونه حسد برده
ونه ریب وحیله داشته ونه صاحب عجب وتکبر بوده است فیقول انتم حفظة
عمل عبدی وانا رقیب علی ما فی نفسه انه لم یردنی بهذا العمل خدا وند
میفرماید شما حفظهٔ عمل بندهٔ من بوده اید بظاهر عمل او نظر داشته اید من که خدا
او هستم از باطنش خبر دارم این عملها را اگرچه کرده لکن مقصودش رضای من نبوده
علیه لعنتی ملئکه میگویند علیه لعنتك ولعنتنا ای بنده لعنت تو وما باو
میفرماید واخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر عمل خالص را از برای خدا
که شائبه در او نباشد بجا آر اکم است عرض عموم مجلسی را ... بلند است

ترکی نشدن اعمال از اهل عتاب

ترقی نشدن اعمال سابع

پرسیدند که بر تو چه گذشت گفتم تو از هر چه بان امیدوار بودم مأیوس
شدم گفتم در شریعت زحمتها کشیدم بحار الانوار نوشتم گفتند اگر
دیگری این کتاب را مینوشت تا چه قدر لذت میبردی که خوب نوشته گفتم نه
گفتند پس لذتی نفس هم داعی بوده آخر چیزی که بنظرم نمیامد از خطاء
او بکار من خورد روزی در محکمه نشسته بودم بعد از فراغ از درس و
مباحثه دیدم زنی یهودیه طفلی در بغل وارد شد و از شوهرش شکایت
داشت سفارشی از آن یهودیه بشوهرش نوشتم کاغذ را گرفت و برگشت
سیبی ذکر نکرد نشست من بوی می بوئیدم طفل آن یهودیه نگاه میکرد بان سیب
فهمیدم میل دارد سیب را بان طفل دادم چنانکه بر دوش مادرش بود که
مادر او ملتفت نشد از سیب خلکی بکار من خورد چراکه هیچ شائبه در
این نبود برگردیم بر سر کلام اول که مطلب از دست نرود مقصود آن
بود که از جمله ملئکه که بر انسان موکل است دو نفر از انها را رقیب و
عتید میگویند که اعمال را در دفاتر ثبت میکنند در روز قیامت که خلایق
محشور میشوند نامهها اعمال را از سدرة المنتهی و زیر زمین هفتم بیرون
میاورند کلا ان کتاب الأبرار لفی علیین و کتاب الأبرار لفی سجین مثل
روزی که برف میاید بچه قسم باد برفها را باطراف میبرد بهمان طور بیرون میاید
هوا پراست از نامهها اعمال واذا الصحف نشرت و ان صحیفه های اعمال
مانند مرغ که با شیانه خود پرواز میکند بطرف صاحبش میاید چشمها
مردم خیره مانده بهوا نگاه میکنند یوم تشخص فیه الابصار دو دسته

بمیدانند که نامه عمل را بکدام دستشان خواهند داد بدین سبب با براست
چشمها بیرون جهیده از نظر گشته دو چشم نیم منتظر باز مانده
دیده ها در انتظار تا که نامه ها از سوی یسار دو ملک رقیب و عتید
نامه ها را از هوا میگیرند هر که از اهل بهشت است نامه عملش را بدست
راستش میدهند و اما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه
انی ظننت انی ملاق حسابیه از روی خوشحالی میگوید بسم الله بیائید
بخوانید ببینید من حساب خود را کرده ام باکی ندارم اما آن کسیکه از
اهل جهنم است رقیب و عتید نامه عمل را از روی هوا میگیرند و بدست چپ
او میدهند و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه
ولم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة کاش این نامه را بمن نمیدادند
و کاش من مبعوث نمیشدم و مرا زنده نمیکردند ما اغنی عنی مالیه هلک
عنی سلطانیه مال و دولت بکارم نخورد و پادشاهی دنیا تمام شد امروز
بکار خود درمانده ام یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری امروز
ملتفت میشود زشتی اعمال خود را که دیگر انوقت ثمری ندارد فکشفنا
عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید نگاه میکند نامه عمل را میخواند
امروز هر کس امی و عامی باشد قاری و خوانا میشود مثل آنکه بعد از مردن
عجمی لغت عرب را می فهمد اجنه که میت را بعربی تلقین میکنند و اگر نه
ان تلقین عمل لغوی خواهد بود پس از آنکه در نامه عمل نظر میکنند همه
چیز را نوشته می بیند و از همه یادش میاید که فلان روز در فلان محل

چه کرده و چه گفته مع هذا منکر میشود میگوید این نامهٔ عمل من نیست دو ملک رقیب و عتید شهادت میدهند و فی القضاء بحکم القاضی بعدلین همه جا نصّ قرار داده است که بدو شاهد اکتفا میکنند و حکم میدهند امروز آن معصیت کار در مقام جرح شهود برمیاید عرض میکند پروردگارا تو در دار دنیا قرار داده بودی که شهادت دشمن را قبول نکنند در شرع از جملهٔ مواردی که شهادت مردود است یکی عداوت است قبل از اینکه ما را خلق کنی ملئکه غیبت ما کردند و از ما بد گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك الدماء امروز چگونه شهادت ملئکه را در حق ما قبول میکنی امر فرمود خداوند عالم روزها و شبها و قطعه‌های زمین را که فرماید که هر چه از احوال این بنده من اطلاع دارید شهادت بدهید شب و روز و مکان شهادت میدهند که این اعمال از او سرزده بود یومئذ تحدث اخبارها زمین حالا ساکت است امروز بزبان میاید و شهادت میدهد که زنا باشد ارض راچشم شد برند به بیرون گواهی میدهد باز آن بنده منکر میشود که دیوار حاشا بلند است انهم بشر فرماید که پیغمبر و ائمه میایند شهادت میدهند چون هفته‌ای دو مرتبه صحف اعمال را بنظر پیغمبر و امام میرسانند قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون پیغمبر و امام هر عصری دربارهٔ رعیت خود شهادت میدهد کما قال و جیء بالنبیین والشهداء آنها باز منکر میشوند و قسم میخورند که از ما این عملها سر نزده یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم امر فرمود خداوند

قوله تعالى ... شهادت ملئکه ... ایشان ... میشنند

قوله تعالى اعملوا فسیری الله عملکم

میفرماید که دیگر حرف نزنید مهر بر دهان معصیت کاران میزنند و با عضا و جوارح ایشان میفرماید که هر عمل کرده اید بگوئید الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون اعضا و جوارح بحرف میایند دست گوید من چنین دزدیده ام لب بگوید من چنین بوسیده ام چشم گوید کرده ام غمزهٔ حرام گوش گوید چیده ام سخن کلام پا گوید من برفتم و سعی فرج گوید من بکردستم زنا بلسان حال معصیت کار تغیّر میکند بجوارح خود که شما چرا شهادت میدهید بر ضرر ما از شما این توقع نبود قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا در جواب میگویند انطقنا الله الذی انطق کل شیء خدا ما را بحرف آورده ای وای از افتضاح و رسوائی امروز خداوند خودش اطلاع دارد که بنده اش چه کرده کفی بالله شهیدا حاکم بعلم خودش میتواند عمل بکند با وجود این اقامهٔ بینه و شهود میکند که همه کس بفهمد این بنده را بیخود نسوزانده و ظلم براو نکرده اند بالأخره حکم میشود بزبانیهٔ جهنم خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه امر میشود که ملئکه غلاظ و شداد که این بنده را بگیرید و دستش را بگردنش غل کنید و او را در قعر جهنم زنجیر کنید نه قبیله بکار میخورد نه عشیره نه دولت نه سلطنت نه قوه میکشند او را میبرند تا نزدیک جهنم که زفره و شهیق آتش را میشنود آن وقت شفیق حبیبی برای او بهم میرسد یعنی چشم او بسخن میاید عرض میکند پروردگارا هر کس در حرام اطلاع داشت شهادت داد منهم

ثلثی مو و گوشت

قوله تعالى خذوه فغلوه

شهادت میدهم از این بنده هیچ بگویم خطاب میرسد بگو آن قطره چشم عرض
میکند من شهادت دارم که این بندهٔ تو از خوف و ترس تو بر خود از بدو
گریست انقدر که من یکقطره تر شدم آنوقت دریای رحمت الهی موج بر
میدارد میفرماید که انی لا اجمع فی قلب احد خوفین و امنین من دو
خوف در یک دل جمع نمیکنم هرگاه این بنده که در دار دنیا از من ترسیده و
اینقدر گریسته من او را بخشیدم دیگر امروز او را باتش نمیسوزانم و
نمیترسانم چون بی بهانه میگردد بشهادت یکقطرهٔ چشم همه گناهانرا
میبخشد باید که در بازار این دنیا ز راست باید اینجا سوزش چشم را
هر کجا آبی روان سبز شود هر کجا آبی روان رحمت شود خنده ها در
گریه آید کشتیم کنج در ویرانه ها خواب سلیم دو فرد دیگر هست کم کرده اند
آب حیوان را بظلمت برده اند در فقرهٔ دعای ابو حمزهٔ ثمالی خوانده که
بجناب سید ساجدین چه عرض میکند و اعنی علی البکاء علی نفسی خدایا
مرا اعانت کن که بر احوال خود گریه کنم و اگر می بینی که گریه ندارید میل
و قلب قسی شده و اشک از چشمت بیرون نمیاید فکری بر احوال خود
کن و پناه بخدا ببر امام عرض میکند اللهم انی اعوذ بک من نفس لا
تقنع و بطن لا تشبع و قلب لا تخشع و دعاء لا یسمع و عمل لا ینفع و
عین لا تدمع پناه میبرم بخدا از نفسیکه حریص شده باشد و قناعت
بروزی مقسوم نکند و پناه میبرم بخدا از شکمیکه عبد البطن باشد
و همهٔ اوقاتش مصروف باشد که غذای لذیذی بخورد و کره تید

نباشد که این لقمه از حرامست یا حلال و پناه میبرم بخدا از کسیکه دل
او خشوع نداشته باشد و پناه بخدا میبرم از دعائیکه مستجاب نشود
و از عملیکه بصاحبش نفع نبخشد و پناه میبرم بخدا از چشمیکه
خشکیده باشد و اشک از او بیرون نیاید جمود العین من قساوة القلب
خشکی چشم دلیل آنستکه دل صاحبش سخت شده مثل سنگ و از هیچ چیز
متأثر نمیشود جناب امیر المؤمنین بنوف بکالی فرمود ما من قطرة قطرت
من عین رجل من خشیة الله الا اطفأت بحاراً من النیران یکقطره اشک
که از خوف خدا از دیده بریزد دریاهای آتش را خاموش میکند مناجا
های سید عابدین امیر المؤمنین و گریه هایشان را او در کتابها نخوانده
ابو درداء میگوید شهدت علیاً بشویحطات النجار وقد اعتزل عن
موالیه واختفی ممن یلیه شبی از شبها دیدم علی را در باغهای محلهٔ بنی
نجار تنها نه از دوستان و نه از غلامان و خدام کسی با او نبود استتر
بمغیلات النخل دیدم با ساعی درختهای پر شاخ و برگ رفت و از نظر
غایب شد فافتقدته فقلت لحق بمنزله هرچه گشتم او را نجستم گفتم
یقین منزلش رفته در آن اثنا صدائی بگوشم رسید که مناجات میکرد
میگفت الهی کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت
عن کشفها بکرمک پروردگارا چه قدر گناهان از من سر زد که تو در
مقابل آنها نعمت بمن عنایت فرمودی و چه قدر معصیتها از من بظهور
رسید که از من درگذشتی و آن عملهای مرا افشا نکردی و از نظر خلق

۲ بمؤمل

مناجات امیر المؤمنین با خدا و مناجاتش با الامامین

پنهان داشتی الهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما
انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک خدایا اگرچه طولانی
شد در معصیت تو عمر من و بزرگ شد در صحیفه‌ها اعمال گناهان من
با اینهمه باز امیدوارم بمغفرت تو که مرا خواهی آمرزید فشغلنی الصوت
واقتفیت الاثر فاذا هو علی بن ابیطالب صدای مناجات مرا مشغول کرد
به تفحص بر آمدم بعقب صدا رفتم دیدم علی بود که مناجات میکرد فاخملت
الحرکة واستترت له خود را از او پنهان کردم و حرکت نکردم که مرا نبیند
دیدم که آن حضرت چند رکعت نماز کرد و بعد شروع کرد بدعا و گریه کردن
شنیدم که میگفت الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم
من اخذک فتعظم علی بلیتی خدایا چون از عفو و کرم تو یاد میاید
گناهان در نظر من سهل میشود و چون بخاطرم میرسد که بر بعضی
معصیت کاران سخت گرفته و عذابشان کرده بزرگ میشود بلیه من
آه آه ان انا قرئت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها فتقول
خذوه فیاله من مأخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته وای بر من اگر
آنوقتیکه نامه عمل را ببینم و بخوانم در آن صحیفه گناهانیکه من از آنها
فراموش کرده ام و تو همه آنها را یاد کرده و شماره نموده و گوئی نامه عمل
من نوشته لیس بغیرها بگیرید این بنده معصیت کار را بگیرید ملائکه غلاظ
مرا بگیرند و بکشند وای بر آن گرفتاری که هیچ کس نتواند اورا
رها کنند نه قبیله و نه عشیرتم ثم قال آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه

در حکایت مناجات انس بن ... با جناب

من نار

و فی مناجاته آنفع بانجات
با خدا و فی قاضی الحاجات

من نار نزاعة للشوی آه از آتشیکه میکند از دو جگرها و گرده‌ها را و
گوشتها را میسوزاند و از بدن میکند و جدا میکند گریه بسیاری کرد
و خاموش شد فقلت غلبت علیه النوم گفتم روز بناغ آب داده شب بیدار
خوابی کشیده اوقظه لصلوة الفجر برای نماز صبح بیدارش میکنم آمدم
بر سر بالینش فاذا هو کالخشبة الملقاة دیدم مثل چوب خشکی افتاده ،
فحرکته فلم یتحرک آب بصورتش زدم بهوش نیامد گفتم انا لله وانا الیه
راجعون مات علی والله آمدم بدر خانه فاطمه را گفتم خدا صبرت بدهد
در مصیبت علی قالت ما کان من قصته خبر حکایت شده من آنچه دیده
بودم گفتم فرمود هی الغشیة التی تأخذه من خشیة الله هر شب علی همان
حتم که دیده از خوف خدا غش میکند ابودرداء برگشت آب آورد و بر
صورتش زدم که حضرت بهوش آمد ابودرداء گفت فدایت شوم چرا
با خود چنین میکنی فرمود اگر بد بینی مرا در محشر علی را گرفته اند و میبرند
پای حساب وایقن اهل الجرائم بالعذاب و یقین کنند کاران بیقین کنند[2] اجرین
ملائکه غلاظ و زبانیه فظاظ زبانیه جهنم علی را در میان گرفته اند ،
بیارند او را نزد خداوند قهار و دوستان همه از من کناره کرده اند و
دل همه کردم بر من نمیسوزد آنوقت بر من بیشتر رحمت خواهد آمد
نکفیر ضرار بن حمزه اشکه و هو قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم
مثل مار گزیده بخود می پیچید ... کان طول السهاد قابیل
الرقاد و شبها را انجم بیدار ... و سؤال بیشتر کسان او بوجه ،

۲ واحصوا

۷ و توهم انوقت نظر کنم که

۲ ایقن یقین کنند

کریه

گریه کردن سید سجاد

گریه امام سید سجاد را شنیدید در هیچ حالی خالی از بکا نبود چهل سال لیلاً و نهاراً گریست تمام بیاید نامهٔ اعمال که پشت و رویش سیاه است شستشو نمی‌شود بدهید یک قطره اشک در غم آن حضرت شهید صد نامهٔ سیاه شده را میکند سفید بالماء یغسل ما بالثوب من درن الثوب یغسل قلب المذنب الماء اکی منتوانی علی الاتصال گریه را شغل خود قرار بدهی اقلاً دو طرف روز را غفلت مکن جناب امام زمان عرض میکند ای جد مظلوم اگر در کربلا نبودم جان نثارت کنم لاندبنک صباحاً ومساءاً و لابکین لک بدل الدموع دماً عوض اشک اصبح و شام بجای اشک خون گریه میکنم یا عین ابکی للحسین و آله بدم اذا ما قل منک المدمع یاد بکن از بیمار کربلا آب میدید میگریست نان میدید میگریست چوب خیزران میدید میگریست کله گوسفند میدید میگریست عروس میدید میگریست راه میرفت میگریست نشست میگریست صحرا و باغ میرفت میگریست ملامتش میکردند میفرمود شما از سوز دل خبر ندارید ان یعقوب کان نبیاً و ابن نبی و کان له اثنی عشر ابناً فغاب عنه واحد فبکی علیه حتی ابیضت عیناه مع انه کان حیاً فی دار الدنیا ومن هیجده نفر جوان هاشمی را دیدم مثل گوسفند قربانی سر بریدند لو کان رسول الله حیاً لکان هو المعزی لهم غلامی داشت فلبیج آه الا لعنة الله علی القوم

الظالمین

در گریستن امام سجاد تا بنت و ماند اندر مصائب پدر بزرگوارش

در حالات الاکبر یعنی کربلا و مصیبت سید الشهداء

مجلس

ملک موکل بر انسان

مجلس سی و چهارم

مجلس سابق در احوال ملئکه که مستحفظ انسان بودند گفتگو داشتیم باتمام نرسید امروز در این مجلس احوال بعضی دیگر را بعرض دوستان می‌رسانم از جملهٔ ملئکه موکل بر انسان است دو ملکند که در صحیفهٔ معوذ بن عمار است ذکر احوال انها شده که جناب صادق فرمودند فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعاه و من تکبر وضعاه دو ملکند در آسمان موکلند بر خلق خدا هر کسیکه تواضع و فروتنی کرد آن دو ملک آن شخص را در نظر مردم بلند میکنند و هر کس کبر کرد آن دو ملک آن شخص را در پست و خوار میکنند چنانچه مشاهده کرده که متکبر هر قدر میخواهد اسباب و جلال برای خود قرار بدهد همان اسباب تکبر و رفع اسباب خفت او میشود و در قلوب مردم هیچ وقعی ندارد احوال شیطان آیینهٔ متکبرین است ببین چه کرد تکبر و چه زد مقام شیطان را پست کرد اول کجا بود حالا کجاست و از جملهٔ ملئکه موکلند ملکی است که هرگاه انسان پنهان عمل خیری حسنه عبادتی مثلاً بذل و یا انفاقی کند یا قائم اللیل متهجد باشد و خواسته باشد از مردم مخفی باشد ملکی است که آن عمل خیر را آشکار میکند بصورت انسانی در میان مردم در مجلسها گردش میکند و نقل میکند که فلان بن فلان شبها پول میبرد در خانهٔ فقرا میدهد متوجه کفالت ضعفه و ارامل و ایتام میشود دستگیری سادات میکند سه ماه رجب و شعبان و رمضان روزه میگیرد شب تا جزوی از قرآن نخواند خواب

در عقوبت متکبر و جزای متواضع

در تعظیم ملکی که حسنه ... را ظاهر میکند

نمیرود

بمنزله شب واطراف صبح بندرا است نماز شب میکند مال الایمان و حسنات و عبادات
ومکارم اخلاق او را در بالا مرتفع میکند و او خوش بکسی نگفته که من
چنین و چنان کرده ام لکن اعمال قبیحه او شان را ملک نقل نمیکنند بجهة
انکه تشنیع فاحشه را خداوند اذن نداده و من اسمائه تعالی یا من اظهر الجمیل و
ستر القبیح بنابراین اظهار میکند و قبایح را میپوشاند چنانچه بعضی از
شراح اسماء حسنی نوشته اند که از برای هر شخصی که در روی زمین است
میرود تمثالی در زیر عرش خلق شده هر عملیکه آن شخص در روی زمین
میکند در آسمان هم آن تمثال همان صورت را بهم میرساند و همان عمل را
کند و شبکه حسنه از او سر میزند و عبادتی میکند خطاب میرسد ای
ملئکه ببینید این بنده من چگونه مشغول عبادت است مباهات میکند
و اگر عمل زشت قبیحی از او بظهور میرسد ملکی را امر میکند که بال خود را
حجاب آن صورت میکند که ملئکه از عمل زشت آن بنده مطلع نشوند تا اگر
چه مکبره از بنده سر زند او نیز مفر ما بدهان ملک که بال خود را بر
دار این بنده زیاد بیحیائی میکند آنوقت که ستر خدائی برداشته شد
اعمال او پیش خلق فاش میشود و او تعجب میکند با خود میگوید منکه
از مردم پنهان میکردم اعمال خود را آیا کسی با خانه اش اگر دید مطلع
شده و برای مردم نقل کرده غافل از آنکه عند اسره من حیث لا یعلمه و ان
خالطا یخفی علی الناس تعلم بسا است کسی ظاهر الصلاح است
در میان خلق بعکس آن معروف شده جهتش همین است کم من فتی

ناسکا بالیل باجر عجیب اوحشه الیل استاره فبات فی
لهو و عیش خصیب و از جمله موکلین بر انسان دو ملک است که هر وقت
فرزند آدم بمستراح میرود در حالت تخلیه یکی از او دو ملک میاید و بچه
رقبه و گردن او را خم میکند که ببیند غایط خود را ملک میگوید و میگوید
یا ابن آدم انظر الی ما کنت تکدح له فی الدنیا ای پسر آدم ببین در دنیا برای
چه چیز اینهمه خود را زحمت و تعب انداختی ببین چه خوردی و چه چیز از تو
دفع میشود ای بدبخت لونهای چرب چین فضله او را ببین در آب
من کان همته بطنه فقیمته ما یخرج من بطنه و از جمله ملئکه موکلین بر
انسان ملکی است که هرگاه مصیبتی برای انسان اتفاق افتد اولاد عزیز
از او بمیرد یا برادر یا پدر یا مادر یا دوستی از او مرده باشد آن ملک میاید
و دست بر قلب آن میکند دست خود را بر دل آن مصیبت دیده میکشد که فراموش
میکند آن مصیبت را قال الصادق اذا مات المیت بعث الله ملکا الی اوجع
اهله فمسح علی قلبه وانساه لوعة الحزن ولولا ذلک لم تعمر الدنیا چند
چیز است که نعمت و منت بر خلق نهاده یکی فراموش مصیبت محبوب است یکی دیگر
شیشه است که بر غله آن مسلط کرده که گندم را میخورند و ضایع میکنند والا
سلاطین غله را در خزاین ضبط میکردند مثل طلا و نقره و جواهرات و
مردم در آن امر مصیبت خود بیچاره افتادند یکی دیگر از جمله ملئکه
موکلین فرشته ایست که چون شخصی بمیرد و او در قبر مکان ما ناسی دفن
کنند آن ملک بدن آن مؤمن را از آن مکان نقل میکند بمکانی به بقاع

ملک موکّل بارواح موتی بمنازل بعد از موت

مشرّفه مثل کربلا و نجف و سایر مشاهد مشرّفه و از جمله ملائکه موکّلین
بر انسان ملکیست که بر میّت موکّل است که شبهای جمعه روح آن میّت را میآورد
بمنزل و خانه که داشته آن میّت بصورت گنجشکی بر سر دیوار خانه می‌نشیند
آنچه اعمال خوبست بر او مکشوف میدارد که خوشحال شود و لکن معاصی
اشتغال دارند بر او پوشیده میدارد که محزون نشود و از آنجمله ملکی است
که اگر یکی از اهل بیت برای او صدقه کند آن هدیه را بر طبقی میگذارد
و از برای میّت بقبر میآورد و باو میگوید این تحفه ایست که فلان برای تو فرستاده
و آن میّت چونکه دستش از همه جا کوتاه است از آن هدیه خوشحال میشود و
درحق صاحب آن دعا میکند صالح نامی میگوید شب جمعه مسجد جامع بصره
میرفتم گذارم بقبرستانی افتاد و خوابم ربود دیدم مرده گان از قبرها بیرون
آمدند و نشستند ملائکه چند با طبقها فرود آمدند طبقها را پیش
اموات گذاشتند هر کدام طبق را برداشتند و بگور خود فرو رفتند الّا
جوانی با جامهٔ کهنه بود همینکه آخر همه خواست بگور فرو رود از او
پرسیدم اینها چه بود که از آسمان آن مردمان سفید پوش فرود آوردند
و آن مردم خود که بودند گفت آن خلق سفید جامه فرشتگان بودند و آن
طبقها تحفه‌هائی بود که زنده کان برای مرده کان خود فرستاده بودند
گفتم تو کسی نداری گفت من مادری داشتم او را بمکه میبردم در این ولایت
اجلم رسید بعد از مردنم مادرم شوهر کرد بعیش خود مشغول است از من فراموش
کرده پرسیدم اسم تو چیست و نام مادرت و منزلش کجاست نام مادرش را بمن

هرگاه کسی احسانی کند ملکی هدیه او را بمیّت میرساند

ثوابی که از احسان بمیّت رسانید ملک به میّت در عالم برزخ

بگو نام خود و اسم مادر و هم خانه اش را گفت و هم نام شوهرش را ذکر نمود
بیدار شدم چون روز شد بهمان نشانها مادرش را جستم خوابم را نقل
کردم آن زن کیسهٔ زری بمن داد گفت صدقه بده برای فرزندم آن زر را بفقرا
دادم شب جمعهٔ دیگر بهمان رفتم خواب دیدم که ملائکه با طبقها از آسمان
بزمین آمدند و طبقها پیش مرده گان گذاشتند آنجوان را دیدم جامهٔ
سبزی در بر طبقی در دست بگور رفتن میخواهد از گفت یا صالح خدا از تو
راضی باشد که خبر بمادرم رسانیدی و آن زر داد و این هدیه ایست که بواسطهٔ
تو بمن آورده اند ای برادر برای سفر بگور خویش فرست کس نیارد
ز پس تو پیش فرست کسی بعد از مردن یاد تو نمیکند الّا قلیلی آنهم
تا یکسال دو سال نه بیشتر آنچه خوردی مفت منشوران بردی بخاک
آنچه ماند مال وارث آنچه دادی مال تو زن و فرزند پدر و پسر همه ترا
برای بارکشی خود دوست دارند چنانچه وارد است محتضر دم رفتن می
بیند اقاربش همه میگریند میپرسند از زنش برای چه میگریی میگوید
من در خانه نشسته بودم و تو میرفتی از هر جا بود برای من نفقه میخریدی
و میآوردی حالا تو میمیری من چه کنم اولاد تو معلوم نیست نان بمن بدهند
از پسرش میپرسد تو برای چه گریه میکنی او میگوید من تا حال زحمت دنیا
را ندیده بودم نه از لباس خبر داشتم نه از خوراک همه را تو برای من حاضر
میکردی حالا خودم بمشقت گرفتار میشوم نمیدانم با عیال تو چه کنم
چگونه اینها را چها صاحبی راه ببرم که مردم نگویند پسر بیکاره بوده

تضجّر محتضر وقت الموت از اقارب و شکوه ... عذاب ...

مختصر آن وقت عمرش زیاد میشود و آهی میکشد میگوید شما بر احوال خود گریه
میکنید همیشه من گریه کرده ام در فکر من نشسته اید که من تلخی مرگ را میچشم و در سکرات
مردنم و از جمله ملئکه که موکلند بر انسان نکیر و منکر اند که در قبر
بر وقت او میآیند خداوند همه ما را از خواب غفلت بیدار کند که بفکر
شب اول قبر بیفتیم ای بستر هیچ تو بر خواستی خویشتن را بهر گور
آراستی آن عمارت کردن گور و لحد نه بفرش است و حصیرست و نمد
و بیشتر از آن دو ملک ملک دیگر هست که او را رومان و منبه و فتان القبور میگویند
او میآید جناب سید سجاد در صحیفه کامله انها را نام میبرد مخصوصاً و
دعا میکند انها را و منکر و نکیر و مبشر و بشیر و رومان فتان القبور جناب
رسول خدا بعبد الله بن سلام فرمود که چون میت را در قبر میگذارند و
ینصرف المشیع و یرجع المتفجع اقعد فی حفرته یجیئه هیبة السؤال و عثرة
الامتحان که تا تشییع جنازه آمده اند اقارب و خویشان پدر و مادر
فرزند و زن گریه کنان از سر قبر بر میگردند قبر تنها شد میشود و ملکی
داخل قبر میشود که اسم آن ملک رومان است و او را فتان القبور میگویند
یا مشتق از فتنه است که بمعنی امتحان است یا مشتق از فت است که بمعنی شکستن
باشد که این ملک قبر را می شکند و داخل میشود و این ملک میآید و یقیم
المیت میگوید میت را فان عرف حسن الاعتقاد منه و یرجع و یحجر النکیرین
لیرفقا به وقت السؤال اگر فهمید که خوش اعتقاد بوده و از دوستان محمد
و آل محمد است بر میگردد در راه نکیرین و با انها میگوید او را مرسانید که

در بیان ملک که نباشان
در بیان ملک انسانند

در بیان ملک که اسم او رومان
و فتان است

در صحبت فتان و عمل آن در قبر
پیش از نکیر و منکر

از محبان علی و آل علی است و اگر او را بوئید و استشمام رائحه کفر بهره کرد بر
میگردد و بعکس سفارش میکند ملک دیگر وارد قبر میشود و بان میت می
گوید بنویس کردار خود را از نیک و بد هر چه در دنیا از تو سر زده جواب میگوید
چه بنویسم که چیزی خاطرم نیست میگوید جوارح و اعضا خودشان یاد
میآورند میگوید قلم و کاغذ مرکب ندارم میگوید ریقک مدادک و قلمک
اصبعک و کفنک صحیفتک آب دهن مرکب انگشت قلم و پارچه کفنت کاغذ
است اعضا شهادت میدهند و یک یک اعمال خود را میگویند بگناهان که میرسد
سر خجالت بزیر میاندازد آن ملک میگوید ای بیحیا از خدا شرم نکردی
و کردی حالا از من خجالت میکشی بلند میکند عمود را که بر سرش بزند
از ترس مینویسد تا باخر که همه را نوشت میگوید مهر کن میگوید مهر
ندارم یقول اختم بظفرک با ناخنت مهر کن بعد از مهر کردن یعلقه فی
عنقه او را طوق میکند و بگردنش میاندازد و کل انسان الزمناه طائره
فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا آن ملک میرود نکیر و منکر
داخل قبر میشوند و میت را مینشانند و روح تا بسینه بر میگردد اما بچه
هیبت و صورت میآیند چنانچه حضرت صادق فرمود یجیئ الملکان کالرعد العاصف
و ابصارهما کالبرق الخاطف موی بدن انها بزمین کشیده میشود یخطان
الارض بقدمهما زمین را میشکافند و از آن بیچاره سؤال میکنند من ربک
و ما دینک خدایت کیست و چه مذهب و ملت داری اگر از اهل توحید است
جواب میگوید که الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی یثبت الله الذین

در بیان ملکی که همیشه در قبر میآید
نوشتن عمل و صحائف اعمال

در صحیفه اعمال تعلق گیرد
الزمناه طائره فی عنقه

امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة قبر او را وسیع میکنند
بقدر مد بصر و دری از بهشت بقبر میگشایند و باو میگویند بخواب بخواب نومة
العروس لیلة زفافها ثم نومة لا حلم فیها بخواب بخوابید بنحویکه خواب بر
ایشان نه بینی و اگر میت کافر باشد از او سؤال میکنند میگوید لا ادری
سمعت الناس یقولون کذا میگوید میشنیدم پارهٔ حرفها از مردم میشنیدم
که نام خدا و رسول و امامی ذکر میکردند بر من چیزی معلوم نشد ؛
فیضربانه بمرزبة عمودی بر سر او میزنند که قبرش پر از آتش میشود قال رسول
الله انی کنت انظر الی الابل و الغنم و انا ارعاها جناب رسول فرمودند
من قبل از بعثت مدتی شبانی میکردم گاهی میدیدم شترها و گوسفندها
رم میکنند و ما حولها شیئی یهیجها و یذعرها باطراف نظر میکردم
چیزی نمی‌دیدم که باعث میدن اغنام و اباعر باشد تعجب میکردم که
سبب میدن این حیوانات چه بوده تا آنکه به پیغمبری مبعوث شدم این حکایت
در نظرم بود از جبرئیل پرسیدم در جوابم گفت ان الکافر فی قبره یضرب
ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر لها الا الثقلین و فتیکه
نکیرین در قبر از کافر سؤال میکنند و او عاجز میشود در جواب ضربتی بر سر
او میزنند که جمیع مخلوقات میشنوند صدای او را و میترسند مگر دو
طایفه که نمی‌شنوند جن و انس نمی‌شنوند آن وقت سبب رمیدن حیوانات را
فهمیدم پس از آنکه عمود بر سر کافر میزنند دری از جهنم بقبرش میگشایند
چونکه اعتقاد بسؤال قبر از ضروریات دین است و منکر او کافر است

در بیان سؤال منکر و نکیر است و نشان شنیدن امام

ـ وابلها

بعضی از حکایات پیغمبر و عذاب کافر در قبر

شیطان

شیطان بسیار برادرانیکه این حکایت وسوسه کرده و القای شبهه بر انها نموده
که ما دیده ایم مرده را دفن کرده اند کسی را وا داشته ایم که پهلوی قبر
او حاضر گردد و شب تا صبح آنجا بسر برده و سوراخ بقبر کرده گفته اند بده
که داخل قبر شود و ما میت گفتگو کنند و شما میگوئید میت در قبر می‌نشیند
و با نکیرین حرف میزند ما برای تجربه دهان میت را پر آرد کرده ایم و الخ
ارزن بسیار روی سینهٔ میت ریخته ایم روز دیگر سر قبر را گشوده ایم ؛
آرد و ارزن بر حال خود باقی بود اگر میت برمیخیزد در قبر می‌نشیند
باید ارزنها بر زمین بریزد باشد و اگر سؤال جواب با نکیرین اتفاق
میافتد باید آردها از دهن میت بریزد پس معلوم میشود که همه دروغ
است و لی اصل این سخنان را بعضی بتخویف عوام گفته اند حکما در کتابها
نوشته اند از آنجمله غزالی در احیاء العلوم و مرحوم فیض در محجة البیضاء
ذکر فرموده اند از برای تصدیق سؤال و عذاب قبر سه مقام است اول
اینست که اعتقاد کنیم و تصدیق کنیم باینکه مار و عقرب موجود است و آن
کافر را در قبر میگزد و لکن ما نمی‌بینیم بجهت آنکه چشمهای ما در این نشاء
ادراک امورات ملکوتیه نمیتواند کرد و هر چه متعلق بعالم آخرت است از
عالم ملکوت است چنانچه صحابه اعتقاد داشتند بوجود جبرئیل و نزول او
بر پیغمبر با آنکه جبرئیل را نمی‌دیدند پیغمبر میفرمود اینک برادرم جبرئیل
از جانب خدا آمده برابرم ایستاده و پیغام الهی برای من آورده چنین و
چنان میگوید صحابه جبرئیل را نمیدیدند و نه حرفهای جبرئیل را

در بیان اینکه انسان منکر و نکیر را نمی‌بیند

فیض در بیان سؤال قبر و عذاب آن از شرح الصدر الغزالی

میشنیدند

می‌شنیدند و میدانستند که پیغمبر دروغ نمیگوید فان کنت لا تؤمن
بهذا فیصح الایمان بالملئکة علیک وجب اگر آن خبر را قبول داری
و ایمان آورده که پیغمبر می‌بیند آنچه را که امت نمی‌بینند پس در خصوص
میتهم قبول کن که میت چیزی چند نه بیند که زنده‌ها نبینند مقام دوم
منکر شو حال النشر را که در خوابست فانه یری فی نومه حیة تلدغه و هو یتالم
بذلک کسیکه در خوابست می‌بیند که مار او را گزید صیحه میزند بدنش
از شدت تالم عرق میکند و نقلی میکند تا بیدار میشود و در خارج چیزی
نیست و او در آزار است مثل کسیکه در بیداری مار او را گزیده باشد و مردم
دیگر در پهلوی او چیزی نبینند اگر مقصود از عذاب الم گزیدن مار
است فرقی ندارد چه در خواب ببیند چه در بیداری اینست که جناب موسی
ابن جعفر میفرماید که ان الاحلام لم تکن فیما مضی فی اول الخلق فرمود
در ابتدا بنی آدم خواب نمیدیدند خداوند پیغمبری فرستاد بسوی قوم خود
آن پیغمبر مردم را دعوت کرد بسوی عبادت خدا فقالوا ان فعلنا ذلک فما
لنا گفتند اگر اطاعت تو کنیم برای ما چه منفعت دارد آن پیغمبر فرمود
اگر اطاعت من کنید خدا شما را به بهشت میبرد و اگر مخالفت کنید شما را
بجهنم خواهد برد قالوا ما الجنة و ما النار پرسیدند جهنم کدامست و
بهشت کدام فوصف لهم ذلک بهشت و جهنم را برای ایشان تعریف کرد و صفات
بهشت را گفت از حور و قصور و انهار و اشجار و غلمان و لذات و عذاب جهنم
را نقل کرد از حیات و عقارب و حمیم و غسلین و زقوم و سلاسل و اغلال

بیان ادلهٔ عقلیه بر اثبات سؤال قبر و عذاب

در علت خواب دیدن خلق و اینکه خدا خواب دیدن را برای خلق ایجاد کرد

و احوال

و احوال دنیا را فقالوا متی نصیر الی ذلک پرسیدند که چه وقت به بهشت و
جهنم خواهیم رفت فرمود بعد از مردن گفتند لقد رأینا امواتنا صاروا
عظاما و رفاتا گفتند ما می‌بینیم که مرده‌های ما میپوسند و خاک می
شوند که بجهنم و بهشت خواهند رفت فازدادوا له تکذیبا و به استخفافا
بیشتر تکذیب پیغمبر کردند و او را استخفاف نمودند فاحدث الله فیهم
الاحلام آنوقت هر کدام که خواب رفتند کیفیتی را در خواب دیدند از
نعم جنت و عذاب دوزخ آمدند برای آن پیغمبر نقل کردند آنجناب
فرمود که خداوند خواست حجت بر شما تمام کند هرگاه شما بمیرید و
بدنهای شما بپوسد ارواح شما در عذاب نار خواهد بود حتی
یبعث الابدان در سوره مؤمن میفرماید قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا
اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل شیخ بهائی میفرماید
در کتب جل اشبه استدلال در عذاب قبر باین آیه کرده اند که حق تعالی حکایت میکند
از زبان کفار که میگویند پروردگارا آیا ما را دو مرتبه میمیرانی و
دو مرتبه زنده میکنی دانی مقصود از دو اماته یکی مردن در دنیا است
یکی مردن در قبر است بعد از سؤال نکیرین و مراد از دو بار زنده کردن
اول زنده کردن در قبر است برای سؤال و یکی دیگر زنده کردن در
قیامت است برای حساب قال الصادق من انکر ثلثة اشیاء فلیس منا و من شیعتنا
المعراج و المسائلة و الشفاعة و الرجعة از شیعه و سنی منکری ندارد
اهل اسلام جمیعا معترفند بر سؤال قبر خلافیکه هست در اینست که آیا

در جواب [illegible] بعض [illegible] بهشت و جهنم

در [illegible] اشکال [illegible]

سؤال

سؤال قبر برای انبیا و ائمه هست یا نه قیل ان الأنبیاء لا یسئلون فی القبر
کما انهم یسئلون فی القیمة و مؤید اینست که جناب رسول مکرر میفرمود
نعوذ بالله من عذاب القبر و جناب امام حسن نزدیک بحالت احتضار می
گریست و میفرمود ابکی لفراق الأحبة و هول المطلع که بهر میگنم برای مفارقت
دوستان و بجهة امورتیکه ملک میته وارد قبر میشود و اخبار میکنند از دیدن
نکیر و منکر و در دعای ابوحمزه ثمالی است که جناب سید الساجدین میفرمایند
ابکی لدخول قبری ابکی لسؤال منکر و نکیر ایای و در بحار الأنوار است
که چون سیدة النساء فاطمه زهرا را دفن کردند که دو ملک آمدند از او
سؤال کردند که من ربک فقالت الله ربی ثم سئلاها من نبیک پرسیدند
پیغمبرت کیست فقالت ابی نبی الرحمة پرسیدند امامت کیست فرمود هذا
القائم علی شفیر قبری علی بن ابیطالب و این سؤال منافات ندارد با جلالة
قدر ایشان چنانچه ما اعتقاد داریم که برای حساب ایشان هست و مرور
بر صراط هست هر چند حساب تعلق با ایشان ندارد مردم بر صراط نمیگذرند
مگر باذن ایشان و هم چنین خلافست که آیا سؤال برای همه مردم است
یا برای بعضی دون بعضی بنا بر صادق فرمودند لا یسئل الا من محض
الأیمان محضا او محض الکفر محضا باقی مردم اعتنائی با ایشان نیست چنانچه
در مسئله رجعت هم همین قسم جواب فرموده اند که یرجع کل من محض
الأیمان او محض الکفر و در تفسیر سوره نبأ نوشته اند که نکیرین در
قبر سؤال از ولایت علی میکنند عم یتسائلون عن النبأ العظیم الذی

در اینکه انبیا سؤال قبر با ائمه هست و یا نه

سؤال دو ملک از قبر حضرت صدیقه طاهره

در اینکه آیا سؤال عام است برای همه یا نه

هم فیه مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون هم در قبر و هم در محشر
از ولایت امیر المؤمنین میپرسند در خصوص ضغطه و فشار قبر از امام
پرسید فرمود یسئل و هو مضغوط ای هما متلازمان یعنی از هر کس سؤال
کنند فشار قبر هم دارد و بالعکس یا معنی اینست که ضغطه و سؤال در یک وقت
است اما ضغطه مؤمن مثل شرطه حجام و اختلاج عین خواهد بود و ضغطه
کافر تختلف اضلاعه چنانچه مبین او را بفشارد که استخوان پهلوی راست
طرف چپ و از طرف چپ بطرف راست داخل میشود و دماغه یخرج من بین ظفره
ولحمه مغز سرش از بین ناخنش بیرون میاید و هر روز قبر صاحب خود را ندا
میکند و میگوید انا بیت الغربة انا بیت الوحشة انا بیت الدود والهوام
اینست که امام میفرمایند ضعوا فخرکم و حطوا کبرکم واذکروا قبرکم عامه عذاب
قبر از ترشح بول است و چند چیز دیگر هم هست که مورث عذاب قبر میشود و
منهج السالکین هو طرق شاربه بعث الله منکر و نکیر بالغضب و یبدا به فی
قبره الشارب بالشارب یا الشارب غیبته بین و سوء خلق با عیال چنانچه
در حکایت دفن سعد بن معاذ است هم چنین مورث عذاب القبر عدم نصرة الضعیف
حضرت فرمود مردی را در قبر نشاندند گفتند که صد تازیانه بر تو میزنیم
لأنک مررت علی ضعیف فلا تنصره آخر یک تازیانه بر او زدند که قبرش پر آتش
شد چیزهائیکه شب اول از میت سؤال میکنند چند چیز است از خدای پرسند
و از پیغمبر و امام و از قبله و از دین و از کتاب سؤال میکنند انسان باید
کاری کند که از عهده جواب اینها بر آید ما اگر قبرش را ببینیم چو بچه در

در اینکه بعضی از اعتقاد مفصل بفشار قبر بوده باشد

وجه خلود کلمه و در نحوه

در اینکه چند کس از قبر فشار نبیند

شب اول قبر

دست دارد مضطرب میشویم و حال آنکه میتوان اورا بچیزی راضی
کرد که اذیت نکند خدا بفریاد ما برسد شب اول قبر جناب رسول فرمود
ما رایت منظرا الا والقبر افظع منه یعنی حالتی بدتر از آن نیست که نکیرین میایند
که میتوانند جواب بگوید لیکن بشارت بدهم کسانیرا که بکربلا رفته‌اند
جناب ابی عبدالله فرموده من زارنی فی مصرعی ازوره فی حفرته هر کس مرا
بزیارت من بیاید من هم شب اول قبر بزیارت او میایم البته چنین است هر
کسیکه متوسل میشود بخانواده طهارت هنگام گرفتاری بفریادش میرسند
چنانکه دعبل که ذکرش گذشت پیراهن مبارک جناب امام رضا را از حضرت
سئوال نمود یا التماس کرد دعبل عرض کرد طالب نیستم پیراهن تبرکی بود
دعبل کی امر میکنید من از شب اول قبر میترسم آنوقت التفات بمن بکن
حضرت قبول کرد روزی که حضرت رضا در مجلس مأمون نشسته بود سه مرتبه
فرمود لبیک لبیک آمدم پرسیدند که جواب که لبیک گفتید فرمود
دعبل الان حالا او را در قبر گذاشتند نکیرین آمدند نزد او و سئوال کنند
مرا خواند جوابش دادم بنکیرین گفتم که دوست ما است او را اذیت نکنید
حکایت دعبل خزاعی هم شنیده شد در حدیث است پسر دعبل میگوید پدرم
در حال احتضار زبانش گرفت رویش سیاه شد انا لله بکسی نگفتم
و در خانه پدرم را دفن کردم و در این اندیشه بودم که پدرم از فاسد العقیده
نبود چرا وقت مردن بان حال بود شب پدرم را بخواب دیدم در کمال
نشسته لباسهای قیمتی در بر داشت و رویش مثل ماه نورانی بود و با

و از جمله [illegible] حضرت [illegible] شب اول قبر [illegible]

نقل فرمایشات

حکایت جناب فرزند دعبل

خوران

وفات دعبل

خوران تکلم مینمود تعجب کردم پدرم ملتفت شد گفت ای پسر اینکه
دیدی که زبان بحلقم [illegible] سیاه شد و زبانم گرفت بجهت این بود که شرب
خمر میکردم تو مرا همان حالت دفن کردی نکیرین آمدند نزد من سئوال
کنند بوحشت افتادم از دیدن آنها دیدم بزرگوار نورانی داخل
قبر شد نکیرین اورا تعظیم کردند فرمود اعتقادات دعبل نقصی ندارد
متعرض او نشوید نکیرین برگشتند آن بزرگوار فرمود تو بودی که برای
مصیبتم مرثیه میگفتی و مردم را میگریانیدی [illegible] من کرد
زبانم گشوده شد عرض کردم بلی فرمود دیگران شعر خواندم پیغمبر ایشان
گریست و این لباسها را بمن خلعت مرحمت فرمود [illegible]
پسر دعبل میگوید پرسیدم کدام شعر را خدمت پیغمبر خواندی ابیاتی
را خواند و من حفظ کردم لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت وال
احمد مظلومون قد قهروا مشردون نفوا عن عقر دارهم کانهم قد
جنوا مالم یجنوا یعنی هرگز خدا اهل روزگار را خندان مباد
و حال آنکه اولاد پیغمبر را دشمنان مقهور کردند و کشتند و اسیر کردند
و از وطن آواره کردند و در غربتها جا دادند گویا ایشان گناهی کرده
اند که آمرزیده نمیشود الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم
الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون

مجلس سی [illegible]

والطور و کتاب مسطور فی رق منشور والبیت المعمور والسقف المرفوع

ذکر [illegible] دعبل

ارشاد دعبل علیه الرحمه [illegible]

[illegible]

المرفوع والبحر المسجور اقوال مفسرین مختلف و متشتت است در مکان
بیت المعمور بعضی نوشته اند که فوق آسمان هفتم تحت العرش است بعضی
فرموده اند که در آسمان هفتم است و بعضی تفاسیر وارد است که در آسمان
ششم است و بعضی دیگر است که در آسمان چهارم است و بعضی تفاسیر است
که در آسمان دنیا است علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار حکایت نوشته
که ابو حمزه ثمالی پرسید از جناب سید الساجدین علیه السلام عن الطواف سبعة
أشواط چرا مردم دور خانه کعبه هفت مرتبه طواف میکنند فرمودند چونکه
که خداوند فرمود بملئکه انی جاعل فی الارض خلیفة ملئکه بر خدا
اعتراض کردند و گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن
نسبح بحمدک ونقدس لک ثم در جواب فرمودند انی اعلم ما لا تعلمون
ملئکه دانستند که گناه کردند بنده را چه کار است باعتراض کردن
پشیمان شدند و از ترس غضب خدا پناه بعرش بردند فلاذوا بالعرش
سبعة الاف سنة هفت هزار سال متصل دور عرش میگشتند استغفار
میکردند و میگفتند خداوند رحم کرد بر ملئکه و قبول نمود توبه ایشان
را فاحب الله ان یتعبد بمثل تلک العبادة دوست داشت خداوند که ملئکه
او را بهمان رسم عبادت کنند فوضع لهم بیتا تحت العرش علی اربع اسطوانات
من زبرجد و غشاهن بیاقوتة حمراء وسمی البیت الضراح علی نعم در
زیر عرش در آسمان هفتم خانه خلق کرد که چهار ستون داشت از زبر
جد و سقف او را از یاقوت سرخ قرار داد و آنخانه را ضراح نام نهاد

اقوال علماء در خصوص بیت المعمور و تعیین آن

روایت ابو حمزه ثمالی در خصوص بیت المعمور

بدانکه در صحیفه سجادیه در دعای سوم که راجع بحمله عرش است مرحوم سید علیخان شیرازی در بیان ملائکه و بیت المعمور و ضراح در شرح دلطیفی البیت المعمور

ثم قال الله للملئکة طوفوا بهذا البیت ودعوا العرش خداوند فرمود
طواف کنید دور اینخانه و عرش را واگذارید بملئکه حاملین عرش
ملئکه از دور عرش آمدند و گرد بیت ضراح مشغول طواف شدند
یدخله کل یوم ولیلة سبعون الف ملک لا یعودون الیه ابدا بعد از
آن در آسمان دنیا بروایتی و در آسمان چهارم بروایت اخری و در آسمان ششم
بروایت دیگر امر نمود ملئکه بیت المعمور را بنا کردند بمقابل الضراح مثل
خانه که در آسمان هفتم بنا شده بود که اسمش ضراح بود اعتقاد بعضی این
است که ضراح و بیت المعمور یکیست و نا نیست اعتقاد حضرت کیست که ضراح
غیر بیت المعمور است و بیت المعمور در آسمان چهارم است مثل شمس و بلده
اهل آسمانست که همان جسم یکه ما وقت عبادت و بطرف او میایستیم رو بطرف
بیت المعمور میکنند و فی السماء الرابعة نهر یقال له الکیوان یدخله
جبرئیل کل یوم فیغمس انغماسة ثم یخرج فینفض انتفاضة یجری عنه
سبعون الف قطرة یخلق الله من کل قطرة ملکا در آسمان چهارم
نهریست که او را نهر الحیوان میگویند هر روزه جبرئیل میان آن نهر
میرود و بیرون میاید و بالهای خود را حرکت میدهد هفتاد هزار
قطره از او میچکد بعد از هر قطره ملکی خلق میکند و این هفتاد هزار
ملک میروند هفت مرتبه دور بیت المعمور طواف میکنند که دیگر
تا قیامت نوبت آنها نمیشود بولی علیهم احد و مراد یقف بهم فی
السماء موقفا یسبحون الله ملکی را و بسر میکرده انها قرار میدهد

در تعیین ضراح ... ملائکه اینها

۴ ولمنها

در مراد و فرق ملائکها با بیت المعمور

که در سمتی و گوشه از آسمان صف میکشند و عبادت میکنند و تسبیح می
گویند تا قیامت و ثواب عبادت آنها بجهة شیعیان و دوستان امیرالمؤمنین
است این هفتاد هزار ملک طبقه هر روزه به بیت المعمور است لیکن مجموع
ملائکه سموات هر ساله موسمیکه بنی آدم در زمین دور کعبه طواف میکنند
و حج میکنند آنها هم در آسمان دور بیت المعمور حج میکنند بعد از آن
خداوند ملائکه را امر فرمود ابنوا لی بیتا فی الارض بمثاله وقدره در روی
زمین خانه برای من بنا کنید بقدر بیت المعمور خانه کعبه را ملائکه بنا
کردند مقابل بیت المعمور که لو سقط حجر منه سقط علیه اگر فی المثل
سنگی از عرش بیفتد پشت بام ضراح میافتد و از انجا پشت بام بیت
المعمور و از انجا پشت بام خانه کعبه میافتد و جعلناها مثابة للناس نظر
کردن ثواب نماز و طواف دارد ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة
مبارکا وقتیکه آدم بروی زمین آمد فرمود ای آدم طواف کن هفت مرتبه
دور اینخانه عوض هفت هزار سالیکه ملائکه دور عرش طواف کردند این
هفت شوط ثواب آنرا دارد هر شوطی بجای هزار سال طواف ملائکه و
جری ذلک فی ولده الی یوم القیمة بعد در زمان جاهلیت مردم هر کس هر
قدر دلش میخواست طواف میکرد و عدد معینی نداشت جناب عبدالمطلب
قرار داد که هفت مرتبه طواف کنند و اعتقاد بعضی اینست که بیت المعمور
کعبه معظمه است که معمور است بطواف کننده گان جن و انس و ملائکه ذکر
دعا صحیفه است و الطائفین بالبیت المعمور هر روزی هفتاد هزار ملک

در طواف الملائکه بالبیت المعمور در موسم حج آدمی

در اینکه کعبه محاذی بیت المعمور است

در علت طواف که چرا هفت شوط شد

بطواف کعبه میایند و بعد از طواف دور خانه بزیارت پیغمبر میروند
و از انجا بزیارت امیرالمؤمنین و بعد از آن قبر سید الشهدا را زیارت می
کنند و معراجی برای آنها نصب میشود که از انجا باسمان میروند و دیگر
تا قیامت نوبت آنها نمیشود و هیچ وقت از شب و روز خانه خالی از طواف
کننده نیست هر ساله خداوند قرار داده که موسم حج ششصد هزار نفر
حج کنند اگر عدد آن جمعیت از فرزندان آدم ناقص باشد تتمه را از ملائکه
تکمیل عدد میکند که خلف وعده نشده باشد و جمعی از ملائکه هستند
که ریگهای جمرات را متفرق میکنند و الا باید کوه کوه ریگ انجا جمع
شده باشد و جمعی دیگر از ملائکه هستند که اگر از متاع حاجیان چیزی
مانده باشد و مشتری نداشته باشد میخرند و در دریای جده میریزند و
یکی از بزرگان ملائکه را خداوند در کعبه مقیم کرده که مردم او را می
بینند لیکن نمیشناسند آفتی نبود بدتر از ناشناخت انما المقیم
کعبه و ملازم متکه کل مستجیر تا بشناسی آن حجر الاسود است مردم
عوام بگمان سنگ سیاهی مصرف بست بنا انجا گذارده جناب صادق
فرمودند ان الله لما اخذ المیثاق له بالربوبیة و لمحمد بالنبوة و لعلی
بالوصیة اصطکت فرائص الملائکة وقتیکه خدا عهد و میثاق میگرفت
از بندگان خود بجهة خدائی خویش و نبوت محمد و خلافت علی ملائکه
برخود لرزیدند و اول من اسرع الی الاقرار ذلک الملک اول کسیکه
اجابت کرد ملکی بود که حالا حجر الاسود است امر نمود که عهد و

در اینکه یکی از ملائکه مقیم خانه کعبه شرفی است

در اینکه حجر الاسود ملک است

میثاق خلایق را نوشتند در صحیفه و سپرد با آن ملک و آن ملک در بهشت با
آدم بود چون آدم را از بهشت بیرون کردند عهد و میثاق از یاد آدم
رفت بعد از آنکه خداوند شاکر شد که توبهٔ آدم قبول شد خداوند شکایت
کرد از تنهائی و غلبهٔ شهوت فحول ذلک الملک فی صورة درة بیضاء
خداوند صورت آن ملک را تغییر داد و او را بصورت درّ سفید کرد و او را
از آسمان انداخت بزمین هند پیش حضرت آدم و حضرت خوشش آمد لکن
نشناخت که چیست همین قدر که دید درّه بیضه ایست فانطقه الله تعم
فقال یا آدم اتعرفنی خداوند او را بتکلم در آورد گفت ای آدم مرا میشناسی
گفت نمیشناسم قال اجل استحوذ علیک الشیطان و انساک ذکر ربک
گفت بلی راست میگوئی حال نمیشناسی شیطان بر تو غالب شد ظن یادت
رفت فکر بکن فتحول الی الصورة التی کان بها فی الجنة بر گشت
بصورتیکه در بهشت بود فقال یا آدم این العهد و المیثاق آدم برخواست
و او را بغل گرفت و او را بوسید و گریه کرد و متذکر عهد و میثاق شد
و تجدید عهد و میثاق کرد دو مرتبه آن ملک بصورت آن درّ سفید شد
مثل اول و روشنائی میداد فحمله آدم علی عاتقه اجلالاً له حضرت آدم او را
برداشت بدوش خود گرفت بجهت حرمت او و کان اذا اعی حمله جبرئیل
وقتیکه حضرت آدم خسته میشد جبرئیل او را بر میداشت آمدند از سر
اندیب هند تا بمکه رسیدند و هر روز و هر شب در پیش او تجدید عهد
و میثاق میکرد تا آنکه ملائکه بامر خدا خانهٔ کعبه را بنا کردند جبرئیل

در اینکه اصل حجر الاسود ملک بوده

در اینکه حجر الاسود درّه بیضا بوده

بآدم گفت این درّه بیضا را در رکن عراقی نصب کن و مقدار مسافتی که
خالا حد حرمت آن حجر و روشنائی میداد میرسید بجهت خطاء انسان
شده که او را حجر الاسود میگویند بجهت آنکه معصیت کاران او را مس کردند
رنگش تغییر کرد حضرت رسول بعائشه حین طواف فرمود فلولا ما مسّه
من ارجاس الجاهلیة ما مسّه ذو عاهة الا برأ اگر دست نجس اهل جاهلیت
مس حجر نکرده بود هر مریض که دستش بحجر میرسید شفا مییافت و چون
که در واقع حجر الاسود ملک است خداوند بر مردم مستطیع واجب کرده که
بیایند بمکه برای حج و مثل ملائکه که دور بیت المعمور طواف میکنند دور
خانه که محاذی بیت المعمور است هفت شوط طواف کنند و دست خود را
بحجر بمالند که الحجر الاسود یمین الله فی ارضه یبایع بها عباده و تجدید
عهد و میثاق کنند چنانچه در وقت استلام حاجیان میگویند امانتی ادیتها
و عهدی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة یوم القیمة بکمال عمر در زمان
خلافتش بمکه آمد بجهت حج اتفاقاً انسال جناب امیر المؤمنین تشریف
داشتند عمر آمد حجر الاسود را استلام کند قال والله انا لنعلم انک حجر
لا تضر و لا تنفع الا انا رأینا رسول الله یقبّلک فنحن نقبّلک عمر گفت که بخدا
قسم ما میدانیم تو قطعه سنگی هستی که نمیتوانی ضرر و نفعی بکسی برسانی
لکن چون پیغمبر ترا دوست داشته ما هم ترا دوست داریم او ترا استلام
میکرد ما ترا استلام میکنیم جناب امیر فرمود والله یا ابن الخطاب
لیبعثه الله یوم القیمة وله لسانا و شفتان فیشهد لمن وافاه ای یکبه

در اینکه الحجر الاسود یمین الله فی ارضه

در استلام عمر حجر الاسود را

خطاب امیر علیه السلام بعمر

خطاب خداوند روز قیمة این حجر الاسود را بر میانگیزاند و محشور میکند
بصورت اصلی آنروز بسخن میاید و شهادت میدهد در حق کسانیکه در
اینجا نه طواف کرده اند و تجدید بعهد و میثاق خود نموده اند و هو یمین
الله فی ارضه یبایع بها خلقه و حجر الاسود بمنزله دست راست خدا است که با
بندگان خود بیعت میکند عمر گفت لا ابقانی الله فی بلد لا یکون فیه ابو
الحسن و جمیع مردم را حجر الاسود مجشناسد بجبینهم و شنیهم و شانهم
ان کان الیوم صامتاً فهو یوم القیمة ناطق اگر چه امروز خاموش است
روز قیامت تکلم خواهد کرد حالا کو حکمت در رفتن بقلهٔ ابو قبیس
خواهد بود چرا دور میروی دور دنیا هم یکوقت بتکلم آمد و سخن گفت روزی

قصه مناظره محمد حنفیه با سجاد علیه السلام در امر امامت

که محمد حنفیه مدعی امامت شده بود و بجناب سید سجاد پیغام داد که بابد
اسلحهٔ پیغمبر و کتب موروثی پدرم علی نزد من باشد بجهة انکه امروز من
اکبر اولاد و انا منه ارث بمن میرسد حضرت فرمود یا عم انی اخاف علیك
تشتت الحال و تفرق البال من میترسم که عمر تو کوتاه شود بجهة این ادعائی
که میکنی ان هذا الامر لابد بعید عن صاحبه الا بامر الله عم و قضاه و یوم
تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و هو من قال انی امام و لیس
بامام و ان کان علویاً فاطمیاً محمد حنفیه باز ابو خالد کابلی را فرستاد و
باز مطالبهٔ اسلحه و کتب پیغمبر را کرد حضرت فرمود بیا برویم بحرا فیم
محمد حنفیه گفت پیش که میرویم که میانهٔ من و تو حکم کند حضرت فرمود
انکه همه مردم را میشناسد برسید او کیست فرمود حجر الاسود آنملکیت

تکلم محمد حنفیه با حجر و جواب ندادن حجر

که طومار عهد و میثاق مردم نزد او است بینی و بینك الحجر یمن اجابه
حجر الاسود فهو امام قبول کرد آمدند بمسجد الحرام حضرت فرمود یا
عم فانك اسن فاسئله الشهادة لك تو بزرگتری پیش برو و از حجر سوال
کن تا در حق تو شهادت بدهد محمد حنفیه پیش رفت و دو رکعت نماز کرد
و دعا کرد پرسید که ای حجر الاسود شهادت میدهی بامامت من جوابی نه
شنید حضرت فرمود آخر یا عم لو کنت اماماً لاجابك ای عمو عمو جان بجنب
اگر تو امام بودی جواب ترا میداد فتقدم و صلی رکعتین حضرت پیش رفت
و دو رکعت نماز خواند قال ایها الحجر الذی جعله الله شاهداً للمؤمن
ببیته الحرام من وفود عباده ان کنت تعلم انی لامام المفترض الطاعة علی
جمیع عباد الله فاشهد لی لیعلم عمی انه لاحق له فی الامامة شروع ای حجر

تکلم جناب سید سجاد ع با حجر الاسود

که خداوند ترا شاهد قرار داده برای کسانیکه دور اینخانه طواف می
کنند اگر میدانی که من امام و مقتدای خلقم و اطاعت من بر همه واجب
است شهادت بده تا عمویم بداند که حقی در امامت من ندارد حجر الاسود
بسخن در آمد و قال یا محمد بن علی سلم الامر الی علی بن الحسین فانه الامام
المفترض الطاعة علیك و علی جمیع عباد الله دونك فاسمع له و اطع محمد
پیش رفت و پای انجناب را بوسید و قال سمعاً و طاعة یا حجة الله بعضی
نوشته اند که محمد حنفیه میدانست که امام نیست این کار را کرد بر مردم
واضح شود امام بودن سید سجاد و الا شان خودش اجل از این بود که
بباطل مدعی امامت شود خداوند عالم خواص چند برای حجر الاسود

قرار داده از انجمله این فقره بود که مذکور شد جمیع مردم را میشناسد
و شان هر کسی را میداند و یکی دیگر از خواص حجر الاسود اینست هر که
او را استلام داند کند چنان محتاج نشود که دست بسؤال دراز کند
مگر آنکه از مخالفان باشد و معروفست که چون حجر الاسود نباشد خانهٔ
دیگر هرگز آتشکده چون ملک است و معصوم اینست غیر از معصوم هر کس او را
نصب کند قرار نمیگیرد چنانچه اول مرتبه حجر را حضرت آدم در کعبه
نصب نمود مرتبهٔ دوم جناب ابرهیم حجر را نصب نمود مرتبهٔ سیم در ایام
جاهلیت که سیل خانه را خراب کرد و قریش کعبه را بنا کردند جناب رسول
حجر را نصب فرمود این حکایت قبل از بعثت پیغمبر بود قریش میخواهند وضع
حجر الاسود نزاع داشتند قال کل قبیلة نحن اولی به هر طایفه میگفتند
ما اولائیم که حجر را نصب کنیم فلما کثر بینهم التشاجر تراضوا بقضاء من
یدخل من باب بنی شیبة بعد از قیل و قال زیاد گفتند هر کس از باب بنی
شیبه اول داخل شود او حاکم شود میان ما و در این اثنا جناب رسول
آن در داخل مسجد شد فقالوا هذا الامین جاء فحکموه گفتند هر چه
محمد امین حکم کند راضی هستیم فبسط رداء طارونی کان له و وضع
الحجر فیه ثم قال یأتی من کل ربع من قریش رجل ردای خودی داشت پیغمبر
آن ردا را پهن کرد و حجر را در میان ردا گذاشت و فرمود از هر قبیله
قریش یکنفر بیاید چهار نفر از اکابر و صنادید اطراف عبا را گرفتند
و بلند کردند پیغمبر حجر را برداشت و در جایش نصب کرد مرتبه

فی خواص حجر الاسود [illegible]

[illegible] نصب کردن [illegible]

چهارم حجر الاسود را جناب سجاد نصب نمود در زمانیکه حجاج بن
یوسف خانهٔ کعبه را بر سر عبد الله زبیر خراب کرد و او را کشت بعد
تمام را تعمیر کردند و خواستند حجر الاسود را در جایش قرار بدهند
فکلما نصبه عالم من علمائهم او قاض من قضاتهم او زاهد من زهادهم
یتزلزل و یضطرب و لا یستقر الحجر فی مکانه از هر صنفی بزرگان شان
آمدند هر کس خواست حجر را نصب کند قرار نمیگرفت فجاء علی بن
الحسین فاخذه من ایدیهم و سمی الله ثم نصبه فاستقر فی مکانه سید
سجاد آمد حجر را گرفت و بوسید در مکانش گذاشت و قرار گرفت
اینست که فرزدق میگوید   یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم
اذا ما جاء یستلم   لو یعلم الرکن من قد جاء یلثمه   لخر یلثم منه ما وطی
القدم   مرتبهٔ پنجم در زمانیکه قرامطه حجر را از مکه بردند و شکستند
و قسمت کردند تا خوشی در میان قرامطه افتاد حجر الاسود را که هفده
قسمت کرده بودند ریزه های آنرا جمع کردند بردند بمکهٔ معظمه این
کیفیت در آنزمان غیبت کبری بود حجة الله فی الارضین امام زمان عجل
الله فرجه آمد و حجر را نصب کرد از آنوقت تا بحال برهمان قرار باقیست
در کتاب خرایج نقل میکند از ابن قولویه که استاد شیخ مفید است
گوید در سال سیصد سی و هفت هجری که قرامطه حجر الاسود را بمکه
برگردانیدند عزم کردم مکه بروم ببینم که حجر را نصب میکند
بجهة آنکه در کتابها خوانده بودم که بغیر از معصوم هر که حجر را نصب

فی نصب [illegible] حجر الاسود [illegible]

[illegible] قرامطه [illegible]

سنه هجری

کند قرار نمیگیرد در بغداد بیمار شدم نتوانستم بمکه بروم مردیکه
اورا ابن الهشام میگفتند نایب گرفتم اورا بمکه فرستادم و رقعه نوشتم
که آیا من در این مرض میمیرم یا نه و اگر نمیمیرم چند سال دیگر زنده
خواهم بود قلت له همتی ایصال الرقعة الی واضع الحجر فی مکانه گفتم مقصود
من اینست که رقعه مرا برسانی بکسیکه حجر الاسود را نصب میکند و
جواب بگیری ابن هشام میگوید چون بمکه رسیدم روزیکه خواستند
حجر را نصب کنند من قدری دراهم و دنانیر دادم بسدنه و خدام کعبه
که مرا راه دهند و یکنفر از خواجه های حرم را پول زیاد دادم که پیش من
باشد و مردم مانع نشوند تا من واضع حجر را ببینم فکلما عمد انسان
لوضعه اضطرب و لم یستقم هر که میامد از بزرگان معروف که حجر را در
مکانش نصب کند قرار نمیگرفت فاقبل غلام اسمر اللون حسن الوجه
فتناوله و وضعه فی مکانه فاستقام کانه لم یزل منه جوان گندم گونی
خوش روئی آمد حجر را گرفت در جایش گذاشت چنان قرار گرفت که
گویا از اصل کنده نشده بود فعلت لذلک الاصوات صداها بتکبیر
بلند شد آنجوان از میان مردم بیرون رفت من عقب او میرفتم مردم را پس میزدم
و او با آرامی و وقار میرفت لکن من باو نمیرسیدم تا بکوچه خلوتی شد
رو بمن کرد و فرمود عریضه که آورده بده من کاغذ را باو دادم فقال من
غیر ان ینظر الیها قل له لا خوف علیک فی هذه العلة عریضه را نخوانده
فرمود بابن قولویه بگو از این مرض شفا میابی و یکون ما لابد منه ثلثین

عدم نصب شدن حجر بدست غیر امام
بحجت بن عبد الله

جواب او لا حجت خدا
بحامل عریضه

سنه مردن که از او چاره نیست بعد از سی سال دیگر خواهد بود این
سخن را فرمود و از نظر غایب شد در کتاب شاهد صادق که حجر الاسود
با آب غرق نشود و با آتش گرم نگردد و یکی دیگر از خواص حجر عزت و امنیت
پیغمبر که جبرئیل پشت او را میبوسید وقتیکه بحجر میرسید او را میبوسید خداوند
با آنکه صبور و حلیم است و تعجیل نداده در عقوبت چنانچه میفرماید لو
یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن یؤخرهم الی اجل
مسمی اگر کسی مقابل حجر الاسود معصیتی کند تعجیل در سیاست عقوبت
او تعجیل میکند و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم و چون
در جوف خانه کعبه رفتند یکی مخنث بود دیگری خواست با او وطی کند
فمسخهما الله حجرین آخر الامر بوسوسه شیطان مردم آنها را میپرستیدند
و در عوالم و بحار مذکور است که سالی در مکه جمعیت زیادی شده بود
زنی در دور کعبه مشغول طواف بود مردی عقب سر آن زن طواف میکرد
آن زن دستش را دراز کرد که استلام حجر الاسود کند چشم آنمرد بدست
آن زن افتاد شیطان وسوسه اش کرد دستش را روی دست آن زن گذاشت
فاثبت الله ید الرجل فی ذراعها تا دست آنمرد بدست آن زن چسبید
هر قدر سعی کردند دستش از دست آن زن جدا نشد کم کم مردم مطلع
شدند خواجه های حرم با خبر شدند هر دو را نزد امیر حاج بردند و
ارسل الی الفقهاء فرستاد قضاة و فقها را آوردند فجعلوا یقولون
اقطع یده فهو الذی جنی الجنایة فتوی دادند که باید دست مرد را

قصه دو نفر که در جوف کعبه
و اغرام او

ـ فمسخهما الله

قصه چسبیدن دست مرد بدست زن
در طواف و قطع او

قطع کرد بعلة آنکه بقصیر از او صادر شده امیر حاج برسید از رسول الله کسی در مکه هست یا نه قالوا نعم قدم الحسین بن علی اللیلة امیر حاج امروز نزد ایشان رفت با جمعیت مردم خدمت آنجناب رسیدند و کیفیت را بعرض آنجناب رسانیدند فاستقبل القبلة و رفع یدیه و مکث طویلا رو بقبله ایستاد و دستها خود را باسمان بلند کرد و مدتی دعا کرد ثم جاء الیها حتی خلص یده من یدها بعد از آن پیش آمد و دست آنمرد را گرفت و از دست آن زن خلاص کرد قال الامیر الا نعاقبه بما صنع قال لا امیر حاج گفت که تنبیهی ضرور است که چنین جائی چنین جسارتی کرده بیهما اند اسلام حجر پیشترم نامحرم کرده حضرت فرمود او را رها کنید برود من از خداوند خواهش کردم از او عفو کرد و الا جاره نبود جز اینکه دست او قطع شود ای مسلمانان این بزرگواری که راضی نمیشود دست معصیتکاری قطع شود نمیدانم چه حالتی باو روی نمود وقتیکه دستهای برادرش ابو الفضل العباس را در میدان دید روز عاشورا دست چند نفر را قطع کردند در کربلا بگویم نادستهای شما هم با ینهمه امروز خدمتی کنند که در دهمین روز دستها بکردن غل نشود عباس عبد الله سید الشهدا الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و ششم

در احوال کسانیکه ملئکه ایشانرا لعن میکنند البقرة اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئك علیهم

لعنة الله و الملئکة و الناس اجمعین در مجالس سابق شنید بدکه خداوند عالم چه قدر فرشته و ملئکه خلق فرموده در آسمان و زمین و کوهها و صحراها و دریاها همه این ملئکه چه رحمت چه عذاب مجموع اینها کلا طرا چند طایفه را لعن میکنند اول آن زنی که بی اذن شوهر از خانه بیرون بیاید تا زمانیکه مراجعت کند ملئکه رحمت و غضب لعن میکنند حضرت پیغمبر زنی را که از خانه بی اذن خدا و رسول از خانه بیرون رفت بر وصی پیغمبر خروج کرد و سی هزار نفر را بکشتن داد و آیه شریفه در حق او و سایر زنها

۱۲ الاولی

فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة زن باید با چادر در خانه شوهر برود و با کفن بیرون بیاید احسنت کسانیکه دولت و مکنتی دارند در خانه خود حمام مبسازند که زن محتاج نشود از خانه بیرون بیاید از کوچکی گفتند تا بحمام نرود اکو چك قرار میدهند نمیگذارند پا بحمامهای بزرگ شود بدن و جثه بزرگ میشود و با کوچك میماند که نمیتوانند راه بروند در کوچه و بازار دوم ملئکه لعن میکنند امر دیرا آن زن بدهد زوجه خود که برود بعروسیها و حمامها که غالب مفاسد از اینجا بر میخیزد و هر چه میبینند و هوس میکنند سیم ملئکه رحمت و غضب لعن میکنند کسیرا که قذف کند زن محصنه خود را یعنی زن عفیفه شوهر دار را نسبت زنا بدهد و سخنها و منتشر بعنت حکم برای قذف قرار داده که اگر نتواند ثابت کند هشتاد تازیانه حد او است و لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب الیم

۲ صا

و الم من افزع ما فی رحم امراة محرم علیه فتفقد لا

لا تقربوا الزنی اندکان فاحشة وساء سبیلا هر کس که با زن اجنبیه تکلم
کند از روی شهوت بهر کلمهٔ هزار سال او را در جهنم عذاب میکنند پس
نمیدانم چگونه میشود حال کسی که او را ببوسد یا فعل بکند نعوذ بالله العیاذ
بالله زنا بکند اگر هر دو محض محصن باشند مع هذا زنا کرده
اند حد شان اینستکه سنکسار کنند و الا صد تازیانه است و رسوای
مردم جناب رسول فرمود بعد از من زنا در میان مردم زیاد میشود و
با بیچهٔ مرگ مفاجاة در میان مردم زیاد میشود و ناخوشی و با هم
خواهد شد چهار چیز است بهر خانه داخل شود خراب میکند :
خیانت در امانت کردن و دزدی نمودن و شراب خوردن و زنا کردن ما
عجت الارض کعجیجها من ثلث من دم حرام سفك علیها والنوم علیها
قبل طلوع الشمس و اغتسال من زنا هر که پر کند چشم خود را از نگاه
با محرم روز قیامت و میخ آتشین بچشمهای او میکوبند که سر میخها
از پشت سر او بیرون میاید و دو چشم او را پر از آتش کنند تا از حساب
خلایق فارغ شوند قال یا علی فی الزنا ستة خصال ثلث عقوبة در
دنیا و سه در آخرت اما یقطع الرزق و یعجل الفناء و یذهب بالبهاء
اما در آخرت در وقت محاسبه با او مداقه میکنند و بر او سخت میگیرند
والخلود فی النار علاوه بر آنها هر کسی که زنا کند با حرم مردم لا بد
کسی با حرم او زنا میکند هر که شد با اهل مردم نشوی جو اهل خود
را دان که قواد است او پنجم از ملاعین من نکح بهیمه و اگر آنحیوان

حلال

حلال گوشت باشد حرام میشود و نجس میشود بول و پشکل او باید
آنرا ذبح کنند و بسوزانند و اگر گوسفند باشد مثلا و در میان گله مشتبه
باشد باید بقرعه پیدا کرده و بسوزانند و اگر حیوان بارکش باشد باید
قیمت آنرا بصاحبش بدهند و آنحیوان را بولایت بردند و بفروشند و
خود فاعل را باید بحبس و پنج تازیانه بزنند ششم از ملاعین من فسّر
القرآن برأیه علم قرآن مختص بائمه است و هم المخاطبون بالقرآن و غیر
مأمورند بآنها رجوع کنند و اخذ کنند و بابن جهه است که مفسّرین شیعه
تجاوز از نصوص نکرده اند و آنچه نص در تفسیر آیه نبوده اند بر سبیل
حکایت از مفسّرین عامه کرده اند من غیر ترجیح و لا رد و همان لغت و
اعراب را بیان کرده اند بجهت آنکه علم قرآن از ناسخ و منسوخ از تنزیل
و تأویل و ظاهر و باطن و محکم و متشابه و عام و خاص خدا به پیغمبر
تعلیم کرده و او بوصی خویش و آنحضرت فرمود نازل نشد آیه در قرآن
مگر آنکه من میدانم که نازل شده و در حق که نازل شده شبا بود
انّ قد وهب لی عقولا و لسانا و سؤالا و آن بزرگوار بفرزندان خود
تعلیم کرده و آنحضرت بوصیت پیغمبر قرآن را جمع کرد که ابن صادق
میفرماید انّی لاعلم کتاب الله من اوّله الی آخره فکانه فی کفی فیه علم
ما مضی و علم ما سیأتی و هر که از غیر او صیای پیغمبر حفظ کند چنانستکه
آب از سراب طلب کرده است کسراب بقیعة یحسبه الظمأن ماء حتی
اذا جائه هفتم از ملاعین آنکسی است که بدعتی در میان بگذارد که بعلت

٢ بغیر

عت القرآن

وقتیکه خدا و ملائکه لعنت میکنند بر مفسّر قرآن برأی خود

٢ الله

٤ بخبر

٣ لم یجده

مرجمن

قسمتی زنی با محرم تکلم

وقتیکه چهار چیز است که هر خانه داخل شود خراب میکند

مردود دیگران با آن بدعت عمل نمایند عادلان رفته و ستمها بماند
ظالمان مردند بدعتها بماند ظالمی کو بدعتی از نو نهاد ظالم دیگر
قدم بر وی نهاد مثل بدعت قپان الان در طهران که دار الخلافه
است تا فی زمانه هشتم از ملاعین عشار و گمرکچی است نه تنها ملئکه بلکه
دراز گوش در نهر و جناب سید انبیا از راهی میگذشت آهوئی را صیاد بر
عمود خیمه بسته بود آهو عرض کرد یا رسول الله مرد و بچه شیر خوار دارم
بگو صیاد مرا رها کند بروم بچه ها را شیر داده برگردم فرمودند شاید
رفتی نیامدی من چگونه ضمانت کنم قال علی ذنب العشار بن لولم ارجع از
امام محمد باقر مرویست که فرمودند من عطل ذی حق حقه کان علیه
بکل یوم خطیئة عشار و ملئکه بر او لعن میکنند نهم از ملاعین کسی
است که اعضا و جوارح او صحیح باشد و از تکسب عجز نداشته باشد و کل
علی غیره ملعون من القی کله علی الناس خواجه چون سیلی بدبخت
بنده داد بی امان معلوم شد او را صدا پای داری چون کهی خود را تو
لنگ دست داری چون کنی پنهان تو جنگ ملئکه میگوید لعنت
خدا بر تو باشد که ثواب نبات از خلق کریم بیعات دا شبوه خود قرار
داده و دیگر از این جهت انداخته خدمت معصوم از شخصی تعریف کردند
که مشغول عبادت است فرمودند گذران او از کجا است عرض کردند که بعضی
از مردم نفقه با او میدهند فرمودند کسانیکه نفقه با و میدهند
بیشتر از ثواب عبادت او است که متحصل رزق خود نمیکند که الکاد علی

در اینکه ملئکه لعنت بعشار میکنند

در اینکه کسیکه با صحت بدن از کسب اعراض کند ملئکه بر او لعنت میکنند

عیاله

عیاله کالمجاهد فی سبیل الله این بود که انبیا هم از کسب خود گذران می
کردند جناب نوح نجار بود و ادریس خیاط بود داود زره ساز موسی شبان
پیغمبر ما و جناب امیر مزدوری باغ آب میدادند و جناب صادق و کاظم زراعت
میکردند و آدم هم زارع بود نهم از ملاعین آنکسی است که شرب خمر کند
بلکه ده نفر را در خصوص خمر لعن میکنند و آنکه پول میدهد و آنکه پول را
تحویل میگیرد و خرج میکند حدیثی از امام محمد باقر روایت شده لعن
النبی فی الخمر عشرة غارسها و حارسها و عاصرها و شاربها و ساقیها و
حاملها و المحمولة الیه و بایعها و مشتریها و آکل ثمنها و فرمودند شارب
الخمر کعابد الوثن ای سنبه اسفه من شارب الخمر در بعضی اخبار وارد است
که در قیامت شارب خمر همان قدر که خمر خورده از طینة خبال که چرک
و دیم فرج زناکار است بحلق او میریزند دهم از ملاعین کسیست که
بعد نماز صبح را بتاخیر بیندازد تا ستاره ها از آسمان ناپدید شود
و نماز عشا را آنقدر تاخیر کند که آسمان پر ستاره شود امام زمان عج
به محمد بن عثمان که یکی از سفرای حضرت است همین مضمون را بمردم پیغام
داد ملعون ملعون من اخر صلوة الغداة حتی تنقضی النجوم ملعون
ملعون من اخر صلوة العشاء حتی تشتبک النجوم ملئکه میگویند که خدا
از تو دور باد ای بنده غافل از خالق زمین و آسمان تا شب و روز در
عبادت اشتغال داریم و ملالت نداریم با آنکه معصومیم از گناه و تو
با اینکه همه اوقات را بباطل میگذرانی نماز که خداوند بر تو واجب

در اینکه کسب کار پیغمبران بوده

در اینکه شارب خمر را چرک فرج زناکار میدهند لعن پیغمبر بر ده نفر

در اینکه ملئکه لعن کنند تاخیر کنندگان نماز

کرده

کرده است عذرا از اول وقت بنا خیر بیندازد یازدهم از ملاعین
من افتی الناس بغیر علم ولا هدی لعنته ملئکة الرحمة والعذاب و یلحقه
وزر من عمل بفتواه بلکه مجموع حشرات الارض و تمام حیوانات او را لعنت
میکنند کما قال اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون برای آنکه حکم
بغیر ما انزل الله سبب قطع باران میشود حیوانات بسبب آن او را لعن
میکنند دوازدهم از ملاعین کسی است که دروغ میگوید و لاسیما اگر
شهادت دروغ بدهد و همچنین اگر قسم دروغ بخورد کند تعفنی از دهن
او بیرون میآید که همه ملئکه متاذی میشوند و او را لعن میکنند فقد قال
ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین در حکایت ملاعنه زن و
شوهر میفرماید والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین
مواضعیکه دروغ را استثنا کرده اند سه موضع است دروغ در جنگ
و در اصلاح متنازعین و دروغ با عیال و اطفال دروغ با خدا و رسول
اگر در ماه رمضان باشد مبطل صوم شمرده اند سیزدهم از ملاعین قاطع
رحم است حضرت صادق فرمود بیکی از فرزندان خود که با قاطع رحم مجالست
و مصاحبت مکن بجهة آنکه در قرآن خوانده ام که خدا در سه موضع
او را لعن کرده و عمر قاطع رحم کوتاه میشود و برکت از مال او برداشته
میشود چهاردهم من قطع سبیل المعروف مثلا در سفر کسی پیاده باشد
دیگری او را بمرکب سوار کند و آن بد اصل اسب را برطرد و بروی باد کرد
شب سرد زمستان در وقت نزول باران کسی غریب و بیچاره را بخانه برد

ششم کسیکه فتوی دهد بغیر علم ملعونست

هفتم قاطع رحم ملعونست

هشتم قاطع سبیل معروف

مهمان کند آن نا نجیب صبح اسباب خانه را برد . رد و نظایر این بسیار است
آن شخص دیگر سبب میشود از اینعمل پانزدهم من اعان ظالماً شانزدهم بیجهة
شرعی قتل نفس محترمه کند و لا تقتلوا النفس التی حرم الله در زمین و آسمان
ملئکه آنها لعنت میکنند در قیامت اول چیزیکه از او کشف میشود و مومنا
میکنند خون یا حق است مقتول خون خود را بصورت قاتل میمالد بیاری عرش
مواخذه میکند خداوند بر سر هر اجرا کشته امر میشود او را بجهنم میبرند
آنموضعیکه عذاب میکنند لو ان اهل السبع والارضین السبع اشترکوا
فی دم مومن لاکبهم الله جمیعا فی النار اباکم و قتل النفس فمن قتل منکم نفسا
فی الدنیا قتله الله فی النار مائة قتلة و مقتول بظلم بر بنی آدم میشود از
جمیع حقوق شرعیه حتی مهر زنش بر ذمه قاتل تعلق میگیرد و هرگاه کسی
را بکشد که بعد رفع حیاتش را بگیرد آن زن بر او حرام موبد میشود بعد از
شرک کفر گناهی بالاتر از قتل نیست من قتل مومنا متعمدا فجزاوه جهنم
خالدا فیها حرف بیوجون کسی زنجبیر کشتن شود یا زیر انکنجات
عرض المنال نکوید بجوز بنجات دلبر مباش مگر آنکه قتل او در شرع واجب
میشود جهاده ده نفرند که در شرع واجب القتلند اول آنکه قتلی کرده باشد
دوم آنکه با مرد دیگر نسبت جوز زنا کند مثل مادر و خاله و خواهر و عمه و
دختر برادر و خواهر بعضی سیم مرد ذمی که با مسلم زنا کند چهارم هر
گاه مرد ذمی با کراه بزنی زنا کند پنجم کسیکه سب پیغمبر یا یکی از ائمه کند
بعضی نسبت فاحشه زهرا ازاهم با نبیا الا حق کرده اند ششم کسیکه بعد از

دهم کسیکه قتل نفس محترمه کند

و اینکه ده نفر که در شرع واجب القتل هستند

در بیان آنکه اسراف در قتل و سفاکی از کبائر است

پیغمبر یا مدعی نبوت باشد هفتم مرتد فطری هشتم ساحر نهم کسیکه سه مرتبه حد خورده باشد دهم مرتبه چهارم واجب القتل است این چند مسئله فتوای شهید اول بوده هم هر گاه کسی را ببیند که با زن او زنا میکند مرخص است هر دو را بیک شمشیر بکشد یازدهم کسیکه زنای محصنه کرده باشد دوازدهم لاطی سیزدهم در مقام دفاع و غیر اینها اگر از شرع رسیده است چون قتل اینها مثل دیوث که زن خود را هم بفیصد برد چهاردهم کفار است چنانچه پیغمبر اینها را بحکم خدا بقتل میرسانید که اقتلوهم حیث ثقفتموهم جناب امیر دو هزار از کفار بدست خود بقتل رسانیده بود اما بعضی لوع دارند در کشتن و خون ریختن ناحق بجهت امر دنیا خود مثل ابو مسلم خراسانی داعی دولت بنی عباس که هشتصد هزار کس را کشته بود صاحب التاریخ هزار هزار و پانصد هزار نفس را کشته میر مبارز الدین که بود قران میخواند مجرم میآوردند ترک تلاوت میکرد و بر میخواست با دست خود او را گردن میزد چنگیز خان هر شهری را که بغلبه گرفت ابقا بیجانداری نمیکرد هرات و نیشابور را قتل عام کرد هلاکو خان در بغداد قتل عام کرد جمعی را از اهل جزیره که از شجاعت بهمه رسانیدند مظلومند بجزیره فاتح شد قضاة و مشایخ صوفیه و واعظان و شاعران و کسانی که از درویشان و گدایان را گفت در آفرینش زیادند نعمت خدای بزیان میبرند امر نمود همه را در دجله غرق نمود بر شهر بلید سه روز قتل عام کرد حجاج بن یوسف صد و بیست هزار کس

در بیان قتل عام ...

در حرف قتل مختار قاتلان امام

ابو عبد ...

کشته بود غیر آنچه در معارک بقتل رسیده آخر کسی را که بقتل رسانید سعید بن جبیر بود مختار بن ابی عبیده ثقفی که با او از یک قبیله بودند بانتقام خون امام حسین ع سیصد هشتاد و سه هزار از بنی امیه و اتباع بنی امیه کشت خداوند رحمت کند مختار را که تسکین داد قلوب شیعیان را خواست اینها را که دین را باختند اسب بر نعش شه دین تاختند خواستند اینها که بر پشت کشت خویش را سوی عالم ساختند امر نمود اینها را بر زمین خوابانیدند و با میخهای آهنین بدن اینها را بر زمین دوختند و اسبها بالای اینها تاختند تا بجهنم واصل شدند ابو خلیل را در راه بصره گرفتند که لباس زنان پوشیده بود خدا کند شمار مختار میخواست بروید مبادا هر کدام از شهدا چند زخم بر بدن داشتند عرض نکرد ابن سعد مراد بود نفر دیگر فرستاد زخمهای همه شهدا را شماره کردیم و نوشتیم مگر زخمهای بدن عباس را نتوانستیم شماره کنیم بسکه زخم بالای زخم زده بودند الا لعنة الله علی الظالمین

اشاره به بعض از مصائب شهدا

مجلس سی و هفتم

در ذکر حکایتیکه ملائکه بصورت مختلفه دیده شده اند در تعریف ملک و حقیقت ملک متکلمین فرموده اند که الملک جسم نورانی من شانه ان یتشکل باشکال مختلفة الا الخنزیر و الکلب ابو علی سینا میگوید در کتاب حدود و لیس هذا رسمه بل معنی اسمه یعنی فا در است الا بصورت سگ و خنزیر الا نهایتها و خساستها دیگر ما الرسائل ابن اقوال در خصوص

علة ...

حقیقة

حقیقت ملك مذکور شد دانستن آنها لازم نیست هست قول بود مجلسی
میفرماید باید اعتقاد کرد باینکه ملئکه اجسامند و قول بتجرد ملئکه
و قائل بعقول و نفوس ملکیه و قوی و طبایع خارج از طریقه شرع
انور است لکن میرداماد سید الحکماء در کتاب قبسات میفرماید که حق
در مسئله اینست که ملئکه طبقات مختلفه هستند روحانی و جسمانی علوی
و سفلی سماوی و ارضی قول بتجرد محض چنانکه اعتقاد فلاسفه است و قول
به تجسّم محض چنانکه اعتقاد متکلمین است خارج از طریقه محققین است اما
اینکه عرض کردم ملك قدرت دارد بتشکل بعضی از موارد آنرا هم بیان
کنم از آنجمله شیعه و سنّی منقول اند که جبرئیل صورت اصلی او آن بود که پیغمبر
دید غش کرد لکن غالب اوقات بصورت دحیه کلبی بخدمت جناب رسول
میرفت مثلیکه اصحاب هم او را میدیدند که گاهی خدمت رسول میآمد
و کسی او را میدیدند هم چنین در مصر بصورت عربی شد و قتیکه امیر مؤمنان
خطبهٔ سلونی میفرمود عرض کرد جبرئیل کجاست در مسجد میدید مصورت
سائل آمد سورهٔ انّما ولیکم الله امروز نازل شد در نزول سورهٔ هل اتی
جبرئیل بود هر سه شب بصورت فقیر و یتیم و اسیر آمد باینها است فرمودند
در شب سائل اراده نکند اغلب ملئکه برای امتحان میاید اطعموا القانع
و المعتر و هم چنین یوسف را که بچاه انداختند بصورت یعقوب آمد یوسف
چنان خیال کرد که یعقوب است شکایت برادران را با او کرد در هفتم خانهٔ
زلیخا بصورت یعقوب دست بدندان گرفته یوسف از زلیخا کرد بخت و لقد

همّت به و همّ بها لولا ان رای برهان ربّه در کتاب قوم لوط را شنیدیکه
مهمان ابرهیم شدند و لوط التماس کرد هؤلاء ضیفی آه کاملًا نملئکه
بصورت تجار میآمدند با مردم بیع و شری میکنند چنانکه مذکور شد
در منی هر چه از متاع حاجیان بماند ملئکه صورت تجار میآمدند میخریدند
تا آنکه در بازار مرد کاسبی فروش نکرده شب عیال نان میخواهد ملکی را
بصورت بشر میفرستند که از آن دکان جنس بخرد روزی جناب امیر بجهة نفقهٔ
عیال چیزی نداشت بیرون آمد برود قرض کند بین راه عربی ناقه داشت
عرض کرد یا علی اشتر هذه الناقة فرمود لیس معی ثمنها گفت تسیه می
فروشم پرسید قیمتش چند است گفت صد درهم فرمود ای حسن بگیر
جلو ناقه را فلما اعرابی آخر قال اتبیع الناقة بخرم و سوار شد بجهاد
بروم فرمود ان قبلتها هی لك گفت پول دارم میخرم فرمود بصد درهم
خریده ام گفت من صد و هفتاد درهم میخرم فرمود حسن پول را بگیر ناقه
را بده پول صاحبش را میدهم بقیه را نفقه میکنم تفحص عرب بود پیغمبر
رادید خندید فرمود الذی باعك الناقة جبرئیل و الذی اشتراها منك
میکائیل و الناقة من نوق الجنة گاهی خداوند بجهة مصلحتی از مصالح
ملك را بصورت منصور میکند چنانچه حجر الاسود را که ملك مقربی بود
ملائی بکر را بصورت اژدها کرد در حمد بقیه بنی نجار خدمت پیغمبر رسید
گاهی بصورت کبوتر بمسجد آمدند و در شب تفرج جناب امیر اهدند بالای
سر قبر حنف کشیدند در خانهٔ خولی بشکل مرغان بر سر سرو مطبخ جمع

کردند ملکی را بصورت مرغ بزرکی موکّل بر ابن ملجم کرده که او را قطعه
قطعه میکنند و بیلعد و قی میکند که گاهی بصورت سیّاح میشوند در
روی زمین میکردند که در احوال مردم سیر کنند روزی یکی از ملئکه
سیّاحین مردی از بنی اسرائیل را دید در جزیرهٔ خضرا جای خوش آب
هوا مشغول عبادتست فقال یا ربّ ارنی ثواب عبادة هذا الرّجل خدا
وند باو نمود جزای عمل او را فاستقلّه الملك عرض کرد خدا یا مزدش
کم است فرمود چند روزی با او مجالست کن تا بر تو معلوم شود که من آنچه
باو داده ام بافضل مدارا کرده ام نه بعدل فاتاه الملك فی صورة انسی
بصورت عابدی پیش آمد یکشبانه روز مشغول عبادت شد فقال الملك
انّ هذا المکان المنزّه ما یصلح الّا للعبادة عابد کفت انّ لمکاننا عیبًا
کفت عیبش کدامست کفت لیس لربّنا بهیمة فلو کان له حمار لرعیناه
فی هذا الموضع فانّ هذا الحشیش یضیع ملك کفت ما لربّك حمار کفت
بلی اکر داشت چرا میکذاشت علفها ضایع شود فاوحی الله الی ذلك الملك
انّما اثیبه علی قدر عقله اینست که ثوابش برای ما قرار نداده و اشتغال
بمعصیت نکرده بلکه صورت عبادتست هم بی بهانه میکردم بنده کان
خود را ببهشت میبرم لهذا من ایستوی کمن هو غضب ورا از نعم بهشت
محروم نمیکنیم در کتاب عین الحیوة روایت داشته روزی یکی از ملئکهٔ سیّاح
مردی را دید بر در خانه ایستاده پرسید یا عبد الله ما یقیمك بباب هذا
الدّار کفت اخ لی فیها اردت ان اسلّم علیه فقال بل بینکما رحم او هل

۲ عابد

عاشر

مرغ

نزعتك الیه حاجة کفت هیچکدام نیست بلکه بجهت محض اسلام میخواهم
او را ببینم ملك انّی رسول الله الیك و هو یقرئك السّلام چون این بار
محض برای خوشنودی منست فقد اوجبت لك الجنّة واجرتك من النّار من
زار اخاه لله وکّل الله به سبعین الف ملك بنادونه طبت و طابت لك
الجنّة یشیعونه الی منزله ولو کان مکانه مسیرة سنة و بطله ملك بیجیا
وروز میباند در شب عرش است و کاهی ملك بصورت صیّاد و ماهی کیر
میاید کاهی بصورت نوکر بابی خود را بمردم مینماید چنانچه در وقتیکه
مسلم بن عقبه در مدینه حکم کرده که تا سه روز مردم را قتل کنند و اموال
شانرا غارت کنند دیدند مردی بر اسبی سوار است که دستم استرحیده
است و لباس سبزی پوشیده شمشیر برهنه در دست داشته در خانه زین العابدین
ایستاده هر کاه کسی میخواست از لشکریان بخانه حضرت داخل شود آن سوار
او را میکشت تا بر جهنم خانه حضرت محفوظ بماند وقتیکه منادی ندا کرده
که جان و مال مردم دیکر متعرض نشوید بحضرت بخانه آمد فلم یترك فیها
فی اذن صبیّ ولا حلیّا علی امرأة الّا اخرجه الی الفارس که این سه روز
مستحفظ خانه ما بود جائی برفتی که غنیمت بدست آوری قال انا
ملك من الملئکة من شیعتکم استاذنت ربّی فی نصرتکم ابن الکف غایب
شد کاهی بصورت ماهی کیر میاید چنانچه در بحار است مجلسی در باب علم
امام نوشته وقتیکه موسی میخواست از خضر مهارت کند مرغی پیدا
شد فاخذ من ماء البحر قطرة فی منقاره و رمی بها نحو المشرق ثم

۲ کفت

اخذ

اخذ ثانیه فرمی نحو المغرب ثم اخذ ثالثه و رمی نحو السماء ثم اخذ
رابعه رمی نحو الارض ثم اخذ خامسه فرماها فی البحر موسی از خضر
پرسید که این مرغ چرا چنین کرد گفت نمیدانم شاید همانا که میگوید
آمد پرسید و شما را متفکر میبینیم گفتند در حکایت این مرغ فکر می
کنیم قال انا رجل صیاد قد علمنا اشارته و انتما نبیان لا تعلمان بدانید
که در بحر قبیله از مرغان هستند که او را مرغ مسلم میگویند یقول فی صیاحه
مسلم اینمرغ میگوید یاتی فی آخر الزمان نبی یکون علم اهل المشرق و
المغرب و اهل السماء و الارض عند علمه مثل هذه القطرة الملقاة فی البحر
و یرث علمه ابن عمه و وصیه فاستقل کل واحد منهما علمه و قبل از آن چنان
میدانستند که خدا مثل ایشان را در علم خلق نکرده فغاب الصیاد فعلما
انه ملک صیادا از چشم موسی و خضر غایب شد دانستند که صیاد ملکی
بود خدا فرستاد ایشان را از عجب خلاص کند گاهی اتفاق میافتد که بر
صورت دو خصم متنازعین میروند بنزد قاضی که امتحانش بکنند چگونه
مرافعه میکند مبادا ستم کند و اگر خطائی کند او را آگاه کنند چنانچه در
سورهٔ ص حکایت میکند که حضرت داود خیالش آن بود که اعلی از او
نیست هل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع
منهم نشسته بود ناگاه دو نفر از دیوار خانه بالا آمدند ترسید
گفتند مترس قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض
فاحکم بیننا بالحق و لا تشطط و اهدنا الی سواء الصراط در میان زمان

قصهٔ عصفور و ملاقات موسی و خضر

در حکمت ملائک بمنازعه در محضر داود

حکم

حکم کن یکی گفت ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة
فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب من یک گوسفند دارم او نود و نه آن
یکی را هم از من میگیرد فرمود داود لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه
ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض یعنی شرکاء غالبا بهم دیگر
ظلم میکنند اما اینکه میگوئی برادرش نباید طمع کند بزن یک
گوسفند تو قبل از این واقعه حکایتی برای داود اتفاق افتاده بود در
ضمن این حکایت گوشزد که این واقعه صورت آن واقعه بود مردی بود
اسم او اوریا زن نداشت دختر صاحب جمالی بود رفت خطبه کرد قوم و
قبیلهٔ آن زن هم راضی شدند بتزویج او داود شنید حسن و جمال آن
دختر را فرستاد خواستگاری کرد قبیلهٔ دختر داود را ترجیح دادند
باو تزویج کردند داود نود و نه زن داشت بعضی جاریه و کنیز بودند بعضی
عقدی آن دختر را که نکاح کرد صاحب صد زن شد و اوریا زن نداشت
وقتیکه فرمود لقد ظلمک آن شخص خندید فرمود تضحک و قد عصیت
لقد هممت ان اهشم فاک فخرجا فقال المستعدی علیه حکم الرجل علی
نفسه لو علم داود انه احق بهشم فیه منی هر دو باسمان عروج کردند
دیگر اینکه از مدعی بینه نخواست و از مدعی علیه نپرسید که تو چه
گوئی بقصد بیداری با منکری تعجیل کرد در حکم و ظن داود انما فتناه
فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب چهل روز پیشانی بزمین گریه میکرد
فهمید آن دو ملک بودند و آمدند او را آگاه کنند که گاهی بصورت

در ذکر قصهٔ حکومت ملائک بر داود

نقل وقوع آن زن نامی اوریا که داود عقد کرد

خصمان

حاجیان هستند و عوض بعضی مردم بصورت انها حج میکنند هر سال
اجنت معنی فقره دعا اللهم ارزقنی حج بیتک الحرام فی عامی هذا وفی
کل عام جناب عبد الله مبارک گوید سالی بحج مشرف شدم در کوفه روزی از
کوچه میگذشتم عجوزه را دیدم مرغ مرده را از خرابه برداشت برچادر
گرفت پرسیدم این نجس و حرام است چرا میبری گفت ای مسلمانان مجاوران
کسی نیست و اطفال یتیم چند طفل یتیم دارم دو روز است قوتی نیافتند ما بنها نرسیده
بس منتظر شده که تا خیر میرسد بس صالح بس حلالی کرم برو شد مباح
باخود گفتم اگر مقصود از مکه رفتن ثواب است این ثواب عجوزه را صد
زدم پولها را باو دادم نرفتم حج کردم وقتیکه حاجیان برگشتند استقبال
کردم هر کدام بمن میرسیدند میگفتند تو از کدام راه آمدی که زود هم
مراجعت کردی در عرفات ما ترا دیدیم و در طواف دیگر ترا دیدیم
حالا استقبال تا آمده عبد الله میگوید من خیال میکردم که این استهزا
است و این حاجیان را از روی سخریه میگویند شب جناب رسول را در خواب
دیدم فرمودند میبینی احسانیکه بعلویه کردی و اطفال یتیم مارا محبت
نمودی از خدا خواهش کردم ملکی خلق کند بصورت تو هر سال تا آخر
دنیا بیاید بصورت تو حج کند ما عندکم ینفد و ما عند الله باق اللهم
ارزقنا حج بیت الحرام فی عامنا هذا وفی کل عام والآن اینکه در بلاد
بعیده اند چگونه میسر میشود همه سال بزیارت بیایند خلاصه مقال
اینست اگر بخواهم باز هم احوال ملئکه را عرض کنم کتابها باید نوشته

شود و سالها باید گفت تا شنوی چندان شود که چهل شتر عاجز آید از کشیدن
بار بر کر نویسم شرح آن بیحد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود آنقدر
ملئکه آفریده که مبغ [ملئکه] باید تا بعلم جنود ربک الا هو جبرئیل همه را نمی
شناسد نام همه را نمیداند در آسمان بقدر جای پائی خالی نیست در زمین
هم بیابان و همه جا هستند لکن همه مجالس حاضر نمیشوند در سه مجلس
هجوم میکنند مجلس مذاکرهٔ علم و فضائل علی در مجلسی که اقامهٔ عزای شهدا
بالخصوص میکنند در روایتی است که بیوت الله اسم رفته در کتاب کافی
مذکور است که جناب صادق فرمودند ما اجتمع ثلثة من المؤمنین فصاعدا
الا حضر من الملئکة مثلهم فان دعوا بخیر امنوا وان استعاذوا به من شر
دعوا الله لیصرفه عنهم وان سئلوا حاجة شفعوا الی الله وسألوه قضائه
وما اجتمع ثلثة من الجاحدین الا حضرهم عشرة اضعافهم من الشیاطین
هر گاه خنده کنند شیاطین با آنها میخندند اگر غیبت مؤمنی کنند
شراکت میکنند فمن ابتلی بهم فلیقم هر کس در آن مجلس نشسته باید
برخیزد اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزء بها فلا تقعدوا معهم
حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقین والکافرین
فی جهنم جمیعا در چند شهر ملئکه بیشتر از بلاد دیگر هستند مکه و مدینه
و بیت المقدس و نجف و کربلا در مجالس سابق اجمالا ذکر شد جمعی از
ملئکه را خداوند آفریده که شیشه‌ها بلور سبز در دست دارند در
مجالس گردش میکنند اشک چشم عزاداران را ضبط میکنند در روز

قامت بر آتش جهنم میزنند بقدر مسافت پانصد سال از معصیتکاران
دور میشود ملائکه چند اند که از آسمان بر زمین می‌آیند صحیفه‌های نقره در دست
از ظهر پنجشنبه تا عصر جمعه نمی‌نویسند چیزی مگر صلوات و ملکی در
محشر بال خود را جسر میکند بر روی پل صراط و میگوید هر کس صلوات
فرستاده بیاید از روی بال من بگذرد که آتش آسیبی باو نرساند چنانچه
اشک خداوند سامعه بایشان داده که از هر جا صدا بلند شود میشنوند
یکی حور العین یکی جهنم و یکی ملکی که موکل بر قبر پیغمبر است و یکی فطرس
موکل قبر حسین است هر کس بعد از نماز بگوید اللهم ادخلنی الجنة و
زوجنی من الحور العین و اعتقنی من النار اهل بهشت و جهنم میشنوند
و حور العین عرض میکنند پروردگارا این بنده تو ما را خواستگاری کرد
تو ما را باو تزویج کن و جهنم عرض میکند پروردگارا پناه جست بتو از
تو ما او را از آتش آزاد کن و هر کس صلوات بفرستد آن ملک عرض میکند
بر پیغمبر یا رسول الله فلان از امت تو بر تو صلوات فرستاد میفرماید ده
مرتبه صلوات من باو باد فطرس را هم قوه سامعه مرحمت نموده که هر کس
بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله فطرس میشنود سلام او را بقبر
سید الشهدا میرساند و الا در بلد بعیده که زیارت میکنند و سلام می
فرستند حرف لغوی خواهد بود و جمعی دیگر از ملائکه را خداوند خلق
کرده که موکل بر ارضند هر وقت که معصیت از حد بگذرد در آن بلد
که فواحش شایع شده زلزله میکند رگیکه از کوه قاف متصل با آن

فی فضیلت صلوات فرستادن

شهر است

شهر است حرکت میدهد زلزله میشود جمعی دیگر از ملائکه هستند
که در مجلسی هر گاه شخصی وارد شود یوسعون الرجل الی اهله او را
میبرند پیش رفیقش مینشانند جمعی از ملائکه هستند که ارباب دول را
الهام میکنند بامورات است چنانچه امیر میفرماید صواب الرأی بالدول
یقبل باقبالها و یذهب بذهابها جمعی هستند که هر شب وقت سحر و
شبهای جمعه تمام مابین آسمان و زمین ندا میکنند از جانب خدا آیا کسی
هست که مرضی داشته باشد آیا کسی هست که قرضی داشته باشد آیا
کسی هست که از گناهان خود بخواهد توبه بکند صبح که طالع میشود
میگویند لولا عباد رکع و رجال خشع و صبیان رضع لصب علیکم العذاب
صبا جمعی از ملائکه هستند که موکلند بر ارحام وقتیکه نطفه در رحم
قرار میگیرد در هر موضعیکه آن جنین دفن شود بعد از آنکه بدنیا بیاید
و زندگی میکند و میمیرد از آن موضع قدری بتعلیم خداوند قبضه از خاک
برمیدارند میآورند در رحم ممزوج میکنند بنطفه منها خلقناکم و فیها
نعیدکم و منها نخرجکم از هر جا آن قبضه خاک را آورده اند همانجا دفن
میشود طایفه از ملائکه هستند که زنان مرضعه را بشارت میدهند
میگویند خوشا بحال تو که شیر میدهی این طفل را حالا تو مثل آن روزی
هستی که از مادر متولد شده و اگر آن رضیع بمیرد بمرضعه میگویند آن
جماعت ملائکه که صبر کن و جزع مکن که روز قیامت تا آن طفل را ببهشت
نبرد خودش داخل بهشت نخواهد شد جمعی از ملائکه هستند که در

در بعض ملائکه که مخصوص اند بمجالس بیایند

در بیان ملائکه که موکل نطفه و رحم اند

آسمان

آسمان مشغول عبادت هستند منصب آنها اینست که عمده اموات هر کدام
از انبیا و اوصیا و ائمه هدی بمیرند آنها در تغسیل و تکفین حاضر
شوند چنانچه در غسل پیغمبر ملئکه کمک میکردند نهج ولقد ولیت غسله
والملئکة اعوانی فضجّت الدار والافنیة ملأ یهبط وملأ یعرج
وما فارقت سمعی هینمة یصلّون علیه حتّی واریناه فی ضریحه و همچنین
در دفن امیر المؤمنین و جناب سید الشهداء حاضر شدند و سید سجاد را
اعانت میکردند بنی اسد خواستند پیش روند کمک کنند فرمود
شما زحمت نکشید فانّ معی من یعیننی و جماعتی از ملئکه هستند که خلق
شده اند و انتظار میکشند خروج قائم را که او را یاری کنند و ما جعلنا
اصحاب النّار الّا ملئکة قرار ندادیم ما والیان نار را مگر ملئکه بعض
در ابتداء و الّا گر ملک نباشند غلبه او محالست با این آلاتی که
فرنگیان برای حرب ترتیب داده اند و از انجمله جمعی از ملئکه هستند
که موکّلند بر فلک سلاطین باین معنی که خداوند عالم برای هر کدام
از پادشاهان مدّتی قرار داده از شب و روز و ماه و سال فان عدلوا
فی النّاس امر الله الملک الموکّل ان یبطئ بادارته فطالت ایامهم
فان جاروا فی النّاس امر صاحب الفلک فاسرع ادارته واسرع ایام
دولته جابر میگوید در خدمت امام محمّد باقر بودیم حکایت سلطنت
بنی امیه شد فرمود هشام بیست سال باید سلطنت کند و هر که
در اینمدّت خروج کند کشته میشود اصحاب از شنیدن اینکلام جزع

اعمال ملئکه

کردند فرمود اذا اراد الله ان یهلک سلطان قوم امر الفلک فاسرع
بسیر الفلک اینست که فرمودند مدّت سلطنت جناب قائم هر سالی بقدر ده
سال خواهد بود لانّ الله یامر الفلک باللبوث وقلّة الحرکة فتطول
الایام در حدیث دیگر فرمود اگر باقی نماند از عمر دنیا مگر یکروز
لطوّل الله ذلک حتّی یملاء الارض قسطا وعدلا مرحوم فاضل در
بندی در اسرار نوشته روز عاشورا هفتاد ساعت طول کشیده و
استدلال میکنند لا یوم کیومک ان روز با سایر روزها فرق داشت
در همه چیز از انجمله گرمی آن روز و طول آن روز بود از این معنی تعجب مکن
خداوند روز قیامت را طولانی میکند بقدر پنجاه هزار سال دنیا
انّ یوما عند ربّک مقداره خمسین الف سنة گوش بحرفها مکن که می
گویند حرکات فلک بر یک وتیره است سرعت و بطوء در آن نیست الکلام
یجرّ الکلام رشته سخن از دست رود کلام در آن بود که ملئکه بصور
مختلفه متشکّل میشوند موارد بسیار در این خصوص ذکر اخبار وارد شده
که ذکر اینها بطول می انجامد ختم کن مجلس را بذکر حدیثی که جناب
امام رضا بیان فرموده و مجلسی در بحار ایراد نموده سالی از سالها
نزدیک عید شد حسنین بجده شان خود فاطمه گفتند قد تزیّن صبیان
المدینة الّا نحن فقالت ثیابکما عند الخیاط شب شد فاطمه زهراء
حسنین را خوابانید میگریست که فردا چه گویم فلمّا اخذ الظلام قرع
الباب قارع فرمود من القارع قال انا الخیاط جئت بالثیاب فاطمه میگو

بے طور

مردی را دیدم ببیابانا و فارسا ربی ثبیته بمن داد رفتا و را گشودم فاذا
فیه قمیصان و دراعتان و سراویلان و عمامتان و خفتان اسودان ؛
معصبتان بالحمرة ورددتها فاتیقظتها والبستهما پیغمبر فرمود خیاط را ؛
شناختی عرضکردند فرمود ما هو خیاط انما هو رضوان خازن الجنة
ما عرج حتی جائنی واخبرنی بذلک چون صبح شد حسنین از خانه بکوچه
رفتند و برگشتند عرضکردند یا جدا اطفال عرب جامهای رنگین
دارند و لباس ما سفید است جبرئیل طشتی و ابریقی آورد عرضکرد ؛
لباسهای حسنین را میان طشت بگذار من آب میریزم تو دست بمال هر رنگ
که میخواهند جامها بهمان رنگ ملون میشوند لباسها را از تن بر
کندند میان طشت گذاشتند جبرئیل آب میریخت پیغمبر دست میمالید
از حسن پرسید چه رنگ را دوست داری عرضکرد من رنگ سبز را
دوست دارم جناب امام حسین عرضکرد من رنگ سرخ را دوست
دارم لباس حسن سبز شد لباس حسین سرخ راه میرفتند جبرئیل نگاه
میکرد و میگریست پیغمبر پرسید چرا گریه میکنی عرضکرد یا رسول
الله از خواهش اینها این دو رنگ را گریه ام گرفت . پرسید چرا عرضکرد
از عالم غیب این کلام بر زبان شان جاری شد این دو رنگ را اختیار
کردند یا رسول الله بدانکه فرزندت حسن را زهر میدهند امام حسین
را از خون گلو سرخ میشود این بود حسن رنگ سبز و حسین سرخ را
خواست فرمود این حکایت را بفاطمه نگوئی روز عید ملول و محزون

آمدن رضوان با لباس از بهشت و صنعت خیاط

خواستن لباس سبز و سرخ حسنین

نشود حسنین از خانه بیرون رفتند وقت شام که آمدند لباسها را ؛
کندند بخوابند فاطمه خطی در گلوی حسین از گریبان پیرهن دید
گریان شد او را بغل گرفت میبوسید و میگریست کجا بود فاطمه در کربلا
ببیند جای همان خط شمر خنجر گذاشت این سلمانان شنیدند لباس
روز عید آقایان را شنیدی رضوان آورد لباس روز شهادتش را خواهرش
زینب آورد لباس عید سندس و استبرق بود بهشت لباس روز شهادت
جامه پاره پاره قال ابغنی ثوباً عتیقاً لا یرغب فیه احد الا لعنة الله
علی القوم الظالمین

مجلس سی و هشتم

در فرق میانه نبی و رسول و امام وما ارسلنا من قبلک من نبی ولا رسول
الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته برید عجلی میگوید رفتم خدمت
صادق سؤال کردم چه فرقست میانه رسول و نبی و امام قال النبی
هو الذی یری فی منامه فما رای فهو کما رای چنانکه ابرهیم در خواب
دید که اسمعیل را ذبح کند قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک
و هکذا پیغمبر حکایت حدیبیه را در خواب دید و لقد صدق الله
رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین
رؤسکم و مقصرین اینست که فرمود رؤیا الصادقة جزء من سبعین جزء
من النبوة بعد حضرت فرمود که ای برید معنی نبی را فهمیدی بدانکه
الرسول یعاین الملک یاتیه فیبلغه رسالة من ربه فیکلمه کما یکلم

آثار ... مصطفی ... خواستن امام حسین

در فرق نبی و رسول و امام

احد صاحبه ومنهم من یجتمع له الرسالة والنبوة مثل حضرت ابرهیم وخاتم
الأنبیاء کان رسولاً نبیًّا چنانچه فرمود کنت نبیًّا وآدم بین الماء والطین
اینست جناب امیر میفرماید ولقد قرن الله به امّا رسالة البشر در چهل سالگی
بود واما الامام فهو الذی یسمع الصوت ولا یعاین ولا یری بعد این آیه
را تلاوت نمود وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ ولا محدّث ولقد
ختم الله بکتابکم الکتب وختم بنبیکم الأنبیاء وامام را محدّث گویند یعنی
ملئکه برای او نقل میکنند هرچه را که میخواهد ینکت فی اذنه فیسمع
طنینا کطنین الطست اینست که شخصی آمد خدمت امام محمد باقر مسئله
پرسید قال ما عندی فیها شیء الا ادر نظری بخشت نمود گفت انا لله
وانا الیه راجعون تکلیف من بیچاره چه چیز است که ما بایم از پیغمبر
میپرسیم در جواب میگوید نمیدانم فاضع الباقر اذنه الی الحائط کان
انسانا یکلمه بعد از دیوار سر برداشت فرمود این الرجل وهو لم یتجاوز
اسکفة الباب او را صدا کردند آمد حضرت جواب مسئله را بیان فرمود
آنمرد دست حضرت را بوسید و دعا کرد و رفت برید عجلی عرضکرد
فدایت شوم سبب و علت چه چیز است از شما چیزی میپرسند فتسرع اجابتنا
فی الجواب واحیانا تطرق فتجیبنا قال نعم اذا نکت نطقنا واذا امسك
عنا امسکنا پیغمبر هم همین قسم بود گاهی چیزی میپرسیدند چهل روز
جبرئیل نمیامد معطل بود که جواب بگوید لانه کان لا ینطق عن الهوی
بلی ائمه ما جمیعًا محدثون هستند باین معنی که بعلم هرچه محتاج می

فرق محدث بنبی و امام

حدیث جناب باقر ع در مسائل

شدند

شدند ملك میامد میگفت صدا او صورتش را نمیدیدند چنانکه در
کتاب بصائر الدرجات نقل شده که روزی سلیم بن قیس شامی که از اکابر
عهد بود در خدمت جناب امیر نشسته فتلقاه سید الشهداء الساجدین
آورده بودند نزد آنحضرت سلیم عرضکرد هذا ابنك فرمود هذا ابن ابنی الحسین
ایسلیم بدانکه من و اولاد من و اوصیاء انه کلا محدثون هستند عرضکرد
نام آنها را بفرمائید کیستند فرمود حسن و حسین و اشاره کرد بفرزند او
سید سجاد وهو یومئذ رضیع فرمود این پسرم ثم ثمانیة من بعده وهم
الذین اقسم الله بهم میفرماید ووالد وما ولد والد رسول الله است
وما ولد اوصیاء اند سلیم عرضکرد شما میفرمائید حسن و حسین از ائمه و
اوصیا اند ایجتمع امامان قال لا الا واحدهما صامت حتی یمضی الاول
سلیم پهلوی محمد بن ابی بکر نشسته بود از محمد پرسید وهل یحدث
الملئکة الا الانبیاء قال اوما تقرء وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا
نبیّ ولا محدث علی محدث بود و فاطمه هم محدث بود و هیچکدام پیغمبر
نبودند بلکه باغیر امام هم تکلم میکردند و سلمان را محدث میگویند
در کتاب نفس الرحمن در باب سابع نقل میکند که جناب صادق به ابو بصیر
فرمودند که کان علی محدثا وکان سلمان محدثا ابو بصیر عرضکرد فدایت
شوم توضیح کن که من بفهمم قال یبعث الله الیه ملکا ینقر فی اذنه واعلم
ان المحدث فی کلامهم مبنی للمفعول وان له معنی خاصا ومصطلحا
مغایرا ولو بالکلیة والجزئیة کلفظ النبی والرسول للمعنی اللغوی

حدیث سلیم بن قیس با امیر ع در امامت

فرق محدث بنبی و امام ع

او

در معنی محدث بقول علمای شیعه

او بهرهٔ قال فی الوافی المحدّث بفتح الدال وتشدیده هو الذی یحدّثه
الملک فی باطن قلبه ویلهمه معرفة الاشیاء ویفهمه وربما یسمع صوت
الملک وان لم یر شخصه وقال بعضهم هو الذی یجلو الله فی قلبه انصاف
الامور الکائنة بواسطة الموکّل به وقد ینتهی الاستعداد الی ان یسمع
الصوت ویری الملک قال بعضهم هو من صفاء القلب فیجلی فیه من اللوح
المحفوظ عند المقابلة بینه وبین القلب وقال بعضهم هو الذی یحدث
فی ضمیره بامور فیظهر علی نحو ما وقع له وهو نوع من الغیب وقال بعضهم
هو الذی یمضی فی شیء من الملاء الاعلی وابن معنی بوشیده نماند که محدث
بودن مقام بزرگی است چرا که از بعضی از اخبار ظاهر میشود که بعضی از
انبیا مقام ایشان منحصر در محدث بود ودر امت پیغمبر بعد از ائمه بغیر
از فاطمه وسلمان محدثی نبود وغیر از پیغمبران از میان فرزندان آدم معدود
قلیلی محدث بوده اند از زن ومرد از مردان مثل جناب خضر واسکندر ذی

در اینکه محدث بودن ... پیغمبری نیست

القرنین وصاحب داود وطالوت فتعز واصطفاه منکم بسطة فی العلم و
الجسم که سلطان بنی اسرائیل شد در جنگ طالوت فتح و آصف بن برخیا
بوده واز زنان مادر موسی وساره زوجهٔ ابرهیم ومریم مادر عیسی مقام
محدث بودن میان ابنیه اولاد آدم منحصر بهمین چند نفر است قال فی
کل امة محدثین من غیر نبوة محدث مقابل کاهن است کاهن را جن و
شیطان خبر میدهند محدث را ملئکه خبر میدهند کهانت قطع شد
لیکن محدث میان مردم هست کما قال فی امتی متکلمین محدثین شاید

در این بلد باشد کسی که با ملائکه حرف زده باشد وما نشناسیم آنجاها
محرمان با دشاه است کوند انند اهل باز ارش علم امام چند بن قسم است و
از چند بن راه هست کما قال الصادق علمنا غابر ومزبور ونکت فی القلوب
ونقر فی الاسماع وان عندنا الجفر الاحمر وجفر الابیض ومصحف فاطمة و
ان عندنا الجامعة عرض نکردند نفهمیدیم چه میفرمایند شرح اینکلام

در علوم ائمه و اینکه ... اسانا خالق عدد ...

را بیان فرمایند فرمود اینکه گفتم علمنا غابر ومزبور یعنی ما علم داریم
بآنچه گذشته وآنچه بعد خواهد آمد الغابر علم بما یکون والمزبور علم بما
کان فرمود اینکه گفتم ونکت فی القلوب عبارت از الهام است واما النقر
فی الاسماع اینست که ملئکه بما خبر میدهند بطوریکه ما صدای ملئکه
میشنویم وخودش را نمیبینیم وگفتم در نزد ما است جفر احمر آن صندوقی
است که اسلحهٔ پیغمبر در آنجا است ودر ذوابهٔ سیف پیغمبر کلمات وحروف
چند بود که همه کس نمیتوانست بخواند مختص ما هم بود علم آن اینکه گفتم نزد
ما است جفر ابیض او صندوقی است که توریة وانجیل وزبور وصحفیکه بر
پیغمبران نازل شده میان آن صندوق است ان مصحف فاطمة فیه اسماء من
یملک فی الارض اسم سلاطین روی زمین نوشته است وهر حکایت وقصهٔ

در علم ائمه و جهت علم الشان

تازه که در روی زمین اتفاق بیفتد در این صحیفه ثبت است واما الجامعة
اسم کتابیست که طوله سبعون ذراعا املاء رسول الله وخط علی در آن
نوشته که پیغمبر شفاها از زبان خود بلا واسطه فرمایش نموده فیه علم
جمیع ما یحتاج الیه الناس الی یوم القیمة حتی الخدش والارش والجرح

المراد بالهرش عض السباع والهرش التحريش بين الكلاب و الأفساد
و یکجهة دیگر از علوم ائمه آنست پیغمبر هزار باب علم بامیر المؤمنین
تعلیم فرمود که از هر بابی هزار علم دیگر مفتوح میشد و یکی دیگران
جهتها علوم و حکم و فرموده بود کان علی اذا ورد علیه امر لم یجیء فیه کتاب
و لا سنة رجم فیه یعنی ساهم فاصاب فان قرعة الأمام لا یخطیء فهی بمنزلة
الوحی یعنی حرفا و انکشف فرعه مزد القرعة لکل امر مشکل چنانچه
در خصوص خنثای مشکل قرعه زد و وارث پسر یا و داد و یکی دیگران
جهتها علم قرآنست خدا میفرماید و فیه تبیان کل شیء لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین یکی دیگر کتابی در نزد امام است که اسم دوست و
دشمن ایشان در آن نوشته صحیفه دیگر اسم اهل بهشت و جهنم در
او نوشته و یکی دیگر جناب صادق فرمود ان الله عمودا من نور حجبه
الله من جمیع الخلائق طرفه عند الله و طرفه الآخر فی اذن الأمام
فاذا اراد الله شیئا اوحاه فی اذن الأمام قال اتقوا الله یعلمکم الله
بلا واسطه کسبی که از حرام بپرهیزد ینابیع حکمة بر زبان او جاری
میکنند اینست که ائمه در تمام عمر یک لقمه شبهه نخوردند جناب امیر
المؤمنین در کوفه آرد از مدینه از مزرعه خودش میاورد پیغمبر را مهمان
میکردند یکجهة بجز یک مرغ همسایه را آوردند لقمه بر میداشت دست
بدهن در از نمیشد میفرمود این حرامست نمیتوانم بخورم احمد بن
اسحق از قم پول آورد خدمت جناب امام عسکری قائم دو ساله بود

ششم جهات علوم ائمه الطاهرین علیهم صلوات الله الملک المجید

هفتم آنکه نزد امام است مصحف علوم و صحف فاطمه

حضرت فرمود که تسلیم فرزندم کن امتحانش کن فرمود یا ابن ابی عجوز
الی ان مد یده الطاهرة الی هذا المال النجس حضرت آدم یک لقمه گندم
خورد چون از بهشت بدنیا آمد فکر کرد جمیع سموم و زهرهای روی
زمین از همان لقمه است مدتی از آن که جزء بدن شد نطفه قابیل شد
که برادر را کشت خالا مردم این مضامین را افسانه میدانند سعی میکنند
که بمجلس ظلمه و شام و نهار حاضر شوند غذای چرب و شیرین بخورند
چه خوش گفته بهلول که طعام خلیفه را چشیدی بیهوده قل فلینظر الانسان
الی طعامه یکی از جهتها علوم ستون عمود نوری است که خداوند در هر بلدی
برای امام قرار داده که اعمال مردم را در آن می بینند ان الله ینصب
للامام عمودا من نور فی کل بلدة یبصر به ما یعمل العباد فلا یخفی علیه
شیء من امر البلد و دیگر آنکه هر روز دوشنبه و پنجشنبه اعمال مردم
را برامام عرض میکنند که از احوال مردم مستحضر باشند اینست که می
فرمود لتدخلون انکم فنعرف خیارکم من شرارکم قال الصادق و افضل
افشا علمنا علم یحدث من الهادیة الملئکة اذا شئنا ان نعلم شیئا علمنا
لولا نزداد لنفد ما عندنا انچه معلوم میشود از اخبار و آثار اینست
که فرقی در واقع میان پیغمبر و ائمه نیست چنانچه میفرماید اولنا محمد
اوسطنا و آخرنا محمد و کلنا واحد عند الله الا انه لا یحل لنا من
النساء ما حل له برای بیشتر ائمه از چهار زن حلال نیست مجلسی ره
فرماید اعتقاد ما درباره امام اینست که پیغمبر نیستند لکن غیر از

هشتم تحدیث ملائکه است ایشان را

هشتم ولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد

۷ محمد

خاتم انبیا اشرف از همه پیغمبرانند ولا نعرف جهة لعدم اتصافهم بالنبوة الا ادعائه جلاله خاتم الأنبیاء جناب امیر صلوات الله علیه فرمایند انی و اباه لعلی سبیل واحد الا انه هو المدعو باسمه او نبی است و من وصیّهم او محمد است و من وصیّهم علیهم لا یستکمل ایمان العبد حتی یعرف انه یجری لاولنا ما یجری لآخرنا اینکه جناب صادق صلوات الله علیه فرمایند و بدین اشاره کرده هذا والله لحم رسول الله وهذا والله جلد رسول الله وهذا والله عظمه وهذا والله عروقه وپیغمبر درباره سید الشهدا فرموده لحمه لحمی ودمه دمی واینکه در مبطلات صوم نوشته اند که یکی از آنجمله کذب بر خدا و رسول است لیکن از باب اتحادی که دارند هرگاه حدیثی از صادق باشد و او نسبت بدهند از امام حسن عسکری مثلا دروغ و کذب نیست و روزه باطل نمیشود الذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم اینکه هستکه بعضی اسمها و لقبها را خداوند تحجیر فرموده بعد از محمد بن عبد الله اسم پیغمبر محجر و ممنوع است و مدعی کاذب هم چنین لفظ اطلاقش ممنوع است مثل اطلاق اسم امیر المؤمنین بر غیر علی بن ابیطالب لله ان یبیح الطلاق الکلام احیانا ویحظره احیانا و یبیح التسمیات لشیء حینا ویطلقه حینا وان المعانی لا تتغیر عن حقایقها و اینکه وارد شده است که امام ملک را نمی بیند از باب تقیه بوده که از اراذل ناس و از دشمنان میترسیدند اگر میگفتند که ما ملک را می بینیم مردم کفر میکنند اینها ::

شاید بیاید که اینجا اشاره ای باشد
و ترجمه با بد انبیای هم شامل

عبارت الله فی التنزیل کله احمد
و ترجمه با اتحاد اولیا

ادعای نبوت دارند چنانکه باقر بزراره فرموده بحمران که چرا بحکم بن عتیبه از زبان من گفته که امام محدث است و ملک با امام حرف میزند لا تحدثه واشباهه بمثل هذا الحدیث این سخن را برای حکم و امثال حکم نقل مکن نمیتوانند متحمل شوند و الا معلوم است ملک بی اذن امام از جای خود نمیتواند حرکت بکند بحکم یحرک المتحرکات و یسکن السواکن و امام شاهد بر خلق آسمانها و زمینها است اشهدتهم خلق السموات والارض چگونه میشود که شاهد باشند و فرمان بملئکه بدهند و ملکرا نه بینند با آنکه معنا جبرئیل آن باشد که امام بوحی می بیند که بر او نازل شود و وحی جدید بیاورد چرا که اینها مخصوص نبی است بیتکم ختم الله النبوة و بکتابکم ختم الله الکتب و الا محض رؤیة احادیث بسیار ملکرا میدیدند بلکه بدیگران هم مینمودند چنانکه متوکل عباسی که دستور داده بود هزار غلام ترک داشته باشند بملاء کل واحد مخلاة فرسه من التراب نقل میبرزند که بقدر کوهی شود و او را اسم تل المخالی کنند استند متوکل بالای آن تل رفت و امام علی نقی را طلب کرد فقال استحضرتك لنظارة خیولی فرمود هل اعرض علیك عسکری نگاه کن فاذا بین السماء والارض من المشرق الی المغرب ملئکة مدججون فغشی علیه فقال یحیی مسئلو با حر الاخرة فلا علیك حتی تما نظلق حضرت کاز من میترسیدند هم چنین صادق بمنصور نمود در وقتیکه منصور قسم خورد که میکشم جعفر را

وحکم فرموده بباقر بمکیت بشرط بعض علوم بر ایشان

۷ وارد است که با ایشان

تنبیه اینکه ائمه ملک را ببینند

چند نفر غلام را امر نمود که با شمشیر برهنه ایستاده بودند همینکه
جعفر صادق داخل شود او را پاره پاره کنند و هو یقول والله لاقتلنه
بعد القتل حضرت تشریف آورد و نشست و مدتی گفتگو کرد و برخواست
و رفت منصور از آن غلامها پرسید چرا او را نکشتید قالوا رأینا حوله
اکثر من مائة سیف و هم چنین جناب سید الشهدا ملئکه را بواقدی و
ضراره بن صالح سه روز قبل از آنکه روانه کوفه شود ضراره عرض
کرد یا ابن رسول الله مردم کوفه دلشان با شماست و شمشیرشان
با بنی امیه حضرت اشاره کرد باسمان ففتحت ابواب السماء و نزلت الملئکة
عددا لا یحصیهم الا الله فرمود لولا تقارب الاشیاء و هبوط الاجر
لقاتلتهم بهولاء و هم چنین روز عاشورا بزعفر نمود وقتیکه عرض لقاتلتهم
کرد اذن بده یاری کنیم چهار هزار ملك با منصور آمده بودند بیاری
حضرت فرمود آنها آمده اند لیکن دلم از زنده گی پر شده ندر علم المنایا
دیده ام کما قتل الیوم و ههنا مصرعی زعفر عرض کرد ما را محروم
مکن فرمود برمن گریه کن که اجر شهادت دارد و نحوی انتیاری
کردن است

مجلس سی و نهم

در احوال چهار نفر زن که محدثه بودند ملك با آنها تکلم میکرد و
ذکر جهات علم امام و صحیفه فاطمه آل عمران واذ قالت الملئکة یا
مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین

آنچه از آیات و اخبار معلوم میشود ملئکه با سه نفر از زنان تکلم
میکردند که آن سه نفر زن را محدثه میگویند اول آنها ساره زوجه جناب
خلیل الرحمن که حکایت او را در قرآن خداوند برای پیغمبر خود
نقل میکند در سوره هود و لقد جائت رسلنا ابرهیم بالبشری قالوا
سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ چهار ملك اسرافیل و
جبرئیل و کروبیل بصورت چهار نفر بشر آمدند بدیدن ابرهیم وقتیکه
مأمور شده بودند قوم لوط را هلاك نمایند ابرهیم بعد از سلام
طعام حاضر ساخت فلما رأی ایدیهم لا تصل الیه قالوا لا تخف انا ارسلنا
الی قوم لوط ساره در برابر ایستاده بود که اگر برای مهمانها چیزی
لازم شود حاضر کند جبرئیل گفت یا ابرهیم تو ما را نشناختی بجلالت
که ما بشریم اکرام ضیف کردی مزد در عوض ترا بشارت میدهیم که در
همین روز خداوند پسری بتو کرامت میفرماید که بعد چندین نفر از
پیغمبران خواهد بود فبشرناه باسحق و من وراء اسحق یعقوب تا آنوقت
جناب ساره اولاد نداشت چون این سخن را شنید قالت ءالد و انا عجوز
و هذا بعلی شیخ کبیر و ان هذا لشیء عجیب نود سال ساره داشت و
صد سال ابرهیم بشر داشت یعنی در جوانی که موسم تولد و تناسل
است من حامله نشدم و عقیم بودم قالوا اتعجبین من امر الله رحمت جبرئیل
اشاره کرد بسقف خانه تیرها و ستونها سبز شد فرمود خدا میکند
چوب خشک را سبز کند قادر است که جوانی را شوهر کرداند و ترا صاحب

۷ قوم منکرون
۷ الله و برکاته
اولاد

اولاد کند و فقد هما بخا ساره حایض شد و جوانی باو عود نمود و خدا
وند همان زنان اسحق را بایشان عطا نمود که یعقوب از او متولد شد
و همه پیغمبران بنی اسرائیل از نسل او بودند سوره والذاریات همین کیفیت
نیز بعبارت دیگر بیان میفرماید و غیر از این حکایت ساره با ملئکه گفتگو
دارد زن دوم که ملئکه با او تکلم کردند مریم مادر عیسی بود و وقتی
که آمده غسل کند در خانه زکریا از خواهرش که زوجه زکریا بود
پرده گرفت چون پشت پرده برهنه شد جبرئیل جلوش و پیش پیدا شد
مصور بجوان خوش روئی و صبیحی و ملیحی فتمثل لها روحنا بشرا سویا
صورتیکه یوسف ار دیدی عیان دست از حیرت بریدی چون زنان
لرزه بر اعضای مریم اوفتاد چون برهنه بود ترسید از فساد گشت
مریم بیخود و در بیخودی گفت بجهم در پناه ایزدی چونکه عادت کرده
بود آن پاکجیب در هزیمت رخت بردن سوی غیب قالت انی اعوذ بالرحمن
منک ان کنت تقیا ای جوان از خدا بترس من عمرانم تو چرا اینجا آمدی
قال انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا بانک بر زد نمود ار کرم
که امین حضرتم از من مرم از وجودم میگریزی در عدم در عدم
من شاه و صاحب علم آمده ام که پسری بتو عنایت کنم هین مکن
لاحول عمران زاده ام که ز لاحول اینطرف افتاده ام من جبرئیلم
قالت انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا جبرئیل گفت
این امور اندکی نزد خدا سنت اشکالی ندارد پیش آمد و دمید در گریبان

در اینکه حضرت مریم محدثه بوده

شوهر حوا

تکلم جبرئیل با مریم

مریم همان ساعت حامله شد بعضی غیر از جبرئیل ملئکه دیگر هم با مریم
تکلم میکردند و حکایتها نقل میکردند و از برای مریم میوه تابستان
را در زمستان و میوه زمستان در تابستان میاوردند کلما دخل علیها زکریا
المحراب وجد عندها رزقا قال انی یکون لک هذا قالت هو من عند
الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب میگفت غیر از من کسی اینجا آمده
منکه در را می بندم و میروم باز خودم میگشایم این میوه ها از کجا است
قالت هو من عند الله ملئکه آورده اند روزیکه مریم در محراب نشسته بود
نادته الملئکة ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین
جمعی از ملئکه آمدند که خداوند از زنان عصر خودش اختیار کرده و
ترا اکرم کرده است ٧ عما تستقذر من النساء و ترا مثل عیسی پسری داده
بی پدر که شفا میدهد کر و کور را و مرده را زنده میکند و بر روی آب میرود ای
مریم رکوع و نماز کن با رکوع کنندگان یا مریم اقنتی لربک و اسجدی
وارکعی مع الراکعین مع الراکعات نفرموده و حال آنکه زن است یعنی در
باطن مثل پیغمبرانی و در سلک مردانی بحسب واقع زن سیوم که ملک با
او تکلم کرد زنی بود در بنی اسرائیل طفل کوچکی داشت اول صبح آن
طفل را در بغل گرفت تنها خود و شوهرش برداشت ببرد در کنار
رود نیل بشوید قرص نانی برداشته بود نهار میخورد و یک لقمه باقی مانده
بود از زن میخواست لقمه را در دهان گذارد مسکینی را دید آن لقمه را نه
خورد بآن فقیر داد چون آمد مشغول شد برخت شوی طفل او را زنی

در اینکه بعضی ملائکه با جناب مریم و بعضی زنان دیگر میگفتند

٧ و بزرگ کرده

تکلم جناب مریم با ملائکه در بیت المقدس

میکرد و غفلت کرده بود گرگی آمد و آن طفل را در ربود صدای گریهٔ
طفل بلند شد نگاه کرد دید گرگ طفل را بدهان گرفته میبرد
هر چه دوید بگرگ نرسید بد شخصی پیدا شد آن طفل را از دهن
گرگ گرفت سالم آورد بزن داد و گفت ایتها المرأة هذه اینک لقمه بلقمه
لقمه را از دهان خود گرفتی بفقیر دادی طفلت را از دهان گرگ
گرفتم و من ملکی هستم که خداوند مرا خلق کرده هر که عمل خیری
از او سر زند در وقتیکه احتیاج دارد من عوض او باو میرسانم اینست
فرمودند لا تستحیی من اعطاء القلیل فانّ الحرمان من الجزاء اقلّ منه
بسیاری از بلاها جهت یک پول سیاه و یک لقمه نان بفقیر رفع میشود
مگر حکایت جناب عیسی و عروس را نشنیدهٔ مجلسی در قصص بحار
در جلد توحید در باب بدا نقل میکند که انّ عیسی روح الله مرّ بقوم
مجلبین فقال مجلبون الیوم و یبکون غدا داخل شهری شد دید
عروسی را بخانهٔ شوهر میبرند صداها از اطراف بشادی بلند شده
فرمود امروز بشادی مشغولند فردا همین جماعت گریه خواهند کرد
عروس را بگورستان خواهند برد چون روز دیگر شد منافقین آمدند
که یا روح الله عروس صحیح است جمله شنیده تو گفتی امشب میمیرد
فرمود بیائید بمنزل او برخواستند آمدند شوهر زن استقبال آمد
عیسی فرمود استأذن لی علی صاحبتک فخذرت فدخل علیها جناب
عیسی از آن زن پرسید شب گذشته چه کرده از اعمال خیر عرض کرد

نجات طفل از دهان گرگ بصدقه

ثواب تصدق در بعضی اوقات

کاری نکرده ام الا اینکه شبها جمعه سائلی میامد در خانهٔ ما من
طعامی باو میدادم تا شب جمعهٔ هفتهٔ دیگر او کفایت میکرد دیشب
گذشته بعادت سابق آمد هر چه صدا زد مردم مشغول عیش بودند فهمیدم هیچ
احدها بوی خواست برگردد من برخواستم چنانکه کسی نفهمید
طعامیکه مخصوص برای من گذاشته بودند او را برداشتم بآن فقیر
دادم فرمود از جای خود برخیز عیسی رختخواب را بلند کرد دیدند
افعی حلقه زده و دمش را بدهان گرفته فرمود بما صنعت صرف عنک
هذا و همچنان در زمان پیغمبر روزی جمعی با جناب رسول نشسته بودند
یهودی آمد فقال السّام علیک فرمودند و علیک السّام چون یهودی گذشت
حضرت فرمودند انّ هذا الیهودی یعضه اسود فی قفاه فیقتله امروز ماری
او را میزند از پشت گردنش میمیرد یهودی وقت عصر برگشت پشته هیزم
بر دوش فرمودند هیزم را بر زمین بگذار نگاه کردند مار سیاهی چوبی را
بدهان گرفته فقال ما عملت الیوم گفت کاری نکرده ام این هیزم راجمع
کرده بودم دو قرص و قبل امروز رفتم و آوردم و کان معی کعکتان
اکلت واحدة و تصدّقت بواحدة فرمودند بها دفع الله عنه انّ الصدقة
تدفع میتة السّوء اوّل صبح و اوّل شام صدقه بدهید هر قدر باشد و
لو کم باشد فانّ الله یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر زن پنجم که ملئکه
با او تکلم کردند بتول عذرا بود هر وقت از آسیا کردن خسته میشد
ملئکه میامدند عرض میکردند خدا ما را فرستاده برای خدمت

فضیلت دادن فقیر شب جمعه

نقل یهودی که تصدق داد و دفع بلا از او شد

شما تو استراحت کن تا عوض تو دستاس بکیشم حسنین میگریستند
جبرئیل و میکائیل میامدند بخبر پیغمبر و شیرانجمه میکشی و
بیدار تو مشغول خدمت خانه خسته شدی تو بجواب حسنین را مشغول
میکنیم و جو را آرد میکنیم و عوض تو تسبیح میگوئیم ثوابش از تو باشد
اگرچه همیشه میامدند خصوصا وقت نماز که در محراب می‌ایستاد هفتاد
هزار ملک بنابر آنچه در مجلد دهم بحار نوشته میامدند بر فاطمه سلام
میکردند و میگفتند یا فاطمه ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفاک
علی نساء العالمین مثل خاتم الانبیاء پدری و مثل علی شوهری و مثل
حسنین پسری داری بعد از انکه پیغمبر از دنیا رحلت فرمود فاطمه در
فراق پدر بسیار بی تابی کرد و آنقدر میگریست که مردم خدمت امیر المؤمنین
شکایت کردند خداوند بجهت تسلی فاطمه امر نمود یکی از عظمای ملائکه
را امر نمود که روزها میامد برای فاطمه حکایت نقل میکرد که فاطمه
مشغول شود و کمتر گریه کند جناب فاطمه برای امیر المؤمنین نقل میکرد
که ملکی میاید برای من حکایت و از آینده نقل میکند فقال لها اذا
احسست بذلک و سمعت الصوت فاخبرینی بعد از آن روز تا زنده بود هر وقت
انملک میامد برای فاطمه نقل کند فاطمه خبر میکرد جناب امیر قلم و
دوات برمیداشت مینوشت حتی اثبت من ذلک مصحفا که بقدر مقابل
قرآنست کتابت او و لیس فیه شیء من الحلال والحرام لکن فیه علم ما
کان و ما یکون اسم او را مصحف گذاردند گاهی خداوند امر میفرمود

در تعلیم صلوة مخصوصه فاطمه و هی من ادعیتها

در تکلم الملائکة مع فاطمه ع و خبر از آینده

حور العین از بهشت می‌آمدند نزد فاطمه و میوه‌های بهشتی برای او
میاوردند و گاهی جبرئیل میامد یخبرها عن ابیها و مکانه نقل میکرد
حالا پدرت در سدرة المنتهی است امروز در جنة عدن است امروز پیغمبران
بدیدن پدرت آمده‌اند چنانکه وقتیکه مادرش خدیجه از دنیا رفت
فاطمه کوچک بود میگریست جبرئیل میامد احوالات خدیجه را نقل میکرد
که پیغمبر بفاطمه بگوید تسلی بیابد فاطمه و مریم هردو محدثه بودند
بعد از رفع عیسی ملکی برای مریم نقل میکرد چنانچه برای فاطمه
بعد از فوت پدر لکن نقل روایت ملک مریم را کسی ننوشت اما از فاطمه
جناب امیر مینوشت تا حفظ شود و ما کتب قسمتها هم چیزهاست مطلب جزئی از
هرکه میشنود ضبط کنند که محو نباشد مصحف است یکی از نعمتهای بزرگ
خدائی بر مردم خط نوشتن است اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم
علم الانسان ما لم یعلم ما من ملک یملک فی الارض الا و فیه اسمه و اسم
ابیه و مدت ملکشان احوالات سلاطین تا قیامت کلا در مصحف فاطمه است
و کیفیت سلوک ایشان از عدل و ظلم و جنگهای بزرگ که در روی
زمین واقع خواهد کرد بدکاریکه کشته خواهد شد حکایتها و
امور غریبه که اتفاق خواهد افتاد همه را انملک برای فاطمه نقل میکرد
و این اسباب اشتغال و تسلی فاطمه بود مگر آنکه وقتیکه سلطنت بنی امیه
و خلافت یزید را نقل کرد اسباب زیادتی حزن اندوه فاطمه شد خصوص
آنوقتیکه ذکر شهادت حسین و اسیری زینب را نقل کرد آنقدر گریست که

در بیان تعظیم الاملاک ما انحصر علم الاملاک باسرار الافلاک

در تفصیل مضامین مصحف فاطمه

غش کردی فاطمه اگر طاقت شنیدن نداشتی اگر زنده بودی چه میکردی

جنابِ فاطمه که داشت تاب دیدن او — فغان و ناله همی داشت از شنیدن او
شنیده بود حسین را سر از قفا ببرند — ولی ندید در آن روز سر بریدن او
شنیده بود که لیلی کند گریبان چاک — ولی ندید که بر پیرهن دریدن او
شنیده بود که زینب همی رود بسفر — ندید در عقب جمّها دویدن او

مجلس چهلم

در ذکر کسانیکه ملائکه را دختران خدا میدانند

در اعتقاد قریش که میگفتند ملائکه دختران خدا اند و اینکه سه طایفه اند که نسبت ولادت بخدا داده اند البقره آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر آیه دلالت دارد بر اینکه معرفت بر چهار مرتبه که در آیه ذکر شده از ضروریات ایمان است اوّل ایمان بخدا دوّم ایمان بملائکه بجهت آنکه واسطه اند میان خدا و بنده کما قال علمه شدید القوی سیم ایمان بکتب که احکام الهی است که ملک او را بانبیا میرساند و ملک بر نزول فرض ناهست در نظام و کتب که خبر از خدا یاد میکرد و بانبیا میرساند بجهت پیغمبران در درجه رابع واقعند در ترتیب عالم تکلیف و الا بحسب و لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل از برای خاتم الانبیا است ایمان بکتب آنست که اعتقاد

کند قرآن و سایر کتب انبیا از نزد خدا است و احکام الهی است و اینکه تحریف نشده و ایمان برسل آنست که اعتقاد کند بعصمت انبیا و اینکه بعضی افضلند از بعض تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و اعتقاد کند انبیا افضل از ملائکه اند و خاتم انبیا افضل از سایر پیغمبران است و همچنین ائمه از پیغمبران دیگر اند کما فی خبر موسی و خضر خلاصه ایمان ایمان چهار مرتبه است ایمان بخدا ایمان بصفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه او و ایمان بملائکه که اعتقاد کند شخص بوجود ملائکه و لازم نیست دانستن اینکه ملائکه روحانی محض اند یا جسمانی محض یا مرکب از هر دو قسم اند جسمانی هم که باشد اجسام کثیفه یا لطیفه و باید اعتقاد کند که ملائکه معصومند و واسطه اند در تبلیغ احکام و لکل طائفة منهم مقام معلوم و جزء مقسوم و نافرمانی خدا نکرده و هرگز نمیکنند مانند حواس ظاهره و باطنه تو و قوه تو مانند که پیوسته در اطاعت نفس میباشند و انها چند صنف میباشند متفاوت در رتبه میباشند و علو مرتبه بعضی هستند که واله میباشند و در بحر احدیت غرقند که انها مجردات صرفه میباشند که مطلقا با ماده از مواد جسمانی علاقه ندارند و بتدریج تنزل میکنند تا میرسند بمرتبه که متعلق میشوند بمواد اجسام تا بشد که متوجه نشو و نمو و تولید میشوند و متوسطات در ما بین بسیار است و همه را ملائکه میگویند و انها را توالد نمیباشد بخلاف شیاطین که توالد دارند در ذیل دارد شیطان الثنجولیه در ذکر اموثیت متصل میباله

در صفات ملائکه

تخم میریزند واز هر یکی هفتاد شیطان بیرون میاید و ملئکه غذا و
طعام نمیخورند طعام آنها تسبیح و تهلیل است شراب آنها تسبیح کردن
زیر عرش میریزند بعضی استغفار برای شیعیان و لعن بر دشمنان علی
است و آنها خواب نمیروند و نه ذکورند و نه اناث لکن جبرئیل در میان
آنها بصورت مرد است چنانچه پیغمبر در جواب عبدالله سلام یهودی
فرموده و عدد ایشان را بغیر از خدا کسی نمیداند و مراد از ملئکه عمال
خدا هستند در کارخانه خود هر یک را بکاری مقرر فرموده اند
و بدانکه اجماع نموده اند علمای امامیه و عامه از اهل قبله بهمه
مذاهب بر وجود ملئکه و اینکه ملئکه اجسام نورانیه و لطیفه می
باشند خیره و سعیده و ذو اجنحه و آنها را حرکات میباشد صعودا و
هبوطا تعرج الملئکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة و قادرند بر افعال شاقه و متشکل میشوند باشکال مختلفه
سوی الکلب والخنزیر اجنه فرق میانه ملئکه و جن بجهت خباثت
این دو حیوان ملئکه بانها متشکل نمیشوند و انبیا و اولیا میبینند
ملئکه را و جمعی تاویل کرده اند ملئکه را به نفوس و قوی و طبایع و
نباتات و حیوانات و این خلاف ظاهر شریعت است بلی مضایقه نیست
که قوی و طبایع از نباتات و حیوانات را هم ملئکه گویند چنانچه جناب
صادق در انجا که عجایب صنع را بیان میفرماید برای مفضل گاهی
تعبیر بملئکه میکند که ملکی غذا را جذب میکند و ملکی حبس میکند

۳ و قتاده

غذای ملئکه و شراب آنها

در اینکه ملئکه کارکنان دستگاه خداوند هستند

وملکی

و ملکی دفع میکند و گاهی تعبیر بقوه جاذبه و ماسکه و هاضمه و
دافعه میکند و فلاسفه میگویند که ملئکه عقول مجرده و نفوس
فلکیه اند و ارباب طلسمات از ملئکه بطباع تام تعبیر نموده اند و رب
النوع میگویند بعضی دیگر میگویند که ملئکه کواکب سیاره اند
انها که سعد اند ملک رحمت اند و انها که نحس اند ملک عذابند و بعضی
میگویند که ملائکه همان نفوس بشریه اند که از بدن مفارقت میکنند
اگر صاف و پاک اند از صفات ذمیمه و ملکات ردیه و افعال قبیحه انها
ملک میگویند والا شیاطین میگویند و طایفه مجوس میگویند عالم
مرکب است از دو اصل نور و ظلمت و هما جوهران حساسان
مختاران متضادان النفس والصورة مختلفان الفعل والتدبیر
از نور ملئکه بهم میرسند و ایشان توالد نمیباشد بلکه بر سبیل تولد
حکمت است از حکیم و فوار غضبی و جوهر ظلمت پیوسته از او شیاطین
متولد میشود مثل تولد سفیه از سفیه لکن قریش و معاصرین پیغمبر
اهل مکه در خصوص ملئکه چیزی گفتند که خدا را بغضب آوردند
گفتند ملئکه بشکل زنانند و آنها دخترهای خدایند خدا در سوره
اسری میفرماید أفأصفیکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملئکة اناثا انکم
لتقولون قولا عظیما ملئکه که اشرف مخلوقند او را دون خلق
قرار داد بلکه اناث نسبت باشد سوره مریم میفرماید و قالوا اتخذ
الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادّا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق
الأرض

اختلاف اقوال بعض متفکرین در حقیقت ملئکه

اعتقاد مجوس در ملائکه

اعتقاد قریش به ملئکه
۲ مریم

الأرض وتخر الجبال هدا در سورهٔ انبیا وقالوا اتخذ الرحمن ولدا
سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول الآیه در سورهٔ والصافات
فاستفتهم ألربك البنات ولهم البنون أم خلقنا الملئکة اناثا وهم
شاهدون آیا در حین خلقت ملئکه شاهد وحاضر بودید بچشم دیدید
که انها را اناث خلق کرده اصطفی البنات علی البنین گفتند خدا از جن
زن گرفته واولاد آورده ملئکه دختران اویند وجعلوا بینه وبین الجنة
نسبا سورهٔ زخرف وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان لکفور مبین
فرزند جزء والد است واجزء خدا قرار دادند واذا بشر احدهم بما
ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا وهو کظیم انکسیکه نسبت و
جزئیت ملئکه را بخدا میدهد اگر خبر بدهی که زنت دختر آورده رنگش
از شدت غضب متغیر میشود وآن دختر را زنده دفن میکند عار خود میداند
دختر داشتن را باوجود این میگوید ملئکه دختران خدا یند اومن ینشؤ
فی الحلیة وهو فی الخصام غیر مبین قرار میدهد برای خدا کسیرا که
همتش اینست که خود را زینت کند ودر وقت خصومت از بیان عاجز
است یعنی پسران که در مجادله فصیح اند نسبت بخود میدهند ودختران
که در تکلم عاجز اند نسبت بخدا در سورهٔ طور میفرماید ام له البنات
ولکم البنون چه قدر سفاهت دارید که تجویز میکنید خدا اولاد داشته
باشد که بعد از تجویز آن در قسمتین که دختر است برای او تجویز میکنید
ألکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی از روی عقل

بخره

در سوره نجم

نکردید ان الذین لا یؤمنون بالآخرة لیسمون الملئکة تسمیة الانثی
سورهٔ جن ما اتخذ صاحبة ولا ولدا در سورهٔ اخلاص لم یلد ولم یولد
هیچ فرقه را ابلغ مذمت نکرده که با این زیاده از قریش بی عقلی و
سفاهت قریش را نقل میکند که میگفتند ملئکه دختران خدا یند
در سورهٔ انعام وخرقوا له بنین وبنات بغیر علم سبحانه وتعالی عما
یصفون بلی سه طایفه نسبت اولاد بخدا دادند یکی کفار قریش که
گفتند فرشته ها دختران خدا یند یکی طایفه یهود وقالت الیهود
عزیر ابن الله ویکی ارامنه وقالت النصاری المسیح ابن الله هر سه را در
قرآن نقل کرده واز اینها شکایت کرده ولکن قریش را بیشتر تکذیب
کرده وتکفیر وتقریع نموده در توبه قاتلهم الله انی یؤفکون چگونه از
من برگشتند با دلائل واضحه خدا را اذیت کردند با کلمات شنیعها
اینست که فرمودند که صبر خدا بر اذیت از همه بیشتر است موسی شکایت
کرد از بد زبانی مردم که میگفتند بد نفس تو را خطاب شد که
پسر عمران این مخلوق مرا هم اذیت میکنند نسبت اولاد بمن میدهند
قبل ان الرسول قد کهنا اهل بلد میگویند شبها خدا سوار خر میشود
پشت بام مساجد میاید شبهای جمعه جو میریزند که خر خدا بیاید جو
بخورد بعضی گویند در قیامت پابرهنه را در میکند بفاطمه زهرا میگوید
نمرود تیر زده پایم زخم دار شده یوم یکشف عن ساق من از نمرود کشتم
تو هم از شمر و یزید بکن چنانکه اینها آمدند خدمت پیغمبر

در سوره توبه

شما

شما چه دلیل دارید بر اینکه میگوئید عزیر پسر خداست گفتند بجهة
انکه در وقتیکه بخت النصر بر یهود غالب شد توریة را سوخت و بیت
المقدس را خراب کرد و هر که را از اهل توریة میدانست کشت و
جمعی را اسیر کرد و عزیر از جملهٔ اسرا بود روی به بیت المقدس نهاد
در بین راه در قریهٔ سابر آباد فاماته الله مأة عام ثم احیاه
چون بمیان قوم آمد ادعای نبوت کرد گفت من عزیرم تصدیق
او نکردند و معجزهٔ این بود که ده قلم بانگشتان بسته بده انگشت
کتابت کرده توریة را از ظهر القلب بتمامه نوشت قوم گفتند کسی
که توریة را بخواند در میان ما نیست چه میدانیم که این توریة است
یا جعلی است مردی بعد از ان میان گفت که من از پدر خود شنیدم او هم از
پدر خود شنیده بود که من در واقعهٔ بخت النصر توریة را در ظرفی
مضبوط ساخته در شکاف کوهی نهادم جمعی با ان مرد رفتند
و توریة را بیرون آوردند بمجلس حاضر کردند با توراتیکه عزیر
نوشته بود در مقابله حرفی اختلاف نداشت گفتند توریة با این بزرگی
و مشکلی را بشر نمیتواند بخواند و حفظ کند و خداوند بعد از صد
سال توریة را بدل عزیر انداخت این نیست مگر عزیر پسر خدا است
که او توریة را زنده کرد بعد از آنکه از میان رفته بود پیغمبر فرمود
چرا موسی را پسر خدا نمیگوئید حال آنکه توریة را اول موسی آورد
پس باید موسی سزاوارتر باشد به پسر خدائی با همهٔ آنکه معجزات

ما ظهر من اهل قوة با سئوال با اجابات

قدرت نوشتن عزیر با ده انگشت

اعتقاد یهودی

دیگر

دیگر هم داشت پس اینان با کرامت او را هم پسر خدا گفتند هم براند
نهدا یهود عاجز شدند و جواب نیافتند و همچنین پیغمبر در باب عیسی
با جماعت نصارا هم گفتگو کرد که چه میگوئید در حق عیسی گفتند
پسر خدا است فرمود مقصود شما اینست که از خدا متولد شده مثل ولادت
اطفال از امهات و ابوطی آباء پس کافر شدید و بخدا تشبیه نمائید او را
بخلق هر که مانند خلق باشد مخلوق خواهد گشت گفتند نه هرگز
مقصود ما این نباشد که کافر است بلکه میگوئیم چون عیسی پدر نداشت
از راه کرامت او را نسبت بخدا میدهیم و میگوئیم او پسر خدا است
پیغمبر فرمود پس آدم با این کرامت اولیست که نه پدر داشت و نه مادر
آدم را بگوئید پسر خدا است همه ساکت شدند مگر اسقف نصارا
گفت شما ابرهیم را خلیل الله میگوئید چرا منع میکنید که ما عیسی را
ابن الله بگوئیم فرمود ابرهیم خلیل الله موسی کلیم الله و محمد حبیب
الله میگویند شبهه نیست بخدا نمیرود دیگر گفتن شبهه ولادت و
تجسم است بعضی گفتند که عیسی خودش میفرمود انی ذاهب الی ربی
من نزد پدر خود میروم فرمود مقصودش این بود من بآسمان نزد پدر
خود نوح آدم میروم آیه نازل شد فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم آه ثم نبتهل فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین پیغمبر فرمود بیائید مباهله کنیم آخر الامر جرئت
مباهله نکردند و جزیه دادند و مراجعت نمودند این حکایت یک

تم ما انتم عنه کانما الیه با عبد المطلب

با احتجاج حضرت مصطفی با نصاری

طویل

طویل و بو ملول نبه را کفتم زها کریم نضول قصّهٔ مباهله را
مجلس علیحده عرض خواهم کرد این کیفیت را بکذار باشد بیا برویم
بکربلا در روز عاشورا اوّل صبح پیش از انکه شروع در جنک کنند
حضرت بشتر خود سوار شد آمد برابر لشکر اعدا خطبه خواند که لم یسمع
متکلّم قبله و لا بعده ابلغ منه قال فانسبونی و انظروا من انا ثمّ ارجعوا
الی انفسکم و عاتبوها فانظروا هل یصلح لکم قتلی و انّها لتحرمی
اتطلبونی بقتیل منکم قتلته او مال لکم استهلکته فبم تستحلّون دمی
قالوا قد علمنا ذلک کلّه و انا غیر تارکیک حتّی تذوق الموت عطشا
او تنزل علی حکم الامیر فاخذ الحسین بطرف لحیته فرمود اشتدّ غضب
الله علی الیهود حین قالوا عزیر ابن الله و اشتدّ علی النصاری حین قالوا
المسیح ابن الله و اشتدّ غضبه علی قوم قتلوا نبیّهم و طبخوه و اکلوه
و اشتدّ غضب الله علی هذه العصابة الّتی یریدون قتل ابن نبیّهم
پس حضرت از میدان بخیمه برگشت و اناخ راحلته و امر عقبة بن سمعان
بعقلها ناقه همان در پشت خیمه خوابیده بود تا وقتیکه دید بدن و الجناح
شبیه کتان خون آلود بخیمه آمد آن ناقه فهمید که صاحبش را کشته
اند با همان زانو که بسته زانو بزانو بقتلگاه بر سر نعش ابی عبد
الله آمد متصل مینالید و صورت خود را بخون او میمالید همینکو بند
چگونه شناخت که این نعش حسین است در مدینه سیدهٔ سجاد را دفن
کردند ناقه حضرت در صحرا بود وقتیکه از حرا برگشت نزدیک غروب

ع الموت

فهمید حضرت مرده آمد بقبر شما دید که سر نعش سر قبر حضرت زانو
بزمین نهاد و سر روی قبر گذاشت آنقدر نعره کشید تا جان داد امام
با فرق مجروح و نعش کریمه امّا در کربلا اعلام شمر آمد زانو روی آن
شتر را کشاد بها شرا کرفت که ببرد از سر نعش برنخواست با چوب
میزدند بر نخواست از منبر اسب بخیره ها فطبخوها کلما اوقدوا النار
ازدادت القدر مثل العلقم چند چوان بر سر نعش امام آمد یکی ذوالجناح
یکی ناقه یکی کبوتر یکی شیر اینها خط الکبری داشت ختم کن مجلس را بر
سلیقه خوب آن الی آخر الا لعنة الله علی القوم الظالمین و سیعلم
الّذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تمام شد کتاب مستطاب محرق القلوب جناب عمدة التجار الحاج حاجی
احمد آقا کتاب فروش تبریزی و در کارخانهٔ مشار الیه بطبع رسید
و بخط اقل الکتّاب اخوی طه الاستاد رضا خوانساری و تمام
مقابلهٔ مرحوم وقت تصحیح این بر و اخفر کمترین العجز
حسن بن عبد الله التبریزی نهرک
التاریخ لاشاه شعبان
۱۳۱۰ الالف سنه